



تاریخ ایران (علمی - پژوهشی)

(دانشکده ادبیات و علوم انسانی)

دوره ۱۵، شماره ۱

بهار و تابستان ۱۴۰۱

شاپا: ۷۳۵۷-۲۰۰۸

شاپای الکترونیکی: ۶۹۱۶-۲۵۸۸

شمارگان: ۵۰ نسخه

نشانی: تهران، اوین، دانشگاه شهید بهشتی،
دانشکده ادبیات و علوم انسانی، گروه تاریخ

کد پستی: ۱۹۸۳۹۶۴۱۱

تلفن: ۲۹۹۰۵۱۶۸

نمابر: ۲۲۴۳۱۷۱۰



صاحب امتیاز:

دانشگاه شهید بهشتی

مدیر مسئول:

دکتر قباد منصوریخت

دانشیار گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید بهشتی

سرمدبیر:

دکتر علی بیگدلی

استاد بازنشسته گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی

مدیر داخلی:

دکتر میکائیل وحیدی راد

استادیار گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید بهشتی

ویراستار انگلیسی:

دکتر احسان افکنده

استادیار گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید بهشتی

ویراستار فارسی:

الهام مهرابی

اعضای هیأت تحریریه:

دکتر محمد علی اکبری، استاد دانشگاه شهید بهشتی

دکتر عطاءالله حسنی، دانشیار دانشگاه شهید بهشتی

دکتر عبدالرسول خیراندیش، دانشیار دانشگاه شیراز

دکتر غلامحسین زرگری نژاد، استاد دانشگاه تهران

دکتر کریستوف ورنر، استاد دانشگاه ماربورگ

دکتر جان ئی. وودز، استاد دانشگاه شیکاگو

دکتر سهراب یزدانی، دانشیار دانشگاه تربیت معلم

دکتر علی بیگدلی، استاد بازنشسته دانشگاه شهید بهشتی

صفحه آرا: آرزو انصاری

طراح یونفرم و آرم: آرمان خرمک

ناظر چاپ: صفر ممیزاد

این نشریه بر اساس نامه شماره ۳/۱۱/۱۰۵۷ مورخ ۱۳۸۸/۶/۲۳ کمیسیون بررسی نشریات علمی کشور، از اعتبار علمی - پژوهشی برخوردار شده است و مقالات آن در پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (www.isc.gov.ir) و پایگاه نشر دانش (پند) سامانه نشر دانشگاه شهید بهشتی (<http://pub.sbu.ac.ir>) نمایه می شود. نسخه الکترونیکی مقاله های نشریه و راهنمای نویسندگان در سامانه مجله قابل دریافت است و نویسندگان می توانند از طریق این سامانه مقاله های علمی - پژوهشی را ارسال فرمایند.

نویسندگان جهت ارسال مقاله صرفاً از طریق سامانه irhj.sbu.ac.ir اقدام کنند. مجله تاریخ ایران از طریق ایمیل هیچ مقاله ای دریافت نمی کند.



مجله علمی تاریخ ایران

راهنمای نویسندگان و منشور حقوقی

مجله «تاریخ ایران» یک مجله علمی دو سو ناشناس، مبتنی بر داوری همتا (Peer-Review) است که در دانشگاه شهید بهشتی چاپ می‌شود. این مجله پژوهش‌های نو با نگرش تحلیلی - تاریخی را در حوزه تاریخ ایران مانند فرهنگ، جامعه، اقتصاد، سیاست و مناسبات خارجی ایران می‌پذیرد.

شرایط عمومی:

- اعضای هیأت علمی دانشگاه‌ها، دانش‌آموختگان دوره دکتری و دانشجویان دوره دکتری - با تأییدیه استاد راهنما مبنی بر علمی بودن مقاله برگرفته از رساله - می‌توانند مقاله‌های خود را به این مجله بفرستند.
- مقاله به دور از انتحال (Plagiarism) و حاصل پژوهش نویسنده باشد و به افزودن دانش یا حل مسأله‌ای تاریخی یاری رساند.
- مسئولیت صحت و اعتبار علمی مقالات بر عهده نویسندگان است.
- مقاله نباید پیش از آن در نشریه دیگری منتشر شده باشد و تا پایان زمان داوری نیز نباید به مجله دیگری فرستاده شود.

ساختار مقاله:

- ساختار مقاله باید براساس عنوان، نام و نام خانوادگی نویسنده / نویسندگان، **چکیده** (فارسی و انگلیسی)، **مقدمه**، **متن**، **نتیجه‌گیری**، و **کتابنامه** و حداکثر در ۹۰۰۰ کلمه (با احتساب ارجاعات و پانویس‌ها) باشد. از قلم B Mitra (سایز ۱۳٫۵ برای متن و سایز ۱۰ برای زیرنویس‌ها استفاده شود. برای واژه‌ها و متون لاتین از قلم Times New Roman (سایز ۱۲ در متن و سایز ۹ در زیرنویس) استفاده شود.

- چنانچه بایستی در مقاله تصویرهایی به صورت عکس، سند و نقشه چاپ شود، تصویرها در فرمت الکترونیکی JPG با وضوح ۳۰۰ dpi و حجم کمتر از ۷۰۰ kb در پوشه‌ای جدا از متن مقاله ارسال شوند. نویسندگان بایستی قانون مالکیت معنوی در استفاده از تصاویر، نقشه‌ها و جدول‌ها را رعایت کنند.

سرنام‌ها و نشانه‌ها: ق = هجری قمری؛ ش = هجری شمسی؛ م = میلادی؛ ق. م = قبل از میلاد؛ ص = صفحه / صفحه‌ها؛ ، = نشانه جداسازی در اعداد مانند ۱،۰۰۰،۰۰۰؛ / = نشانه مترادف در واژه‌ها و جداسازی در میانه عدد سال قمری، شمسی و میلادی درون (.) مانند (۱۳۳۴ق/۱۹۰۵م). در نوشتن نشانه‌ها و آوانگاری شیوه‌نامه ایرانیکا رعایت شود:

<http://www.iranicaonline.org/pages/guidelines>

- متن از نظر ویراستاری، پاراگراف‌بندی، ارائه صورت لاتین نام‌های خارجی و اعلام خاصی که نیاز به آوانگاری دارند در پاورقی، و دیگر شیوه‌های تدوین کامل باشد. برگردان نام‌های خاص تاریخی به زبان انگلیسی باید بر اساس شیوه ضبط نام‌های خاص دانشنامه ایرانیکا انجام شود. حرف‌نویسی و آوانویسی زبان‌های باستانی (اوستایی، فارسی باستان، فارسی میانه و غیره) به صورت استثناء می‌تواند بر پایه شیوه علمی مرسوم در حوزه علمی مربوطه انجام شود.

ارسال و پذیرش مقاله:

- مقاله باید به صورت الکترونیکی و با فرمت word پس از ثبت نام در سامانه مجله تاریخ ایران دانشگاه شهید بهشتی، از طریق سامانه پند بارگذاری شود. آدرس سامانه: <http://irhj.sbu.ac.ir>
- مجله تاریخ ایران در اصلاح و ویرایش مقالات ارسالی آزاد است.
- مدت زمان داوری به صورت میانگین ۴ ماه است. پذیرش علمی مقاله پس از تأیید داوران به آگاهی نویسنده خواهد رسید. چاپ مقاله منوط به تأیید هیأت تحریریه مجله تاریخ ایران است.

نظام ارجاع‌دهی:

در تنظیم ارجاع‌ها و کتابنامه، از «شیوه زیرنویس - کتابنامه شیکاگو» و برای ارجاعات و یادداشت‌ها، برای کل مقاله، شماره‌های مسلسل (به صورت automatic) به کار برده شود:

https://www.chicagomanualofstyle.org/tools_citationguide/citation-guide-1.html

جدول نمونه ارجاعات: به چگونگی نشانه‌های سجاوندی در پاورقی و کتابنامه توجه شود. برای ارجاعات بار دوم یا بلافاصله، از اصطلاحات «همان» و «همانجا» پرهیز شود و از زیرنویس کوتاه (Shortened Note) استفاده شود.

نوع سند	زیرنویس با شماره‌گذاری مسلسل برای ارجاع بار نخست	زیرنویس کوتاه برای ارجاعات بار دوم به بعد	کتابنامه
کتاب با ۱ نویسنده با ارجاع به صفحه	۱. ابراهیم پورداود، یادداشت‌های گاتاها (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۶)، ۱۲۹.	۱. پورداود، یادداشت‌های گاتاها، ۱۲۹.	پورداود، ابراهیم، یادداشت‌های گاتاها. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۶.
کتاب با ۲ یا ۳ نویسنده با ارجاع به صفحه	۲. حسن پیرنیا و عباس اقبال، تاریخ ایران: از آغاز تا انقراض قاجاریه، چاپ هشتم (تهران: خیام، ۱۳۷۶)، ۱۲۵-۱۲۲.	۲. پیرنیا و اقبال، تاریخ ایران: از آغاز تا انقراض قاجاریه، ۱۲۲-۱۲۵.	پیرنیا، حسن و عباس اقبال. تاریخ ایران: از آغاز تا انقراض قاجاریه. چاپ هشتم. تهران: خیام، ۱۳۷۶.
کتاب بیش از سه نویسنده با ارجاع به صفحه	۳. محمود حیدری آقایی و دیگران، تاریخ تشیع ۱: دوره حضور امامان معصوم علیه‌السلام (قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سمت، ۱۳۸۶)، ۲۴-۱۸.	۳. حیدری آقایی و دیگران، تاریخ تشیع ۱: دوره حضور امامان معصوم علیه‌السلام، ۲۴-۱۸.	حیدری آقایی، محمود و دیگران. تاریخ تشیع ۱: دوره حضور امامان معصوم علیه‌السلام (قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سمت، ۱۳۸۶).
کتاب نوشته مؤسسه یا گروهی از نویسندگان تحت نام مؤسسه	۴. مرکز مطالعات فرهنگی خاورمیانه‌ای ژاپن. شهرنشینی در اسلام، ج ۲، ترجمه مهدی افشاری (تهران: دفتر پژوهشهای فرهنگی، ۱۳۸۳)، ۷۰.	۴. مرکز مطالعات فرهنگی خاورمیانه‌ای ژاپن. شهرنشینی در اسلام، ج ۲، ۷۰.	مرکز مطالعات فرهنگی خاورمیانه‌ای ژاپن. شهرنشینی در اسلام، ج ۲. ترجمه مهدی افشاری. تهران: دفتر پژوهشهای فرهنگی، ۱۳۸۳.
کتاب با نام ویراستار	۵. موریس دوما (ویراستار)، تاریخ صنعت و اختراع، ترجمه عبدالله ارگانی، ج ۱ (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲)، ۲۵، ۴۴ و ۵۶.	۵. موریس دوما، تاریخ صنعت و اختراع، ۲۵، ۴۴ و ۵۶.	دوما، موریس (ویراستار). تاریخ صنعت و اختراع. ترجمه عبدالله ارگانی، ج ۱. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲.
کتاب با نام نویسنده و مترجم/ مصحح / گزارنده/ به کوشش و..	۶. خواجه ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی، تاریخ بیهقی، تصحیح علی اکبر فیاض (تهران: نشر علم، ۱۳۸۴)، ۱۱۷.	۶. بیهقی، تاریخ بیهقی، ۱۱۷.	خواجه ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی، تاریخ بیهقی. تصحیح علی اکبر فیاض. تهران: نشر علم، ۱۳۸۴.
کتاب بدون نام نویسنده، با نام مصحح	۷. تاریخ سیستان، تصحیح ملک‌الشعراء بهار (تهران: زوار، ۱۳۱۴)، ۱۱.	۷. تاریخ سیستان، ۱۱.	تاریخ سیستان. تصحیح ملک‌الشعراء بهار. تهران: زوار، ۱۳۱۴.
مقاله در دایره‌المعارف	۸. احمد تفضلی، «آتشکده»، دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱ (تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۸)، ۱۰۰.	۸. تفضلی، «آتشکده»، ۱۰۰.	تفضلی، احمد. «آتشکده». دایره‌المعارف بزرگ اسلامی. ج ۱. ۹۹-۱۰۱. تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی ۱۳۶۸.
مقاله در مجله	۹. حبیب یغمایی، «نسخه‌ای از ترجمه تفسیر طبری»، مجله یغما، س ۱، ش ۱ (فروردین ۱۳۲۷): ۳۵-۳۰.	۹. یغمایی، «نسخه‌ای از ترجمه تفسیر طبری»، ۳۵.	یغمایی، حبیب. «نسخه‌ای از ترجمه تفسیر طبری»، مجله یغما، س ۱، ش ۱ (فروردین ۱۳۲۷): ۳۰-۳۷.
مقاله در مجموعه کتاب با ناظر یا ویراستار	۱۰. هربرت بوسه، «ایران در عصر آل بویه»، تاریخ ایران پژوهش دانشگاه کمبریج، ج ۴، به کوشش رن. فرای، ترجمه حسن انوشه (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳)، ۲۵۷.	۱۰. بوسه، «ایران در عصر آل بویه» ۲۵۷.	بوسه، هربرت. «ایران در عصر آل بویه». « تاریخ ایران پژوهش دانشگاه کمبریج، ج ۴، به کوشش رن. فرای، ترجمه حسن انوشه، ۲۱۷-۲۶۲. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.

نوع سند	زیرنویس با شماره گذاری مسلسل برای ارجاع بار نخست	زیرنویس کوتاه برای ارجاعات بار دوم به بعد	کتابنامه
مقاله در مجموعه مقالات	۱۱. محمد علی جمالزاده، «شمه‌ای درباره علم و آیین تاریخ‌نگاری»، یادنامه ابوالفضل بیهقی (مشهد: دانشگاه مشهد، ۱۳۵۰)، ۱۲۳.	۱۱. جمالزاده، «شمه‌ای درباره علم و آیین تاریخ‌نگاری»، ۱۲۳.	جمالزاده، محمد علی. «شمه‌ای درباره علم و آیین تاریخ‌نگاری». یادنامه ابوالفضل بیهقی، ۱۳۶-۱۲۰. مشهد: دانشگاه مشهد، ۱۳۵۰.
مقاله در روزنامه با نام نویسنده	۱۲. محمد ابراهیم باستانی پاریزی، «در پای ارگ بم»، روزنامه اطلاعات، ۱۵ دی‌ماه ۱۳۸۲، ضمیمه، ۲.	۱۲. باستانی پاریزی، «در پای ارگ بم»، ۲.	باستانی پاریزی، محمد ابراهیم. «در پای ارگ بم». روزنامه اطلاعات، ش ۲۳۲۵۶. ۱۵ دی‌ماه ۱۳۸۲. ضمیمه، ۱-۳.
مقاله در روزنامه بدون نام نویسنده	۱۳. «برگزاری نمایشگاه ۱۰ هزار سال فرهنگ، هنر و تمدن ایران در ترکیه»، روزنامه اطلاعات، ۸ مهر ۱۳۸۸، ۶.	۱۳. «برگزاری نمایشگاه ۱۰ هزار سال فرهنگ، هنر و تمدن ایران در ترکیه»، ۶.	روزنامه اطلاعات، «برگزاری نمایشگاه ۱۰ هزار سال فرهنگ، هنر و تمدن ایران در ترکیه»، چهارشنبه، ۸ مهر ۱۳۸۸، شماره ۲۴۵۸۰.
پایان‌نامه:	۱۴. عبدالحسین زرین کوب، «نقدالشعر، تاریخ و اصول آن»، (پایان‌نامه دکتری ادبیات دانشگاه تهران، ۱۳۳۴)، ۳۵.	۱۴. زرین کوب، «نقدالشعر، تاریخ و اصول آن»، ۳۵.	زرین کوب، عبدالحسین. «نقدالشعر، تاریخ و اصول آن». پایان‌نامه دکتری ادبیات دانشگاه تهران، ۱۳۳۴.
سند	۱۵. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران، سال ۱۳۲۴، کارتن ۳، پوشه ۲، سند ۱۵/۱.	۱۵. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران، سال ۱۳۲۴، کارتن ۳، پوشه ۲، سند ۱۵/۱.	مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران. سال ۱۳۲۴. کارتن ۳، پوشه ۲، سند ۱۵/۱.
ارجاع به مدخل فرهنگ‌نامه‌ها	۱۶. محمد حسین بن خلف تبریزی (برهان)، برهان قاطع، تصحیح محمد معین (تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۵)، مدخل «تاریخ».	۱۶. محمد حسین بن خلف تبریزی، برهان قاطع، مدخل «تاریخ».	برهان، محمد حسین بن خلف تبریزی. برهان قاطع. تصحیح محمد معین. تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۵.
مآخذ اینترنتی بدون نام نویسنده	17. "Vision, Mission and Values," Shahid Beheshti University, accessed June 26 2019, http://en.sbu.ac.ir/About/Pages/Vision-Mission-and-Values.aspx	17. Shahid Beheshti University, "Vision, Mission and Values."	Shahid Beheshti University. "Vision, Mission and Values." Accessed June 2019, 26. http://en.sbu.ac.ir/About/Pages/Vision-Mission-and-Values.aspx
مآخذ اینترنتی با نام نویسنده	18. Boris I. Marshak, "PANJIKANT," Encyclopædia Iranica, online edition, accessed 20 September 2016, http://www.iranicaonline.org/articles/panjikant	18. Marshak, "PANJIKANT,"	Marshak, Boris I. "PANJIKANT," Encyclopædia Iranica, online edition, accessed 20 September 2016. http://www.iranicaonline.org/articles/panjikant

فهرست

- ۱ بازخوانی مواضع روحانیت در انتقال قدرت از قاجاریه به پهلوی
محمدساجد سلطانی ابری/فیاض زاهد/سیدمحمد تقفی نژاد
- ۲۵ جماعات پاگان و تعامل آنان با مسیحیان در بین‌النهرین در آستانه فتوح اسلامی
آزاده آزادی نژاد/روزبه زرین کوب/سینا فروش
- ۴۹ تحلیل کتاب‌های کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان (۱۳۴۵-۱۳۵۷ش)
حسن شمس‌آبادی/حمید بصیرت منش/سید محمود سادات بیدگلی
- ۷۳ سیطره رمانس‌گونه‌گی بر تاریخ‌نگاری؛ گزارش یک پژوهش تجربی در باب فرم زبان
سیدرضا وسمه‌گر/محمدعلی اکبری
- رفع محرومیت عنصر اساسی در نظام حقوقی و قضایی مغولان: چنگیزخان، روح قانون
(قرن هفتم و هشتم هجری)
۱۰۳ بهمن شهریاری/عبدالرسول خیراندیش
- ۱۲۳ «دولت مقتدر» و مسئله «وحدت ملی» در مجله آینده
کیانوش افشاری/حامد عامری گلستانی/شیوا جلال پور
- ۱۴۵ بررسی آلودگی هوای شهر تهران در دهه آخر حکومت پهلوی دوم (چالش‌ها و راهکارها)
محسن پرویش
- ۱۶۹ نقش زن در تاریخ‌نگاری باستانی پاریزی
مریم ابوطالبی پاریزی/محمد خداوردی تاج‌آبادی/ابراهیم خراسانی پاریزی
- ۱۸۹ تحلیلی بر فعالیت‌ها و رویکردهای انجمن زردشت در تعامل با ایران
پرستو مظفری/حسین رسولی

تبارشناسی و خاستگاه تاریخی و جغرافیایی ایل ممسنی (با تکیه بر فرضیات جدید) ۲۰۹
محمد رضا حافظ‌نیا/سید محمد حسین حسینی/وحید صادقی

بررسی پیامدهای سیاست تعدیل نیروی انسانی و حقوق کارمندان بر مدیریت تورم
۲۲۷ (۱۳۲۱-۱۳۲۳ش)
آفرین توکلی/جمیله عزیزخواه

گونه‌شناسی اعتراض‌های زنان در عصر ناصری (۱۲۶۴-۱۳۱۳ق) ۲۴۵
اکرم کرملی/سهم الدین خزایی/محسن رحمتی

بازخوانی مواضع روحانیت در انتقال قدرت از قاجاریه به پهلوی

نوع مقاله: پژوهشی

محمدساجد سلطانی ابری^۱/فایض زاهد^۲/سیدمحمد ثقفی نژاد^۳

چکیده

این بررسی می‌خواهد مواضع روحانیت را در فرآیند انتقال قدرت از قاجاریه به پهلوی بازشناسد. هدف تحقیق کندوکاوی ژرف در باب موجبات درگیری این قشر دیرپا در پهنه سیاست ایران از پیدایش سردار سپه تا برآمدن پادشاهی پهلوی است. پرسش بنیادین چنین است که آیا روحانیت در برکناری سلطنت قاجار اثراتی اساسی و ممتاز داشت؟ در پاسخ، با بهره‌گیری از روش تحلیل تاریخی و بر پایه فرآورده‌های پژوهش، می‌توان گفت رضاخان در روند ریشه‌کن‌سازی قاجارها سه مرحله را از سر گذراند. در دو مرحله آغازین، بیشتر کنش‌های روحانیت بی‌طرفانه یا انتقادی بود، ولی از فرجام بحران خوزستان، یعنی آغاز واپسین مرحله، وضع دگرگون شد. دیدگاه مراجع که بر لزوم تثبیت قدرتی متمرکز برای حفظ کیان مذهب تأکید می‌کرد، غلبه یافت و به‌سازی مناسبات با سید حسن مدرس، رضاخان را در موقعیت برتر سیاسی قرار داد. پیوند این هر دو تأثیری شگرف بر کامیابی آتی او بخشید. واژگان کلیدی: مواضع روحانیت، روحانیت شیعه، انتقال قدرت، قاجاریه، پهلوی.

Rereading Clergy's Stances on the Power Transition from the Qajars to the Pahlavi Dynasty

Soltani Abri, Mohammad Sadjed⁴/Zaahed, Fayyaz⁵/Saqafti nejad, Seyyed Mohammad⁶

Abstract

The present article aims to investigate the stances taken by the clergy during the process of power transition from the Qajar to the Pahlavi dynasty. The purpose of this study is to delve deep into the causes for the involvement of this long-lasting social class in the Iranian political arena from the rise of the Sardar Sepah to the emergence of the Pahlavi dynasty. The main question is whether the clergy played a significant and essential role in the deposition of the Qajar dynasty. Using the historical analytical method and based on the findings of this study, it can be argued that Reza Khan went through three stages in the process of overthrowing the Qajar dynasty. In the first two phases, the clergy mainly adopted an essentially neutral or, at most, critical stance. However, since the conclusion of the Khuzestan crisis, i.e. the beginning of the last phase, the clergy fundamentally changed its attitude. The viewpoint held by religious authorities (marāji) which considered a central power necessary for preserving the religion, prevailed. Furthermore, the improvement of the relationship with Seyyed Hasan Modarres gave Reza Khan the upper hand in the political struggle. The two factors, together, significantly contributed to Reza Khan's impending success.

Keywords: Clergy's Stances, The Shi'a Clergy, Power transition, The Qajar Dynasty, The Pahlavi Dynasty.

۱. دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی. این مقاله برگرفته از رساله دکتری محمدساجد سلطانی ابری با عنوان «نقش و جایگاه روحانیت در انتقال قدرت از قاجاریه به پهلوی» است. *تاریخ دریافت ۱۴۰۰/۸/۱۷ *تاریخ پذیرش ۱۴۰۰/۱۰/۲۸

۲. استادیار گروه تاریخ و باستان‌شناسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول).

۳. استادیار گروه تاریخ و باستان‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی، تهران، ایران.

4. PhD Candidate of History and Archeology. Faculty of Literature and Humanities. IAUCTB. Tehran. Iran, Email: sajedstolani@yahoo.com.

5. Department of History and Archeology. Faculty of Literature and Humanities. IAUCTB. Tehran. Iran.

6. Assistants Professor, Department of History and Archeology. Faculty of Literature and Humanities. IAUCTB. Tehran. Iran, Email: moh.saqafti_nejad@iauctb.ac.ir.

مقدمه

مجموعه رویکردهای موافق و مخالف روحانیت شیعه طی رخداد زوال و انقراض قاجاریه در مرکز جُستار حاضر قرار دارد. نظرگاه‌های مختلف، با زوایای دید متفاوت، گاه نتایجی ناهمساز و متضاد از پدیدارهای یگانه به دست می‌دهند و رویدادهایی با پیامدهای پُردامنه، چون تغییر حکومت‌ها، پیچیده‌تر از آن‌اند که بشود دلایلی چند برای بروزشان برشمرد. پس در این مقاله صرفاً نمودارهای مربوط به خودِ موضوع اساس بحث است و از بیان علل و کیفیت عوامل دیگر پرهیز می‌شود. علت اصلی پرداختن به این سوژه خاص در اهمیتِ نفوذِ ریشه‌ای روحانیون ایران به‌عنوان قشری نیرومند در جامعه‌ای نهفته است که بیشتر افراد آن تا مرز جنبازی آمادهٔ قربانی شدن در راه ارزش‌هایی بودند که روحانیت خود را پرچمدارش می‌پنداشت. شناخت سازه‌های اصلی جهان‌بینی روحانیت و یافتن نشانه‌های آن در بستر تاریخی دورهٔ معاصر و بررسی مواضع سیاسی برخی از روحانیون که برخلاف یا در مدارِ اصول تخطی‌ناپذیر شریعت بود و نیز نگاه آنها به پدیده‌ها و تحولات اجتماعی-سیاسی از نظرگاه یک نگرش ویژه به دنیای بیرون، نگارش این مقاله و آثاری از این دست را ضروری‌تر می‌سازد.

پیداست که ایران در دههٔ نود از سدهٔ دوازدهم خورشیدی، متأثر از درهم‌تنیدگی و به‌خودمشغول‌بودگی عناصر موجود، کانون انواع بحران‌ها بود؛ از ناکارآمدی، نامنی، فروپاشی اقتصادی و ازهم‌گسیختگی اجتماعی گرفته تا قحطی و تجزیه‌طلبی و اشغال خارجی. از اسفند ۱۲۹۹ش با ورود مهرهای تعیین‌کننده به نام رضاخان بی‌نظمی پیشین به میزان زیادی کنترل شد. خاندان سلطنتی تحقیر گردید، سیاست‌گران به کناری رانده شدند و سران ایلی سرنوشتی جز سرکوب نیافتند. در این میان، روحانیت تنها نیرویی بود که توانست تا برکناری احمدشاه به‌طور منظم و پیوسته با رضاخان هم‌زیستی کند، بر مشروعیت او بیفزاید و در جامعهٔ ایران که حالا در سایه‌سار اقتدار یک منجی از امنیت نسبی برخوردار شده بود، از اعتبار خود محافظت نماید. از این چشم‌انداز، روحانیت به سبب نفوذ در میان توده‌ها هم توانست آرزوی جمهوری‌خواهی رضاخان را ناکام بگذارد و هم موجبات سلطنت او را فراهم آورد. بر این اساس، فرضیهٔ بنیانی پژوهش حاضر این است که روحانیت در تغییر و انتقال قدرت از قاجاریه به پهلوی اثرگذار بوده است. بدین ترتیب، با تکیه بر این فرضیه، و با بهره‌گیری از نظرگاه روش‌شناسانهٔ تحلیل تاریخی، تلاش می‌شود ابعاد، وجوه، ژرفا و کیفیت مواضع روحانیت طی فرآیند گذر از قاجاریه به پهلوی بررسی و تجزیه و تحلیل گردد.

با جست‌وجو در انبوهی از کتاب‌ها، مقالات و رساله‌ها مشخص شد تحقیقی که آشکارا با موضوع این پژوهش هم‌پوشانی داشته باشد، در داخل و بیرون از ایران به قلم نرفته است. نمونه‌هایی از پژوهش‌هایی که تا حدودی با این مبحث ارتباط و مشابهت دارند و حول کلیت موضوع یا زمانهٔ آن بحث کرده‌اند، بدین

ترتیب‌اند: مطالعات محمدعلی همایون کاتوزیان در خصوص بُرههٔ زمانی فرود قاجاریه و پیدایش سلطنت پهلوی در قالب مقالاتی در کتابی با عنوان دولت و جامعه در ایران، انقراض قاجار و استقرار پهلوی (۱۹۹۸) به چاپ رسیده است. سیروس غنی ماحصل تحقیق خود را بر مبنای اسناد وزارت امور خارجهٔ انگلستان در اثری با نام ایران و ظهور رضاخان، از برافتادن قاجار تا برآمدن پهلوی (۱۹۹۸) بیش از دو دههٔ پیش به رشتهٔ نگارش درآورده است. محسن بهشتی سرشت نوشتاری با نام نقش علما در سیاست (از مشروطه تا انقراض قاجار) (۱۳۸۰) فراهم کرده است که در آن رفتار عمومی روحانیون در مسائل حکومتی، پس از انقلاب مشروطه تا پایان سلطنت قاجار، مرور می‌شود. ع. ورامینی در مقالهٔ «روحانیت بیدار» (۱۳۸۸) عملکرد روحانیون شیعه را در رویدادهای تاریخی پسامشروطه تا پادشاهی رضاشاه کاوش می‌کند. او فعالیت‌های محلی علما و همکاری آنها را در برانگیزاندن جامعه در برابر وقایعی چون قرارداد ۱۹۱۹، جمهوریت و... به‌دقت زیر نظر می‌گیرد. رضا کلاهی نیز در مقالهٔ «تغییر در قدرت تشکیلاتی و قدرت معنوی روحانیت در گذار از قاجار به پهلوی» (۱۳۹۲) به کالبدشکافی نیروی تشکیلاتی و معنوی روحانیت می‌پردازد.

جز آنچه سخن رفت و صرف‌نظر از پاره‌ای از آثار عبدالهادی حائری که به‌طور کلی به نقش روحانیت شیعه در تاریخ معاصر می‌پردازند، و البته بخش‌هایی از جلد‌های نخستین کتاب تاریخ بیست‌سالهٔ ایران، ویراستهٔ حسین مکی، همچنین پژوهش‌هایی در حوزه‌های میان‌رشته‌ای از جمله نبرد قدرت در ایران؛ چرا و چگونه روحانیت برنده شد؟، به‌خامهٔ محمد سمیعی، و کتاب دو جلدی داود فیرحی به نام فقه و سیاست در ایران معاصر، تحقیقاتی که غیرمستقیم با بخش‌هایی از موضوع سایش پیدا می‌کنند، زیاد هستند. این مطالعات پُرشمار به جنبه‌های گوناگونی از کنشگری روحانیت در تحولات منجر به برآمدن پهلوی اشاره کرده‌اند. اما در این پژوهش تلاش می‌شود جدا از جهات فرعی، منحصراً پیکره‌ای شفاف از علل و عوامل و چرایی پشتیبانی روحانیت از رضاخان ترسیم گردد. روحانیت یکی از اجزا و تابع جریان‌های درونی جامعه‌ای بود که در آن می‌زیست و رفتار عمومی او در چارچوب کلیات همان جامعه قابل فهم خواهد بود. با توجه به اینکه در گسترهٔ زمانی مورد نظر موضع‌گیری‌های روحانیت بر طبقات مختلف جامعهٔ ایرانی و حکومت اثراتی تاریخی‌ساز داشته است، باز کاوی نسبت پایگان مذهبی و نهاد سیاست، به‌طور مستقل، زوایای نوینی از رویدادها را انعکاس خواهد داد.

نکته‌ای که می‌بایست پیش از آغاز سخن بدان اشارتی رَد این است که در این مقاله منظور از روحانیت آن بخش از معممانی هستند که به علما مشهور بودند، خواسته یا ناخواسته دستی در سیاست داشتند، گفتارشان میان گروه‌های مهمی از جامعه خریدار داشت و در مسجد و بر منبر می‌توانستند به آبی تودهٔ

مردم را بسیج کنند. دیگر آنکه باید عنایت داشت که درجه نفوذ و دخالت روحانیون، بسته به کم و کیف امور، متفاوت بوده است و آنها برخلاف سلسله مراتب به سامان سنتی، همانند دیگر اقدار، در آرا و روش سیاسی دارای یک دستی و انسجام عمل نبودند. بنابراین، بدیهی است این نکته در پژوهش حاضر در نظر گرفته شده است.

توسعه قدرت رضاخان و آرایش اجزای روحانیت در مواجهه با او

آغاز سده ۱۳۰۰ش با تحولات ژئوپولیتیکی ناشی از تصمیم‌گیری‌های کنفرانس پاریس تقریباً همزمان بود. از سوی دیگر در ایران، تسلط شمار نه‌چندان زیادی قزاق بر پایتخت، مناسبات سیاسی درون کشور را به یک‌باره واژگون ساخت. کودتای ۱۲۹۹ش از این جنبه سرچشمه تغییراتی ژرف در تاروپود جامعه ایران شد و آغازگاه دوران و رویدادهایی گردید که در پایان به سقوط قاجاریه انجامید. آشنایی با وضع قزاق‌ها، شایستگی‌های فردی و احتمالاً سفارش فرماندهان نظامی انگلستان عوامل اصلی رسیدن رضاخان از ریاست دیویزیون به وزارت جنگ در روزهای نخست اردیبهشت ۱۳۰۰ش بود. او از همان ابتدا، پس از دریافت لقب «سردار سپه» از شاه، قاطعانه عمل کرد و به تدریج قدرت و نفوذ خود را بسط داد.

به موازات، در سال‌های منتهی به پایان قاجاریه، روحانیت نیرومندترین عنصر برانگیزاننده اکثریت مردم در هر تحولی به چشم می‌آمد و چون سردار سپه نمی‌توانست توان و تأثیر غیرقابل انکار روحانیت را در سطح اجتماع نادیده انگارد، از آن هنگام که به سیاست ایران گام نهاد، کوشید به علما نزدیک شود. روحانیون و روضه‌خوانان را به خانه‌اش دعوت می‌نمود و در حضور اینان از خدمات خود و کارشکنی بدخواهان سخن می‌گفت^۱ و به دست نزدیکانش میان آنها پول پخش می‌کرد.^۲ همسر رضاخان به گاه محرم ده شب در تهران مجلس عزاداری داشت.^۳ بسیاری معممین از امام جمعه تا واعظ مشهور روزانه به دیدار او می‌شتافتند و بعضاً مرحمتی دریافت می‌کردند.^۴ خودش هم با توجیهاات گوناگون به قم می‌رفت و مجتهدین را می‌دید. گویی سردار سپه عمداً می‌خواست به جامعه‌القا کند مناسبات او با روحانیت صمیمانه است. چنانکه یک بار به آقا سید کمال‌الدین بهبهانی چیزی نزدیک به این مضمون گفت: «این قزاق‌ها همه یاران شما و امام‌زمان هستند و آمده‌اند تا سر بسپارند و از دعای خیر شما بهره‌مند شوند. دعا کنید خدا توفیق دهد تا اینها به اسلام و مملکت خدمت کنند. ما که وارد بیت علما می‌شویم هدفمان این است که وابستگی خودمان را به مردم و علما ثابت کنیم.»^۵ برپای مراسم چون دریافت شمشیر

۱. محمدتقی بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی در ایران انقراض قاجاریه، ج ۱ (تهران: زوار، ۱۳۸۷)، ص ۲۴۴.

۲. نصراله سیف‌پور فاطمی، آئینه عبرت (خاطرات دکتر سیف‌پور فاطمی)، به کوشش علی دهباشی (تهران: سخن و شهاب ناقد، ۱۳۷۸)، ص ۲۷۶.

۳. قهرمان میرزا سالور، روزنامه خاطرات عین‌السلطنه، به کوشش مسعود سالور و ایرج افشار، ج ۹ (تهران: اساطیر، ۱۳۷۹)، ص ۷۳۴۰.

۴. غلامحسین میرزا صالح، رضاشاه (خاطرات سلیمان بهبودی، شمس پهلوی، علی ایزدی) (بی‌جا: طرح نو، ۱۳۷۲)، ص ۷۳-۷۴.

۵. سید حسین بدلا، هفتاد سال خاطره از آیت‌الله سید حسین بدلا (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۹۶)، ص ۳۲.

نمادین حضرت ابوالفضل (ع) که از نجف برای رضاخان ارسال شده بود،^۱ چهره‌ای معنوی و گیراتر از وی نمایش می‌داد.

ارتباطات سردار سپه با مراجع البته کم‌کم نزدیک‌تر و بیشتر شد. بزرگ‌علمای تهران، شیخ عبدالنبی نوری، شیخ‌المجتهدین، شاید اولین روحانی ارشدی بود که رضاخان پا به سرای او گذاشت و رهنمودهایش را در اموری که پیچ‌وتابی خورده بود، پذیرفت.^۲ نوری دانش‌های منقول و معقول را خوب می‌دانست و در فقه نیز دستی بر آتش داشت.^۳ شیخ عبدالکریم حائری یزدی مورد احترام رضاشاه بود و پس از قضایای بین‌النهرین و ورود مراجع نجف به قم، به دستور او دولت و نظام همهٔ وسایل آسایش را برای آنها فراهم کردند. حتی پس از سوءتفاهم‌هایی که در جریان جنبش جمهوری‌خواهی ایجاد شد، با امر مستقیم سردار سپه حکومت قم برای جلب نظر سیاسی مراجع، دربارهٔ منهیات شرعی، صرفاً آنچه را که روحانیت می‌خواست به اجرا درآورد.^۴ اینکه سیاست نزدیکی به علما تا چه اندازه در بهبود موقعیت رضاخان مؤثر بود، یک طلبهٔ هم‌روزگار تا حدودی موفق ارزیابی کرده است.^۵

هر قدر روحانیون در سطوح عالی ارتباط دوستانه‌ای با سردار سپه داشتند، معممین میان‌مایه از مهر رضاخان بی‌نصیب بودند. پیش از قدرت‌گیری سردار سپه این گروه دستی در امور همگانی پیدا کرده بودند. چنانکه بیرون از مرکز، یک آخوند می‌توانست حق رسیدگی به دعاوی را کُتترات کند.^۶ بعضی از روحانیون با این توجیه که در پیروزی نهضت مشروطه مایه گذاشته بودند، از دولت مستمری دریافت می‌کردند. اما گاهی هم پیش می‌آمد که برخی از روحانیون روی خرده‌حساب‌های شخصی به دشمنی سرسختانه با دولت روی آورند. اینها عمدتاً چون در فقر و محرومیت زندگی می‌کردند، تا جایی نان و نوابی می‌دیدند به همان سو متمایل می‌شدند. بدین خاطر سردار سپه به این طیف از معممین و اصولاً فرصت‌طلبی هرگز روی خوش نشان نداد. این بدبینی گاهی به رفتار ستمگرانه با روحانیون ساده و تهی‌دست می‌انجامید. برای نمونه یک بار وقتی رضاخان به وزارت عدلیه وارد شد، آخوند نایبانی به نام شهیدزاده^۸ از جای خود برنخاست و بی‌جهت شدیداً کتک خورد.^۹

۱. حسین مکی، تاریخ بیست‌سالهٔ ایران، ج ۲ (تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹)، ص ۹۷.

۲. سالور، ج ۸، ص ۶۵۱۳.

۳. محسن صدر، خاطرات صدرالاشرف (تهران: انتشارات وحید، ۱۳۶۴)، ص ۴۵.

۴. حسین علی صدیقی، خاطرات احمد صدیقی (اعتمادالدوله) (تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۹۶)، ص ۲۶۶.

۵. بدلا، ص ۹۳.

6. Contract

۷. رضا پهلوی، سفرنامهٔ خوزستان ۱۳۰۳ (طهران: مطبعه کل قشون، بی‌تا)، ص ۱۶۸.

۸. مهدی قلی هدایت، خاطرات و خطرات: توشه‌ای از تاریخ شش پادشاه و گوشه‌ای از دورهٔ زندگی من (تهران: زوار، ۱۳۸۹)، ص ۳۵۸.

۹. محمدقلی مجد، از قاجار به پهلوی ۱۳۰۹-۱۳۹۸؛ براساس اسناد وزارت خارجهٔ آمریکا، مترجم سیدرضا مرزانی و مصطفی امیری (تهران: مؤسسهٔ مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۹)، ص ۲۶۱.

جنبه‌های نفوذ روحانیت در سیاست

روحانیت در دوران وزارت جنگِ رضاخان از چند بُعد در سیاست راه داشت. مهم‌ترین حضور در مجلس بود. صورت دیگرِ فعالیت‌های سیاسی روحانیون در سال‌های پس از کودتا را می‌توان در ادارهٔ پاره‌ای از مطبوعات جست‌وجو کرد. بعد از برکناری سید ضیاء‌الدین طباطبایی، یک دوره شکوفایی در روزنامه‌نویسی کشور از نظر شمار پیدا شد که روحانیون نیز از آن سهمی بُردند. سوای مجلس و مطبوعات، بخشی از روحانیت در پایتخت و دیگر ولایات به‌طور مستقل و در موازات احزاب سیاسی، البته نه در سطح حرفه‌ای و با انگیزهٔ دستیابی به قدرت، بلکه با هدف اثربخشی بر کلیت سیاست ایران، به کار تشکیلاتی روی آوردند. بخشی دیگر از روحانیون علاقه‌مند به سیاست هم پایه‌گذاری حزب را بایسته دانستند. عمدهٔ آنان در مجلس حضور داشتند یا با نمایندگان به نحوی در ارتباط بودند. روی هم‌رفته جز معمان وابسته و حقوق‌بگیر، روحانیون سیاسی به دو دستهٔ بی‌طرفان و منتقدین سردار سپه تقسیم می‌شدند. هرچند هر دو بر اهلیت نظامی رضاخان سزاوارانه صحنه می‌گذاشتند.

در سایهٔ ضعف و بی‌اثری جریان‌های سیاسی، چند رویداد مهم باعث شد نقش‌آفرینی روحانیت در سیاست ایران پُرمایه‌تر شود. نخستین رخداد که در تقویت جایگاه تاریخی روحانیت و ایجاد پایگاهی ثابت برای باززایی دانش‌های دینی و تربیت طلاب بسیار مفید واقع گشت، کوچیدن شیخ عبدالکریم حائری‌یزدی به قم و در پی آن شکوفایی حوزهٔ علمیهٔ این شهر پس از مدت‌ها بود. رهبری شیخ بر حوزه از هر نظر جایگاه روحانیت شیعه را در ایران ارتقا بخشید. بالاترین مقام محلی حکومت جمعیت قم را طی سال‌های ۱۳۰۳ و ۱۳۰۴ش حدود شصت هزار نفر تخمین زده^۱ (اگرچه رضاخان در حوالی سال ۱۳۰۳ش به رقم حداکثر ۳۰ هزار نفری^۲ ساکنان قم اشاره می‌کند) و شمار طلاب محصل در آن را هفتصد تا هشتصد نفر برآورد کرده است.^۳ حال آنکه تا پیش از ریاست حائری تعداد محصلین دروس مذهبی در شهر قم هیچ‌گاه به این حد نرسیده بود. تمرکزگرایی در مرجعیت ایران و مرکزیت یافتن قم سبب شد روحانیت علاوه بر رشد کمی^۴ از جایگاه و موقعیت بسیار نیرومندی برخوردار شود، تا جایی که دیگر همگان خود را مکلف به اطاعت از دیدگاه‌های مرجعیت می‌دیدند. از سویی حکومت نیز می‌کوشید حتی در ظاهر هم که شده به آنچه علما می‌خواستند و بدان تأکید می‌ورزیدند، تن دهد. همین دلیلی شد تا در موارد بسیار حیاتی قم و مرجعیت نقشی بی‌نظیر در سرنوشت سیاسی ایران بازی کنند.

۱. صدری، ص ۲۸۶.

۲. پهلوی، ص ۷.

۳. صدری، ص ۲۷۳.

۴. سید محمدحسین علوی طباطبائی، *خاطرات زندگانی حضرت آیت‌الله العظمی آقای بروجردی* (تهران: سازمان چاپ و انتشارات اطلاعات، ۱۳۴۱)، ص ۴۰.

رویداد دیگری که در آغاز برای علما خوشایند نبود، ولی نتایجش روحانیت را از منظر سیاسی در وضعیت مطلوب‌تری قرار داد، تبعید مراجع شیعه از بین‌النهرین به ایران بود. این پیش‌آمد تاریخی در گستره‌ای پهناور شور و هیجان ایجاد کرد^۱ و به وجهه روحانیت تشخص فوق‌العاده‌ای بخشید. بین‌النهرین یک دهه در جوشش و برافروختگی پیامدهای جنگ جهانی به خود می‌پیچید. مردمان این سرزمین بارها به جنگ مسلحانه با نیرویی چند برابر قدرتمندتر از خود تن داده و هر نوبت شکست خورده و تسخیر شده، به امید گشایش، دست به دامان علما شده بودند و در جست‌وجوی حق حاکمیت ملی امروز را به امید فردا می‌گذراندند. خلاصه خواست مردم و روحانیت در واژه «استقلال» می‌گنجید و حاکمان انگلیسی نیز به اشکال گوناگون از زیر بار آن شانه خالی می‌کردند. در نتیجه مردم خشمگین‌تر می‌شدند و انگلیسیان درجه سخت‌گیری را بالاتر می‌بردند. کشمکش آنقدر پیش رفت که نمایندگان انگلستان در عراق راهی جز تبعید مراجعی که رهبری جنبش استقلال‌طلبانه را در دست داشتند، نیافتند. مراجع به ایران رانده شدند و دستگاه حکومتی و ملت در استقبال از آنان چیزی کم نگذاشتند.^۲

مراجع نسبت به دیگر اجزای روحانیت همیشه بالاترین پایگاه اجتماعی را داشتند. یک پله پایین‌تر، مجتهدین و روحانیون سنتی پراکنده در سراسر ایران شأن خود را از جمندتر از دخالت مستقیم در سیاست و امور دنیوی می‌پنداشتند. آنان زیربنای زندگی‌شان را بر پایه پیراستگی اخلاق، گسترش معارف دینی و پاسداری از اصول شریعت نهاده بودند و پیش از همه با همراهی ائمه جمعه که پیشه‌ای نیمه‌رسمی داشتند، به‌رغم برخی سوءظن‌ها، بر اهمیت رضاخان و ضرورت حفظ او برای نگاهبانی از اساس دین تأکید می‌کردند. رفتار شخص سردار سپه در این سوگیری البته بسی مؤثر بود.

ناهمسازی روحانیت در مواجهه با ایده جمهوری

در آستانه روزی که رضاخان زمام دولت را به دست گرفت، ایران در وضعیت بسیار آشفته‌ای قرار داشت. پیامدهای بنیان‌کن ناکارآمدی مزمین شده گریبان کشور را رها نمی‌کرد. ناتوانی سیاسی و سقوط پیاپی و شتابان دولت‌ها بسیاری را سرخورده کرده و امید به گشایش و بازگشت به زندگی عادی را از آنها گرفته بود. اقتصاد تقریباً ورشکسته نیز ضعیف‌تر از آن بود که کوچک‌ترین افق روشنی برای آینده حتی دور در خیال‌ها باقی گذارد. سردار سپه که از چندی قبل، با دخالت پیدا و پنهان صاحب‌منصبان نظامی در انتخابات، به اندازه کافی مجلس آینده را به سود خود مهره‌چینی کرده بود، پیش از خروج احمدشاه از ایران، در روز سوم آبان ۱۳۰۲ ش، هم‌هنگام با ریاست جمهوری مصطفی کمال‌پاشا در ترکیه، ردای ریاست پوشید و گامی بلند

۱. محمد رازی، آثارالحجه یا تاریخ و داترالمعارف حوزه علمیه قم (قم: کتابفروشی برقی، ۱۳۳۲)، ص ۲۴.

۲. علی‌الوردی، تاریخ عراق: دیدگاه‌های اجتماعی از تاریخ عراق معاصر، مترجم هادی انصاری، ج ۳ (تهران: شرکت چاپ و نشر بین‌الملل)، ص ۲۶۰-۲۶۱.

برای قبضه کردن قدرت برداشت. درست در همین روزها سلطان محمد ششم، پادشاه عثمانی، از سلطنت کنار گذاشته شد و نظام جمهوری ادارهٔ امور آن کشور را بر عهده گرفت.^۱

زمزمه‌های ناخرسندی از قاجاریه از پیشترها به گوش می‌رسید، ولی اینکه اندیشهٔ تغییر سلطنت چگونه و دقیقاً از کی به ذهن سردار سپه افتاد، دشوار بتوان پاسخی درخور بدان داد. به نظر می‌رسد سرنگونی امپراتوری عثمانی با رأی مجلس ملی ترکیه انگیزه‌های قوی در رضاخان ایجاد کرد تا سرانجام کار قاجارها را به پایان رساند.^۲

در رویداد «جمهوری خواهی» روحانیت نقش محوری داشت. راهبران موافقان و مخالفان جمهوریت در هر دو سو روحانیون بودند و اراده و اقدام آنان پیش‌ران هواداران پُرشورشان بود. دلیل اصلی مخالفت پیشینهٔ روحانیت آن روز ایران با نظام جمهوری به‌درستی معلوم نیست، ولی تجربهٔ آزموده‌شدهٔ رضاخان در عرض سه سال، مدرس پیشوای جمهوری‌ستیزان و به‌طور کلی مخالفان را متقاعد ساخت که نتیجهٔ مستقیم نظام جمهوری چیزی جز تضعیف دین و برقراری یک دیکتاتوری نخواهد بود.^۳ از این رو سخت کوشیدند از برکناری قاجاریه جلوگیری کنند. در عین حال و از آن سو استدلال جمهوری خواهان نیز چندان وجهی نداشت و احمدشاه، ولیعهد، دربار و اصلاً نهاد سلطنت در مسائل کشور وارد نبودند که با براندازی آنان بشود اوضاع را بهتر کرد. تنها خواست آنها پیش‌برد اهداف رضاخان و متمرکز ساختن قدرت در دستان او بود و بس. چنین دریافتی سبب شد وجدان عمومی سرآخر با این ایده هم‌سوئی نشان ندهد. آونگ جمهوری خواهی که برخاست، بخش مهمی از روحانیت دیری خاموش ماند تا گرد هیاهو بنشیند. علما از دو رویداد، یکی نفوذ کمونیسم بین‌المللی و دیگری امکان توسعهٔ لائیسسیسم، نگران و نظاره‌گر تحولات بودند. پس به کناره‌ای رفتند تا ببینند چه پیش می‌آید.^۴ پراکندن اندیشهٔ گسست دین از مناسبات جامعه و فروکاستن جایگاه روحانیون به مقامی تشریفاتی، چنانکه در ترکیه پیش آمد، چیزهایی نبودند که روحانیت شیعه بتواند با آن موافق و هم‌دل باشد. سوای معممین وابسته به سردار سپه و روحانیون سیاسی مخالف قاجاریه، روحانیت به مفهوم عام، دورنمای جمهوری بلشویکی و جمهوری از گونهٔ آتاترکی را دو لبهٔ یک قیچی فرض کردند و به همین خاطر با همهٔ توان به جنگ با جمهوریت زور آور شدند. دخالت نظمیه در بستن درب مساجد، تلاش برای به تعطیلی کشاندن بازار و وانمود کردن همراهی تجار با جمهوریت و به‌کارگیری خشونت و بگیر و ببند ابعاد بحران را گسترده‌تر و

۱. مردآزاد، س ۱، ش ۱۵۹، ۱۳۰۲، ص ۱.

۲. شفق سرخ، س ۲، ش ۷۴، ۱۳۰۲، ص ۱.

۳. ناصرالمله، س ۱، ش ۱۱، ۱۳۰۳، ص ۱-۲.

۴. محمود پورشالچی، قزاق: عصر رضاشاه پهلوی براساس اسناد وزارت خارجهٔ فرانسه (تهران: نشر فیروزه، ۱۳۹۸)، ص ۱۰۷.

متدینین را عصبانی تر کرد.^۱ از دیگر سو در مجلس تازه گشوده شده پنجم، مدرس و جمعی از همکارانش در برابر تصویب قانون تغییر رژیم به مقاومتی جدی و فعالانه دست زدند. سخنان مدرس در جلسه روز ۲۷ اسفند ۱۳۰۲ ش چنان بر نمایندگان جمهوری طلب گران آمد که سید محمد تدین (رهبر معمم جمهوری خواهان)، بیمناک از برگشتن ورق، از هم گروهی های خود خواست جلسه علنی را ترک کنند. مجلس از رسمیت افتاد.^۲ مدرس در راهرو و اتاق تنفس سخنانش را پی گرفت و گفت و گفت تا سیلی آبداری از حسین بهرامی (احیاء السلطنه) خورد. در واکنش، سید محی الدین مزارعی (نماینده شیراز) کشیده ای جانانه تر به صورت بهرامی زد و همه چیز درهم ریخت.^۳ اثر نواختن آن سیلی بر گوش مدرس در جامعه بسیار ژرف بود. ضربت خوردن مدرس روحانی از مردی کراواتی، وقتی که او داشت از عدم صلاحیت مجلس در تصمیم گیری برای تغییر حکومت سخن می گفت، ناخواسته به همراهی بیشتر افکار عمومی با مخالفان جمهوری کمک کرد.^۴

مخالفان ضمناً دور از چشم نامحرمان با فرستادن نامه هایی به قم بر ذهن و ضمیر علما چیره گشتند.^۵ آنها از نظر خودشان می خواستند غیرت و تعصب دینی را به میان اندازند تا از آن جنگ افزاری برای آسیب زدن به سردار سپه در دست داشته باشند. از این رو، در قم جایی که عالی ترین مقامات روحانی شیعه موقتاً جمع بودند، خروشی پا گرفت. میرزا عبدالله واعظ هر روز منبر می رفت و نگران از آشتگی اوضاع تهران روزه می خواند. دیگر رضاخان محبوبیت نسبی خود را از دست داد، به صفات رکیکی موصوف گردید و اگر کسی نامی از جمهوری می برد کافر خوانده می شد.^۶

مراجع، اقلیت مجلس به رهبری مدرس، روحانیت مستقل سنتی تهران به سرآمدی حاج آقا جمال الدین اصفهانی و روحانیون رادیکال بیگانه ستیز به سرکردگی شیخ محمد خالصی زاده همگی، بی اعتنا به اقدامات حریف، به تحرک اجتماعی گسترده ای دست زدند و با قرار دادن جمهوری در برابر اسلام و القای توطئه جایگزینی این شکل از حکومت با فرامین قرآن، توده پُرشماری را وارد صف خود کردند و چون می دانستند افکار عمومی پشتیبان رأی آنها خواهد بود، پیروزمندانه دیدگاه شان را در پوشش نظر جامعه به دستگاه حکومتی و سردار سپه غالب نمودند. روحانیون از همان دست آویز همیشگی و دوگانه سازی دین و ضد دین بهره بردند. می گفتند جمهوریت مسئله ما نیست—واقعا هم نبود—بلکه این مردم هستند

۱. محمد خالصی زاده، آه از این راه خاطرات و مبارزات آیت الله شیخ محمد خالصی زاده، مترجم علی شمس (تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، ۱۳۹۷)، ص ۲۶۰-۲۶۱.

۲. ایران، س ۸، ش ۱۵۶۶، ۱۳۰۲ ش، ص ۱-۲.

۳. [ابراهیم] خواجه نوری، بازیگران عصر طلائی (سید حسن مدرس) (بی جا: انتشارات جاویدان، ۱۳۵۸)، ص ۸۵.

۴. حبیب الله مختاری، تاریخ بیباری ایران (طهران: چاپخانه دانشگاه، ۱۳۲۶)، ص ۲۳۲-۲۳۳.

۵. خواجه نوری، ص ۷۴.

۶. سالور، ج ۹، ص ۶۸۵۵.

که منکرات و رفتار دین‌ستیزانه را تحمل نخواهند کرد. آنچه طی روزهای پایانی سال ۱۳۰۲ش تا روز تاریخی دوم فروردین ۱۳۰۳ش در مجلس گذشت، در پیوند با احساسات مذهبی مردم و البته دخالت نهانی و ناپیدای عوامل روس، بالاخره ایدهٔ جمهوریت را به ناکامی کشانید. این جریان را می‌بایست پایان‌بخش این دور از کوشش‌های قاجاریه‌براندازانه و شکست برنامه‌های رضاخان برای دستیابی به مقامی ورای ریاست‌وزرای محسوب کرد.

صف‌آرایی روحانیون موافق و مخالف جمهوری

در رویداد جمهوری‌خواهی، جز معدودی، تقریباً همهٔ روحانیون معتبر و صاحب‌نام به میدان آمدند و به رویهٔ جاری اعتراض کردند. شیخ عبدالنبی نوری، حاج‌آقا جمال‌الدین اصفهانی، شیخ عبدالحسین خرازی، شیخ ابوالقاسم تویسرکانی، شیخ یحیی امام‌جمعه خویی، میرزا سید محمد تفرشی، سید محمدتقی هراتی و میر سید محمد بهبهانی مهم‌ترین هاشان بودند.

پس‌روی رئیس‌الوزرا و آشتی‌جویی با روحانیون مخالف جمهوری در مجلس، از سر ناچاری، او را به دشواری انداخت و البته از تیرگی روابط و بدبینی میان آنها چیزی نکاست. به‌ویژه که با فروکش کردن درگیری‌ها رضاخان در حضور علما و رؤسای محله‌های تهران به مجلسیان گفته بود دیگر نمی‌تواند با شاه و ولیعهد کار کند.^۱ اهانت به روحانیون مورد احترام شهروندان در روز دوم فروردین بازتاب بسیار بدی از خود به جای گذاشت و نوک‌پیکان خشم عموم را به سمت رضاخان نشانه گرفت. کسی که در بهارستان تماشاگر این صحنه بود گزارش می‌دهد: «خیل مردمان درون تا بیرون مجلس را پُر کرده. حاج‌آقا جمال‌الدین، سوار بر مرکب، جلودار بازاریان می‌خواست به مجلس راه یابد که نگهبانان با سرنیزه چهارپا را زدند تا مانع از پیش‌روی جمعیت شوند.»^۲ شیخ مهدی سلطان‌الواعظین با چوب‌دستی سردار سپه نواخته شد^۳ و زدوخورده شدید از اینجا آغاز گشت. در کنار اینها، درست یا نادرست، در جامعه این طرز تفکر پی‌افکنده شده بود که جنبش جمهوری‌خواهی حرکت برنامه‌ریزی‌شدهٔ انگلیسی است و مجریان این طرح افراد پیرامونی رضاخان هستند.^۴ نخستین بار علما جمهوریت را توطئهٔ اطرافیان رئیس‌الوزرا قلمداد کردند و کوشیدند چهرهٔ شخص رضاخان را از آرایش و آلودگی نزدیکانش پاک کنند.^۵ جراید مخالف با گرایش به اقلیت مجلس نیز تقریباً به‌طور هماهنگ مسئولیت لطمات واردشده بر حیثیت سردار

۱. سیروس غنی، *ایران برآمدن رضاخان برفاتادن قاجار و نقش انگلیسی‌ها*، مترجم حسن کامشاد (تهران: نیلوفر، ۱۳۹۷)، ص ۳۳۴.

۲. سید محمدرضا میرزاده عشقی، *کلیات مصور میرزاده عشقی*، تألیف و نگارش علی‌اکبر مشیر سلیمی (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷)، ص ۲۸۵.

۳. هدایت، ص ۳۶۷.

۴. پورشالچی، ص ۱۱۷.

۵. سالور، ج ۹، ص ۶۸۵۵.

سپه را متوجه اطرافیان وی دانستند.^۱

در این میانه دو روحانی نسبتاً خوش نام هم به‌سختی آبرو باختند. اولی سید نصرالله سادات‌اخوی، رئیس دیوان عالی تمیز و از نمایندگان ادوار اول و دوم مجلس، بود. او که سالیان دراز مورد اعتماد مردم بود، به دلیل سرودن چکامه‌ای بلند در مدح سردار سپه چنان از چشم شهروندان تهران افتاد که دیگر کسی در کنارش نماند.^۲ روحانی دیگر آقا سید اسدالله خرقانی بود که سال‌ها در پیشه امامت جماعت مسجد «حاجی حسن معمار» مرید می‌پروراند^۳ و اگر مبالغه نکرده باشند چند هزار هوادار داشت.^۴ گفته می‌شود او در جوانی بابی و فرزندش کسی بود که پس از فتح تهران مقاله‌ای در *حبل‌المتین* درباره‌ی به‌روز نبودن دین نوشت و جای او برادر مدیر نشریه سه سال به زندان رفت.^۵ آقا سید اسدالله در آغاز روی خوش به جمهوریت نشان نداد، ولی چندی بعد موافق جمهوری شد. چرخش آشکار او برایش گران درآمد. دوستان‌ار از گردش پراکنده شدند و حتی «روزی یک تومان حق او را هم که از موقوفه مسجد بود قطع کردند.»^۶ می‌گویند کمک‌های مالی‌ای که از سوی رضاخان به وی پرداخت می‌شد در سوگیری‌اش به جمهوریت خواهان بی‌اثر نبوده است.^۷

در برابر این دو و نمایندگان روحانی همسو با رضاخان، سید حسن مدرس و شیخ محمد خالصی‌زاده نزد بیشتر مردم اعتبار فراوانی یافتند. به باور عارف قزوینی که از پرشورترین هواخواهان جمهوریت بود، مدرس و خالصی‌زاده مؤثرترین عناصر در ناکامی جنبش بودند.^۸ مدیر روزنامه شفق سرخ نیز مدعی است اثر مدرس بر فروپاشی فکر جمهوریت، شخصی از صاحب‌منصبان بلندپایه را واداشت تا برای جبران فرصت از کف‌رفته به سردار سپه پیشنهاد دهد مدرس ترور شود.^۹ خالصی‌زاده جوان هم از یک سال پیش محبوبیتی برای خود دست‌وپا کرده بود و با آغاز تنش‌ها، مسجد سلطانی (شاه) را، به‌رغم فعالیت‌های موازی جمهوریت خواهان، پایگاه مبارزه با جمهوریت قرار داد. خالصی عصر روز ۲۹ اسفند ۱۳۰۲ ش دست به کاری بی‌باکانه زد و در بازار تهران به نماز جماعت ایستاد و از آنجا با انبوه جمعیت به مجلس رفت. در مجلس از چند نماینده کتک خورد ولی از مخالفت پا پس نکشید.^{۱۰} پدر خالصی‌زاده، در جایگاه مرجعیت، دیدگاهی معتدل‌تر از فرزندش داشت.

۱. سیاست، س ۳، ش ۸، ۱۳۰۳ ش، ص ۱.

۲. سالور، ج ۹، ص ۶۹۰۸.

۳. رسول جعفریان، *سید اسدالله خرقانی: روحانی نوگرایی روزگار مشروطه و رضاشاه* (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲)، ص ۴۷.

۴. سالور، ج ۹، ص ۶۸۰۷.

۵. همان، ص ۶۸۰۸.

۶. همان، ص ۶۹۰۸.

۷. میرزا صالح، ص ۱۲۰.

۸. ابوالقاسم عارف قزوینی، *خاطرات عارف قزوینی* (به همراه اشعار چاپ نشده)، به کوشش مهدی نورمحمدی (تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۸)، ص ۳۵۴.

۹. علی دشتی، *پنج‌جاه و پنج* (تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۲۵۳۵)، ص ۱۰۴.

۱۰. عبدالله مستوفی، *شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه*، ج ۳ (تهران: زوار، ۱۳۹۸)، ص ۵۹۴-۵۹۵.

وی قبلاً با توجیه لزوم تقویت قوا و حفظ، به گفته او، تمامیت نظام اسلامی اجازه داد کمبودهای لجستیکی قشون از محل سهم امام تدارک شود.^۱ به هر روی، خالصی‌زاده و دوستش شیخ حسین لنکرانی در بیرون از مجلس بر ضد جمهوری خواهی بسیار کوشیدند و توانستند شمار انبوهی را سازمان دهند.

موضع‌گیری مراجع شیعه

باری با قدرت‌نمایی روحانیون جمهوریت به ترتیبی که طراحی شده بود، پیش‌نرفت. سردار چند روزی به بیرون از شهر رفت و در سعدآباد ماند و در اندیشه تقویت خود به سر بُرد. سیاست‌گران و اوضاع عمومی هر دو در سایه‌روشن قرار داشتند و جمهوری‌خواهان و جمهوری‌ستیزان در انتظار کنش دیگری درنگ نموده بودند. بیش از همه در مطبوعات بحث‌ها داغ بود و برخی از روزنامه‌های هوادار رضاخان هنوز جمهوری را کاملاً از دست‌رفته نمی‌دیدند.^۲ رئیس دولت راه چاره را در جلب نظر مراجع جست و در آستانه بازگشت آنان به بین‌النهرین رهسپار قم شد. ظاهراً به‌دشواری آقایان را متقاعد ساختند تا پذیرای سردار سپه باشند. رئیس‌الوزرا تک‌تک و به نوبت سید ابوالحسن اصفهانی و میرزا محمدحسین غروی نائینی را می‌بیند و با آنان به گفت‌وگو می‌نشیند. گویا حائری‌یزدی راضی نبود با رضاخان رودررو شود و هنگامی که با اصرار او مواجه شد دیدار را منوط به حضور دیگر مراجع کرد. آن دو هم حاضر می‌شوند و ساعاتی هر چهار نفر در خلوت به رایزنی می‌پردازند.^۳ فرزند شیخ عبدالکریم جلسه را چنین وصف کرده است: پس از جنجال فراگیری که بر سر شعار «جمهوری خواهی» درگرفت، سردار سپه به قم رفت تا از دیدگاه روحانیون ارشد و منتفذ شیعه باخبر شود که چند ماهی بود در معیت آیت‌الله مؤسس (لقب حائری‌یزدی) در این شهر اقامت داشتند. پیش از ورود رضاخان، هر سه مرجع در منزل شیخ شور کردند تا در برابر درخواست احتمالی رضاخان برای تأیید فرمانروایی‌اش پاسخی یکتا پیش‌بینی کنند. این سه بر آن شدند با اصل دیکتاتوری، حال در هر قالبی، مخالفت ورزند، ولی ضمناً در باغ سبزی به رضاخان نشان دهند و او را مجاب سازند که در صورت صرف‌نظر کردن از جمهوری، تصریحاً مشروعیتش را در قامت پادشاه به رسمیت شناسند. گویا نائینی در این گفت‌وگو موقعیت شاه را به «نقش دیوار» تشبیه کرده بود، احتمالاً به معنای نگاه‌دارنده اساس کشور.^۴ از قول آقاها:الدین، فرزند شیخ عبدالنبی نوری، گفته شده است که علما در ملاقات خصوصی مطالبات خود را در چهار سرفصل به آگاهی رضاخان رساندند. اول، انتشار اعلان و متحدالمال به ولایات که هر کس اسمی از جمهوری آورد، مجازات گردد.

۱. محمد خالصی‌زاده، سردار اسلام شهید آیت‌الله‌العظمی شیخ محمدمهدی خالصی (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۸)، ص ۹۱.

۲. ستاره ایران، ۹ س، ش ۱۵۶، ۱۳۰۳، ص ۲-۱.

۳. سالور، ج ۹، ص ۶۸۶۹.

۴. مهدی حائری‌یزدی، خاطرات مهدی حائری‌یزدی، به کوشش حبیب لاجوردی (تهران: نشر کتاب نادر، ۱۳۸۱)، ص ۱۸-۲۱.

دوم، شش نفر از وکلا که اسامی دبیراعظم، تدین، بهرامی و دولت‌آبادی میانشان بود، از مجلس بیرون شوند. سوم، روزنامه‌نویس‌های هتاک تبعید شوند و به مجازات برسند. و چهارم، مشیرالدوله وزیر خارجه و مستوفی‌الممالک وزیر داخله دولت باشند.^۱ این شروط مطرح شدند یا نه؟ به هر حال روشن است هیچ کدام پس از فرونشستن بحران جامعه عمل به خود نپوشیدند. کسی که خود را منشی شیخ عبدالکریم معرفی کرده ادعا دارد در دیدار رضاخان با مراجع برخی از مجتهدین هم حضور داشته‌اند. او از حسن طباطبایی، عبدالحسین شیرازی، شیخ مهدی خراسانی و جواد صاحب‌جواهر یاد می‌کند و می‌گوید لحن علما آن روز بسیار تند و خشن بوده است.^۲

بازگشت سردار سپه از قم با انتشار بیانیه‌ای همراه شد. رضاخان همه را به خویشتن‌داری فراخواند و از جمهوری‌خواهان خواست از مواضع خود عقب‌نشینی کنند. تأکیدی در سخن رئیس‌الوزرا بود که اهمیت فراوان داشت و آن اینکه او به مردم توصیه کرد «تمام سعی و هم خود را مصروف سازند که موانع اصلاحات و ترقیات مملکت را از پیش برداشته، در منظور مقدس تحکیم اساس دیانت و استقلال مملکت و حکومت ملی» با وی «معاضدت و مساعدت نمایند.»^۳ با این وصف نمی‌بایست کمترین تردیدی برای سیاسیون باقی می‌ماند که از دید سردار سپه اصلی‌ترین موانع اصلاح و ترقی جامعه آن روز ایران پادشاه و پادشاهی قاجار هستند.

پس از بیانیه رئیس‌الوزرا، بلافاصله تلگرافی که نام سه مرجع پای آن نقش بسته بود در مطبوعات بازتاب یافت. در این متن خبر قبول نقض جمهوریت توسط رضاخان به جامعه اعلان گردید و از عموم خواسته شد قدردان نعمت سردار سپه باشند. یک روز بعد از سفر رئیس‌الوزرا، مشخص نیست به چه منظور، مدرس نیز به قم رفت.^۴ رضاخان هم با وجود شکست، بار دیگر رأی اکثریت نمایندگان را به دست آورد و در قدرت ماند و در جلسه ۲۶ فروردین ۱۳۰۳ ش برنامه دولت جدید را به مجلس تقدیم کرد.^۵ پی‌آورد شکست طرح جمهوریت پشتیبانی بیشتر مردم از روحانیت، حمایت قاطعانه مراجع از رضاخان، شیوع تظاهر به دین‌داری در میان سیاست‌گران و در یک جمله مذهبی‌تر شدن جامعه ایرانی بود. پیروزی مخالفان جمهوریت این درس را به سردار سپه داد که هنوز می‌توان و می‌باید با آویختن به ریسمان مذهب کامیابی‌های بزرگی به دست آورد.

۱. سالور، ج ۹، ص ۶۸۷۰

۲. سیف‌پور فاطمی، ص ۳۹۸-۳۹۹.

۳. حبیب‌اله نوبخت، شاهنشاه پهلوی قسمت اول در تاریخ فرماندهی و وزارت جنگ و زمامداری شاهنشاه پهلوی (بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا)، ص ۱۳۴.

۴. عبدالهادی حائری، تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق (تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴)، ص ۲۰۸.

۵. کوشش، س ۲، ش ۳۰، ۱۳۰۳ ش، ص ۱-۲.

کنش‌های روحانیون سنتی و سیاسی مخالف پس از رویداد جمهوریّت

ماه رمضان سال ۱۳۰۳ ش شاهد نفوذ بسیار زیاد روحانیت شیعه در سطح وسیعی از اجتماع تهران بود. هر شب و روز روحانیون، از شیخ محمد واعظ، روحانی سالخورده و با پیشینه حضور مؤثر در مشروطه نخست، تا میرزا عبدالله واعظ، شیخ محمد خالصی‌زاده، فصیح‌الزمان واعظ‌شیرازی و دیگران، در مساجد به منبر می‌رفتند و جمعیتی عظیم از مردمان ساده، فوکلی و به‌اصطلاح متجدد به سخنانشان گوش فرامی‌دادند. بنیان اساسی گفتار آنها انتقاد از جمهوری و سادگی رئیس‌الوزرا بود. حتی شب شهادت حضرت امیر (ع) در مراسم روضه‌خوانی در اداره قشونی هم روحانیون کم نگذاشتند.^۱ هر اندازه مراجع در پاس‌داشت سردار سپه می‌کوشیدند و تا حدی در پی اعتباردهی به او بودند، روحانیت سنتی و مخالف رئیس‌الوزرا در جهت عکس تلاش می‌کردند، به گونه‌ای که برای مثال اگر اعلان می‌شد فلان روز قرار است تمثال اهدایی امام اول از جانب مراجع نجف در باغ‌شاه به رضاخان پیشکش شود، به‌فوریت واعظ تهران خبر می‌پراکنند تا مردم برای شنیدن مطالب مهمی در همان ساعت به مساجد شاه یا جامع مراجعت کنند.^۲ میرزای‌نائینی در نوشته‌ای هدیه ارسالی را ارمغانی برای جبران زحمات رضاخان در راه اسلام شمرده بود، ولی میرزا عبدالله واعظ بالای منبر می‌گفت: «من به آن شاه ولایتی که برای سردار سپه تمثال داده باشد هم عقیده ندارم. مردم شما هم نداشته باشید.»^۳

مقابله روحانیون سنتی با جمهوری شکست‌خورده کم‌کم از جنبه سیاسی بیرون آمد و ماهیت مذهبی به خود گرفت. گاه مردمان ناراضی وزرا و مخالفین سلطنت را کتک می‌زدند.^۴ در تبریز نظامیان هوادار شاه آخوندی را به دلیل سخن گفتن از جمهوری در همان بالای منبر هدف گلوله قرار دادند.^۵ خلاف این هم پیش می‌آمد که مخالفان جمهوری به تیر غیب گرفتار شوند. میرزاده عشقی، شاعر و مدیر جریده قرن بیستم، رسماً ترور شد و در مراسم تشییع پیکر او مردم گریان به آمر و کشنده‌اش نفرین و ناسزا گفتند.^۶ تنش آنقدر تداوم یافت که پس از رویداد شک‌برانگیز قتل یک دیپلمات امریکایی در روز روشن، حکومت‌نظامی برقرار گردید و بسیاری، از جمله روحانیان نامداری چون خالصی‌زاده و شیخ عبدالحسین خرازی که از قرار معلوم نفوذ زیادی در میان بازاریان داشت^۷، دستگیر و تبعید شدند. به‌واقع کشور که از

۱. سالور، ج ۹، ص ۶۹۹۷.

۲. همان، ص ۷۰۶۵.

۳. همان، ص ۷۰۶۶.

۴. همان، ص ۷۱۱۸-۷۱۱۹.

۵. همان، ص ۷۱۴۹.

۶. مستوفی، ج ۳، ص ۶۱۶-۶۱۷.

۷. حسن اعظام‌قدسی، خاطرات من یا روشن‌شدن تاریخ صدساله، ج ۲ (تهران: چاپخانه حیدری، ۱۳۴۲)، ص ۳۴.

چندی پیش به دست نظامیان افتاده بود، نظامی شدنش رسمیت یافت. تجربه ماه رمضان به سردار سپه باز چیزی جدید آموخت؛ اینکه در ماه‌های محرم و صفر از سیاسی شدن مجالس عزاداری جلوگیری کند. به‌منظور برون‌رفت از اختناق ایجادشده، اقلیت مجلس تصمیم می‌گیرد دولت را استیضاح کند. نقشه مدرس برای غافلگیر کردن رضاخان پس از شکست استیضاح، به صورت خلاصه، این بود که می‌بایست کانون مخالفتی در جنوب غرب ایران سازماندهی شود و همزمان احمدشاه در یک اقدام فوری به ایران بازگردد تا بدین طریق بتوان سردار سپه را از بازی قدرت کنار گذاشت.

گرایش به همکاری با پادشاه نه‌تنها یک رویکرد سیاسی ضد رضاخانی بود، بلکه به سبب کارکردهای سلطنت و پشتیبانی مداوم این نهاد از مذهب، برای روحانیون سیاسی ناآگاه از جزئیات گفت‌ووشنودهای رضاخان و مراجع اهمیت بسزایی داشت. سیاستی که مدرس ساز کرد، تدارک جنبشی دینی به پیشوایی روحانیون نبود، بلکه ایجاد حرکتی سیاسی - اجتماعی با نقش‌آفرینی آمیزه‌ای از عناصر کوشای مخالف رضاخان، در درون و بیرون کشور، بود. از برخورد منفعلانه شاه با برنامه رهبر اقلیت می‌توان گمان برد مدرس و دوستانش تا چه اندازه دلسرد شده‌اند. احتمالاً همین بی‌عملی احمدشاه اسباب آن بود که مدرس ناگزیر راه خود را از قاجاریه جدا کند. اسناد زیادی در دسترس‌اند که فاش می‌سازند سید حسن مدرس لااقل تا شکست شیخ خزعل، سرنگونی رضاخان را پی‌گیر بود، ولی از هنگامی که سنگ استیضاح دولت در مرداد ۱۳۰۳ش به در بسته خورد و «کمیته قیام سعادت» آن‌گونه به‌آسانی فروپاشید، مدرس دریافت که دیگر زورآزمایی به شیوه‌های پیشین میسر نیست. پس بنا به تغییر تاکتیک و یا واقعاً تغییر باور، رویه دوستی با رئیس دولت را پیش گرفت. رضاخان هم مدارا اختیار کرد و مراسم آشتی‌کنان در خانه یکی از علمای تهران در حضور شیخ‌الاسلام ملایری برگزار شد.^۱ در این دیدار رضاخان با فروتنی شگفت‌انگیزی هرچه مدرس گفت، پذیرفت و مدرس، برخلاف منش سیاسی خود، ساده‌اندیشانه به تحقق پاره‌ای از خواسته‌هایش از سوی رضاخان دل خوش کرد. در هفت هشت ماه پایانی پادشاهی قاجار، رضاخان از رودرویی سخت و مستقیم پرهیز داشت و حقیقتاً با ولیعهد و رهبر پیشین اقلیت کنار آمد. این تغییرات عجیب مدرس را به عنصری صاحب نفوذ بر اکثریت مجلس بدل نمود.

رخداد دیگری که به متمرکزتر شدن قدرت در دست رضاخان صورت قانونی داد، تصمیم مجلس و برگزیدن وی به ریاست عالی‌کل قوای دفاعیه و تأمینیه (امنیه) مملکتی در جلسه روز ۲۵ بهمن ۱۳۰۳ش بود. مدرس و نمایندگان مستقل با ریاست رئیس‌الوزرا بر نیروهای نظامی موافقت کردند تا خاطر او از برکناری توسط شاه جمع باشد و به امور نظامی و اداره کشور اکتفا کند.^۲ گویا چندی پیش از این، در

۱. خواجه‌نوری، ص ۱۳۱.

۲. سالور، ج ۹، ص ۷۳۲۹.

باغ میر سید محمد بهبهانی، رضاخان و مدرس با یکدیگر دیدار و گفت‌وگوهای بی‌پرده‌ای داشتند.^۱ ملاقات‌ها ادامه پیدا کردند^۲ و شاید یکی از موضوعات مذاکرات همین بوده است. از یادداشت‌های سلیمان بهبودی هم برمی‌آید که در هفته‌ی منتهی به تنفیذ ریاست عالییه، بزرگان علمای پایتخت به دیدار رضاخان رفته و چه‌بسا درباره‌ی این مسائل سخنانی گفته و شنیده بودند. بالاخره سردار سپه به ریاست عالییه کل قوای دفاعیه و تأمینیه (امنیه) گمارده شد و از صندلی ریاست‌وزاری نیز دل نکند.

مواضع روحانیت در قبال انتقال قدرت و پایان قاجاریه

با پایان یافتن بحران خوزستان و استقرار آرامش نسبی در ایران، سال ۱۳۰۴ش به ایرانیان نوید زندگانی بهتر و آینده‌ای امیدوارکننده‌تر می‌داد. آنقدر زمان گذشته و احمدشاه بی‌تحرک مانده بود که بازگشت پادشاه عملاً دیگر از موضوعیت افتاده بود. مناسبات مراجع و رضاخان پس از سفر زیارتی او به عتبات در بهترین حالت قرار گرفت.^۳ از دید سیاسی، اقلیت سابق مجلس و دولت به همکاری در زمینه‌های گوناگون روی آوردند و بالاخره امنیت و آرامش پایدار تقریباً در همه جای ایران سایه افکند. تصویب قوانین نوین نیز اصلاحات مهمی در شمار می‌آمدند که پس از سال‌ها ناپایداری به سود جامعه بودند. روحانیت به جایگاه مهمی دست یافته بود و رئیس دولت همه‌گونه امکانات در اختیارش می‌گذاشت. حتی روحانیون در برخی از میهمانی‌های رسمی و دیپلماتیک شرکت داده می‌شدند.^۴ از منظر اجتماعی مقبولیت رضاخان پهلوی در شهرها و بسا روستاهای دورافتاده، به علت مقابله با خان‌خانی و تأثیر مثبت امنیت بر زندگانی مردمان آن سامان‌ها، بسیار بیش از تهران بود^۵ و سرمایه‌ای چنین گران‌بها برای رسیدن به هدف غایی او دستاوردی درخشان می‌نماید. اما در مرکز وضع تفاوت معناداری داشت. به‌طور کلی مردم پایتخت با اینکه دل خوشی از احمدشاه نداشتند، به پهلوی هم میل چندانی نشان نمی‌دادند و این موضوع رضاخان را به‌شدت برمی‌آشفته.

پس از یک دوره آرامش نسبی، سیر رویدادها از شهریور ۱۳۰۴ تا نهم آبان خیلی پُرشتاب گذشت. اول خبر اسائه ادب به اماکن مقدسه در مدینه و جدان مسلمانان ایران را سخت تکان داد. در مسجد مروی تهران اجتماعی اعتراضی برپا شد و علما، تجار و مردم نگران پای سخنان مدرس و دیگر علما نشستند.^۶

۱. همان، ص ۲۲۰.

۲. میرزا صالح، ص ۲۰۲.

۳. محمد حرزالدین، معارف الرجال فی تراجم العلماء و الادباء، ج ۱ (قم: مطبعه الولاية، ۱۴۰۵)، ص ۴۹.

۴. موریس پرنو، در زیر آسمان ایران، مترجم کاظم عمادی (بی‌جا: کتابفروشی محمدعلی علمی، ۱۳۳۴)، ص ۱۶-۱۷.

۵. فتح‌الله نوری اسفندیاری، رستاخیز ایران: مدارک مقالات و نگارشات خارجی ۱۳۹۹-۱۳۳۳ (بی‌جا: کتابخانه ابن‌سینا، ۱۳۳۵)، ص ۲۳۶.

۶. بهار، ج ۲، ص ۲۲۴.

مجلس، دولت و روحانیت اعلان دادند و بیرون از شهر گردهم‌آیی پُرشماری برگزار کردند.^۱ سپس تلگراف ارسالی احمدشاه برای رئیس دولت و اعلام زمان بازگشتش به ایران^۲ بود که ثبات چند ماهه و زحمت بُرده را در هم‌ریخت. همین که احتمال مراجعت شاه قوت گرفت، پشت سر هم اتفاقاتی پیش آمدند تا به هر ترتیب او از تصمیم خود بازگردد. مهم‌ترین آنها آشوب دو روزه‌ای بود که به «بلوای نان» شهرت یافت. در این ناآرامی‌ها نیروهای دولتی خشونت به خرج دادند. یک روحانی با تیراندازی مأموران کشته شد و از روحانیون مخالف رضاخان، شیخ عبدالمجید مینوچهر و سید محمد کمرهای موقتاً به زندان افتادند.^۳ به نظر می‌رسد دولت میل داشت از این بلوا رزمگاهی برای مخالفان قاجار بسازد که نتیجه وارونه داد. ولی تیر ره‌اشده به هدف خورد. احمدشاه از بازگشت پشیمان شد و در پاریس ماند. رضاخان توانست با سلسله اقداماتی، از جمله هراس افکنی در میان سیاست‌گران و سطح اجتماع، بهره‌گیری از فشار نظامیان برای ایجاد کارزارهای تبلیغاتی قاجاریه‌براندازانه در ولایات به نام مردم، هماهنگی با علما و ساخت‌وپاخت با نمایندگان مجلس، به برکندن قاجارها سر و شکلی عملی دهد. به گفته ناظری با گرایش قاجاری در آستانه تغییر سلطنت: مردم همه ناراضی هستند ولی کسی یارای نفس کشیدن ندارد. به گمان او تنگ‌دستی ریشه‌دار مردمان را از آزاد کردن فریاد منصرف کرده است. او در یک جمله کلیدی می‌گوید: «مردم سر ندارند. علما سر آنها هستند که همه نه ماهه آبستن‌اند.»^۴

با پیش‌درآمد جلسه ۷ آبان ۱۳۰۴ ش که تیراندازی مشکوک به مجلس آن را نیمه‌کاره گذاشت و متعاقباً قتل شیخ یحیی واعظ‌زوینی، حال به هر دلیلی، در روز ۹ آبان با آرای موافق بیشتر نمایندگان که شمار قابل ملاحظه‌ای از آنان روحانی بودند، پادشاهی قاجاریه منقرض شد و تغییر قانون اساسی به رأی مجلس مؤسسان موکول گردید.

عملکرد سید حسن مدرس در جلسه ۹ آبان ۱۳۰۴ ش با ابهام آمیخته است. وی با اینکه مدت‌ها سرآمد مخالفان رضاخان به شمار می‌آمد، موضع او در این مقطع کاملاً تغییر کرده بود. مدرس دیگر رویکرد تهاجمی گذشته خود را نداشت.^۵ در این زمان سخت بیمار بود و در فاصله ماه‌های مهر تا آذر بارها نتوانست یا به این بهانه نخواست در جلسات مجلس شرکت کند.^۶ میرزا یحیی دولت‌آبادی تنها نماینده معمومی بود که در مخالفت با «قانون اعلام انقراض سلطنت قاجاریه و تفویض حکومت موقتی به

۱. سید محمد فاطمی قمی، خاطرات سید محمد فاطمی قمی (نویسنده قانون مدنی و مستشار دیوان تمیز)، پژوهش، تصحیح و توضیحات احمدرضا نائینی و حسن زندیه (تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۴)، ص ۸۴-۸۵.

۲. حسین مکی، تاریخ بیست‌ساله ایران (انقراض قاجاریه و تشکیل سلسله دیکتاتوری پهلوی، ج ۳ (تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۷)، ص ۳۷۰.

۳. سالور، ج ۹، ص ۷۳۵۵.

۴. همان، ص ۷۳۷۰.

۵. همان، ص ۷۳۶۷.

۶. منصوره تدین‌پور، اسناد روحانیت و مجلس (۳) (تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۷۶)، ص ۱۸۰.

شخص رضاخان پهلوی» سخن گفت. او تذکر نظام‌نامه‌ای، تأکید بر خواندن استعفای مستوفی از ریاست مجلس، عدم انتخاب رئیس جدید و سرانجام خروج مدرس از مجلس را تبانی میان مدرس، مستوفی و رضاخان، و نیز تاکتیکی برای بهانه یافتن و در نتیجه عدم ورود مدرس به دستور جلسه و پرهیز آگاهانه از دخالت در موافقت یا مخالفت با تغییر سلطنت می‌داند. به داوری سخت‌گیرانه دولت‌آبادی، مدرس در نهان با تغییر سلطنت همراه شده و شرط کرده بود در صورت ریاست‌وزاری مستوفی با پادشاهی رضاخان مخالفت نکند.^۱ قطع نظر از ادعای دولت‌آبادی، آشکار است که از اوایل سال ۱۳۰۴ش روابط رضاخان و مدرس خیلی صمیمانه بود و از این حیث مشکل بتوان قرینه‌ای یافت که در موقع تغییر سلطنت مدرس به دشمنی با رضاخان کمر بسته باشد.

همه این پیش‌آمدها و البته ابلاغیه روز ۱۱ آبان رئیس حکومت موقتی که در آن رضاخان بر اجرای عملی احکام شرع مبین اسلام به‌عنوان یکی از منویات دیرینه خود تأکید کرده بود، در نگاه رهبران مذهبی اموری پسندیده و دلپذیر می‌آمدند. با اینکه نشانی جدی از شادمانی عمومی از تغییر سلطنت دیده نشد،^۲ بیشتر علما، ائمه جمعه و تشکیلات وابسته به روحانیت بلاد با ارسال پیام یا تبریک‌نامه و بیان عبارات مبالغه‌آمیز از پهلوی ستایش کردند. پس از تغییر قانون اساسی، پیام‌های تبریک مراجع و مجتهدین بود که به تهران می‌رسید؛ سید ابوالحسن اصفهانی، محمدحسین غروی نائینی،^۳ شیخ مهدی خراسانی، آقا ضیاءالدین عراقی، جواد صاحب‌جواهر، محسن علاءالمحدثین و شیخ محمد صالح حائری‌مازندرانی شخصاً تلگراف ارسال و از پادشاهی رضاشاه ابراز رضایت کردند.^۴

پس از برگزاری تشریفات مجلس مؤسسان (به غیر از حضور چشم‌گیر بزرگان روحانیت در افتتاحیه مجلس مؤسسان و انتخاب یک روحانی محترم به ریاست موقت این مجلس، برخی نمایندگان روحانی در دستور جلسات نیز مشارکت فعالانه داشتند) و تغییر بندهایی از قانون اساسی و ادای سوگند رضاشاه در مجلس، چیزی نگذشت که نوبت به مراسم تاج‌گذاری رسید. به گزارش مطبوعات وقت، پیش از خواندن خطبه توسط حاج سید محمد مجتهد، شیخ‌یحیی امام‌جمعه خوبی و میر سیدمحمد بهبهانی که گوشه راست تخت ایستاده بودند، تبریکات صمیمانه‌ای به رضاشاه تقدیم کردند. نماینده روحانیون در سخنان خود از پادشاه جدید استدعا کرد بیش از پیش به حفظ اساس دینت و مقام روحانیت توجه نماید. رضاشاه هم در اظهاراتی که ایراد کرد، اذعان داشت توجه مخصوص او معطوف به حفظ اصول دینت و تشیید

۱. یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، مقدمه، تصحیح و تعلیقات مجتبی برزآبادی فراهانی (تهران: فردوس، ۱۳۸۷)، ص ۱۶۲۶.

۲. محمدحسن ادیب هروی خراسانی، تاریخ پیدایش مشروطیت ایران (مشهد: شرکت چاپخانه خراسان، ۱۳۳۱)، ص ۴۳۵.

۳. حائری، ص ۱۹۴.

۴. عبدالله امیرطهماسب، تاریخ شاهنشاهی اعلیحضرت رضاشاه پهلوی یا علل و نتیجه نهضت عمومی ملی آبان‌ماه ۱۳۰۴ (تهران: مطبعه مجلس، ۱۳۰۵) ص ۶۲۸-۶۳۱.

مبانی آن بوده و بعدها نیز خواهد بود.^۱

به هر حال رضاشاه توانست با تعیین هدف رسیدن به بالاترین و دوردست‌ترین مقام ممکن، اراده خود را به سایر بازیگران موجود تحمیل نماید. در این غایت، مراجع شیعه پشتیبانان اصلی او بودند و همین دلیل کشانده شدن علما، مجتهدین، وعاظ، روضه‌خوانان، روحانیون سنتی و در پایان معممین سیاسی به راه موافقت یا تن دادن به پادشاهی او بود.

نتیجه‌گیری

این مقاله ضمن برشمردن جنبه‌های سلبی و ایجابی نقش‌آفرینی روحانیت در مراحل که رضاخان از سر گذراند تا پادشاه شود، به مرور اثرات اساسی و دلایل و ملاحظات روحانیون موافق و مخالف پرداخت و اینکه چرا روحانیت شیعه در پدیده تغییر سلطنت، رضاخان را به احمدشاه ترجیح داد. دعوا بر سر خواستن یا نخواستن احمدشاه و قاجاریه بود. احمدشاه به سادگی شناخته می‌شد و از سیاست چیز زیادی نمی‌دانست. نحوه تربیتش از او انتظار رَوَد رفتاری متناسب با بحران‌های آن روز ایران نشان دهد. هیچ‌گاه با مناسبات تودرتو و پیچیده سیاست آگاه نشد و چون از جامعه گریزان بود، با روحانیت هم ارتباط چندانی نگرفت. مردمان ایران در کل مذهبی بودند؛ تعصب مذهبی میانشان به شدت چیرگی داشت و به‌آنی تحریک می‌شدند. بنابراین، نفوذ رهبران مذهبی در جامعه بسیار زیاد بود و احمدشاه شانس حمایت این قشر مهم و اثرگذار را از خود سلب کرد. در مقابل، رضاخان درک درست‌تری از واقعیت‌های اجتماع داشت. خیلی زود به نیرو و ژرفای مذهب پی بُرد و کوشید هرچه بیشتر خود را به روحانیت نزدیک سازد. به خانه روحانیون سرشناس می‌رفت. برای خوش آمدشان مقررات نظامی سخت‌گیرانه وضع کرد. به تنبیه کسانی پرداخت که شعائر مذهبی را رعایت نمی‌کردند و خود در روضه‌خوانی و دسته‌های سینه‌زنی محرم شرکت جُست. ارسال نامه‌های پی‌درپی و هدایای گوناگون مراجع به او در تحکیم موقعیت وی و فروش مشروعیتش به جامعه مؤثر افتادند. علما گمان می‌بردند مزایای رضاخان بیش از اشکالات اوست و تقویت هرچه بیشتر نظام و امنیت در نهایت به سود ایران و روحانیت خواهد شد. درست است که گروه‌های اجتماعی دیگر مثل بخشی از روشنفکران، برخی از دموکرات‌های پیشین و البته تمام قشون از رضاخان پشتیبانی می‌کردند اما آنکه حمایتش بیش از دیگران در پیمودن راه پادشاهی به نفع وی تمام شد، روحانیت بود.

روحانیت شیعه در لحظه تغییر سلطنت رویکردی نسبتاً منسجم داشت، اما اجزای آن در روش، موضع‌گیری‌ها و رفتار سیاسی به تناسب سلسله‌مراتب، منافع، مقتضیات و ملاحظات متفاوت عمل کرد

و به تدریج شمار، اراده و اثر مخالفان رو به کاستی گرفت. بیان این نکته هم ضروری است که جبههٔ موافقان و مخالفان تغییر سلطنت بنا به شرایط، مقتضیات و زمان متفاوت بود و این امکان وجود داشت که برخی از روحانیون مخالف در مواردی موضع خود را به موافق یا بالعکس تغییر داده باشند، اما از مجموع آنچه گفته شد، می‌توان نتیجه گرفت عواملی که مراجع و عمدهٔ روحانیت را متقاعد کرد که زمامداری و پادشاهی رضاخان را با خاطری آسوده پذیرا شوند، در چند محور قابل شناسایی و تحلیل است:

الف. مهم‌ترین عامل احتمالاً به امنیت عمومی بازمی‌گشت. ایران پس از پیروزی انقلاب مشروطه روز خوش ندیده بود. آشوب و بی‌نظمی در سراسر این دوره بر همهٔ شئون زندگی اجتماعی ایرانیان سیطره یافته بود و بسیاری از زنان و مردان ایرانی زندگانی و هستی خود را در سایهٔ ناامنی باخته بودند. رضاخان طی کمتر از پنج سال توانست حتی در دورافتاده‌ترین نواحی کشور تا حدودی امنیت برقرار کند و از این جنبه اقدامی منحصر به فرد انجام دهد. به‌طور طبیعی علما میل داشتند این نظم پابرجا بماند.

ب. در سراسر ربع نخست سدهٔ بیستم میلادی، به دلایل گوناگون، خارجیان در امور داخلی ایران دست داشتند و در کوچک‌ترین تا بزرگ‌ترین تحول سیاسی، پیدا و پنهان، سرخی از نفوذ و دخالت اجنبی که روحانیون آنان را دشمنان اسلام می‌شناختند هویدا بود. با افزایش حساسیت رضاخان به بیگانگان و ممانعت او از جولان دادن عوامل بیرونی، راندن شماری از کارگزاران و افسران غیرایرانی از قشون و نیز برچیدن سازمان‌های نظامی در چنبرهٔ بیگانه، عملاً یکی از آرزوهای دست‌نیافتنی روحانیت شیعه برآورده گردید و این انگیزه‌های بود تا بخش مهمی از علما به پادشاهی رضاخان رضایت دهند.

پ. علما توسعهٔ روابط جامعه با فرنگ را نمی‌پسندیدند. سخت‌گیری رضاخان به مناسبات افراد با اتباع خارجی در نظر روحانیت شیرین می‌آمد و تصور می‌کردند زور او در مرتبهٔ پادشاهی بسی بیش از گذشته است و از این جهت مانعی بر سر روابط عموماً زیان‌بار مسلمانان و غیرمسلمانان ایجاد خواهد شد.

ت. نفوذ ایدئولوژی و مکتب‌هایی که تهدید مستقیمی علیه گستره و نفوذ مذهب در جامعهٔ ایران به شمار می‌رفتند، روحانیون، یعنی متولیان اصلی دین، را عمیقاً نگران می‌کرد. شریعت‌مداران از لائسیسم به گونهٔ ترکیه‌ای و کمونیسم روسی هر دو به یک اندازه تنفر داشتند. در مقابل، رضاخان از همان سالی که در صحنهٔ سیاست ایران پدیدار شد، کوشید از خود سیمایی مذهبی و باورمند به دین نشان دهد. همواره خود را به اجرای عملی احکام شرع متعهد دانست و چه چیز برای روحانیت از این می‌توانست بهتر باشد؟ ث. بیم از دست رفتن کنترل عمومی و زوال امتیازات اجتماعی-اقتصادی و به‌ویژه توسعهٔ فرهنگی که از نظر روحانیت با افزایش بی‌دینی مساوی پنداشته می‌شد.

بدین ترتیب، انتظار می‌رود این پژوهش، چنانکه بحث شد، مواضع روحانیت را در روند انتقال قدرت و شناخت مخالفان و موافقان روحانی تغییر سلطنت از پادشاهی قاجاریه به پهلوی بررسی کرده و بازشناسانده باشد.

کتابنامه

- ادیب هروی خراسانی، محمدحسن. تاریخ پیدایش مشروطیت ایران، مشهد: شرکت چاپخانه خراسان، ۱۳۳۱.
- اعظام قدسی، حسن. خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صدساله، ج ۲، تهران: چاپخانه حیدری، ۱۳۴۲.
- الوردی، علی. تاریخ عراق دیدگاه‌های اجتماعی از تاریخ عراق معاصر، ترجمه و تحقیق هادی انصاری، ج ۳، تهران: شرکت چاپ و نشر بین‌الملل، ۱۳۹۱.
- امیرطهماسب، عبدالله. تاریخ شاهنشاهی اعلیحضرت رضاشاه پهلوی یا علل و نتیجه نهضت عمومی ملی آبان‌ماه ۱۳۰۴، تهران: مطبعه مجلس، ۱۳۰۵.
- بدلا، سید حسین. هفتاد سال خاطره از آیت‌الله سید حسین بدلا، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۹۶.
- بهار، محمدتقی. تاریخ مختصر احزاب سیاسی در ایران انقراض قاجاریه، ج ۱ و ۲، تهران: زوار، ۱۳۸۷.
- پرنو، موریس. در زیر آسمان ایران، ترجمه کاظم عمادی، بی‌جا: کتابفروشی محمدعلی علمی، ۱۳۲۴.
- پورشالچی، محمود. قزاق: عصر رضاشاه پهلوی براساس اسناد وزارت خارجه فرانسه، تهران: نشر فیروزه، ۱۳۹۸.
- پهلوی، رضا. سفرنامه خوزستان ۱۳۰۳، طهران: مطبعه کل قشون، بی‌تا.
- تدین‌پور، منصوره. اسناد روحانیت و مجلس (۳)، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۷۶.
- جعفریان، رسول. سید اسدالله خرقانی: روحانی نوگرایی روزگار مشروطه و رضاشاه، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲.
- حائری، عبدالهادی. تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴.
- حائری یزدی، مهدی. خاطرات مهدی حائری یزدی، به کوشش حبیب لاچوردی، تهران: نشر کتاب نادر، ۱۳۸۱.
- حرزالدین، محمد. معارف الرجال فی تراجم العلماء و الادیاء، ج ۱، قم: مطبعه الولایه، ۱۴۰۵.
- خالصی‌زاده، محمد. سردار اسلام شهید آیت‌الله العظمی شیخ محمد مهدی خالصی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۸.
- _____ آه از این راه خاطرات و مبارزات آیت‌الله شیخ محمد خالصی‌زاده، ترجمه و بازپژوهی علی شمس، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۹۷.
- خواجه‌نوری، [ابراهیم]. بازیگران عصر طلایی (سید حسن مدرس)، بی‌جا: انتشارات جاویدان، ۱۳۵۸.
- دشتی، علی. پنجاه و پنج، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۲۵۳۵.
- دولت‌آبادی، یحیی. حیات یحیی، مقدمه تصحیح و تعلیقات مجتبی برزآبادی‌فراهانی، تهران: فردوس، ۱۳۸۷.
- رازی، محمد. آثارالحجه یا تاریخ و دائره‌المعارف حوزه علمیه قم، قم: کتابفروشی برقیعی، ۱۳۳۲.
- روزنامه اقدام، سال ۱۳۰۵ ش.

روزنامه ایران، سال ۱۳۰۲ ش.

روزنامه ستاره ایران، سال ۱۳۰۳ ش.

روزنامه سیاست، سال ۱۳۰۳ ش.

روزنامه شفق سرخ، سال ۱۳۰۲ ش.

روزنامه کوشش، سال ۱۳۰۳ ش.

روزنامه مرد آزاد، سال ۱۳۰۲ ش.

روزنامه ناصرالملله، سال ۱۳۰۳ ش.

سالور، قهرمان میرزا. روزنامه خاطرات عین السلطنه، به کوشش مسعود سالور و ایرج افشار، ج ۸ و ۹، تهران: اساطیر، ۱۳۷۹.

سیف پور فاطمی، نصراله. آئینه عبرت (خاطرات دکتر سیف پور فاطمی)، به کوشش علی دهباشی، تهران: سخن و شهاب ثاقب، ۱۳۷۸.

صدر، محسن. خاطرات صدرالاشراف، تهران: انتشارات وحید، ۱۳۶۴.

صدری، حسین علی. خاطرات احمد صدری (اعتمادالدوله)، تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۹۶.

عارف قزوینی، ابوالقاسم. خاطرات عارف قزوینی (به همراه اشعار چاپ نشده)، به کوشش مهدی نورمحمدی، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۹۵.

علوی طباطبائی، سید محمدحسین. خاطرات زندگانی حضرت آیت الله العظمی آقای بروجردی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات اطلاعات، ۱۳۴۱.

غنی، سیروس. ایران: برآمدن رضاخان برافتادن قاجار و نقش انگلیسی‌ها، ترجمه حسن کامشاد، تهران: نیلوفر، ۱۳۹۷.
فاطمی قمی، سید محمد. خاطرات سید محمد فاطمی قمی (نویسنده قانون مدنی و مستشار دیوان تمیز)، پژوهش تصحیح و توضیحات احمد رضا نائینی و حسن زندیه، تهران: کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۴.

مجدد، محمدقلی. از قاجار به پهلوی ۱۳۰۹-۱۳۹۸؛ براساس اسناد وزارت خارجه آمریکا، ترجمه سیدرضا مرزانی و مصطفی امیری، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۹.

مختاری، حبیب الله. تاریخ بیداری ایران، طهران: چاپخانه دانشگاه، ۱۳۲۶.

مستوفی، عبدالله. شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، ج ۳، تهران: زوار، ۱۳۹۸.

مکی، حسین. تاریخ بیست ساله ایران، ج ۲، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹.

_____ {تاریخ بیست ساله ایران} انقراض قاجاریه و تشکیل سلسله دیکتاتوری پهلوی، ج ۳، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۷.

میرزاده عشقی، سید محمدرضا. کلیات مصور میرزاده عشقی، تألیف و نگارش علی اکبر مشیر سلیمی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷.

میرزا صالح، غلامحسین. رضاشاه (خاطرات سلیمان بهبودی، شمس پهلوی، علی ایزدی)، بی جا: طرح نو، ۱۳۷۲.

نوبخت، حبیب‌اله. شاهنشاه پهلوی قسمت اول در تاریخ فرماندهی و وزارت جنگ و زمامداری شاهنشاه پهلوی، بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا.

نوری‌اسفندیاری، فتح‌الله. رستاخیز ایران: مدارک مقالات و نگارشات خارجی ۱۲۹۹-۱۳۳۳، بی‌جا: کتابخانه ابن سینا، ۱۳۳۵.

هدایت، مهدی‌قلی. خاطرات و خطرات: توشه‌ای از تاریخ شش پادشاه و گوشه‌ای از دوره زندگی من، تهران: زوار، ۱۳۸۹.

جماعات پagan و تعامل آنان با مسیحیان در بین‌النهرین در آستانهٔ

فتوح اسلامی

نوع مقاله: پژوهشی

آزاده آزادی‌نژاد^۱/روزبه زرین‌کوب^۲/سینا فروزش^۳

چکیده

بین‌النهرین از دیرباز محل تلاقی تمدن‌ها و بسستر مناسبی برای زایش اندیشه‌های مختلف بوده است. این سرزمین، به دلیل موقعیت جغرافیایی آن، در تاریخ ایران نیز اهمیت زیادی دارد. در پایان دورهٔ ساسانی، جماعت‌های مذهبی مختلفی در بین‌النهرین سکونت داشتند که گروهی از آنها پagan بودند. در این پژوهش، منظور از پaganها افرادی هستند که خدایانی غیر از خدای واحد را می‌پرستیدند و طبیعت کانون توجه آنها بود. چون فتوحات اسلامی صبهٔ مذهبی داشت و بین‌النهرین یکی از سرزمین‌هایی بود که مورد توجه فاتحان مسلمان قرار گرفت، آشنایی با پیروان ادیان حاضر در بین‌النهرین در این بازهٔ زمانی ضروری است. به علاوه، چون در آن زمان مسیحیان حضور پررنگی در بین‌النهرین داشتند، نحوهٔ تعامل جماعت پagan با مسیحیان در آستانهٔ فتوح اسلامی به شناخت وقایع کمک می‌کند. هدف از این پژوهش، شناخت جماعت پagan و نحوهٔ تعامل آنها با مسیحیان است. این پژوهش با رویکردی توصیفی-تحلیلی و با بهره‌گیری از منابع تاریخی و همچنین شواهد باستان‌شناختی به این پرسش پاسخ می‌دهد که ممیزات پaganهای ساکن در بین‌النهرین در آستانهٔ فتوح اسلامی چه بود و آنها چه تأثیری بر مسیحیان هم‌جوار خود گذاشتند؟ یافته‌ها حاکی از آن است که حران، ادسا و حیره مراکز آیینی پaganها در بین‌النهرین بود. همچنین جادوگری، سرنوشت‌باوری بر پایهٔ ستاره‌شناسی و قربانی کردن از شاخه‌های پaganیسم در این سرزمین بود. پaganها بر مسیحیت تأثیرگذار بودند. در مقابل، راهبان مسیحی نیز می‌کوشیدند پaganها را به مسیحیت متمایل کنند. واژگان کلیدی: پaganها، بین‌النهرین، فتوح اسلامی، اواخر دورهٔ ساسانیان، مسیحیت.

Mesopotamian Pagan Communities and their interaction with the Christians on the verge of Islamic conquest

Azadeh Azadinezhad⁴/Roobeh Zarrinkoob⁵/Sina Forouzes⁶

Abstract

Since the distant past, Mesopotamia, as a crossroad of civilizations, has provided ample ground for the emergence of various belief systems. Due to geographical location, Mesopotamia also had an important role in Iranian history. At the end of the Sassanid period, among diverse religious groups residing in Mesopotamia, some were known as pagans. In this study, the term pagan refers to the people who worshiped deities rather than the one god and the Nature was the center of their attention. Since the Islamic Conquests, including in Mesopotamia, had underlying religious implications, it is necessary to know the interactions among the adherents of various religions in Mesopotamia during this period. Moreover, because of the distinct presence of Christianity in Mesopotamia at that time, the manner of interaction between the Pagans and the Christians on the verge of Islamic conquest is important in understanding the current of events. This study aims to define the Mesopotamian pagans and the way in which they interacted with Christian communities. Based on a descriptive-analytical approach and using historical sources and archaeological evidence, this article seeks to determine the characteristics of Mesopotamian pagan communities and their influence on the neighboring Christians by the time of Islamic conquest. The results show that the cities of Harran, Edessa, and Hira were the pagan religious centers of the pagans in Mesopotamia. Furthermore, witchcraft, astral fatalism, and sacrifice were prominent characteristics of Mesopotamian paganism. This religion was able to influence Christianity. In contrast, Christian monks tried to convert pagans to Christianity.

Keywords: Pagans, Mesopotamia, Islamic Conquest, Late Sassanid Period, Christianity.

۱. دانشجوی دکتری رشته تاریخ، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران.
۲. استادیار گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

۳. دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران. *تاریخ دریافت ۱۴۰۱/۸/۲۲ تاریخ پذیرش ۱۴۰۱/۱۲/۲۷

4. PhD Candidate of History, Department of History, Islamic Azad University, Science and Research Branch, Tehran, Iran. Email: azadeh.azadinezhad@gmail.com.

5. Assistant Professor, Department of History, Tehran University, Tehran, Iran. Email: zarrinkoobr@ut.ac.ir.

6. Associate Professor of History, Islamic Azad University, Science and Research Branch, Tehran, Iran, Email: s_forouzes@srbiu.ac.ir.

مقدمه

ابن ابی‌الحدید دربارهٔ مردم عراق چنین می‌گوید:

... آنچه باعث می‌شود تا من میان مردم عراق با عربانی که گرد رسول خدا (ص) بودند، تمایز قائل بشوم، این است که اینان مردم عراق و ساکن کوفه‌اند و خاک عراق همواره پرورش‌دهندهٔ صاحبان آرای گوناگون و پیروان فرقه‌های شگفت و مذاهب بدیع بوده است. در طی سلطنت اکاسره، شخصیت‌هایی مانند مانی، مزدک، دیصان و... از میان آنان برخاسته‌اند، در حالی که نه خاک حجاز خاک عراق است و نه مردم آن صاحب چنین اذهانی هستند...^۱

در روزگار ساسانیان (۲۲۴-۶۵۱م) بخش بزرگی از بین‌النهرین محل سکونت مجموعه‌ای از اجتماعات آرامی‌زبان بود. یهودیان، منداییان، مانویان، مسیحیان و پاگان‌ها در این سرزمین در جوار هم زندگی می‌کردند.^۲ یکی از مهم‌ترین تغییراتی که در اواخر دورهٔ ساسانی در بین‌النهرین اتفاق افتاد، تشکیل جوامع مجزای دینی بود. تشکیل چنین جماعت‌هایی باعث می‌شد روابط اجتماعی اعضای آنها با یکدیگر کم‌رنگ شود. اگرچه مرزهای اجتماعی ایجادشده براساس هویت‌های دینی رو به افزایش بود، این مرزها همیشه با هویت‌های قومی مطابق نبود. برای مثال، یک فرد مسیحی می‌توانست در میان آرامی‌ها، ایرانی‌ها، سریانی‌ها و یا عرب‌ها ساکن باشد.^۳ همزمان با ظهور و گسترش دین اسلام، بین‌النهرین نیز چون دروازهٔ فلات ایران بود، خیلی سریع مورد توجه فاتحان مسلمان قرار گرفت. با توجه به اینکه فتوحات اسلامی صبغهٔ دینی داشت، آشنایی با ادیان مختلف حاضر در بین‌النهرین و پیروان آنها ضروری می‌نماید. ادیانی مثل زردستی، مسیحیت و یهودیت تا حدی بررسی شده‌اند، اما نباید از جماعت پاگان غفلت نمود که از دیرباز در بین‌النهرین حضور داشتند و در اواخر دورهٔ ساسانی نیز در این منطقه زندگی می‌کردند و فرماندهان مسلمان با آنها نیز مانند پیروان ادیان دیگر عهدنامه‌هایی بستند. با توجه به اینکه در اواخر دورهٔ ساسانی مسیحیان یکی از پرتعدادترین جماعت‌های دینی حاضر در بین‌النهرین بودند، نحوهٔ تعامل پاگان‌ها با آنها در این بازهٔ زمانی قابل توجه است. در این پژوهش، هدف شناخت ویژگی‌های جماعات پاگان و نحوهٔ تعامل آنها با مسیحیان ساکن در بین‌النهرین است. در واقع پرسش اصلی این پژوهش این است که در آستانهٔ فتوح اسلامی پاگان‌ها (با توجه به وجوه تمایزشان) و مسیحیان چه

۱. محمد ابوزهره، *تاریخ مذاهب اسلامی*، ترجمهٔ علیرضا ایمانی (قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۴)، ص ۶۴-۶۵؛ عبدالحمید بن هبه

الله ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۷ (قم: مکتبه آیت‌الله العظمی المرعشی النجفی (ره)، ۱۴۰۴ق)، ص ۵۱.

2. Erica C. D. Hunter, "Aramaic-Speaking Communities of Sasanid Mesopotamia", *Aram*, Vol. 7 (1995), pp. 319-335.

3. Michael G. Morony, *Iraq After the Muslim Conquest* (United States: Princeton University Press, 1984), pp. 277-278.

تأییراتی بر یکدیگر داشتند؟ لازم به ذکر است پآگانیسیم به مجموعه‌ای از مذاهب گفته می‌شود که در آنها طبیعت نقطه کانونی است و برای بزرگداشت آن می‌بایست آداب و رسوم خاصی انجام شود.^۱ اگرچه پآگانیسیم سنت‌های مختلفی دارد، پرستش طبیعت یا احترام به آن تنها چیزی است که آنها را با یکدیگر متحد می‌کند. آیین نکته حائر اهمیت است که مسیحیان زردشتیان را پرستنده بت‌ها تلقی می‌کردند و به‌ندرت میان زردشتیان و پآگان‌ها تمایز قائل می‌شدند و هر دو گروه را پآگان می‌نامیدند.^۲ از این رو، هنگام استفاده از منابع باید احتیاط کرد تا از خلط معنایی پرهیز شود. نکته دیگر آنکه منظور از آستانه فتوح اسلامی اواخر دوره ساسانی یعنی از روزگار خسرو پرویز (پادشاهی ۵۹۰-۶۲۸م) تا سقوط ساسانیان است. برای پاسخ دادن به سؤال این مقاله تلاش شد از منابع دست اول که در آستانه فتوح اسلامی تألیف شده‌اند، استفاده شود. همچنین شرح حال قدیسان مسیحی و رویدادنامه‌های شهرهای بین‌النهرین در بازه مورد پژوهش بررسی شد. علاوه بر این، یافته‌های باستان‌شناختی نیز مد نظر قرار گرفت. در اینجا منظور از یافته‌های باستان‌شناختی کاسه‌هایی است که در مناطق مختلف بین‌النهرین، چه در زیر زمین و چه در لایه‌های مناطق مسکونی مربوط به اواخر دوره ساسانی، در طی کاوش‌ها به دست آمده و به کاسه‌های جادویی معروف شده است.

بررسی منابع

رویدادنامه خوزستان

این رساله که با عنوان *رویدادنامه گویدی*^۴ نیز شناخته می‌شود، رساله‌ای به زبان سریانی است و از منابع تاریخی واپسین سال‌های حکومت ساسانیان و فتوح اعراب به شمار می‌رود. این رساله را در سال ۱۸۹۹م اینیاتزیو گویدی^۵ شناسایی و تصحیح کرد و تئودر نولدکه در سال ۱۸۹۳م آن را به آلمانی برگرداند.^۶ گفتنی است نولدکه مکان نگارش این رساله را بین‌النهرین یا خوزستان تعیین کرده است.^۷ چون این رساله تقریباً همزمان با فتوح اسلامی نگارش یافته است، اهمیت زیادی در حوزه این پژوهش دارد.

1. Graham Harvey, "Paganism-Contemporary", *The Encyclopedia of Religion and nature*, (eds.) Bron R. Taylor & Jeffrey Kaplan (England, 2006), p. 1247.

2. Michael P. Nelson, "Pagan Environmental Ethics", *The Encyclopedia of Religion and nature*, (eds.) Bron R. Taylor & Jeffrey Kaplan (England, 2006), p. 1234.

3. Morony, Iraq, p. 292.

4. *Chronicle of Gundi*

5. Ignazio Guidi

6. Chase F. Robinson, "The Conquest of Khuzistan: A Historiographical Reassessment", *Bulletin of the School of Oriental and African studies*, Vol. 67 (1) (2004), pp.14-39.

7. Theodor Nöldeke, "Die von Gundi Herausgegebene Syrisch Chronik", *Sitzungsberichte Der Kaiserlichen Akademie Der Wissenschaften*, (1893), pp. 1-48.

شرح حال رَبن هرمزد^۱

رساله شرح حال رَبن هرمزد اطلاعات ارزشمندی درباره خصوصیات مسیحیان نسطوری در قرن ۷ م و پس از آن در اختیار خواننده قرار می‌دهد. برای مثال، نشان می‌دهد عقیده به جادو هم در بین نسطوریان و هم در بین یعقوبیان رواج داشته است.^۲

رویدادنامه سعرت^۳

رویدادنامه سعرت احتمالاً در سده ۱۰ م نگاشته شده و البته منبعی است که در پژوهش‌های دوره باستان متأخر و اوایل دوره اسلامی خاورمیانه مورد بی‌توجهی قرار گرفته است. بخش وسیعی از این رویدادنامه مربوط به وقایع سال‌های ۲۵۰ تا ۶۵۰ م است که البته وقایع حدود سال ۴۲۰ تا ۴۸۰ میلادی آن مفقود شده است.^۴

فتوح البلدان

در فتوح البلدان، اثر احمد ابن یحیی بلاذری (متوفی ۲۷۹ق)، همان‌گونه که از نامش برمی‌آید، جریان‌های مربوط به فتوح مسلمانان در هر شهر و ناحیه به‌دقت و با جزئیات نقل شده است. بلاذری در نگارش کتاب خود از آثار نویسندگانی مثل اسحاق ابن بشر، واقدی و ابوعبیده معمر ابن مثنی و علی ابن محمد مدائنی و ابن عبدالحکم استفاده کرده است که ظاهراً از بین رفته‌اند. او همچنین از اطلاعات شفاهی مردم نواحی مختلف بهره برده است.

پیشینه پژوهش

در اواخر دوره ساسانی، جماعت‌های یهودی ساکن در بین‌النهرین، سوریه، فلسطین و مصر انبوهی از متون جادویی را تولید کردند. این متون بر روی کاغذ، پوست آهو، ورقه‌ها و کاسه‌های فلزی نوشته می‌شد.^۵ تعدادی از این کاسه‌های جادویی نخستین بار در سال ۱۸۵۳ م کشف شد.^۶ در سال ۱۹۱۳ م

۱. Rabban Hormizd. مؤسس صومعه‌ای به همین نام. بنگرید به:

H. L. Murre-van den Berg, "Hormizd, Monastery of Rabban", *Gorgias Encyclopedic Dictionary of The Syriac Heritage*, eds. Sebastian P. Brock et al. (Gorgias Press, 2011), pp. 203-205.

2. *The Histories of Rabban Hormizd, The Persian and Rabban Bar-idta*, ed. E. A. Walleis Budge (Netherlands: Luzac, 1902).

3. *Chronicle of Seert*

4. Antonie Borrut, "Review of Wood, Philip. *The Chronicle of Seert: Christian Historical Imagination in Late Antique Iraq* (Oxford: Oxford University Press, 2013)", *The Journal of Religion* 96/4 (2016), pp. 584-86.

5. Erica C. D. Hunter, "Incantation Bowls: A Mesopotamian phenomenon?", *Orientalia*, Nova Series, Vol. 65, No. 3 (1996), pp. 220, 222.

6. Gideon Bohak, "Babylonian Jewish Magic in Late Antiquity: Beyond the Incantation Bowls", In *Studies in Honor of Shaul Shaked*, eds. Yohanan Friedmann and Etan Kohlberg (Jerusalem: The Israel Academy of Sciences and Humanities, 2019), p. 70.

مونتگومری ۴۱ کاسه را بررسی و نتایج آن را در کتابی با عنوان *متون آرامی یافته‌شده از نیپور* منتشر کرد.^۱ در سال ۱۹۲۲م اپشتاین برخی از آوانویسی‌ها و تفسیرهای زبان‌شناختی مونتگومری را نادرست دانست و در مقاله‌ای با عنوان «یادداشت‌های بابلی-آرامی» آنها را تصحیح کرد.^۲ در سال ۱۹۵۳م سگال در اورفا (رها)^۳ پژوهش‌های میدانی انجام داد و گزارش آن را در قالب مقاله‌ای با عنوان «بناهای پاگان‌ها در ولایت اورفا» منتشر کرد.^۴ در سال ۱۹۸۴م مایکل مُرّنی کتاب *عراق بعد از فتوح اسلامی* را تألیف کرد.^۵ مُرّنی در این کتاب پاگان‌ها را یکی از گروه‌های مذهبی می‌داند و آنها را در کنار زردشتیان، یهودیان و مسیحیان طبقه‌بندی می‌کند. او در فصل مربوط به پاگان‌های بین‌النهرین، وضعیت آنها را هم در دوران ساسانی و هم در دوران اسلامی بررسی می‌نماید. در سال ۱۹۹۵م هانتز در مقاله «جماعات آرامی‌زبان در بین‌النهرین در دوره ساسانی» تلاش کرد هویت جماعات آرامی‌زبان بین‌النهرین را با استفاده از کاسه‌های جادویی، به‌عنوان منبع اصلی خود، مطالعه کند.^۶ در سال ۱۹۹۷م شائول شاکد در پژوهش خود با عنوان «ادیان رایج در بابل در دوره ساسانی» از کاسه‌های جادویی یافت‌شده در بین‌النهرین استفاده کرد.^۷ او در مقاله دیگری با عنوان «یهودیان، مسیحیان و پاگان‌ها در کاسه‌های جادویی آرامی‌زبان دوره ساسانی» که در سال ۲۰۰۱م منتشر شد،^۸ به بررسی کاسه‌های جادویی آرامی‌زبان در بین‌النهرین و ایران پرداخت. البته او درصدد بود با بررسی این کاسه‌ها، ساختار و لغات آرامی رایج در بین‌النهرین ساسانی و همچنین دین و آداب و رسوم رایج در این منطقه را مطالعه کند. در سال ۲۰۰۲م، همین‌آنتیلا مقاله‌ای با عنوان «تداوم آیین‌های مذهبی پاگان‌ها در عراق در قرن دهم میلادی» منتشر کرد.^۹ همو در سال ۲۰۰۶م کتابی با عنوان *آخرین پاگان‌های عراق: ابن وحشی و کشاورزی نبطی* تألیف کرد.^{۱۰} او در این کتاب به معرفی و بررسی رساله *الفلاحه النبطیه* اثر ابن وحشی پرداخته است. این رساله که البته درباره

1. James A. Montgomery, *Aramaic Incantation Texts from Nippur* (Philadelphia, 1913).

2. J. N. Epstein, "Gloses Babylo-Arameennes" in *Revue des Etudes Juives*, Vol. 74 (1922), pp. 40-72.

۳. رها نام دیگر شهر ادسا است. اعراب به این منطقه آداسا می‌گفتند. شهاب‌الدین ابوعبدالله یاقوت حموی، معجم البلدان، الطبعة الثانية، ج ۱ (بیروت: دار صادر، ۱۹۹۵م)، ص ۱۲۷.

4. J. B. Segal, "Pagan Syrian Monuments in the Vilayet of Urfa", *Journal of the British Institute of Archaeology at Ankara* (3), (1953), p. 97.

5. Michael G. Morony, *Iraq After the Muslim Conquest* (United States: Princeton University Press, 1984).

6. Hunter, "Aramaic", p. 320.

7. Shaul Shaked, "Popular Religion in Sasanian Babylonia", *Jerusalem Studies in Arabic and Islam*, Vol. 21 (1997), pp. 103-117.

8. Shaul Shaked, "Jews, Christians and Pagans in the Aramaic Incantation Bowls of the Sasanian Period", *Religions and Cultures: First International Conference of Mediterranean*, edited by Adriana Destro and Mauro Pesce (Binghamton University, 2001), pp. 61-89.

9. Jaakko Hämeen-Anttila, "Continuity of pagan religious traditions in tenth-century Iraq", *Ideologies as Intercultural Phenomena. Melammu Symposia III*, eds. A. Panaino & G. Pettinato, Melammu Symposia III. (Universita` di Bologna, 2002), pp. 89-108.

10. Jaakko Hämeen-Anttila, *The Last Pagans of Iraq: Ibn Waʿshiyya and his Nabatean Agriculture* (Brill, 2006).

آن مناقشاتی میان پژوهشگران وجود دارد، شامل اطلاعات کشاورزی و وضعیت پاگانسیم در عراق در اواخر دوره باستانی است. همین‌آنتیلا معتقد است بخشی از این رساله منعکس‌کننده وضعیت روستاهای عراق اندکی پیش از فتوح اسلامی یا بلافاصله پس از فتوح است. از نظر او، نسخه اصلی این رساله که به زبان سریانی بوده، در حلقه‌های پاگان‌ها (نه زودتر از قرن عم و نه پس از آن) تدوین شده است. در سال ۲۰۱۴م مارکو مورجی تمام آنچه درباره کاسه‌های سریانی در کتب و نشریات گوناگون منتشر شده بود، به صورت یک کتاب جامع گردآوری کرد و تفاسیر جدیدی به آنها افزود.^۱ در زبان فارسی هنوز مطالعه‌ای جدی درباره کاسه‌های جادویی به‌عنوان ابزاری برای شناخت جامعه ساسانی انجام نشده است. تاکنون فقط سجاد امیری باوندپور به معرفی کتاب مورجی، که در بالا گفته شد، پرداخته است^۲ و کتابی فکری پور و همکارانش مقاله‌ای درباره کاسه‌های جادویی منتشر کرده‌اند.^۳

نمایی از پاگانسیم در اواخر دوره ساسانی

اگرچه پاگانسیم در بین‌النهرین دوره ساسانی رو به افول بود، سنت‌های باستانی مذهبی و بومی بین‌النهرین از طرق مختلف به حیات خود ادامه می‌دادند. با توجه به اینکه مجموعه‌های بزرگ معابد دوره بابل نو و دوره یونانی‌مآبی اشکانیان تا پایان دوره ساسانی از بین رفته بودند، شرح هر گونه وقایع روزانه پاگان‌ها و یا سلسله‌مراتب روحانیت آنها غیرممکن به نظر می‌رسد. با وجود این، در مراسم خصوصی و در قربانی‌ها و مراسم جادوگری از خدایان کهن و دیوها یاد می‌شد. دیوشناسی و جادوگری پاگان‌ها در میان یهودیان و مسیحیان نیز رواج داشت. آداب کلدانی^۴ نیز از طریق تلفیق عقاید دین زردشتی و فرقه‌های گنوسی^۵ احیا شده بود. هنوز در اواخر دوره ساسانی در سراسر بین‌النهرین پاگان‌هایی با موه‌های بلند حضور داشتند که بت می‌پرستیدند و معتقد به قربانی کردن حیوانات بودند. در بین‌النهرین علیا و روستاهای ناحیه

1. M. Moriggi, *A Corpus of Syriac Incantation Bowls: Syriac Magical Texts from Late Antique Mesopotamia* (Leiden: Brill, 2014).

۲. سجاد امیری باوندپور، «مارکو مورجی: مجموعه کاسه‌های سفالین جادویی سریانی. متون جادویی سریانی از بین‌النهرین در اواخر دوران باستان»، تقد کتاب *ایران و اسلام*، ش ۱ و ۲ (بهار و تابستان ۱۳۹۳)، ص ۲۵۷-۲۶۶.

۳. کتابی فکری پور، فریبا شریفیان، آزاده حیدرپور، «بازتاب اعتقاد و باور به سحر و جادو در کاسه دعاها و مهرهای سحرآمیز (مطالعه موردی کاسه‌های منطقه میان‌رودان و خوزستان)»، *پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران*، ش ۱۴ (پاییز ۱۳۹۶)، ص ۷۹-۹۰.

۴. این گروه معتقدند که عالم یک علت دارد، و همیشه یکتا بوده و فزونی نیابد. آنها برای تقرب قربانی می‌کردند و آن را ویژه ستارگان می‌دانستند. برخی از آنان معتقد بودند اگر قربانی به نام آفریدگار انجام شود، نتیجه خوبی نخواهد داشت. حیواناتی که قربانی می‌شدند عبارت بودند از گاو نر و بز، و همچنین سایر چهارپایان به‌جز ستری که در فکین دهانش دندان‌های نداشت. از بین پرندگان نیز آنهایی را قربانی می‌کردند که از نوع کبوتر و مرغ شکاری نباشد. محمد بن اسحاق ابن ندیم، *الفهرست لابن ندیم* (بیروت: دارالمعرفه، بی‌تا)، ص ۴۴۲-۴۴۳.

۵. گنوس (معرفت)، واژه‌ای یونانی از ریشه هند و اروپایی است. این واژه نشانگر جریان فکری کهنی بود که بر آگاهی از رازهای ایزدی تأکید می‌ورزید. در گذشته تصور می‌شد که گنوس یا معرفت از طریق مکاشفه یا اشراف به سنت رازآمیز و باطنی به دست می‌آید.

Gilles Quispel, "Gnosticism from Its Origins to the Middle Ages", in *Encyclopedia of Religion*, eds. Mircea Eliade & Charles J. Adams, Vol. 5 (New York: Macmillan, 1987), p. 566.

سواد نیز پاکان‌های آرامی زندگی می‌کردند.^۱ در امتداد جنوب غربی بین‌النهرین، قبایل چوپان عرب تا اواسط سدهٔ ۶م همچنان پاکان بودند و از آن زمان به بعد یعقوبی شدند.^۲ در سدهٔ ۵م، ساکنان کوه‌های شمالی بین‌النهرین خورشید را می‌پرستیدند. قبیلهٔ بنولخم که در حیره زندگی می‌کردند، تا زمان تغییر مذهب نعمان بن منذر (۵۹۲-۶۰۴م) در ۵۹۳م همچنان پاکان بودند. در سدهٔ ۶م در میان ایرانیان کشاورز ساکن در بین‌النهرین برخی به پرستش دیو مشغول بودند.^۳ پاکان‌ها در روستای بت‌کرته‌وايه^۴ در آدیابنه^۵ و در ناحیهٔ بت‌نهادرا^۶ برای دیوها گاو نر قربانی می‌کردند.^۷ این نکته حائز اهمیت است که در برخی از روستاها پاکان‌ها در کنار زردشتیان، یهودیان و مسیحیان همزیستی داشتند. در اواخر سدهٔ ۶ و اوایل سدهٔ ۷ میلادی پاکان‌ها در بت‌اریابه،^۸ ارزون،^۹ مرگا،^{۱۰} آدیابنه، بت‌گرمه،^{۱۱} کسکر^{۱۲} و میسان^{۱۳} معابد مخصوص به خود را داشتند.^{۱۴} آیین پاکان‌ها شامل نوشیدن شراب، قربانی کردن برای بت‌ها و مدح درختان بود. این آداب به همراه موسیقی و رقص انجام می‌شد. با اینکه در این‌گونه مراسم اغلب خروس سفید قربانی می‌کردند، اما گاهی نیز انسان قربانی می‌شد.^{۱۵} واضح‌ترین گزارش که مؤید وجود پاکانیسم در اواخر دورهٔ ساسانیان است، به روستاهای ناحیهٔ سواد^{۱۶} مربوط می‌شود. در اوایل سدهٔ ۷م در

1. Morony, *Iraq*, p. 384; Georg Hoffmann, *Auszüge Aus Syrischen Akten Persischer Märtyrer* (Leipzig, 1880), p. 93.

2. Morony, *Iraq*, p. 384; P. Peeters, "La Passion arabe de S.'Abd al-Masih" *Analecta Bollandiana*, Vol. 44 (1926), pp. 270-341.

3. Morony, *Iraq*, p. 384; Hoffmann, p. 75.

4. Beth Kartewaye

۵. Adiabene. (سریانی: حدیب)، سرزمینی در میان رودهای زاب علیا و سفلا با مرکزیت اریبل (Richard Nelson Frye, *The History of Ancient Iran* (Muenschen, 1984), p. 222.) این سرزمین نورشیراکان نیز نامیده می‌شد (W. B. Henning, *Mitteliranisch* (Leiden-koeln: Brill, 1958), p. 45).

۶. Beth Nuhadra. نام ناحیه‌ای در استان موصل. یوزف مار کوارت، *ایران‌شهر بر مبنای جغرافیای موسی خورنی*، ترجمهٔ مریم میراحمدی (تهران: اطلاعات، ۱۳۷۳)، ص ۵۴.

7. Chronique de Seert, ed. Addai Scher (Paris, 1907), p. 512.

۸. Beth Arbaye. نام دیگر استان اریبستان است که در جنوب غربی دجلهٔ علیا قرار داشته است.

Michael Morony, "Continuity and Change in the Administrative Geography of Late Sasanian and Early Islamic al-'Irāq", *Iran*, Vol. 20 (1982), p. 7.

۹. Arzon. نام منطقه‌ای که در دو طرف دجله و پایین مرز بیزانس قرار داشته است (Morony "Continuity", p. 9).

۱۰. Marga (مرگه/مرج)، نام روستایی در موصل در عرض زاب کبیر. ابن حوقل، *صوره الارض*، الطبعة الثانية، ج ۱ (بیروت: دار صادر، ۱۹۳۸م)، ص ۲۱۷.

۱۱. Beth Garne. ناحیه‌ای در شمال شرقی عراق که همان کرکوک امروزی است (Frye, p. ۲۲۲).

۱۲. Kaskar. منطقه‌ای در بین‌النهرین در مجاورت با سد نهروان. یاقوت، ج ۴، ص ۴۶۱.

۱۳. Maysan. نام منطقه‌ای وسیع بین بصره و واسط. همان، ج ۵، ص ۳۴۲.

14. Morony, *Iraq*, p. 385; Adolf Neubauer, *La géographie du Talmud* (Paris: Michel Lévy, 1868), pp. 345-347.

15. Morony, *Iraq*, p. 385.

۱۶. سواد ناحیه‌ای بود که سبزی گیاهان و درختان آن در هنگام فتوح، توجه عمر بن خطاب و سپاهیان را به خود جلب کرد. از این رو، وی آن را سیاه (سواد) نامید. یاقوت حدود آن را از نظر طولی، از حدیثه تا عبادان و از نظر عرضی، از عذیب تا حلوان تعیین کرده است. یاقوت، ج ۳، ص ۲۷۲.

روستایی بین کسکر و نیپور^۱ راهبان مسیحی برای تغییر دین مردم به آنجا یورش بردند. مردم این روستا مار می‌پرستیدند و روحانی مقدس آنها موظف بود برای مار غذا فراهم کند.^۲ روستایی در عین نمر^۳ نیز محل سکونت گروه‌هایی بود که از خراسان به این منطقه انتقال داده شده بودند. این افراد درخت نخل و همچنین بت‌هایی در قالب انسان را می‌پرستیدند. بزرگ‌ترین بت آنها نهردان^۴ نامیده می‌شد. البته راهبی مسیحی خواهر روحانی پاگان‌های آن منطقه را شفا داد. به دنبال این اتفاق، پاگان‌ها نهردان را شکستند و کلیسایی ساختند.^۵

نمایه‌های شناخت پاگان‌ها

جادو

کاسه‌های جادویی ابزاری برای بررسی وضعیت پاگان‌ها

بنا بر گزارش‌های باستان‌شناختی ریچاردی^۶، در سال ۱۹۶۷م کاسه‌های ضخیم متعددی با لبه‌های موج‌دار در لایه‌های بالایی منطقه صنعتگران تیسفون یافت شد. این کاسه‌های جادویی مخصوص مناسک آیینی نبودند، بلکه سفالینه‌هایی معمولی بودند که در کارگاه‌های محلی ساخته می‌شدند و برای نوشتن از آنها استفاده می‌شد.^۷ بسیاری از این کاسه‌ها به صورت وارونه قرار گرفته بودند، احتمالاً به این خاطر که از آنها به عنوان تله‌ای برای به دام انداختن دیوان استفاده می‌شد. همچنین کاسه‌هایی پیدا شد که دوبه‌دو مقابل هم قرار گرفته بودند. طرز قرار گرفتن دو کاسه به شکل یک کره شاید مبین این باشد که ابزاری برای زندانی کردن ارواح شیطانی بوده‌اند.^۸

اگرچه نمی‌توان اطلاعات کاسه‌های جادویی را جایگزین منابع ادبی کرد، اما می‌توان آنها را مکمل منابع ادبی به شمار آورد. متون کاسه‌های جادویی به چهار زبان اصلی نوشته شده که عبارت است از آرامی یهودی (همچنین گاهی عبری)، مندایی، سریانی و فارسی میانه. سه گروه نخست جزئی از زبان‌های

۱. Nippur. این منطقه که نام دیگر آن نیفر (Niffar) است، در جنوب غربی بین‌النهرین واقع شده است. امروزه این شهر جزئی از استان القادسیه عراق است.

M. Streck & M. E. J. Richardson, "Niffar", *Encyclopedia of Islam*, Vol. 8, edited by C. E. Bosworth, E. Van Donzel, W. P. Heinrichs And the late CH. Pellat (Leiden: Brill, 1995), p. 13.

2. *Chronique de Seert*, p. 512.

۳. Ain al-Namir، این منطقه در شمال جابیه و نوی در منطقه جولان است.

N. Elisseeff, "Namara", *Encyclopedia of Islam*, Vol. 8 (Leiden: Brill, 1995), pp. 944, 947.

4. Nahrđān

5. Philip Wood, "Hira and her Saints", *Analecta Bollandiana*, Vol. 132 (1), (2014), p. 14.

6. Roberta Venco Ricciardi

7. Hunter, "Incantation", p. 222.

8. J. C. Greenfield, "Notes on Some Aramaic and Mandaic Magic Bowls", *Journal of the Ancient Near Eastern Society*, 5 (1), (1973), pp. 149-156.

سامی و چهارمی زبانی ایرانی است که به خطوط مختلف آرامی نوشته شده است. با بررسی شواهد، می‌توان حدس زد که این کاسه‌ها متعلق به سده ۴ تا ۷ میلادی باشد. اعضای جامعه معتقد بودند دیوان و فرشتگان هنر کتابت آنها را مورد توجه قرار می‌دهند و پیام‌های مکتوب را با جدیت تمام می‌خوانند و رسیدگی می‌کنند. از روی توزیع زبانی کاسه‌های جادویی می‌توان تا حدودی به وابستگی دینی سازندگان آنها پی برد. آرامی یهودی ابزار ارتباطی یهودیان بین‌النهرین بود. تعداد کثیری از این کاسه‌ها به آرامی یهودی نوشته شده و این در حالی است که جمعیت یهودیان در آن دوره زمانی در بین‌النهرین زیاد نبوده است. احتمالاً می‌توان نتیجه گرفت که کاسه‌های یهودی فقط برای استفاده یهودیان ساخته نشده بودند.^۹ فرضیه محققان این است که تخصص استفاده از کاسه‌های جادویی مربوط به یهودیان بوده است و پاکان‌ها اغلب برای علاج بیماری‌ها و ایمن ماندن در برابر حوادث از آنها استفاده می‌کردند.^{۱۰} در تعدادی از کاسه‌های سریانی، نویسنده خود را فرستاده‌ای از سوی خدایان باستانی بین‌النهرینی مانند شمش، سین، بل، نن و نرگل معرفی می‌کند.^{۱۱} می‌توان نتیجه گرفت که بیشتر کاسه‌های سریانی فضای جادویی دارند و البته این فضا به گونه‌ای است که خود را به هیچ دینی وابسته نشان نمی‌دهد و در عین حال، عناصر یهود و پاکانیسم اغلب در آنها حضور دارد.^{۱۲}

دستاورد بررسی کاسه‌های جادویی^{۱۳}

کاسه‌های جادویی نشان می‌دهند که در سده ۶ و ۷ میلادی در روستاهای بخش مرکزی سواد نارضایتی اجتماعی وجود داشته است. در این زمان، زنان از اینکه ادیان جدید باعث افزایش روزافزون نفوذ و قدرت مردان شده است، احساس نارضایتی می‌کردند. روحانیان زردشتی، ربی‌های یهودی، کشیشان و راهبان مسیحی همگی مذکر بودند و خدای مذکر را ستایش می‌نمودند و زنان را دون‌پایه، عامل شیطان و یا خود شیطان تلقی می‌کردند. در این ساختار هیچ روحانی مؤنثی و هیچ نمایه مؤنثی که بیانگر قدرت، اختیار و توسل به خدایان کهن مؤنث باشد وجود نداشت. در این شرایط نقش شیطانی دیوهای مؤنث در حال پررنگ شدن بود.^{۱۴} از نظر زروانیان «جه» که دیوی مؤنث محسوب می‌شد، عاملی برای اغوای

9. Shaked, "Jews", pp. 63-69.

10. Joseph Naveh & Shaul Shaked, *Amulets and Magic Bowls: Aramaic Incantations of Late Antiquity* (Leiden: Brill, 1985), p. 18.

11. Montgomery, 238.

12. Shaked, "Jews", p. 71.

۱۳. در هاترا نقش برجسته‌ای از مرمر متمایل به رنگ سبز یافت شده است که نرگل را بازمی‌نماید. او که یک تاج کوچک بر سرش است، لباسی ایرانی بر تن دارد و با دستش یک سگ سه سر را نگه داشته است.

Javier Teixidor, *The Pagan God: Popular Religion in the Greco-Roman Near East* (Princeton University Press, 2015), p. 146.

14. Morony, *Iraq*, pp. 388-389.

مردان بود و نمادی منفی از سوی زنان تلقی می‌شد.^۱ در تلمود نیز ذکر شده است که هرچه تعداد زنان بیشتر باشد، جادو نیز بیشتر می‌شود.^۲ به‌طور کلی در تلمود زنان برای جامعه خطرناک محسوب می‌شوند.^۳ در مسیحیت نیز ساتان^۴ دیو مؤنث بود.^۵ بنابراین، جای شگفتی نیست که زنان در آن زمان ترجیح می‌دادند دین باستانی بین‌النهرین را از طریق اعمال مربوط به جادوگری مورد حمایت قرار دهند. زنان آداب جادوگری را به‌عنوان ساختاری که از طریق آن می‌توانستند جایگاه دینی بالاتری پیدا کنند حفظ می‌کردند. زنان ساحر در پاگانیزم بیش از آیین‌های دیگر ارج و قرب داشتند. آنها هم جادوگری می‌کردند و هم جادوزدگی را درمان می‌کردند.^۶

نقوش کاسه‌های جادویی سریانی که در نیپور یافت شده‌اند، نشان می‌دهند شَمَش (خورشید)، سین (ماه)، بل (سیاره ژوپیتر)، نانای و نرگل (سیاره مریخ) به‌عنوان نیروهای خیرخواه پرستش می‌شدند.^۷ البته باید توجه شود که سریانی زبانی بود که هم پاگان‌ها و هم مسیحیان در بین‌النهرین از آن استفاده می‌کردند.^۸ به‌رغم تفاوت اجتماعات آرامی‌زبان با یکدیگر، اعمال روزمره و گویش بومی آنها نشان می‌دهد همگی دارای یک چهارچوب مشترک بوده‌اند. وجود کاسه‌های جادویی در اکثر نواحی بین‌النهرین مبین این است که این کاسه‌ها از محبوبیت بسیاری برخوردار بوده و یهودیان، پاگان‌ها و حتی اجتماعات مسیحی در اواخر دوره باستانی از آنها استفاده می‌کرده‌اند. چنانکه در میان پاگان‌ها به‌عنوان ابزاری برای محافظت از اشخاص و خانواده‌هایشان کاربرد داشته است. به دلیل منقش بودن این کاسه‌ها به خطوط یهودی بابلی، آرامی، سریانی یا مندایی، می‌توانیم آنها را فرافرونی بنامیم. با این حال، تمایز بین کاسه‌های جادویی رایج در اجتماعات پاگان‌ها و یهودیان پیچیده و ظریف است.^۹ هنوز هیچ مدرکی وجود ندارد که نشان دهد این کاسه‌ها برای امور خانگی از جمله غذا خوردن به کار برده می‌شده‌اند. بنابراین، فعلاً می‌توان حدس زد که از آنها تنها برای دور کردن دیوها و نیروهای شروری که قصد آسیب رساندن به انسان‌ها را داشته‌اند، استفاده می‌شده است.^{۱۰} علاوه بر این، امکان داشت که هر سحر و جادو توسط سحر و جادویی دیگر باطل شود. ساحران، از طریق باطل‌السحرها و طلسم‌های آهنی، شیاطین و همکاران انسانی آنها را در بند می‌کردند.

1. Shaul Shaked, *From Zoroastrian Iran to Islam* (Great Britain: Variorum, 1995), p. 226.

2. Babylonian Talmud, Book 5 (Vols. IX and X), Michael L. Rodkinson, tr. (Boston, 1918), Book V, Ch II.

3. S. Fishbane, "Most women engage in sorcery: An analysis of sorceresses in the Babylonian Talmud", *Jewish history* 7, No. 1 (1993), p. 29.

4. Satan

5. Hoffmann, p. 76.

6. Morony, *Iraq*, pp. 388-389.

7. Morony, *Iraq*, p. 385.

8. Shaked, "Jews", p. 69; Epstein, p. 42.

9. Hunter, "Aramaic", pp. 319, 320, 327, 329.

10. Shaked, "Popular", p. 104.

این ساحران بر روی کاسه‌های جادویی باطل‌السحر می‌نوشتند تا خطراتی که متوجه مشتری‌هایشان بود دفع کنند و با جا دادن این ظروف در آستانه در و یا درون دیوار شیاطین را محبوس می‌کردند.^۱

سرنوشت‌باوری بر پایه ستاره‌شناسی

پس از جادوگری، سرنوشت‌باوری بر پایه ستاره‌شناسی مهم‌ترین نمایه سنت‌های پاگان‌یسم بود که با سنت‌های یونانی‌مآبی و ایرانی ادغام شده بود. پاگان‌ها با توجه به سنت‌های نظام‌مند ستاره‌شناختی بابلی، حوادث را تفسیر می‌کردند. این نوع از سرنوشت‌باوری بر پایه ستاره‌شناسی خاص بابل بود که با نام «کالدیوتا»^۲ شناخته می‌شد و پیروان آن به کلدانیان معروف بودند.^۳ در واقع واژه کلدانی معمولاً ستاره‌شناس پاگان را به خاطر می‌آورد.^۴ بنا به روایتی بزرگمهر، وزیر خسرو انوشیروان، سقوط ساسانیان و سلطه عربان را از روی حرکت ستارگان پیش‌بینی کرده بود. وی این را براساس انتقال سرنوشت کارها از سیاره مشتری به سیاره زهره دانسته بود.^۵

فرقه‌های پاگان منشعب از مسیحیت

مرقیونیه

اصلی‌ترین عاملی که باعث ماندگاری مسیحیت گنوستیکی شد، کلیسای مرقیونیه^۶ بود که در اواسط سده ۲م بنیاد نهاده شد و حداقل تا سده ۱۰م پابرجا بود.^۷ فرقه‌های منشعب از مرقیونیه قایل، شیث و حتی مار را مدح می‌کردند، زیرا معتقد بودند اینها دانشی که آفریدگار از آدم و حوا دریغ کرد، به آن دو تعلیم دادند.^۸ از این لحاظ می‌توان آنها را با پاگان‌های مارپرست در بین‌النهرین یکی دانست.^۹ نسطوریان مرقیونیان را به سحر و جادوگری و استفاده از بت‌ها برای راندن دیوها متهم می‌کردند.^{۱۰} تشکیلات مرقیونیان در

1. Morony, *Iraq*, p. 392; Robert Mc Adams, "Tell Abu Sarifa, A Sassanian-Islamic Ceramic Sequence from South Central Iraq", *Ars Orientalis*, Vol. 8 (1970), p. 115.

2. Chaldiōtā.

3. G. S. Assemani, *Bibliotheca orientalis*, Vol. 3 (1), (Clementino-Vaticana, 1725), p. 29; W. Tarn, *Hellenistic Civilization* (Cleveland, 1967), pp. 345-347; Morony, *Iraq*, pp. 392-393.

4. Sebastian P. Brock, "Christians in the Sasanian empire: A case of divided loyalties", in *Studies in Church History*, 18 (1982), p. 17.

۵. کرلو آفونسو نالینو، تاریخ نجوم اسلامی، ترجمه احمد آرام (تهران: کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۴۹)، ص ۲۳۸.

۶. مرقیونیان دو اصل متضاد را اثبات می‌کنند، یکی نور و دیگری ظلمت (محمد بن عبدالکریم شهرستانی، *الملل و النحل*، بتحقیق علی حسن فاعور و امیر علی مهنا، ج ۱ (بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۱۵ق)، ص ۲۹۸). آنها معتقد بودند که خدای عدالت جهان را آفریده است. وی به نیکوکاران پاداش می‌دهد و بدکاران را مجازات می‌کند، اما قادر به اجرای عدالت نیست. C. W. Mitchell (Oxford, 1912), ix, xix, xlv.

7. Morony, *Iraq*, p. 402.

8. Steve Runciman, *The Medieval Manichee: A Study of the Christian Dualist Heresy* (Cambridge, 1947), pp. 8-10.

9. Morony, *Iraq*, p. 402.

10. Budge, *The Histories*, II, p. 121.

قرون ۴ و ۵م در بین‌النهرین علیا رواج داشت و می‌توان در قرن ۶ و اوایل قرن ۷ میلادی نشانه‌هایی از آن را در بین‌النهرین یافت. در سال ۵۹۶م در مدائن مرقیونیان نیز در مراسم انتصتات سبریشوع، مطران نسطوری، حضور داشتند. از اشاره‌ای که به حضور روحانی و ساحر مرقیونیان در پایان سده ۶ و اوایل سده ۷ میلادی شده است، می‌توان نتیجه گرفت که آنها در آن زمان هنوز تشکیلاتی داشته‌اند.^۱

اوکیس‌ها/مسالیان^۲

در اواخر قرن ۴م گروهی از راهبان مسیحی فرقه‌ای به نام اوکیس‌ها/مسالیان را به وجود آوردند. تعالیم آنها گنوسی بود و همانند مانویان زاهدانه زندگی می‌کردند. آنها معتقد بودند هر انسانی در هنگام تولد دیوی را از والدین خود به ارث می‌برد و این دیو او را به گناه دعوت می‌کند. از دیدگاه آنها، این دیو فقط با عبادت مداوم و زندگی زاهدانه دفع می‌شود.^۳ حضور آنها در سال ۵۹۶م در سنجار ثبت شده است.^۴

مقابله مراجع دینی مسیحی با پاگانیسم

شوراهای کلیسایی^۵ اواخر سده قرن ۶م نشان می‌دهند که کلیساها در آن زمان مصمم به نظارت بر امور روزانه اعضای خود بودند. یوزف^۶ قوانینی مبنی بر مبارزه با مهرهای جادویی، فال‌گیری و اقداماتی از این دست وضع کرده بود.^۷ کاسه‌های جادویی یافته‌شده در سراسر بین‌النهرین نیز این موضوع را تأیید می‌کنند. وی همچنین استفاده از روغن متبرک‌شده بر روی مهرها را در مراسم انتصاب کشیش‌ها ممنوع کرده بود.^۸ در مورد استفاده از روغن‌های طلسمی در رساله شرح حال ربن هرمزد، روایتی درباره ربی امانوئل^۹ دیده می‌شود که در اوایل سده ۷م در بت‌قربق^{۱۰} زندگی می‌کرد. طبق این روایت، همسر برادر امانوئل که عاشق

1. J. B. Chabot, *Synodicon Orientale ou Recueil de Synodes Nestoriens* (Paris, 1902), pp. 567-568; *Chronique de Seert*, pp. 489-495.

2. Euchites/Messalians

3. L. Duchesne, *Early History of the Christian Church from its Foundation to the End of the Fifth Century*, Vol. 2 (New York, 1912-1914), II, p. 461.

4. Chabot, p. 407.

۵. شورای کلیسایی (Synod) جلسه‌ای بود که طی آن، سلسله‌مراتب کلیسا نظرات خود را درباره مسائل مختلف در میان می‌گذاشتند.

W. Fanning, "Synod", *The Catholic Encyclopedia*, New York: Robert Appleton Company. Retrieved October 7, 2020 from New Advent: <http://www.newadvent.org/cathen/14388a.htm>.

۶. Joseph جاثلیقی در کلیسای شرق (۵۵۵-۵۶۵م).

Philip Wood, *The Chronicle of Seert: Christian Historical Imagination in Late Antique Iraq* (Oxford, 2013), p. 86.

7. Chabot, p. 363.

8. Wood, *The Chronicle*, p. 144.

۹. Emanuel, شماس کلیسای شرق و معاصر با ربن برعیتا (وفات ۶۱۱ یا ۶۲۱م).

L. Van Rompay "Bar 'Edta, Rabban", *Gorgias Encyclopedic Dictionary of The Syriac Heritage*, eds. Sebastian P. Brock et al. (Gorgias Press, 2011), p. 56.

۱۰. Beth Ghurbag, نام منطقه‌ای در استان اربابستان در بین‌النهرین.

The Chronicle of Pseudo-Joshua the Stylite, trans. Frank R. Trombley & John W. Watt (Liverpool University Press, 2000), p. 157.

او بود، از ساحران روغنی گرفت تا با تدهین وی به خواسته شوم خود برسد. از سوی دیگر، ربن برعیتا^۱ نیز به‌عنوان پادزهر روغن خاصی به بدن امانوئل مالید.^۲ حزقیال^۳ نیز جاثلیقی^۴ بود که در سومین اصل شورای کلیسایی خود در سال ۵۷۶م قوانینی علیه پاگان‌ها وضع کرده بود. یسوع یهب اول^۵ نیز در چهاردهمین اصل شورای کلیسایی، شرکت در جشن‌های پاگان‌ها و یهودیان را قدغن اعلام نموده بود.^۶ در بت‌نهادرا در سال ۶۲۰م، ربن هرمزد استفاده از تعویذهای آهنی را خصوصاً برای زنان باردار ممنوع اعلام کرد. وی علاوه بر این، استفاده از صلیب به‌عنوان ابزار زینتی را برای کودکان ممنوع دانست و حتی به کار بردن گوله‌های خاکی مخلوط‌شده با روغن را که در سریانی «حنانه»^۷ نامیده می‌شدند، قدغن کرد.^۸ مطابق بیست و سومین اصل شورای کلیسایی مارآبای یکم^۹، پیشگویی، فال‌گیری، طلسم و سحر و چیزهایی از این قبیل که موجبات خشنودی شیطان را فراهم می‌آوردند، ممنوع بود.^{۱۰}

مراکز آیینی پاگان‌ها در بین‌النهرین در آستانه فتوح اسلامی

حران^{۱۱}

حران در شمال بین‌النهرین و در کنار راه موصل به سوی شام و روم واقع بود.^{۱۲} پاگان‌های این شهر که موبلند و سفیدپوش بودند، به دلیل اجرای مراسم مربوط به گردش سیارات و اعمال اخترشناختی

۱. Rabban Bar 'idta. یکی از رهبران کلیسا که احتمالاً بین سال‌های ۵۰۸/۵۰۹-۶۱۱/۶۱۲م می‌زیست.

Jean-Maurice Fiey, *Assyrie Chrétienne*, Vol. 1 (Beirut: Imprimerie Catholique, 1968), p. 271.

2. Budge, *The Histories*, pp. 265-267.

3. Ezekiel (567-581)

۴. جاثلیق (Catholicos) در میان اسقفان سلسله‌مراتبی وجود دارد: پاپ، کاردینال، اسقف اعظم (سراسقف)، بطریرک (پاتریارک) و مطران همه مراتب مختلف نظام اسقفی هستند. بنگرید به: «اسقف»، بخش ادیان و فرق. *دانشنامه ایران*، ج ۳ (تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۴)، ص ۴۶۶.

۵. Isho' Yahab I. وی اسقف ارزون بود و به همین دلیل به یسوع یهب اهل ارزون نیز شناخته می‌شد. وی از ۲/۵۸۱-۵۹۵م جاثلیق کلیسای شرق شد. Giuseppe Furlani, "Il Trattato Di Yešo' yahb D'Ārzon Sul Tpišafion" *Rivista Degli Studi Orientali* 7(3) (1917), p. 687; Sebastian Brock, "Isho' Yahab I", *Gorgias Encyclopedic Dictionary of The Syriac Heritage*, eds. Sebastian P. Brock et al. (Gorgias Press, 2011), p. 218.

6. Wood, *The Chronicle*, p. 144.

7. ħenanā

8. *Chronique de Seert*, pp. 596-597.

۹. Mar Aba I. جاثلیق کلیسای شرقی در بین سال‌های ۵۴۰-۵۵۲م.

Manfered Hutter, "Mar Aba and The Impact of Zoroastrianism on Christianity in the 6th Century", *Religious themes and texts of pre-Islamic Iran and Central Asia*, Carlo G. Cereti et al. eds. (Wiesbaden, 2003), p. 167.

10. Chabot, pp. 549, 559.

11. Carrhae

۱۲. یاقوت، ج ۲، ص ۲۳۵: "Ĥarran" in *Encyclopedia Iranica*: C.E Bosworth, (1), 12, London: Routledge & Kegan Paul), (2012), pp. 14-13.

معروف بودند.^۱ نوافلاطونیانی^۲ که در سال ۵۲۹م نزد خسرو انوشیروان پناهنده شدند و طبق عهدنامه بین ایران و بیزانس، از آزادی مذهب برخوردار گردیدند، در حران «مدرسه یونانی‌ها» را تأسیس کردند. در این مدرسه پاگان‌یسم ترویج می‌شد.^۳ موریس/ماوریکیوس،^۴ امپراتور بیزانس (۵۸۲-۶۰۲م)، در ۵۹۰م به استغان^۵ اسقف حران دستور داد پاگان‌های آن ناحیه را مورد تعقیب و آزار قرار دهد. استغان نیز دستور او را اجرا کرد. بسیاری از پاگان‌ها مسیحی شدند و آنهایی که در برابر گرویدن به مسیحیت مقاومت کردند، از وسط به دو نیم شدند و در شهر حران به دار آویخته شدند. حاکم شهر حران در آن زمان آسیندینوس^۶ نام داشت. او با اینکه خود را مسیحی نشان می‌داد، باطناً پاگان بود. منشی او به نام هونوریوس^۷ به او خیانت کرد و رازش را برملا نمود و خود به حکمرانی حران منصوب شد.^۸ هنگام ورود سپاه اسلام به حران، پاگان‌های ساکن در حران با عیاض بن غنم، فرمانده مسلمانان، پیمان صلح بستند.^۹ با این حال، گروهی از پاگان‌ها تا زمان ورود اسلام به این منطقه نارضایی خود را از مسیحیان ابراز می‌کردند.^{۱۰} در واقع شاید آنها از مسیحیان ساکن در شهرشان بیشتر از مسلمانان تازه‌وارد تنفر داشتند و احتمالاً هدفشان انتقام گرفتن از مسیحیان همجوارشان بود.^{۱۱} طبق گزارش بلاذری، عیاض با نماینده پاگان‌ها و نماینده مسیحیان جداگانه مذاکره کرد.^{۱۲} احساس مسیحیان نسبت به مسلمانان هرچه بوده باشد، واضح است که مسلمانان راحتی بیشتری در میان پاگان‌های حران داشتند. این شهر محل سکونت بدوی‌های قبیله قیس شد. اعضای این قبیله پیش از ظهور اسلام و گرویدن به آن در شام می‌زیستند و ستاره‌پرست بودند و شاید با توجه به پیشینه کهن حرانیان در پاگان‌یسم، بنوقیس احساس خوشایندی در بین آنان

1. Morony, *Iraq*, p. 409.

۲. Neoplatonist. آخرین جلوه تفکر یونانی در فلسفه نوافلاطونی ظاهر شد که عالی‌ترین حاصل این فلسفه در حکمت اوپولوتینوس (افلوپین، وفات ۲۷۰م) انعکاس یافت. تعلیم او ترکیبی از حکمت یونانی و عرفان شرقی بود و تقریر ابتکاری بدیعی از تمام مباحث فلسفی عصر را (به‌جز مسائل سیاسی) شامل می‌شد. عبدالحسین زرین کوب، در قلمرو و جلدان، چاپ دوم (تهران: سروش، ۱۳۷۵)، ص ۳۰۳.

3. David Pingree, "The Sābians of Harrān and the classical tradition", *International Journal of the Classical Tradition*, 9 (1), (2002), p. 10; I. Ramelli, "Ābraham of Beth Rabbān", *Encyclopedia of Ancient Christianity*, ed. & English Trans. Angelo di Bernardino (USA: Inter Varsity, 2014), p. 57.

4. Maurice

5. Stephen

6. Acindynus

7. Honorius

8. *Anonymous Chronicle of AD 1234*, "Extracts from the Anonymous Chronicle of AD 1234, With Supplementary material in the notes from the Chronicle of the Jacobite Patriarch Micheal (died AD 1199)", *The Seventh Century in the West-Syrian Chronicles*, ed & tr. Andrew Palmer (Liverpool University Press, 1993), p. 114.

۹. احمد بن یحیی بلاذری، فتوح البلدان، تحقیق عمر انیس الطیاع (بیروت: مؤسسه المعارف، ۱۹۸۷م)، ص ۲۳۹.

10. Adam Mez, *Geschichte der Stadt Harrān in Mesopotamien bis zum Einfall der Araber* (Strassburg, 1892), pp. 11-12, 60-63.

11. Tamara Green, *The City of The Moon God: Religious Traditions of Harrān* (Brill, 1992), p. 94.

۱۲. بلاذری، ص ۲۳۹-۲۴۰.

داشتند.^۱ حران تنها مرکز آیینی پاکان‌های بین‌النهرین بود که با معابد، روحانیان و آداب و رسوم خود وارد دوره اسلامی شد.^۲

ادسا

امپراتور دیوکلتیانوس/دیوکلسیان^۳ (۲۸۶-۳۰۵ م) بین‌النهرین شمالی را به دو استان به نام‌های اسروئنه^۴ و بین‌النهرین تقسیم کرده بود. ادسا در آن زمان مرکز اسروئنه بود.^۵ این شهر در شمال غربی حران واقع و محل تلاقی ادیان مختلفی مانند مسیحیت و یهودیت بود. ادسا جایی بود که پاکانیسم یونانی-رومی از آنجا به بین‌النهرین رسوخ کرد.^۶ این شهر در جریان فتح بین‌النهرین توسط سپاه ایران بین سال‌های ۵۹۰-۶۲۸ م (با انقطاع) به دست خسرو پرویز افتاده بود.^۸ یعقوب ادسایی (رهاوی)^۹ یکی از روحانیان سریانی است که در هنگامه فتوح اسلامی در ادسا متولد شد.^{۱۰} در نامه‌هایی که وی از خود به جا گذاشته است، می‌توان اشاراتی از حضور پاکان‌ها در ادسا یافت. یعقوب ادسایی در بند ۳۶ نامه به *ادی* از کسانی سخن می‌گوید که در نزدیکی ادسا سکونت دارند و وردهایی را زمزمه می‌کنند. آنها همچنین ریسمان‌هایی گره می‌زنند و مهرهای طلسمی می‌سازند.^{۱۱}

حیره^{۱۲}

شهر حیره در جنوب غربی بین‌النهرین واقع بود. این شهر امروزه در حدود پنج کیلومتری کوفه قرار دارد و آن را نجف می‌نامند.^{۱۳} حیره به دلیل جایگاه جغرافیایی‌اش، از نظر فرهنگی، نقطه تلاقی سه فرهنگ

1. Green, p. 94.

2. Hämeen-Anttila "Continuity", p. 89.

3. Diocletian

4. Osrhoene

5. H. J. W. Drijvers, *Cults and beliefs of Edessa* (Brill, 1980), pp. 16, 18.

6. A. Harrak, "Edessa", *Gorgias Encyclopedic Dictionary of the Syriac Heritage*, ed. Sebastian P. Brock et al. (Gorgias Press, 2011), p. 138.

7. A. R., "Paganism", *Late Antiquity: a guide to the postclassical world*, eds. Glen Warren Bowersock, Peter Robert Lamont Brown, Oleg Grabar (Harvard University Press, 1999), p. 626.

8. Samuel Lieu, "Edessa", *Encyclopedia Iranica*, 8 (I), (London: Routledge & Kegan Paul, 2011), pp. 174-175.

9. Jacob of Edessa

10. Alison Salvesen, "Jacob of Edessa's life and Work: A Biographical Sketch", *Jacob of Edessa and the Syriac culture of his Day*, ed. Bas Ter Haar Romeny (Leiden-Boston, 2008), p. 1.

11. C. Kayser, *Die Canones Jacob's Von Edessa* (Leipzig, 1886), p. 23.

12. Ḥīrā

C. E. Bosworth, "Ḥīra" in *Encyclopedia Iranica*, 12 (3), (Routledge & Kegan Paul, 2012), ص ۳۲۸، ج ۲، pp. 322-323

ایرانی ساسانی، نسطوری مسیحی و پاگان‌سِمِ عربی بود.^۱ طبق گزارش جاحظ، مسیلمه کذاب^۲ بازارهای ابله،^۳ انبار^۴ و حیره را که در آنها ایرانیان و عربان به خرید و فروش مشغول بودند، دیده بود.^۵ او در این مکان‌ها از طالع‌بینان، پیامبران دروغین، صاحبان بت‌کده‌ها و فال‌گیران سحر و تردستی و انواع حقه‌ها را آموخته بود. تطییر^۶ و تفأل با خاک از جمله اعمال آنها بود.^۷ تولد که معتقد است مسیحیان حیره به دلیل پاگان بودن منذر (وفات ۵۴۶م) از او دوری می‌کردند.^۸ در حدود سال ۵۹۲م، نعمان سوم، آخرین پادشاه لخمی، به مسیحیت پیوست.^۹ نعمان بارها به مسیحیت دعوت شده بود، اما حاضر به ترک پرستش خدایان خود نبود. می‌گویند او در خواب دید که فرشته‌ای به او نوید می‌دهد که در صورت گرویدن به مسیحیت، دارای قدرت و ثروت بیشتری خواهد شد. بنابراین، روز بعد با اجازه خسرو پرویز غسل تعمید کرد و مسیحی شد.^{۱۰} او اگر یوس اسکولاستیکوس،^{۱۱} تاریخ‌نگار اواخر سده ۶م، نیز در کتاب تاریخ کلیسایی می‌نویسد: «... نعمان ملعون و بت‌پرست که به دست خویش انسان‌ها را برای خدایان خود قربانی می‌کرد، در نهایت تعمید مقدس را پذیرفت. وی یکی از مجسمه‌های زرین آفرودیت را ذوب کرد و در میان فقرا تقسیم نمود. نعمان همچنین زبردستانش را به بندگی خدا متمایل کرد.»^{۱۲}

1. Irfan Shahid, "al-Īrā", *Encyclopaedia of Islam* (III), Second Edition, eds. B. Lewis et al. (Leiden, 1986), p. 462.

۲. مُسَلِّمَةُ بن مُنَافَةَ حَنَفِي وائلي، معروف به کذاب، متعلق به قبیله بنوحنیفه بود. او هم‌زمان با حضرت محمد (ص) در یمامه می‌زیست و مدعی نبوت بود. وی تعداد زیادی از افراد قبیله‌اش را در جنگ‌های رده وارد کرد. مسیلمه درصدد بود تا با بهره‌گیری از اوضاع نابه‌سامان ایران در اواخر دوره ساسانی، شاهزاده‌نشین مستقل از ایران و بیزانس و مدینه تأسیس کند.

W. M. Watt, "Musailamah", in *Encyclopedia of Islam* VII, eds. C. E. Bosworth et al. (Leiden: Brill, 1993), pp. 664-665.

۳. نام شهری در غرب دجله است. حدود العالم من المشرق الی المغرب، به کوشش منوچهر ستوده (تهران: طهوری، ۱۳۶۲)، ص ۱۵۲.

۴. شهری بر کرانه فرات که ایرانیان آن را فیروز شاپور می‌نامیدند. یاقوت، ج ۱، ص ۲۵۷.

۵. ابوعثمان عمرو جاحظ، الحیوان، بتحقیق و شرح عبدالسلام محمد هارون، الجز الرابع، الطبعه الثانيه (مصر: شرکت مکتبه و مطبعه مصطفی البابی الحلبي و اولاده، ۱۳۸۵ق)، ص ۳۶۹.

۶. تطییر به معنای فال گرفتن با حرکات پرندگان است. ریشه این واژه از کلمه طیر است و نوعی فال بد زدن بر مبنای جهت و نحوه نشستن پرندگان بوده است. آذرتاش آذرنوش و دیگران، «جاحظ»، دانشنامه ایران، ج ۳ (تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۹۱)، ص ۷۸.

۷. عبدالحمید بن هبه الله ابی الحدید، جلود تاریخ در شرح نهج البلاغه، ترجمه و تحشیه محمود مهدوی دامغانی، ج ۸ (تهران: نی، ۱۳۷۹)، ص ۲۷۴؛ Charles Pellat, *The Life and Works of Jāhiz* (University of California, 1969), p. 162.

8. Theodor Nöldeke, *Geschichte der Perser und Araber zur ziet der Sasaniden, aus der arabischen chronik des Tabari* (Brill, 1897), p. 346.

9. Isabel Toral-Niehoff, "The 'ibād Of Al-Īrā: An Arab Christian Community in Late Antique Iraq", *The Qur'an in Context, Historical and Literary Investigations in to the Quranic Millieu*, eds. A. Neuwirth et al. (Brill, 2010), p. 17.

۱۰. ابوالبقاء هبه الله حلّی، المناقب المنزیه فی اخبار الملوک الالاسدیة، بتحقیق محمد عبدالقادر خریسات و صالح موسی دراد که (ابوظبی: مرکز زاید للتراث و التاريخ، ۱۴۲۰ق)، ص ۲۶۸-۲۷۲.

11. Evagrius Scholasticus

12. Evagrius, *Ecclesiastical History. A History of the Church ... from A. D. 431 to A.D. 594*, tr. E. Walford (London, 1846), p. 310.

تأثیر پاکان‌ها بر مسیحیان در آستانه فتوح

در اواخر دوره ساسانی، آداب و رسوم و خصایص پاکان‌ها در میان نسطوریان رواج داشت. این امر یکی از عواقب تغییر ناگهانی مذهب بود. آنها حتی مراسم قربانی کردن را نیز انجام می‌دادند. در سال ۵۹۶م یک شماس^۱ در خارج از شهر مشغول قربانی کردن یک خروس بود و این موجب دستگیری او شد. این شرایط حتی باعث شد که او به بت‌پرستی متهم شود. ابراهیم بت‌ربن،^۲ مدیر مدرسه نصیبین،^۳ که در مقابل تصویر عیسی مسیح (ع) و علامت صلیب مشغول دعا کردن بود، متهم به پنهان کردن یک بت در پشت صلیب شده بود.^۴ نسطوریان یعقوبیان^۵ را به مخفی کردن بتی برنجی با لایه‌هایی از یاقوت در زیر مقبره‌ای در یک صومعه در مارمتای^۶ متهم کرده بودند.^۷ عالمی مسیحی به نام اسحاق در پیروزشاپور در بت‌نهدار، در زمان خسرو پرویز به حران رفت، ولی پس از مدتی به شهر خود بازگشت و در یک مدرسه محلی به‌عنوان مفسر مشغول به کار شد. وی اگرچه در ظاهر مسیحی بود، در خلوت برای دیوان قربانی می‌کرد.^۸

وضعیت پاکان‌ها در هنگامه فتوح

بنا بر رویدادنامه خوزستان، مردم شترو^۹ در بهقباد^{۱۰} در دهه ۶۴۰م قربانی می‌کردند. در این شهر رسم بود که هر سال مردی را به مدت یک سال در خانه‌ای زندانی و هر خوراکی که می‌خواست برایش فراهم کنند. سپس او را برای دیوان قربانی و در سراسر همان سال، از سر او برای پیشگویی و جادو استفاده

۱. شماس، همان مرتبه دین‌باری کلیسایی است که در زبان انگلیسی Deacon نامیده می‌شود. بنگرید به: «اسقفی، نظام»، بخش ادیان و فرق، دانشنامه ایران، ج ۳ (تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۴)، ص ۴۶۹.

۲. Abraham of Beth Rabban، فرض بر این است که D-Beth Rabban که به معنای «از خاندان سرورمان» است، مربوط به نرسی، نخستین مدیر مدرسه نصیبین، باشد که با ابراهیم نیز نسب خویشاوندی داشت.

L. Van Rompay, "Abraham of Beth Rabban", *Gorgias Encyclopedic Dictionary of The Syriac Heritage*, eds. Sebastian P. Brock et al. (Gorgias Press, 2011), p. 8.

3. Eduard Sachau, *Die Chronik von Arbela* (Berlin, 1915), p. 91.

4. Arthur Vööbus, *History of the School of Nisibis* (Peeters, 1965), p. 151.

۵. یعقوبیان که عنوان «منوفیزیت» نیز به آنها اطلاق می‌شود، پیرو یعقوب برداعی (۴۹۰-۵۷۷م) بودند. وی منکر تمایز بین لاهوت و ناسوت در وجود عیسی (ع)، و قائل به وحدت طبیعت الهی در وجود ابن و آب بود. زرین کوب، ص ۲۰۸.

۶. Mar Mattai، نام دیری در موصل. سعید نفیسی، مسیحیت در ایران تا صدر اسلام، به اهتمام عبدالکریم جربزه‌دار، چاپ دوم (تهران: اساطیر، ۱۳۹۲)، ص ۲۱۴.

7. Budge, *The Historie*, 1, p. 120.

8. Morony, Iraq, p. 409; *Chronique de Seert*, p. 646.

۹. الشطره که نام کامل آن «شطره المنتفک» است، شهری است در کرانه سمت راست شعبه غربی شط الفراف که ۲۰ مایل بالاتر از تقاطع این شط با رود فرات و در نزدیکی شهر ناصریه واقع شده است.

"Shatrat-Al-Muntafik Town", *Gazetteer of the Persian Gulf, Oman and Central Arabia Online*, Edited by: Brill. https://referenceworks.brillonline.com/entries/gazetteer-of-the-persian-gulf-oman-and-central-arabia-online/shatrat-al-muntafik-town-com_040698, Consulted online on 11 October 2020.

۱۰. Behqbad، نام سه خوره در بغداد است: ۱. بهقباد تسوج که در شش تسوج است به نام‌های تسوج «خطرینه»، تسوج «بهرین»، تسوج «عین تمر»، «فلوجه بالا» و «فلوجه پایین»، تسوج «بابل»؛ ۲. بهقباد میانه که در چهار تسوج است: تسوج «سورا»، تسوج «باروسما» و «جبه» و «بده»، و تسوج «نهر ملک»؛ ۳. بهقباد پایین که در پنج تسوج است: «کوفه» و «فرات بادقلی» و «سیلحین» و تسوج «حبره» و تسوج «هرمزد»، یاقوت، ج ۱، ص ۵۱۶.

می‌کردند.^۱

با این حال، در هنگامه فتوح اسلامی، برخی از پاگان‌ها به مسیحیت پیوستند و مکان‌های مقدس آنها تبدیل به کلیسا و صومعه شد. شکسته شدن بت‌ها، تخریب معابد و ساخت کلیسا و صومعه موضوعاتی است که در شرح حال نویسی‌های قدیسان بارها دیده می‌شود. در سده ۶م، نسطوریان به تغییر مذهب پاگان‌ها در آدیابنه می‌پرداختند. گفته می‌شود در این ناحیه در زمان پادشاهی هرمزد چهارم (۵۷۹-۵۸۰م) بتکده‌ای به صومعه تبدیل شده بود.^۲ تقریباً در همین زمان، ساکنان روستایی در بت‌گرمه که پاگان بودند، توسط سبریشوع به مسیحیت گرویدند. بتخانه‌های آنها تخریب و به کلیسا و صومعه تبدیل شد.^۳ در بین‌النهرین سفلی، پیش از ۵۹۶م، پاگان‌های میسان و کسکر به دست گریگوری کسکری^۴ به مسیحیت گرویدند. بر طبق روایتی، گریگوری همچنین اهالی روستایی را که مارپرست بودند، با ارائه معجزاتی به مسیحیت متمایل کرد.^۵ ربن شاپور (قرن ۷م)،^۶ راهب و مدرس مدرسه دیرمحران،^۷ نیز پاگان‌ها را به مسیحیت دعوت می‌کرد.^۸ همچنین در اوایل سده ۷م صومعه بت‌عبه^۹ در محلی ساخته شده بود که قبلاً بتخانه بود.^{۱۰}

نتیجه‌گیری

منطقه بین‌النهرین از دیرباز شاهد تنوع دینی، و بستری برای ظهور آیین‌های مختلف بوده است. یکی از این آیین‌ها پاگانیسم بود. در اواخر دوره ساسانی، هنوز پاگان‌هایی با موهایی بلند در بین‌النهرین زندگی می‌کردند که پرستندگان بت‌ها و معتقدان به قربانی کردن بودند. از بررسی گزارش‌هایی که تقریباً همزمان با فتوح اسلامی نگارش شده است و نیز رویدادنامه‌های شهرهای مختلف بین‌النهرین و شرح

1. Nasir al-Ka'bi, *A Short Chronicle on the End of the Sasanian Empire and Early Islam 590-660 A.D.* (Gorgias Press, 2016), p. 88.

2. *Chronique de Seert*, p. 173, 447, 452; Morony, Iraq, p. 395; Jésusdenah, *Le Livre de la chastete*, ed. And trans, J. B. Chabot (Rome, 1896), p. 13.

3. *Chronique de Seert*, pp. 631-632; Vööbus, p. 208.

4. Gregory of Kaskar, گریگوری کسکری، تحصیل‌کرده مدرسه سلوکیه بود و در سال ۵۹۶م مطران نصیبین شد (Jésusdenah, pp. 30-31).

5. Morony, Iraq, p. 395.

6. Rabban Shapur

7. Dayr_Mihraq, نام شهری واقع در میسان که در زمان ساسانیان شاد شاپور نام داشت. دیرمحران نام کنونی آن است (*Chronique de Seert*, I, p. 221).

8. *Chronique de Seert*, I (II), p. 459; Florence Jullien, "Rabban Šāpur", *Encyclopædia Iranica*, 2015, available at <http://www.iranicaonline.org/articles/rabban-shapur> (accessed on 29 October 2015).

9. Beth 'Abe, به معنای «خانه جنگلی» است (*The Building of the Monastic Church of Beth Abhe*, *The Downside Review* 15, No. 2 (1896), p. 153.)

10. S. Brock, "Beth 'Abe, Monastery of" in *Gorgias Encyclopedic Dictionary of the Syriac Heritage*, eds. Sebastian Brock et al. (Gorgias Press, 2011), p. 70).

10. Jésusdenah, p. 22.

حال قدیسان مشخص می‌شود که در پایان دوره ساسانی پاکان‌ها حضور پررنگی در بین‌النهرین داشته و تأثیرات مهمی بر مسیحیان ساکن در این منطقه گذاشته‌اند. از کاسه‌های جادویی نیز که در این نواحی یافت شده است، می‌توان نحوه زندگی روزمره و اعتقادات فردی پاکان‌ها را فهمید. در بین‌النهرین، زنان از پاگانیسم استقبال کردند، زیرا در بستر این آیین می‌توانستند جایگاه اجتماعی بالاتری پیدا کنند. حران، ادسا و حیره مراکز آیینی مهم پاکان‌ها در بین‌النهرین بود. جادوگری، سرنوشت‌باوری بر پایه ستاره‌شناسی و قربانی کردن نمایه پاگانیسم در بین‌النهرین بود. پاگانیسم در بین‌النهرین در اواخر دوره ساسانی بر مسیحیت و آداب و رسوم آن تأثیر گذاشت. مرقیونیان و مسالین نیز فرقه‌هایی از مسیحیت بودند که در بین‌النهرین در آستانه فتوح اسلامی حضور داشتند و اعتقادات آنها مشتق از پاگانیسم بود. خصوصاً نسطوریانی بودند که در خلوت اعمال مربوط به پاکان‌ها را انجام می‌دادند. در مقابل، مطران‌ها شوراهایی ترتیب دادند تا جلو این قبیل اعمال را بگیرند. در هنگامه فتوح اسلامی، بر اثر تلاش راهبان مسیحی، گروه‌هایی از پاکان‌ها به مسیحیت پیوستند، اما برخی از آنها هنوز دلبستگی خود را به پاگانیسم از دست نداده و در خلوت به برخی از آداب آن پایبند بودند.

کتابنامه

- آذرنوش، آذرتاش و دیگران. «جاحظ»، *دانشنامه ایران*، ج ۳، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۹۱.
- «اسقف». *دانشنامه ایران*، ج ۳، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۴.
- «اسقفی، نظام». *دانشنامه ایران*، ج ۳، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۴.
- ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبه الله. *جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه*، ترجمه و تحشیه محمود مهدوی دامغانی، ج ۸، تهران: نی، ۱۳۷۹.
- ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبه الله. *شرح نهج البلاغه*، ج ۷، قم: مکتبه آیت‌الله العظمی المرعشی النجفی (ره)، ۱۴۰۴ق.
- ابن حوقل، محمد بن حوقل. *صورة الارض*، الطبعة الثانية بیروت: دار صادر، ۱۹۳۸م.
- ابن ندیم، محمد بن اسحاق. *الفهرست لابن ندیم*، بیروت: دارالمعرفه، بی تا.
- ابوزهره، محمد. *تاریخ مذاهب اسلامی*، ترجمه علیرضا ایمانی، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۴.
- بلاذری، احمد ابن یحیی. *فتوح البلدان*، تحقیق عمر انیس الطباع، بیروت: مؤسسه المعارف، ۱۹۸۷م.
- جاحظ، ابوعثمان عمرو. *الحيوان*، بتحقیق و شرح عبدالسلام محمد هارون، الجز الرابع، الطبعة الثانية، شرکت مکتبه و مطبعه مصطفی البابي الحلبي و اولاده بمصر، ۱۳۸۵ق.
- حدود العالم من المشرق الى المغرب*. به کوشش منوچهر ستوده، تهران: طهوری، ۱۳۶۲.
- حلی، ابوالبقاء هبه‌الله. *المناقب المزیديه فی اخبار الملوک الاسديہ*، بتحقیق محمد عبدالقادر خریسات و صالح موسی درادکه، ابوظبی: مرکز زاید للتراث و التاريخ، ۱۴۲۰ق.

زرین کوب، عبدالحسین. *در قلمرو وجدان، چاپ دوم، تهران: سروش، ۱۳۷۵*.
شهرستانی، محمد بن عبد الکریم. *الملل و النحل، بتحقیق محقق فاعور، علی حسن و امیر علی مهنا، ج ۱، بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۱۵ق*.

مارکوارت، یوزف. *ایران‌شهر بر مبنای جغرافیای موسی خورنی، ترجمهٔ مریم میراحمدی، تهران: اطلاعات، ۱۳۷۳*.
نالیانو، کرلو آلفونسو. *تاریخ نجوم اسلامی، ترجم، احمد آرام، تهران: کتابخانهٔ ملی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۴۹*.
نفیسی، سعید. *مسیحیت در ایران تا صدر اسلام، به اهتمام عبدالکریم جریزه‌دار. چاپ دوم، تهران: اساطیر، ۱۳۹۲*.
یاقوت حموی، شهاب‌الدین ابو‌عبدالله. *معجم البلدان، الطبعة الثانية، بیروت: دار صادر، ۱۹۹۵م*.

Anonymous Chronicle of AD 1234. "Extracts from the Anonymous Chronicle of AD 1234, With Supplementary material in the notes from the Chronicle of the Jacobite Patriarch Micheal (died AD 1199)", edited & translated by Andrew Palmer in *The Seventh Century in the West-Syrian Chronicles*, Liverpool University Press, 1993, pp. 111-221.

Assemani, G. S. *Bibliotheca orientalis (III)*, Clementino-Vaticana, 1725.

Babylonian Talmud. Book 5 (Vols. IX and X), translated by Michael L. Rodkinson, Boston, 1918.

Bohak, Gideon. "Babylonian Jewish Magic in Late Antiquity: Beyond the Incantation Bowls", in *Studies in Honor of Shaul Shaked*, edited by Yohanan Friedmann and Etan Kohlberg, Jerusalem: The Israel Academy of Sciences and Humanities, 2019, pp. 70-122.

Borrut, Antonie. "Review of Wood, Philip. *The Chronicle of Seert: Christian Historical Imagination in Late Antique Iraq* (Oxford: Oxford University Press, 2013)" in *The Journal of Religion* 96/4 (2016), pp. 584-86.

Bosworth, C. E. "Ḥarran", in *Encyclopedia Iranica* 12 (1), London: Routledge & Kegan Paul, 2012.

Bosworth, C. E. "Ḥira", in *Encyclopedia Iranica* 12 (3), London: Routledge & Kegan Paul, 2012.

Brock, Sebastian P. "Christians in the Sasanian empire: A case of divided loyalties", *Studies in Church History*, 18 (1982), pp. 1-19.

_____. "Beth 'Abe, Monastery of", in *Gorgias Encyclopedic Dictionary of the Syriac Heritage*, edited by Brock et al, 70, Gorgias Press, 2011.

_____. "Isho'yahb", *Gorgias Encyclopedic Dictionary of The Syriac Heritage*, edited by Sebastian P. Brock et al., 218. Gorgias Press, 2011.

Butler, E. Cuthbert. "The Building of the Monastic Church of Beth Abhe", *The Downside Review* 15, No. 2 (1896), pp. 153-161.

Chabot, J. B. *Synodicon Orientale ou Recueil de Synodes Nestoriens*, Paris, 1902.

Chronique de Seert, edited by Addai Scher, Paris, 1907.

- Drijvers, H. J. W. *Cults and beliefs of Edessa*, Brill, 1980.
- Duchesne, L. *Early History of the Christian Church from its Foundation to the End of the Fifth Century*, Vol. 2, New York, 1912-1914.
- Elisseeff, N. "Namara" in *Encyclopedia of Islam*, Vol. 8, edited by C.E. Bosworth, E. Van Donzel, W. P. Heinrichs & CH. Pellat, Brill, 1995.
- Epstein, J. N. "Gloses Babylo-Arameennes", *Revue des Etudes Juives* (74), (1922), pp. 40-72.
- Evagrius. *Ecclesiastical History. A History of the Church ... from A. D. 431 to A. D. 594*, tr. with an account of the author and his writings [by E. Walford], London, 1846.
- Fanning, W. "Synod", *The Catholic Encyclopedia*, New York: Robert Appleton Company. Retrieved October 7, 2020. <http://www.newadvent.org/cathen/14388a.htm>.
- Fiey, Jean-Maurice. *Assyrie Chrétienne*, Vol. 1, Beirut: Imprimerie Catholique, 1968.
- Fishbane, S. "Most women engage in sorcery: An analysis of sorceresses in the Babylonian Talmud", *Jewish history*, 7 (1), (1993), pp. 27-42.
- Frye, R. N. *The History of Ancient Iran*, München, 1984.
- Furlani, Giuseppe. "Il Trattato Di Yešō'yahb D'Ārzōn Sul TpiΣaΓion", *Rivista Degli Studi Orientali* 7(3), (1917), pp. 687-715.
- Green, Tamara. *The City of The Moon God: Religious Traditions of Harran*, Brill, 1992.
- Greenfield, J. C. "Notes on Some Aramaic and Mandaic Magic Bowls", *Journal of the Ancient Near Eastern Society*, 5 (1), (1973), pp. 149-156.
- Hämeen-Anttila, Jaakko. "Continuity of pagan religious traditions in tenth-century Iraq", in *Ideologies as Intercultural Phenomena. Melammu Symposia III*, edited by A. Panaino & G. Pettinato, Melammu Symposia III., Università di Bologna, 2002.
- Harrak, Amir. "Edessa", *Gorgias Encyclopedic Dictionary of the Syriac Heritage*, edited by Sebastian Brock et al., Gorgias, 2011.
- Harvey, Graham. "Paganism-Contemporary", *The Encyclopedia of Religion and nature*, (eds.) Bron R. Taylor & Jeffrey Kaplan, England, 2006, pp. 1247-1251.
- Henning, W. B. *Mitteliranisch*, Leiden-koeln: Brill, 1958.
- Hoffmann, Georg. *Auszuege Aus Syrischen Akten Persischer Maertyrer*, Leipzig, 1880.
- Hunter, Erica C. D. "Aramaic-Speaking Communities of Sasanid Mesopotamia", *Aram* 7 (2), (1995), pp. 319-335.
- _____. "Incantation Bowls: A Mesopotamian phenomenon?" *Orientalia*, Nova Series, 65 (3), (1996), pp. 220-233.
- Hutter, Manfred. "Mar Aba and The Impact of Zoroastrianism on Christianity in the 6th Century", in *religious themes and texts of pre-Islamic Iran and Central Asia*, edited by

- Carlo G. Cereti et al., Wiesbaden, 2003, pp. 167-174.
- Jésusdenah. *Le Livre de la chastete*, ed. And trans, J. B. Chabot, Rome, 1896.
- Jullien, Florence. "Rabban Šāpur", *Encyclopædia Iranica*, online edition, 2015, available at <http://www.iranicaonline.org/articles/rabban-shāpur>, accessed on 29 October 2015.
- al-Ka'bi, Nasir. *A Short Chronicle on the End of the Sasanian Empire and Early Islam 590-660 A.D.*, Gorgias Press, 2016.
- Kayser, C. *Die Canones Jacob's Von Edessa*, Leipzig, 1886.
- Lieu, Samuel. "Edessa", *Encyclopedia Iranica* 8 (I), London: Routledge & Kegan Paul, 2011, pp. 174-175.
- Mc Adams, Robert. "Tell Abu Sarifa, A Sassanian-Islamic Ceramic Sequence from South Central Iraq", *Ars Orientalis*, Vol. 8 (1970), pp. 87-119.
- Mez, Adam. *Geschichte der Stadt Harrân in Mesopotamien bis zum Einfall der Araber*, Strassburg, 1892.
- Montgomery, James A. *Aramaic Incantation Texts from Nippur*, Philadelphia, 1913.
- Morony, Michael. "Continuity and Change in the Administrative Geography of Late Sasanian and Early Islamic al-'Irāq", *Iran* 20 (1982), pp.1-49.
- _____. *Iraq After the Muslim Conquest*, United States: Princeton University Press, 1984.
- Murre-van den Berg, H. L. "Hormizd, Monastery of Rabban", in *Gorgias Encyclopedic Dictionary of The Syriac Heritage*, edited by Sebastian P. Brock et al., Gorgias Press, 2011, pp. 203-205.
- Naveh, Joseph & Shaul Shaked. *Amulets and Magic Bowls: Aramaic Incantations of Late Antiquity*, Leiden: Brill, 1985.
- Nelson, Michael P. "Pagan Environmental Ethics", *The Encyclopedia of Religion and nature*, (eds.) Bron R. Taylor & Jeffrey Kaplan (England, 2006), pp. 1232-1234.
- Neubauer, Adolf. *La géographie du Talmud*, Paris: Michel Lévy, 1868.
- Nöldeke, Theodor. "Die von Guidi Herausgegebene Syrisch Chronik", in *Sitzungsberichte Der Kaiserlichen Akademie Der Wissenschaften, Philosophisch-Historische Classe*, 128 Band, IX abhandlung, Wien: Tempsky, 1893, pp. 1-48.
- _____. *Geschichte der Perser und Araber zur Ziet der Sasaniden, aus der arabischen chronic des Tabari*, Brill, 1897.
- Peeters, P. "La passion arabe de S. 'Abd al-Masih", *Analecta Bollandiana*, Vol. 44 (1926), pp. 270-341.
- Pellat, Charles. *The Life and Works of Jāḥiẓ*, University of California, 1969.

- Pingree, David. "The Sābians of Harrān and the classical tradition", *International Journal of the Classical Tradition* 9(1), (2002), pp. 8-35.
- Quispel, Gilles. "Gnosticism from Its Origins to the Middle Ages", in *Encyclopedia of Religion*, edited by Mircea Eliade & Charles J. Adams, Vol. 5, New York: Macmillan, 1987, pp. 566-574.
- R. A. "Paganism" *Late Antiquity: a guide to the postclassical world*, (eds.) Glen Warren Bowersock, Peter Robert Lamont Brown, Oleg Grabar, Harvard University Press, 1999, pp. 625-626.
- Ramelli, I. "Abraham of Beth Rabban", in *Encyclopedia of Ancient Christianity*, edited by Angelo di Bernardino, English Translation, USA: Inter Varsity, 2014, pp. 56-57
- Robinson, Chase F. "The Conquest of Khūzistān: a Historiographical Reassessment", *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, Vol. 67 (1) (2004), pp. 14–39.
- Runciman, Steve. *The Medieval Manichee: A Study of the Christian Dualist Heresy*, Cambridge, 1947.
- S. *Ephraim's Prose Refutations of Mani, Marcion, Bardaisan*, translated by C. W. Mitchell, Oxford, 1912.
- Sachau, Eduard. *Die Chronik von Arbela*, Berlin, 1915.
- Salvesen, Alison. "Jacob of Edessa's life and Work: A Biographical Sketch", in *Jacob of Edessa and the Syriac culture of his Day*, edited by Bas Ter Haar Romeny, Leiden-Boston, 2008, pp. 1-11.
- Segal, J. B. "Pagan Syrian Monuments in the Vilayet of Urfa", *Journal of the British Institute of Archaeology at Ankara* (3), (1953), pp. 97-119.
- Shahid, Irfan. "al-Ḥīra", *Encyclopaedia of Islam* (III), Edited by B. Lewis et al., B. Lewis, Leiden, 1986, pp. 462-463.
- Shaked, Shaul. *From Zoroastrian Iran to Islam*, Great Britain: Variorum, 1995.
- _____. "Popular Religion in Sasanian Babylonia", *Jerusalem Studies in Arabic and Islam*, Vol. 21 (1997), pp. 103-117.
- _____. "Jews, Christians and Pagans in the Aramaic Incantation Bowls of the Sasanian Period", in *Religions and Cultures: First International Conference of Mediterranean*, edited by Adriana Destro and Mauro Pesce, Binghampton, NY: Global, 2001, pp. 61-89.
- "Shatrat-Al-Muntafik Town". *Gazetteer of the Persian Gulf, Oman and Central Arabia Online*, Edited by: Brill. https://referenceworks.brillonline.com/entries/gazetteer-of-the-persian-gulf-oman-and-central-arabia-online/shatrat-al-muntafik-town-com_040698, Consulted online on 11 October 2020.

- Streck, M. & M. E. J. Richardson. "Niffar", *Encyclopedia of Islam*, Vol. 8, edited by C. E. Bosworth, E. Van Donzel, W. P. Heinrichs And the late CH. Pellat, Brill, 1995, pp. 12-13.
- Tarn, W. *Hellenistic Civilization*, Cleveland, 1967.
- Texidor, Javier. *The Pagan God: Popular Religion in the Greco-Roman Near East*, United States: Princeton University Press, 2015.
- The Chronicle of Pseudo-Joshua the Stylite*. translated by Frank R. Trombley & John W. Watt. Liverpool University Press, 2000.
- The Histories of Rabban Hormizd, The Persian and Rabban Bar-'idta*, edited by E. A. Walleis Budge, Netherlands: Luzac, 1902.
- Toral-Niehoff, Isabel. "The 'ibād Of Al-Hīra: An Arab Christian Community in Late Antique Iraq", *The Qur'an in Context. Historical and Literary Investigations in to the Qur'anic Milieu*, edited by Angelika Neuwirth, The Netherlands: Brill, 2010, pp. 323-347.
- Van Rompay, L. "Abraham of Beth Rabban", *Gorgias Encyclopedic Dictionary of The Syriac Heritage*, edited by Sebastian P. Brock et al., Gorgias Press, 2011.
- _____. "Bar 'Edta, Rabban", *Gorgias Encyclopedic Dictionary of The Syriac Heritage*, edited by Sebastian P. Brock et al., Gorgias Press, 2011.
- Vööbus, Arthur. *History of the School of Nisibis*, Peeters, 1965.
- Watt, W. Montgomery. "Musailamah", in *Encyclopedia of Islam* (VII), edited by C. E. Bosworth et al., Brill, 1993, pp. 664-665.
- Wood, Philip. *The Chronicle of Seert: Christian Historical Imagination in Late Antique Iraq*, Oxford, 2013.
- _____. "Hira and her Saints", *Analecta Bollandiana*, Vol. 132 (1), (2014), pp. 5-20.

تحلیل کتاب‌های کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان (۱۳۴۵-۱۳۵۷ش)

نوع مقاله: پژوهشی

حسن شمس‌آبادی^۱/حمید بصیرت منش^۲/سید محمود سادات بیدگلی^۳

چکیده

سازمان انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان در اسفندماه ۱۳۴۵ تاسیس شد. این سازمان توانست با گرد آوردن بهترین نویسندگان، مترجمان، مصوران ادبیات کودک را به لحاظ کمی و کیفی تا حد زیادی غنا بخشد. سؤال اصلی پژوهش این است که کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان چه رویکردی را در انتشار کتاب‌های خود مدنظر داشت؟ پژوهش حاضر به روش تاریخی و مبتنی بر اسناد و گزارش‌های آرشیوی و با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی درصدد تبیین این مسئله است. یافته‌های پژوهش بیانگر آن است که کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان طی سیزده سال فعالیت ۱۴۶ عنوان کتاب منتشر کرد. کتاب‌های کانون به لحاظ موضوعی حوزه وسیعی چون باستان‌گرایی، میهن‌پرستی، حمایت از نهاد سلطنت و طرفداری از حکومت پهلوی، آشنایی با دیگر سرزمین‌ها اعم از اروپا، آفریقا و آسیا و مطالب علمی را دربرمی‌گرفت. قالب بیشتر کتاب‌ها قصه، داستان، رمان و البته برخی هم علمی، غیر داستانی و مستندنگاری است.

واژگان کلیدی: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، کتابخانه کودک، کتاب کودک، سیاست‌گذاری فرهنگی، ایدئولوژی.

An Analysis of the Books Published by the Institute for the Intellectual Development of Children and Young Adults (1966-1979)

Hasan Shamsabadi⁴/Hamid Basirat Manesh⁵/Seyed Mahmoud Sadat Bidgoli⁶

Abstract

The Publishing Organization of the Institute for the Intellectual Development of Children and Young Adults was established in March 1967. To a large extent, the Institute managed to improve children's literature, quantitatively and qualitatively, by bringing the best writers, translators and illustrators together. The main question here is to determine the approach taken by the Institute for the publication of its books. Based on the historical method and using a descriptive-analytical approach, this article aims to explain this matter through archival documents and reports. The findings of this study show that the Institute published 146 books during its thirteen years of activity. The books covered a wide range of topics, such as archaicism, patriotism, monarchism, pro-Pahlavi tendencies, introductory knowledge of other lands, including Europe, Africa, and Asia, and scientific subjects. Most of the books were published as fiction, short story, novel and scientific, non-fiction, and documentary.

Keywords: The Institute for the Intellectual Development of Children and Young Adults, Children's Library, Children's Books, Cultural Policy, Ideology.

۱. دکتری تاریخ انقلاب اسلامی (نویسنده مسئول). این مقاله برگرفته از رساله دکتری آقای حسن شمس‌آبادی در پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی با عنوان «کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان و مساله سیاست‌گذاری فرهنگی (۱۳۴۴-۱۳۵۷)» می‌باشد.

۲. استادیار گروه تاریخ انقلاب اسلامی، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، تهران، ایران. *تاریخ دریافت ۱۴۰۰/۱۰/۱۰ *تاریخ پذیرش ۱۴۰۰/۱۱/۲۹

۳. استادیار گروه تاریخ انقلاب اسلامی، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، تهران، ایران.

4. PhD in History of the Islamic Revolution, Imam Khomeini and Islamic Revolution Research Institute, Tehran, I. R. Iran (Corresponding Author). hasanshamsabady@yahoo.com

5. Assistant Professor, Department of History, Research Institute of Imam Khomeini and Islamic Revolution, Research Institute of Imam Khomeini and Islamic Revolution, Tehran, I. R. Iran. basirat1341@yahoo.com

6. Assistant Professor, Department of History, Research Institute of Imam Khomeini and Islamic Revolution, Research Institute of Imam Khomeini and Islamic Revolution, Tehran, I. R. Iran. sadat@ri-khomeini.ac.ir

مقدمه

سیاست‌گذاری فرهنگی به استراتژی و تاکتیک‌هایی اطلاق می‌شود که هدفش قانونمند کردن و مدیریت تولید و توزیع محصولات فرهنگی است.^۱ این حوزه وجوه مختلف و حیطة وسیعی را دربرمی‌گیرد^۲ و بر آرمان‌ها و ارزش‌هایی متکی است.^۳ حکومت‌ها در حوزه سیاست‌گذاری فرهنگی از سه الگوی برنامه‌ریزی محض، دخالت‌موردی و پرهیز از دخالت پیروی می‌کنند، هرچند برخی هم تنها به ایجاد انگیزه و مشوق‌های لازم برای فعالیت گروه‌های مختلف در حوزه فرهنگ اکتفا می‌کنند.^۴ در دوره پهلوی دوم سیاست‌گذاری فرهنگی و آموزشی از ابتدای دهه چهل بیشتر مورد توجه قرار گرفت. در این برهه با تمرکز بر انقلاب آموزشی سعی شد سطح سواد کودکان و نوجوانان افزایش یابد و از طریق سیاست‌های آموزش رسمی، منویات و دغدغه‌های حکومت در کتاب‌های تحصیلی گنجانده شود. همپا با نظام آموزش رسمی که در نهاد آموزش و پرورش و مدارس متمرکز شده بود، نهادهایی غیررسمی هم برای کمک و همیاری به امر آموزش و تربیت کودکان تأسیس شد. از جمله این نهادها کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان بود که در آذرماه سال ۱۳۴۴ بنیان نهاده شد. کانون ابتدا کارش را با تأسیس یک کتابخانه کودک در مناطق جنوبی تهران آغاز کرد، اما با حمایت‌های مادی و معنوی هیئت امناء، که همگی جزء مقامات عالی‌رتبه حکومتی بودند، و همچنین فرح پهلوی توانست در اندک زمانی فعالیت‌های خود را گسترش دهد.

حوزه نشر کتاب و ادبیات کودک که تا آن زمان چندان در کشور مورد توجه نبود، با راه‌اندازی سازمان انتشارات کانون بسیار رونق یافت. کتاب‌ها بهترین وسیله برای انتقال مفاهیم به کودکان بودند و مؤسسه کانون از این طریق می‌توانستند به‌طور غیر مستقیم با کودکان و نوجوانان یا همان نسل جدید در ارتباط باشند. حال این پژوهش به دنبال آن است تا با تکیه بر اسناد آرشیوی و دیگر منابع معتبر این مسئله را بررسی کند که کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، به‌عنوان یکی از نهادهای فرهنگی زیرمجموعه دفتر فرح پهلوی، چه رویکردی در تدوین و انتشار کتاب‌ها پیش گرفت و آیا توانست انتظارات و دغدغه‌های حکومت را برآورده کند یا خیر؟ برای رسیدن به پاسخی روشن، محتوای کتاب‌های کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان بررسی و تحلیل و تبیین خواهد شد تا مشخص گردد کانون چه رویکردهایی در انتشار این کتاب‌ها داشت و بیشتر از چه مفاهیمی برای رسیدن به اهدافش استفاده می‌کرد و در چه قالب و شکلی آنها را ارائه می‌نمود.

۱. رسول حسین لی، *مبانی و اصول سیاست فرهنگی در جمهوری اسلامی ایران* (تهران: نشر آن، ۱۳۷۹)، ص ۲.
 ۲. کریس بارکر، *مطالعات فرهنگی، نظریه و عملکرد*، ترجمه نفیسه حمیدی و مهدی فرجی (تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، ۱۳۸۷)، ص ۷۸۸.
 ۳. علی‌اکبر فرهنگی، «نظری به فرهنگ»، *نامه فرهنگ*، ش ۳۰ (۱۳۸۱)، ص ۸۳-۹۷.
 ۴. پرویز اجلائی، *سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی فرهنگی در ایران*، ج ۱ (تهران: نشر آن، ۱۳۷۹)، ص ۵۱.

درباره کتابخانه‌های کودکان و کتاب‌های کانون تاکنون پژوهش‌هایی، از جمله چند پایان‌نامه در مقطع کارشناسی ارشد و در رشته‌ها و دانشگاه‌های مختلف، انجام شده است. بتول احمدی در پایان‌نامه خود با عنوان «بررسی کتابخانه‌های کودکان و نوجوانان کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان»^۱ به پراکندگی کتابخانه‌های کانون در شهرهای مختلف و چگونگی ساختار و عملکرد آنها پرداخته است. منصور کدیور نیز در پژوهشی با عنوان «تحلیل محتوای کتاب‌های کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان در دو مرحله پیش و پس از انقلاب اسلامی»^۲ محتوای سیاسی و اجتماعی آثار مکتوب کانون را بررسی کرده است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد آثار شاخص کانون بیشتر بازتاب دغدغه‌های اعتراضی و سیاسی روشنفکران و هنرمندان بوده است و نویسندگان و هنرمندان کانون عموماً رویکردی سیاسی و ضد حکومتی داشته‌اند. وحید طوفانی اصل در پایان‌نامه خود با عنوان «مقایسه کمی انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان در دوره‌های ۱۳۴۵-۱۳۵۷ و ۱۳۵۸-۱۳۶۷»^۳ به مقایسه کمی مجموعه کتاب‌های منتشرشده کانون در این دو مقطع پرداخته است. در این اثر به موضوع، تیراژ، تعداد کتاب‌های تجدیدچاپ‌شده، گروه‌های سنی، پدیدآورندگان، مصوران و زبان هر کتاب اشاره شده است. اثر فاقد رویکرد تحلیلی است و همین نکته اشکال عمده آن و تفاوت اصلی‌اش با پژوهش حاضر است. مریم محمدی نیز در پایان‌نامه‌اش با عنوان «بررسی نقش حیوانات در داستان‌های فارسی کودکان منتشره کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان (۱۳۴۵-۱۳۷۸)»^۴ با بررسی نقش هر یک از حیوانات در کتاب‌های داستانی کانون، نتیجه می‌گیرد که موضوع تعاون و همکاری و نفی دروغ‌گویی با ۱۸/۶، مهربانی با ۱۵/۵ و پس از آن وحدت و همدلی با ۱۲/۴ درصد به‌ترتیب دارای بیشترین فراوانی هستند. همچنین نویسندگان با استفاده از زبان استعاره و در قالب داستان حیوانات سعی داشتند مفاهیم مورد نظر خود را به کودکان و نوجوانان منتقل سازند.

محمود طاهر احمدی در مقاله‌ای با عنوان «از شورای کتاب کودک تا کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان (۱۳۴۱-۱۳۵۷)»^۵ به بسترها و زمینه‌های شکل‌گیری کانون، اساس‌نامه و هیئت مؤسس و

۱. بتول احمدی، «بررسی کتابخانه‌های کودکان و نوجوانان کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، گروه کتابداری دانشگاه تهران، ۱۳۵۱.

۲. منصور کدیور، «تحلیل محتوای کتاب‌های کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان در دو مرحله پیش و پس از انقلاب اسلامی» (پایان‌نامه کارشناسی ارشد مجتمع دانشگاهی هنر، ۱۳۶۱-۱۳۶۲).

۳. وحید طوفانی اصل، «مقایسه کمی انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان در دوره‌های ۱۳۴۵-۱۳۵۷ و ۱۳۵۸-۱۳۶۷» (پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشکده علوم تربیتی دانشگاه تهران، اردیبهشت ۱۳۶۹).

۴. مریم محمدی، «بررسی نقش حیوانات در داستان‌های فارسی کودکان منتشره کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان (۱۳۴۵-۱۳۷۸)»، (پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد اسلامی (واحد شمال)، تابستان ۱۳۷۹).

۵. محمود طاهر احمدی، «از شورای کتاب کودک تا کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان (۱۳۴۱-۱۳۵۷)»، گنجینه اسناد، ش ۵۱ و ۵۲ (پاییز و زمستان ۱۳۸۲).

نویسندگان آن پرداخته است. در این پژوهش تعداد کتاب‌های منتشر شده در طی سیزده سال ۱۴۶ عنوان ذکر شده، هرچند در تفکیک عناوین بین سال‌ها دارای اشکالاتی است. این مقاله کاملاً توصیفی است و به تحلیل محتوای کتاب‌ها اصلاً نپرداخته است. وجه تمایز پژوهش حاضر این است که در پی فهم این مسئله است که کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، به‌عنوان یکی از نهادهای فرهنگی پهلوی دوم، چگونه توانست انتظارات حکومت را در حوزه آموزش و تربیت کودکان و نوجوانان برآورده سازد و در این باب چه رویکردی اتخاذ کرد. بدین منظور اغلب کتاب‌های کانون مطالعه و نتایج با استفاده از آمار کمی در قالب جدول، نمودار و... بیان می‌گردد.

سبقه سیاست‌گذاری فرهنگی-آموزشی در دوره معاصر

قدمت سیاست‌گذاری در حوزه‌های فرهنگی و آموزشی در ایران به دوران معاصر بازمی‌گردد. اولین شورای سیاست‌گذاری فرهنگی در سال ۱۳۰۰، بعد از تصویب مجلس شورای ملی، با عنوان «شورای عالی معارف» تأسیس شد. هدف اصلی از تأسیس این نهاد سیاست‌گذاری دولتی در امور آموزشی و فرهنگی بود.^۱ هرچند قدمت سیاست‌گذاری فرهنگی به زمان میرزا علی‌خان امین‌الدوله، وزیر اعظم اصلاح‌طلب دوره مظفرالدین شاه، می‌رسد. از جمله وظایفی که برای این شورا در نظر گرفته شده بود، گسترش مدارس دولتی و فراهم ساختن تعلیم اجباری برای تحصیل همه کودکان بود. در این دوره توجه نخبگان و کارگزاران حکومتی معطوف به سه بخش آموزش، کتاب و مطبوعات بود. علت توجه به آموزش تأمین نیروی انسانی و متخصص و تسریع در روند نوسازی جامعه بود، زیرا مردم بی‌سواد که از نعمت خواندن و نوشتن محروم هستند نه تنها نمی‌توانند در روند نوسازی جامعه نقش مثبتی ایفا کنند، بلکه مانع اقدامات اصلاحی هم خواهند شد.^۲

در دوره پهلوی اول همراه با مراکز آموزش رسمی، مراکز و نهادهای غیررسمی هم در حوزه فرهنگی و آموزشی تأسیس شدند. سازمان پرورش افکار از جمله این نهادها بود. این سازمان گسترده‌ترین مرکز تصمیم‌گیری فرهنگی در سطح کشور بود که کمیسیون‌های مختلفی داشت. مثلاً کمیسیون کتاب‌های کلاسیک مأموریت داشت در کتاب‌های درسی دوره دبستان و دبیرستان اطلاعات سودمندی گرد آورد و افکار میهن‌پرستی و شاه‌دوستی را در محتوای کتاب‌ها به بهترین وجه ممکن بگنجاند.^۳ در بند هفتم از اساس‌نامه مقرر شده بود وزارت معارف در مرکز و همچنین شهرستان‌ها آموزشگاه‌هایی برای آموزگاران

۱. مجموعه مصوبات مجلس شورای ملی در چهار دوره تقنینیه (بی‌جا: مطبوعه مجلس، بی‌تا)، ص ۵۶۹.

۲. محمدعلی اکبری، دولت و فرهنگ در ایران ۱۳۰۴-۱۳۵۷، ج ۱ (تهران: روزنامه ایران، ۱۳۸۲)، ص ۱۹.

۳. فرهنگ‌سنجی در دوره رضاشاه (اسناد منتشرشده سازمان پرورش افکار ۱۳۱۷-۱۳۳۰)، به کوشش محمود دلفانی (تهران: سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۵)، ص ۳ و ۴.

و دبیران تشکیل دهد. از جمله برنامه‌های آموزشی این آموزشگاه‌ها شرح خدمات ایران زمین به عالم تمدن، توصیف اوضاع ایران مقارن با سوم اسفندماه ۱۳۹۹ش، بیان پیشرفت‌های ایران در دوره پهلوی، تبلیغ ملیت و وحدت ملی و معرفی بزرگ‌ترین آثار ملی ایران و... بود.^۱ همچنین سازمان پرورش افکار با هدف گسترش طرز فکر و سلوک غربی در تمام گروه‌های اجتماعی عمل می‌کرد.^۲

چون دانش‌آموزان مدارس یا همان کودکان و نوجوانان از مهم‌ترین گروه‌های مخاطب در برنامه‌های فرهنگی بودند، در دوران پهلوی دوم در اولین گام فرهنگ از آموزش جدا شد. در آذرماه سال ۱۳۴۳ لایحه تفکیک وزارت فرهنگ و هنر از وزارت آموزش و پرورش به مجلس شورای ملی ارائه و تصویب شد.^۳ به این ترتیب، این دو وزارتخانه از یکدیگر جدا و اهداف و وظایف هر وزارتخانه به‌طور جداگانه تدوین گردید.^۴

در مجموع ارزش‌های بنیادی‌ای که در دوره پهلوی اول و دوم بر آنها تأکید می‌شد عبارت بودند از ایران‌گرایی و شاه‌پرستی، گسترش الگوهای فرهنگی و هنری غرب، باستان‌گرایی، اجتماعی شدن زنان مطابق الگوهای غربی و معرفی شدن فرهنگ.^۵ در دوره پهلوی دوم هم حرکت کلی سیاست‌گذاران فرهنگی به سمت و سوی این ارزش‌ها بود^۶ تا به نظام آرمانی و ایدئولوژی مورد نظر خود دست یابند. از سال ۱۳۴۱ش به‌منظور نهادینه ساختن این ارزش‌ها در نسل جدید، نظام آموزش و پرورش و سیاست فرهنگی حاکم بر آن به تدریج تغییرات گسترده‌ای کرد.^۷ حکومت «مدرسه را به‌عنوان ماشین و دستگاه ایدئولوژی برای بازتولید هویت‌های ملی متناسب و وفادار به آرمان پادشاهی و سلطنت در نظر گرفت»^۸ و در نتیجه اندیشه‌های ناسیونالیسم ایرانی، شاه‌پرستی و باستان‌گرایی در کتاب‌های دوره دبستان آموزش داده می‌شد.^۹ احسان نراقی از صاحب‌نظران فرهنگی این دوره اعتقاد داشت که آموزش مباحث ملی و میهنی در مدارس بسیار اهمیت دارد و دانش‌آموزان می‌بایست از ارتباط ملیت با نظامی که از لحاظ سیاسی نظام شاهنشاهی نامیده می‌شود اطلاع داشته باشند،^{۱۰} نکته‌ای که بارها در پیام محمدرضا شاه به

۱. همان، ص ۴ و ۵.

۲. اکبری، ص ۲۲۸.

۳. مجموعه قوانین بیست و یکمین دوره قانونگذاری مجلس شورای ملی، ج ۲ (تهران: چاپخانه مجلس شورای ملی، بی‌تا)، ص ۱۰۵۶.

۴. اکبری، ص ۹۴.

۵. همان، ص ۲۳۴ و ۲۳۵.

۶. همان، ص ۲۵۴.

۷. نعمت‌الله فاضلی، تاریخ فرهنگی ایران مدرن (تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۳)، ص ۳۳۷.

۸. نعمت‌الله فاضلی، مردم‌نگاری آموزشی، چند مطالعه مردم‌نگارانه در زمینه آموزش و پرورش امروز ایران (تهران: نشر علم، ۱۳۹۰)، ص ۴۷.

۹. محمدعلی اکبری و رضا بیگلرلو، «پهلویسم: ایدئولوژی رسمی دولت محمدرضا پهلوی در دهه‌های ۱۳۴۰-۱۳۵۰ش»، گنجینه اسناد، س ۲۰، ش ۸۴

(۱۳۹۰)، ص ۱۰.

۱۰. سومین کنگره انجمن‌های خانه و مدرسه (دهم تا دوازدهم اسفند ۲۵۳۵) (تهران: انجمن ملی اولیا و مربیان ایران، مرکز آسیایی فدراسیون بین‌المللی

اولیا و مربیان، بی‌تا)، ص ۷۲.

مناسبت آغاز سال تحصیلی بر آن تأکید شده بود.^۱ رسول نفیسی، از نویسندگان کتب درسی در این دوره، معتقد است که ۹ درصد از مضامین کتب درسی در این برهه آشکارا به مضامین میهن پرستانه اختصاص داشته است.^۲ ضمن اینکه در کتب درسی مربوط به علوم انسانی و ادبیات ۳۹ درصد از محتوای آنها مربوط به سنت‌های قبل از اسلام و ۱۸ درصد مربوط به تمجید از شاه بود.^۳ برای گسترش الگوبرداری از فرهنگ غرب، نقش و جایگاه طبقات سنتی در جامعه تضعیف و ایجاد مدارس مختلط و حضور دختران بدون حجاب تشویق می‌شد.^۴ در سال ۱۳۵۲ در بخشنامه‌ای دستور ممنوعیت پوشیدن چادر برای دختران دبیرستانی صادر گردید، هر چند این رویه بسیار محافظه کارانه و از طریق بخشنامه‌های درون سازمانی صورت گرفت.^۵ در دوران وزارت فرخ‌رو پارسا درس زبان عربی از دروس دبیرستانی حذف شد.^۶

در دوره پهلوی دوم نیز همپای نهاد رسمی آموزش در کشور، نهادهای غیررسمی هم در حوزه سیاست‌گذاری فرهنگی برای کودکان و نوجوانان فعالیت می‌کردند. وجه تمایز نهادهای رسمی و غیررسمی در این بود که نهادهای غیررسمی دارای تشکیلات مدون آموزشی از جمله مدارس، کلاس‌های درس و کتاب‌های آموزشی و معلم نبودند، و با هدف پر کردن اوقات فراغت کودکان و نوجوانان از فعالیت‌های فوق برنامه همچون مطالعه کتاب، اجرای تئاتر، نقاشی، موسیقی، انیمیشن و... استفاده می‌کردند. از جمله این نهادها می‌توان به سازمان پیشاهنگی، کاخ جوانان، سپاهیان دانش، کمیته بررسی مسائل جوانان^۷ و از همه مهم‌تر کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان اشاره کرد. هدف اصلی همه این نهادهای فرهنگی این بود که هماهنگ با یکدیگر نسلی میهن پرست و معتقد به سلطنت تربیت کنند.^۸

تأسیس کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

در سال‌های آغازین دهه چهل شمسی روند اصلاحات اجتماعی شتاب گرفت. طرح انقلاب آموزشی و سیاست‌های کلی حکومت در حوزه آموزش و تربیت کودکان و نوجوانان که مبتنی بر اصول شش‌گانه انقلاب سفید بود و همچنین همگانی شدن تحصیل و رایگان شدن آن^۹ باعث افزایش تعداد کودکان باسواد شد. ضمن اینکه در نتیجه فعالیت سپاه دانش کودکان مناطق دورافتاده هم از نعمت سواد

۱. سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، سند شماره ۴۵۵۱۵-۲۹۷.

۲. رسول نفیسی، «آموزش و فرهنگ سیاسی»، ترجمه اصغر صارمی شهاب، ایران فردا، ش ۳۰ (۱۳۷۵)، ص ۵۳.

۳. همان.

۴. اطلاعات، ش ۱۲۷۱۵، ۱۳۴۷/۷/۲۳، ص ۱۶.

۵. اکبری و بیگدلو، ص ۱۷.

۶. محمد ترکمان، یادنامه دکتر عبدالله سبحانی: اسوه اخلاق و سلوک اجتماعی (تهران: انتشارات قلم، ۱۳۹۳)، ص ۶۸۷.

۷. اطلاعات، ش ۱۲۱۶۴، ۱۳۴۵/۱۰/۱، ص ۲.

۸. اطلاعات، س ۴۵، ش ۱۳۳۰۳، ۱۳۴۹/۷/۱، ص ۱۶.

۹. لیلی ایمن و دیگران، گذری بر ادبیات کودکان (تهران: شورای کتاب کودک، ۱۳۵۷)، ص ۲۷.

برخوردار شدند.^۱ در این دوره به ادبیات کودک و نوجوان توجه و شورای کتاب کودک تأسیس شد.^۲ همچنین نهادهای مستقلی برای کودکان و نوجوانان در کشور ایجاد شد.^۳ در بُعد خارجی، سیاست‌های حوزه کودک با سازمان بین‌المللی یونیسف و «دفتر بین‌المللی کتاب برای کودکان و نوجوانان»^۴ گره خورد. مجموعه این عوامل بسترهای لازم را برای تأسیس کانون پرورش فکری فراهم کرد. در آذرماه ۱۳۴۴ کانون با هدف گسترش کتابخوانی در بین کودکان و پُر کردن اوقات فراغت آنها تشکیل شد.^۵ انتشار کتاب مناسب برای اطفال و نوجوانان،^۶ رشد خلاقیت کودکان و آموزش‌های هنری به آنها از دیگر اهداف کانون بود. به تدریج کانون در حوزه‌های مختلف فرهنگی از جمله تأسیس کتابخانه‌های کودک، نشر کتاب، و تهیه فیلم و تئاتر و موسیقی و نقاشی فعالیتش را گسترش داد.^۷

تأسیس کتابخانه‌های کودک

مهم‌ترین فعالیت کانون تأسیس کتابخانه‌های متعدّد کودک در تمام مناطق تهران و شهرستان‌ها بود. در مهر ۱۳۴۵ اولین کتابخانه کانون شروع به کار کرد که در سال اول فعالیت بالغ بر ۶۲۰۰ عضو و ۵۸۳۱۱ مراجعه‌کننده داشت. آمار کتابخانه‌های کانون در تهران تا اواخر سال ۱۳۴۶ به ده کتابخانه رسید که اغلب آنها در مناطق جنوب شهر بنا شدند. تا پایان سال ۱۳۴۸ این تعداد به سیزده عدد رسید.^۸ تعداد اعضای هر کتابخانه به میزان جمعیت و تعداد کودکان آن منطقه بستگی داشت. محدوده سنی اعضای کتابخانه‌ها هم بین ۵ تا ۱۵ سال بود.^۹ شمار اعضای کتابخانه‌های کانون سال به سال افزایش می‌یافت. در سال ۱۳۵۰، طبق یکی از گزارش‌های ساواک، تعداد کتابخانه‌های وابسته به کانون تنها در تهران ۲۰ کتابخانه و تعداد مراجعین به صورت ماهانه در حدود ۵۰ هزار نفر بوده است.^{۱۰} در همین سال کتابخانه‌های کانون در تهران ۷۰۳۸۸ عضو و ۵۵ کتابخانه ثابت کانون در شهرستان‌ها ۱۸۳۷۷۱ عضو داشتند.^{۱۱} تعداد

۱. عیسی صدیق، تاریخ فرهنگ ایران، ج ۲ (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۴)، ص ۴۸۳.

۲. توران میرهادی، «مراکز و مؤسسات ایرانی»، راهنمای کودک، ص ۱۴، ش ۵ و ۶ (۱۳۵۰)، ص ۴۰۸.

۳. اطلاعات، ش ۱۱۹۸۷، ۱۳۵۴/۳/۷، ص ۱۴؛ همان، ش ۱۱۹۸۴، ۱۳۴۵/۳/۳، ص ۱۰؛ همان، ش ۱۱۹۸۴، ۱۳۴۵/۳/۳، ص ۷؛ زنان دربار به روایت اسناد ساواک (فرح پهلوی)، ج ۳، چ ۱ (تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۹۳)، ص ۴۹۶ و ۴۹۷.

4. International Board on Books for Young people

۵. کابینه حسنعلی منصور به روایت اسناد ساواک، ج ۳ (تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۸۴)، ص ۱۵۶؛ چنگیز پهلوان، «برنامهریزی فرهنگی در ایران»، فرهنگ و زندگی، ش ۱۵ (۱۳۵۳)، ص ۶۹.

۶. لوح فشرده مشروح مذاکرات مجلس ملی، دوره ۲۱، ج ۲۱۶، ۱۳۴۴/۹/۲، ص ۲۱۷.

۷. گزارش فعالیت سازمان‌های تحت ریاست علیاحضرت شهبانوی ایران در دهه انقلاب (بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا)، ص ۱۰۲-۱۰۸.

۸. آرشیو کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، گزارش سالانه سال ۲۵۲۸، ص ۱.

۹. لوح فشرده مشروح مذاکرات مجلس ملی، دوره ۲۲، ج ۲۰، ۱۳۴۶/۱۰/۵، ص ۲۰.

۱۰. مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ش بازیابی ۸۴۷۶۵، ص ۲۶۳ و ۲۶۴.

۱۱. گزارش فعالیت سازمان‌های تحت ریاست علیاحضرت شهبانوی ایران در دهه انقلاب، ص ۱۰۲.

مراجعه‌ها هم در این سال حدود چهار میلیون نفر برآورد شده است.^۱ در سال ۱۳۵۲ بیش از ۴۴ درصد از کودکان و نوجوانان تهران در سنین شش تا شانزده سال از امکانات فرهنگی کانون بهره‌مند شدند.^۲ همراه با تأسیس کتابخانه‌ها در مراکز شهری، ایجاد کتابخانه‌های کودک در روستاها و مناطق عشایری نیز مورد توجه قرار گرفت. طبق یکی از گزارش‌های دولتی، در سال ۱۳۵۰ در ۱۰۷۱ روستا ۱۲۷۱۱۰ نفر از خدمات کتابخانه‌های روستایی استفاده می‌کردند.^۳ پس از گذشت ده سال از آغاز فعالیت کانون، ۹۷ کتابخانه ثابت و ۱۱ کتابخانه سیار در شهر و روستا فعالیت می‌کردند.^۴ در سال ۱۳۵۶ و آخرین سالی که گزارش سالانه فعالیت‌های کانون موجود است، از مجموع ۱۷۳ کتابخانه ثابت شهری، ۲۸ کتابخانه در تهران و ۱۷ واحد سیار در برخی از شهرهای کشور فعالیت داشتند که شش واحد آن در تهران فعال بود.^۵ در این سال ۲۶ کتابخانه سیار روستایی هم فعال بود و هر کتابخانه به ۵۰ تا ۶۰ روستای حوزه خود و در مجموع به ۱۸۱۵ روستا کتاب می‌رساندند.^۶ همچنین کانون در چارچوب همکاری با وزارت کشاورزی و امور روستاها به تأسیس ۵۵ کتابخانه همت گماشت. آمار عضویت جدید کتابخانه‌های شهری در سال ۱۳۵۶، ۱۳۹۱۱۳ نفر و کل اعضا ۴۷۵۳۲۶ نفر بود.^۷

سازمان انتشارات کانون

با افزایش شمار کتابخانه‌ها، آنچه بیش از پیش مورد نیاز بود، پُر کردن این کتابخانه‌ها با کتاب‌های مناسب و ویژه کودک و نوجوان بود. در سال ۱۳۴۱ نزدیک به ۶۰ عنوان کتاب کودک با تیراژ دو هزار نسخه در کشور منتشر می‌شد. این تعداد در سال ۱۳۴۲ به دو برابر رسید.^۸ هرچند این افزایش دو برابری با شمار خوانندگان کودک هنوز فاصله زیادی داشت. در اولین سمینار شورای کتاب کودک در سال ۱۳۴۲، با در نظر گرفتن حداقل یک کتاب برای یک خانواده که دارای سه کودک بود و جمعیت سه میلیونی نوآموزان و دانش‌آموزان، ظرفیت بازار کتاب‌های کودک و نوجوان حداقل یک میلیون کتاب اعلام شد.^۹ بنگاه ترجمه و نشر کتاب، انتشارات فرانکلین، پدیده و دادجو از جمله ناشران حوزه کتاب کودک بودند. البته این ناشران نحوه فعالیت و شیوه کارشان براساس سیاست‌ها با هم تفاوت‌هایی داشت.

۱. احمدی، ص ۲ و ۳.

۲. کارنامه کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، دوره ۷، ش ۹ (آذرماه ۱۳۵۳)، ص ۱۵.

۳. گزارش فعالیت سازمان‌های تحت ریاست علیاحضرت شهین‌نوی ایران در دهه انقلاب، ص ۱۰۴.

۴. اطلاعات، ش ۱۴۵۸۴، ۱۳۵۳/۹/۲۲، ص ۶.

۵. آرشبو کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، گزارش سالانه کانون در سال ۲۵۲۶ش (تهران، بی‌نا)، ص ۳.

۶. همان، ص ۴ و ۵.

۷. همان، ص ۱۱.

۸. ماهنامه شورای کتاب کودک، س ۱، ش ۶ (اسفندماه ۱۳۴۲)، ص ۱۳ و ۱۴.

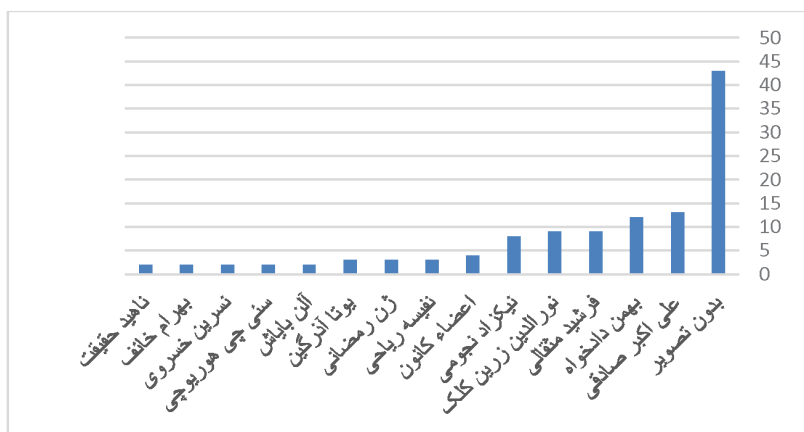
۹. همان، ص ۳.

اما در مجموع کتاب‌های کودک موجود چه به لحاظ محتوایی و چه شکلی از کیفیت چندانی برخوردار نبودند و نمی‌توانستند شوق و ذوق مطالعه را در کودکان و نوجوانان برانگیزند. در این شرایط، سازمان انتشارات کانون در اسفندماه ۱۳۴۵ تأسیس شد. هدف از تشکیل این سازمان این بود که «هم نیاز مطالعه‌کننده را برآورد و هم ناشران دیگر را در یافتن بینشی عمیق درخور نیازهای اساسی جامعه امروز یآوری کند.»^۱ انتخاب موضوع و مفاهیم مناسب، زبان، تکنیک نقاشی، صفحه‌آرایی، چاپ و صحافی، قیمت و... برخی از شاخص‌هایی بود که انتشارات کانون به آنها توجه می‌کرد. دعوت از نویسندگانی چون غلامحسین ساعدی، محمود اعتمادزاده (به‌آذین)، سیاوش کسرایی، ثمین باغچه‌بان و نقاشان و طراحان بنامی چون فرشید مثقالی و بهمن دادخواه کتاب‌های کانون را در زمره کتاب‌های پُرخواننده کودکان و نوجوانان قرار داد. کانون علاوه بر کتب تألیفی، با کمک محمد قاضی، لیلی گلستان و دیگر مترجمان رمان‌های مطرح دنیا را هم به فارسی ترجمه می‌کرد.^۲ اینها جزء بهترین نویسندگان و مترجمان و تصویرپردازان بودند.^۳ هدف حکومت از گردآوردن اینها در نهادهایی فرهنگی چون کانون این بود که فعالیت‌های آنها را خنثی و به نفع خود بهره‌برداری کند.^۴ از طرفی فضای نسبتاً آزاد کانون و حمایت فرح و خانم امیرارجمند از این نویسندگان در مقابل سازمان امنیت کشور، به آنها فرصت می‌داد تفکرات و دغدغه‌های خود را در قالب کتاب و دیگر آثار هنری و فرهنگی به کودکان، نوجوانان و حتی بزرگسالان منتقل سازند.^۵ نکته‌ای که باید به آن توجه شود این است که ساواک همواره به نویسندگان و هنرمندان کانون بدبین بود. کسانی که قرار بود به استخدام کانون درآیند بایستی ابتدا مورد تأیید این نهاد امنیتی قرار می‌گرفتند^۶ و چه بسا با استخدام برخی از آنها مخالفت می‌شد.^۷ ساواک بارها فرح پهلوی و خانم امیرارجمند را به بی‌اطلاعی از آنچه در کانون می‌گذرد متهم کرد.^۸ اما مدیر عامل کانون، به‌عنوان ندیمه فرح، در واقع پلی بین حکومت، نهاد امنیت کشور و مخالفین چپ در کانون بود.

در حوزه تألیف محمود مشرف آزاد تهرانی ۷ کتاب، نادر ابراهیمی ۶ کتاب، غلامرضا امامی ۵ کتاب، محمدرضا عدنانی ۴ کتاب، سیروس طاهباز و فریده فرجام ۳ کتاب، و مهرداد بهار، محمدعلی سپانلو، سیاوش کسرایی، کاوه گلستان، نورالدین زرین‌کلک، ناهید حقیقت و جواد مجابی هر یک ۲ کتاب و

۱. آرشیبو کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، گزارش سالانه کانون در سال ۲۵۲۸ش (تهران، بی‌تا)، ص ۹.
 ۲. کیوتر ارشدی، «همه تلاش‌م این بود که مرغک کانون زنده بماند»، مجله فرهنگی و هنری آنگاه، ش ۲ (بهار ۱۳۹۶)، ص ۸۵.
 ۳. محمد قاضی، خاطرات یک مترجم (اصفهان: زنده‌رود، ۱۳۷۱)، ص ۴۱۱.
 ۴. علی اصغر کشانی، فرایند تعامل سینمای ایران و حکومت پهلوی، چاپ اول (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۶)، ص ۳۰۵.
 ۵. علی میرزایی، یک شاخه در سیاهی جنگل: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان از ۱۳۴۴ تا ۱۳۵۷ (تهران: نشر نگاره آفتاب، ۱۳۹۹)، ص ۱۱۴ و ۱۱۵.
 ۶. مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ش بازیابی ۸۴۷۶۵، ص ۳۷ و ۳۹.
 ۷. همان، ص ۲۳-۲۵.
 ۸. همان، ص ۲۱۲.

بقیه نویسندگان هر کدام یک کتاب برای کانون نوشتند. از میان مترجمین محمد قاضی با ترجمه ۴ کتاب، منوچهر محمدی شجاع، لیلی گلستان، فروغ سعیدی، محمدرضا زمانی، عطاءالله نوریان، غلامرضا امامی، پوران صلح کل، علی پاک‌بین و احمد خواجه نصیر طوسی هر یک با ترجمه ۲ کتاب و باقی مترجمین هم با ترجمه یک کتاب با کانون همکاری کردند. از بین مصوران هم علی‌اکبر صادقی با ۱۳ کتاب، بهمن دادخواه با ۱۲ کتاب، و فرشید مثقالی و نورالدین زرین‌کلک هر یک با ۹ کتاب از پرکارترین تصویرگران کتاب‌های کانون در این برهه زمانی بودند. «انتشار کتاب‌های خوب با ظاهری زیبا، خوش چاپ و با ترجمه‌ها و ویراستاری‌های سنجیده، طراحی‌ها و نقاشی‌های هنرمندانه و همچنین قیمت ارزان بر عادت‌های کتابخوانی کودکان و نوجوانان و ایجاد شوق و انگیزه خواندن در آنان» تأثیر زیادی گذاشت.^۱ توجه به همین نکات بود که سبب شد انتشارات کانون بارها به‌عنوان انتشارات برتر در حوزه کودک معرفی شود و از سوی فرح پهلوی مورد تقدیر قرار گیرد.^۲



نمودار ۱. فهرست تصویرگران کتاب‌های کانون

تحلیل و بررسی کتاب‌های کانون

به لحاظ رویکردی، انتشارات کانون برای سامان‌بخشی به حوزه کتاب کودکان و نوجوانان چاپ آثار تألیفی نویسندگان ایرانی را بر ترجمه آثار خارجی ترجیح می‌داد. جدول شماره ۱ این مسئله را کاملاً تأیید می‌کند. چنانکه از مجموع ۱۴۶ عنوان کتاب حدود ۹۶ کتاب اثر تألیفی است. به لحاظ فعالیت هم کانون در سال ۱۳۵۶ بیشترین کتاب چاپ اول را منتشر کرد. البته بیشترین کتب ترجمه هم متعلق به این سال

۱. عبدالحسین آذرنگ، آشنایی با چاپ و نشر (تهران: انتشارات سمت، ۱۳۷۵)، ص ۱۸۴ و ۱۸۵.

۲. اطلاعات، ش ۱۳۷۰۳، ۱۰/۲۹، ۱۳۵۰/۱، ص ۴.

است و تنها هفت کتاب تألیف نویسندگان ایرانی است. جدول بیانگر آن است که در سال ۱۳۵۷ انتشار کتاب به‌ناگهان افت کرد. این مسئله تا حدی متأثر از شرایط انقلابی کشور بود.

جدول ۱. فهرست کتاب‌های کانون (به تفکیک سال نشر، تعداد، تألیف و ترجمه)

ردیف	سال	تعداد	تألیف	ترجمه
۱	۱۳۴۵	۲	۱	۱
۲	۱۳۴۶	۷	۳	۴
۳	۱۳۴۷	۱۰	۱۰	—
۴	۱۳۴۸	۴	۴	—
۵	۱۳۴۹	۹	۸	۱
۶	۱۳۵۰	۹	۵	۴
۷	۱۳۵۱	۱۲	۸	۴
۸	۱۳۵۲	۱۸	۱۰	۸
۹	۱۳۵۳	۱۴	۷	۷
۱۰	۱۳۵۴	۱۴	۸	۶
۱۱	۱۳۵۵	۱۸	۱۳	۵
۱۲	۱۳۵۶	۲۲	۱۵	۷
۱۳	۱۳۵۷	۷	۴	۳
	جمع	۱۴۶	۹۶	۵۰

در انتخاب متون نیز اصل مهم «سنت‌شکنی و ردّ این تصور که کودکان موجوداتی هستند ناآگاه و باید با نوشتن مطالبی پندآمیز آنها را با اصولی که بزرگتران برای خود وضع کرده‌اند، آشنا ساخت و آنها را به پذیرفتنشان مجبور کرد» در نظر گرفته شد. ضمن اینکه در انتخاب داستان‌ها و مطالب علمی، آگاهی بخشیدن به کودکان و نوجوانان اولویت داشت، زیرا رویکرد مسلط این بود که باید اندیشه آنان را به کار انداخت و تا حد ممکن از ساده‌پسندی دورشان کرد، طوری که به مسائل دنیا دقیق‌تر بنگرند و با تحلیل علمی مسائل آشنا شوند.^۱ همچنانکه اعتقاد بر این بود «ادبیات کودکان ادبیاتی است زنده و جست‌وجوگر که کودکان را به این نکته متوجه می‌کند که هر آنچه دارای ارزش انسانی است پذیرفتنی و دوست‌داشتنی است و این ارزش‌ها را با نیروی آفرینش هنری باید به کامل‌ترین شکل بیان کرد.»^۲

۱. آرشبو کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، اولین بروشور معرفی فعالیت‌های کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ص ۱۶.
 ۲. سیروس طاهباز، «کوشش‌های کانون در زمینه تهیه کتاب و گسترش کتابخوانی کودکان و نوجوانان ایران»، فصلنامه کانون، دوره ۱، ش ۳ و ۴ (۱۳۵۴)، ص ۱۹۱ و ۱۹۲.

اصل تازگی و جالب بودن تمامی موضوعات، حتی مسائل علمی، نیز مدنظر سازمان انتشارات کانون بود. انتخاب موضوع و نحوه باز نمودن آن، تکنیک نقاشی، صفحه‌آرایی، چاپ و صحافی، زبان و قیمت از جمله عواملی بود که دست‌اندرکاران سازمان انتشارات کانون توجه خاصی به آن داشتند.^۱ سبک نویسندگی در عین سادگی بایستی حاوی ارزش هنری و پیام انسانی باشد. ضمن اینکه «مطالب به صورت خشک به کودک عرضه نشود و همچنین آنها را از حوادث جهان و مشکلاتی که وجود دارد مطلع سازد.»^۲

با این دیدگاه، در ماه‌های پایانی سال ۱۳۴۵ انتشارات کانون با نشر کتاب *مهمان‌های ناخوانده*، نوشته فریده فرجام، فعالیت خود را آغاز کرد. در ادامه نیز کتاب *دخترک دریا*، نوشته هانس کریستین اندرسون، به ترجمه فرح پهلوی، را چاپ کرد. در همان آغاز کتاب *مهمان‌های ناخوانده* از سوی شورای کتاب کودک به‌عنوان کتاب برگزیده انتخاب و برنده جایزه سلطنتی شد.^۳

انتشارات کانون به تدریج توانست با جلب همکاری و کمک نویسندگان، شاعران و تصویرگران ایرانی گستره فعالیت خود را بیشتر کند و روز به روز به تولید کمی و کیفی خود بیفزاید. در پایان سال ۱۳۴۶ کتاب‌های بیشتری تولید و عرضه شد. *داستان اتم*، *سرگذشت نفت*، *بعد از زمستان در آبادی ما*، *آفتاب در سیم‌ها*، *جمشیدشاه*، *عمو نوروز و سلامت مایه نشاط است* از جمله این کتاب‌ها بود.^۴ میانگین تیراژ این عناوین ۹ هزار بود و حدود ۹۶۰۰۰ هزار نسخه از آنها چاپ شد. کانون بعد از گذشت یک سال چنان رونق یافت که روزنامه *آیندگان* از آن به‌عنوان «موفقیت بزرگ» نام برد.^۵ در سال سوم تعداد کتاب‌ها به ده عنوان رسید که تیراژ هر یک بین سی تا چهل هزار بود.^۶

بر اثر تلاش‌های کانون، شورای کتاب سه کتاب *قصه طوقی*، *دور از خانه* و *ماهی سیاه کوچولو* را به‌عنوان بهترین کتاب‌های کودکان در سال ۱۳۴۸ انتخاب کرد. کتاب *قصه طوقی* بعدها به صورت نمایشنامه درآمد و گروه تئاتر کانون در کانادا آن را نمایش داد.^۷ در این سال برای اولین بار سازمان انتشارات در ششمین نمایشگاه بولونی در ایتالیا شرکت کرد و کتاب‌های *ماهی سیاه کوچولو*، اثر صمد بهرنگی با نقاشی فرشید مثقالی، و *گل و بلور خورشید*، اثر فریده فرجام با نقاشی نیکزاد نجومی، برنده

۱. کارنامه کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، دوره ۳، ش ۱۲ (اسفند ۱۳۴۹)، ص ۱ و ۲.

۲. محمدهادی محمدی، زهره قاییبی، تاریخ ادبیات کودکان ایران، ادبیات کودکان در روزگار نو (۱۳۴۰-۱۳۵۷)، ج ۸ (تهران: چیستا، ۱۳۹۳)، ص ۱۹۷.

۳. نسرین دخت عماد خراسانی، ادبیات کودکان و نوجوانان در عصر پهلوی (تهران: انتشارات مرکز تحقیقات، ۲۵۳۵)، ص ۵۶؛ اطلاعات، ش ۲۵۵۶، ۱۳۴۷/۱/۲۲، ص ۱۴.

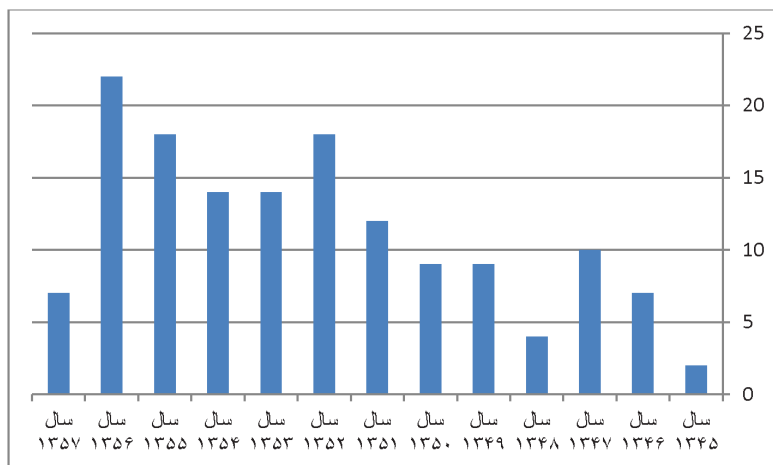
۴. اطلاعات، ش ۱۲۵۱۸، ۱۲/۲، ۱۳۴۵، ص ۴.

۵. آیندگان، ش ۵۹، ۱۲/۳۰، ۱۳۴۶، ص ۱۵.

۶. فروغ رحیمی، «تاریخچه، ساختار و تشکیلات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان»، *ماهنامه اطلاع‌یابی و اطلاع‌رسانی*، ش ۲، ش ۷ (۱۳۸۷)، ص ۲۰؛ طاهر احمدی، ص ۹۴؛ اطلاعات، ش ۱۲۷۲۰، ۷/۲۹، ۱۳۴۷، ص ۴.

۷. کارنامه کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، دوره ۱۱، ش ۵ (فروردین ۱۳۵۷)، ص ۱۹.

پلاک طلا شدند.^۱ انتشار کتاب ماهی سیاه کوچولو را شاید بتوان اوج کار واحد انتشارات به شمار آورد.^۲ کسب این موفقیت‌ها در نمایشگاه‌ها و مسابقات بین‌المللی در سال‌های بعد هم ادامه یافت.



نمودار ۲. لیست کتاب‌های کانون به تفکیک سال نشر

در سال ۱۳۵۱ انتشارات کانون طرح انتشار کتاب ارزان و نفیس را اجرا کرد. در این سال تیراژ کتاب‌ها از ده هزار به سی هزار جلد رسید و در مقابل مبلغ آنها از ۶۵ ریال به ۵۰ ریال کاهش یافت. تا پایان سال ۳۹۰۰۰۰ جلد کتاب از سوی کانون منتشر شد.^۳ در این سال‌ها علاوه بر کتب تألیفی جدید، کتاب‌های چاپ مجدد هم رونق داشت. سال ۱۳۵۶ سال پر فعالیتی برای انتشارات کانون بود. سازمان با انتشار ۲۲ کتاب جدید در ۳۲۰ هزار نسخه و ۵۳ عنوان کتاب تجدید چاپ شده با تیراژ ۵۳۰ هزار نسخه به رکورد تازه‌ای دست یافت.^۴ انتشارات کانون طی سیزده سال فعالیت حدود ۱۴۶ عنوان کتاب منتشر کرد که تقریباً یک سوم آن ترجمه بودند.^۵ تأثیر کتاب‌های کانون بر تولیدات سایر ناشران چنان بود که تا مدت‌ها قطع خستی کتاب‌های کودکان به «قطع کانونی» شهرت داشت.^۶ همچنین انتشارات کانون برای معرفی آثار منتشر شده در سطح جهانی با سازمان‌های فرهنگی وارد مراد شده. در سال ۱۳۴۷ قرارداد ترجمه

۱. همان، دوره ۲، ش ۲ (اردیبهشت ۱۳۴۸)، ص ۳.

۲. اطلاعات، ش ۱۲۶۸۷، ۱۳۴۷/۶/۲۱، ص ۲۲.

۳. کارنامه کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، دوره ۵، ش ۱۲ (اسفندماه ۱۳۵۱)، ص ۴.

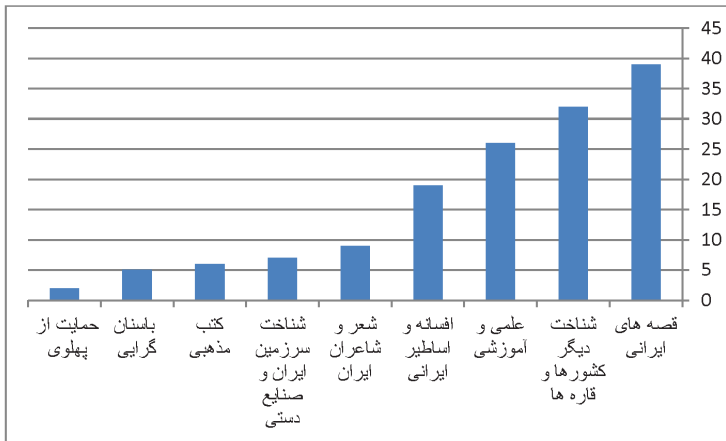
۴. همان، دوره ۱۱، ش ۱ (فروردین ۱۳۵۷)، ص ۳.

۵. مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ش بازیابی ۸۴۷۶۵، ص ۱۹۴-۱۹۷.

۶. سعید شریفی، «کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان (۱۳۴۴-۱۳۵۷)»، گفتگو، ش ۹، (۱۳۷۷)، ص ۳۳؛ علی بزرگیان، «غولی که خوابید، روایتی از فراز و فرود کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان»، اندیشه پویا، س ۳ (۱۳۹۳)، ص ۱۰۳؛ مرجان فولادوند، «کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان»، دایره‌المعارف کتابداری و اطلاع‌رسانی، ج ۲، چ ۱ (تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی، ۱۳۸۵)، ص ۱۳۲۱.

و چاپ پنج کتاب بستور، گل بلور و خورشید، ماهی سیاه کوچولو، عمو نوروز و قصه طوقی با یکی از معروفترین مؤسسات انتشاراتی امریکا منعقد شد. همچنین برای ترجمه کتاب بعد از زمستان در آبادی ما با مؤسسه انتشاراتی امریکایی *Field Enterprises Educational Corporation* قرارداد انتشار بسته شد.^۱

در بین سال‌های ۱۳۴۷ تا ۱۳۴۹ چهار کتاب عمو نوروز، بابابرفی، آهو و پرنده‌ها و شاعر و آفتاب به عربی ترجمه و منتشر شد. این کار به مناسبت کمک کانون پرورش فکری به بازگشایی کتابخانه کودک در کشور اردن صورت گرفت.^۲ مترجم همه این کتاب‌ها فردی به نام فیاض علیمات بود.



نمودار ۳. فایل موضوعی کتاب‌های کانون

انتشارات کانون شش کتاب مذهبی نیز برای کودکان و نوجوانان منتشر کرد. فرزند زمان خویشتن باش، حقیقت بلندتر از آسمان، مادر پیامبر، آنها زنده‌اند، عبادتی چون تفکر نیست و آتش باش تا برافروزی عنوان این کتاب‌هاست. به لحاظ محتوایی، کتاب آنها زنده‌اند روایت زندگی حضرت زینب (س) است که در قالب داستان و جملاتی ساده روایت شده است. در بخشی از کتاب دربارهٔ خاندان و اجداد ایشان نیز به صورت مستند صحبت شده است.^۳ متن سه سخنرانی ایشان در شهر کوفه، دربار ابن زیاد و یزید صفحات پایانی کتاب را تشکیل می‌دهد.^۴ کتاب با وفات حضرت زینب (س) در سال ۶۶۴ هجری در شام به پایان می‌رسد. در کتاب عبادتی چون تفکر نیست ابتدا در دو صفحه تولد پیامبر (ص)، اجداد ایشان، ایام

۱. آرشیو کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، گزارش سالانه کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان در سال ۲۵۲۸، ص ۱۲.

۲. کارنامه کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، دوره ۱۰، ش ۱ (۱۳۵۶)، ص ۶.

۳. غلامرضا امامی، آنها زنده‌اند، تصویرگر علی اکبر صادقی (تهران: سازمان انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۱۳۵۴)، ص ۵.

۴. همان، ص ۱۴-۱۷.

جوانی و رسالت او بیان شده و در ادامه جملاتی از ایشان به زبان ساده و البته قابل فهم برای کودکان آمده است.^۱ در کتاب *مادر پیامبر* حوادث تاریخی در قالب داستان روایت شده است. نویسنده ابتدا خلاصه‌وار گریزی به زندگی زانی چون هاجر، مادر حضرت اسماعیل، بوکائیل، مادر حضرت موسی و مریم مادر حضرت عیسی (ع) و بعد از آن آمنه مادر پیامبر (ص) زده است.^۲ کتاب با فرمایش پیامبر (ص) درباره عظمت و جایگاه مادران به پایان رسیده است.^۳ محتوای سه کتاب دیگر جملات قصار حضرت علی (ع)، سخنان امام جعفر صادق (ع) و سخنان خواجه عبدالله انصاری است. به جز کتاب *مادر پیامبر* که نوشته عایشه بنت‌الشاطی است، نویسنده پنج کتاب دیگر غلامرضا امامی است. تصویرگر همه کتاب‌ها هم علی‌اکبر صادقی است. این کتاب‌ها در سال‌های مختلف و البته همه در دهه ۵۰ چاپ گردید.

سازمان انتشارات در سال ۱۳۴۹ به تهیه و نشر کتاب‌هایی روی آورد که کودکان و نوجوانان را به مسائل و موضوعات ملی و جهانی و تاریخی و علمی آگاه‌تر سازد. رویکرد دیگر سازمان در این سال آگاهی‌بخشی هرچه بیشتر کودکان با فرهنگ کهن ایرانی بود:

با توجه به ارزش‌های اصیل فرهنگ سرزمین ما، [سازمان انتشارات بر آن است] معیارهای فرهنگ این زمانه را جایگزین ارزش‌های کهنه‌پیشین سازد. سازمان انتشارات می‌کوشد تا ادبیات جدید کودکان و نوجوانان را با بهره‌وری از گنجینه‌های سرشار فرهنگ کهن و ملی و جهانی غنی‌تر سازد و آثاری عرضه کند که در عین ظرافت و زیبایی شکل با ارائه محتوای درست غنی و آگاهانه، قالب‌های نادرست فکری و اخلاقی متعارف کودکان را درهم بشکند و دگرگون سازد و زمینه ذهنی آنان را برای رشد اندیشه‌های بیشتر و اخلاق مترقی انسانی آماده سازد.^۴

بدین ترتیب، تهیه و نشر قصه‌های عامیانه و اسطوره‌های ایرانی که تا به حال به دلیل غیربازاری بودن کمتر مورد توجه بود، در دستور کار قرار گرفت. در ذیل مجموعه اساطیر ایران کتاب‌های *آرش کمانگیر*، *پهلوان پهلوانان*، *گیلگمش*، *جمشیدشاه* و *عبدالرزاق پهلوان* چاپ شد. داستان *آرش کمانگیر* روایت روزگار قبل از زمانه آرش است که بسیار سرد و تیره بود، به طوری که مرزها سر و سامان نداشت، برج‌های شهرها ویران و دل‌ها افسرده و همگان چشم‌انتظار یک ناجی بودند. این ناجی کسی جز آرش کمانگیر نبود که با انداختن تیری مرز ایران‌شهر و توران شهر را تعیین کرد.^۵ کتاب *پهلوان پهلوانان* درباره

۱. غلامرضا امامی، *عبادت چون تفکر نیست*، تصویرگر علی‌اکبر صادقی (تهران: سازمان انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۱۳۵۲)، ص ۲۴-۵.

۲. عایشه الشاطی، *مادر پیامبر*، ترجمه ب. ابطلحی (تهران: سازمان انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۱۳۵۳)، ص ۵-۷.

۳. همان، ص ۲۳.

۴. آرشیو کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، گزارش سالانه سال ۲۵۲۹ش، ص ۲۲.

۵. سیاوش کسری، *آرش کمانگیر*، تصویرگر فرشید مثقالی (تهران: سازمان انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۱۳۵۰)، ص ۸-۵.

جوانمردی‌های پهلوانی ایرانی به نام پوریای ولی، ساکن خوارزم، است. در کتاب *عمو نوروز* سنت ایرانی نوروز باستانی به تصویر کشیده شده است.^۱ *گیلگمش* افسانه‌ای در باب پادشاهی است که بر شهر اوروک فرمانروایی می‌کرد. «او هم خدا بود و هم انسان و از این دو بهره‌ها داشت»^۲ و خدایانی چون خدای آفتاب، اشتر الهه عشق و همسری و آنو الهه بزرگ از او حمایت می‌کردند.^۳ *جمشیدشاه* داستان پادشاه مهربانی است که قدرت خود را از هر مزد خدای خدایان دریافت کرده بود. او از سوی خداوند پادشاه همه موجودات و مردم سرزمینش بود.^۴ در زمان او بیماری و مرگ وجود نداشت.^۵ بر روی جلد این کتاب چهره جمشید با تاج شاهی و ریشی بلند و زیبا حک شده است. *عبدالرزاق پهلوان* هم داستان پهلوانی خراسانی است که با قره‌تغش مرد مغولی ستمگر مقابله و اموال او را بین فقرا و نیازمندان تقسیم می‌کند.^۶ او سرانجام در سبزوار بر تخت می‌نشیند و «تا زمانی که زنده بود کاری جز حرمت به ایرانیان و سرکوب کردن مغول‌ها نداشت.»^۷ داستان این کتاب به زمان پادشاهی نوادگان مغول در ایران مربوط می‌شود. در سال ۱۳۵۲ *جمشیدشاه* و *گیلگمش* تجدید چاپ شد و کتاب *هفا ایستوس* برای آشنایی نوجوانان با اساطیر یونانی و ادبیات جهان منتشر گردید.^۸ البته داستان‌ها و افسانه‌های عامیانه ایرانی و سنت‌های ایرانی هم مورد توجه قرار گرفت. کتاب‌های *بستور*، *خورشید خانوم*، *طلسم شهر تاریکی*، *امیر حمزه صاحبقران* و *مهنر نسیم عیار*، *قصه طوقی*، *عمو نوروز*، *مهمان‌های ناخوانده*، *کی از همه پر زورتره*، *گیلان*، *گلاب* تنها نمونه‌ای از این دست کتاب‌هاست. کتاب *گلاب* درباره سنت قدیمی *گلاب‌گیری* در دو منطقه *قصر* و *نیاسر* است و کتاب *گیلان* در قالب خواب کودکانه به معرفی جغرافیای سرزمینی، جاذبه‌های طبیعی و گردشگری، محصولات زراعی و باغی، ماهی‌ها و صنایع دستی این استان می‌پردازد.^۹ همچنین کتاب‌های *رستم و اسفندیار*، *هفت خوان رستم*، *زال و سیمرغ*، *زال و رودابه* و *گردآفرید* براساس داستان‌های شاهنامه منتشر شد. هدف از چاپ این داستان‌ها «آشنا کردن کودکان و نوجوانان ایرانی با یکی از مهم‌ترین منابع فکری انسان‌های دوران پیشین، متن اصلی حماسه جاودان فردوسی» بود. از دیگر اهداف نشر این کتاب‌ها ایستادگی در برابر هجوم فرهنگِ قهرمان‌پروری کاذب بود که اتفاقاً مورد

۱. فریده فرجام، محمود مشرف آزاد تهرانی، *عمو نوروز*، تصویرگر فرشید مثقالی (تهران: سازمان انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۱۳۴۶)، ص ۲۳-۲۳.

۲. هانبیال الخاص، *گیلگمش*، تصویرگر منوچهر صفرزاده (تهران: سازمان انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۱۳۵۱)، ص ۲.

۳. همان، ص ۴ و ۲۴.

۴. مهرداد بهار، *جمشیدشاه*، تصویرگر فرشید مثقالی (تهران: سازمان انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۱۳۴۶)، ص ۲.

۵. همان، ص ۶ و ۷.

۶. نادر ابراهیمی، *عبدالرزاق پهلوان*، تصویرگر علی‌اکبر صادقی (تهران: سازمان انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۱۳۵۱)، ص ۳ و ۱۰-۱۲.

۷. همان، ص ۲۳.

۸. آرشیو کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، گزارش سالانه سال ۲۵۳۲ش، ص ۵۲-۵۴.

۹. بهمن دادخواه، *گیلان* (تهران: سازمان انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۱۳۴۷)، ص ۱۱-۱۲ و ۲۱.

توجه کودکان و نوجوانان قرار داشت. پیرو گردهمایی منطقه‌ای در کوالا لامپور تصمیم کارشناسان بر این شد که در کشورهای چون ایران و هند که دارای آثار حماسی هستند، توجه و نشر این آثار در اولویت قرار گیرد.^۱ اتفاقاً انتشار این کتاب‌ها با استقبال خوبی روبه‌رو شد. در سال ۱۳۵۱ کتاب‌های پهلوان عبدالرزاق و سیمرغ و زال برای اول بار در نخستین چاپ با ۳۰ هزار جلد و بهای ۲۵ ریال چاپ شدند.^۲

از دیگر حیطه‌هایی که با رویکرد توجه به فرهنگ کهن مورد توجه واقع شد، نشر کتاب‌های نقاشی و رنگ‌آمیزی برای کودکان با هدف آشنا ساختن آنها با تاریخ و فرهنگ ایران بود. هدف از انتشار چنین کتاب‌هایی «آشنا ساختن کودکان با هنر و فرهنگ سرشار این سرزمین و هم پرورش استعداد های خلاقه آنان در زمینه طراحی و رنگ‌آمیزی» بود. اولین کتاب از این سری آثار، کتاب نقاشی تخت جمشید بود که در مقدمه آن درباره شاهان هخامنشی و نحوه ساخت کاخ شاهی توسط هنرمندان و معماران ایرانی به اختصار توضیح داده شده بود. کتاب حاوی نقشی‌هایی از جمله سر گاو، نبرد شاه با گاو افسانه‌ای، بار دادن داریوش، شکل و شمایل نگهبان پارسی، منصب‌داران مادی و خوارزمی و... بود.^۳ در کتاب نقش‌های جانوران در آثار تاریخی ایران هم نقشی‌هایی از گوزن، شیر کوهی از سنگ، گاو بالدار، جام با نقش شیر بالدار و دیگر جانوران افسانه‌ای طراحی شده بود.^۴

انتشارات کانون همچنین مجموعه‌ای از آثار شاعران کهن ایران با موضوع بهار را تهیه و منتشر کرد. بهار در شعر شاعران ایران، تصویرها، می‌تراود مهتاب، گل اومد بهار اومد و... از جمله این آثار هستند. هدف از انتشار این کتاب‌ها این بود که «کودکان و نوجوانان ما با نمونه‌های ساده و زیبای شعر و ادب سرزمین خود بیشتر آشنا شوند و آن را دوست بدارند.»^۵ کتاب بهار در شعر شاعران ایران حاوی اشعار شاعرانی از قرن چهارم چون فردوسی طوسی تا قرون پنجم، ششم، هفتم، دهم و شاعران معاصر چون نیما یوشیج بود. تصویرها نیز شامل اشعار شاعران گذشته و معاصر بود که با موضوع طبیعت زیبای سرزمین ایران منتشر شد.

همچنین مجموعه جدیدی به نام مجموعه هنر ایران طرح‌ریزی شد، به این صورت که در سال ۱۳۵۲ برای اولین بار کانون کتاب‌هایی درباره هنر قالی‌بافی، منبت کاری و خاتم‌کاری نشر داد. قلمکار، قصه گل‌های قالی، گل‌های کاشی، گل‌های پارچه و سفالگری عناوین این کتاب‌ها بودند. هدف از نشر این

۱. رستم و اسفندیار، نقاشی سیروس راد (تهران: سازمان انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۲۵۳۵)، مقدمه کتاب.

۲. آرشبو کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، گزارش سالانه سال ۲۵۳۱ش، ص ۴۲.

۳. محمدرضا عدنانی، نقاشی تخت‌جمشید، چ ۱ (تهران: سازمان انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۱۳۵۳)، بدون صفحه.

۴. محمدرضا عدنانی، نقش‌های جانوران در آثار تاریخی ایران، چ ۲ (تهران: سازمان انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۲۵۳۶)، تمام صفحات کتاب.

۵. بهار در شعر شاعران ایران، نقاشی بهمن دادخواه، چ ۱ (تهران: سازمان انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۱۳۵۲)، مقدمه کتاب.

مجموعه آشنا کردن کودکان و نوجوانان با هنرهای سنتی ایران بود. در کتاب قلمکار هنر قلمکاری بر روی پارچه با کمک نوشته و عکس آموزش داده شده بود. عکس‌های کتاب کار کاوه گلستان بود که از کارگاه قلمکاری اخوان چیت‌ساز در اصفهان عکاسی کرده بود. این رویه در دیگر کتاب‌های این مجموعه هم به چشم می‌خورد.

کانون در زمینه انتشار آثار علمی به زبان ساده هم فعال بود. *داستان اتم*، *سرگذشت نفت*، *آفتاب در سیم‌ها*، *پول و اقتصاد*، *کتاب ستارگان*، *درباره خون*، *دنیای پنهان کودک*، *تغذیه از الف تا ی*، *پایه‌های دانش*، *بچه چطور به دنیا می‌آید* و... نمونه‌هایی از این کتاب‌ها هستند. کتاب *بچه چطور به دنیا می‌آید* ترجمه لیلی گلستان جنجالی شد.^۱ کتاب تصویری بود و در زیر هر تصویر شرح آن نوشته شده بود. در واقع با عکس‌ها نشان داده می‌شد که گیاهان، حیوان‌ها و انسان‌ها چطور بچه‌دار می‌شوند. برای اولین بار بود که مسائل جنسی به زبان ساده برای کودکان توضیح داده می‌شد. بعد از انتشار کتاب، تلویزیون هم به موضوع این کتاب پرداخت و با برخی از والدین مصاحبه کرد. در سال ۱۳۵۶ پیشنهاد شد این کتاب جزء کتاب درسی مقطع دبستان قرار گیرد و وزارت فرهنگ هم با آن موافقت کرد. اما بعد از پیروزی انقلاب کتاب توقیف و از کتابخانه‌های کانون جمع‌آوری شد.^۲

در سال ۱۳۴۹ کانون علاوه بر تهیه و نشر آثار نویسندگان ایرانی دو اثر خارجی *سرباز*، *کودک*، *دریا* اثر نون ویلیه و *کوه‌های سفید* اثر جام کریستوفر را ترجمه و منتشر کرد.^۳ در حوزه رمان‌های خارجی کتاب‌های *ماجراجوی جوان* از پرتقال، *تیسو سبز انگستی* و *پسر و رود* از فرانسه، *پولیانا* و *روشنایی کوهستان* از اسپانیا، *هوگو و ژوزفین* و *بابای شب* از سوئد، *فللی* و *آنتون* و *خواهران غریب* از آلمان، *ماجرای باورنکردنی پروفیسور برانشتام* و *برکه آتش* از انگلیس و *مفرغ‌سازان*، *لک‌لک‌ها* بر بام و *میگل* از امریکا به چاپ رسید. البته همه کارها داستان و رمان نبود. در حیطه سرگذشت‌نامه‌نویسی کتاب‌های *توماس ادیسون*، *زندگی و آثار فرانس شوبرت* و *داستان کودکی من* (درباره زندگی چارلی چاپلین) منتشر شد. کتابی هم با نام *نگاهی به آفریقای سیاه* سرزمین *رازها* و *رمزها* در سال ۱۳۵۶ برای معرفی و شناخت این قاره منتشر شد. در حوزه افسانه‌های عامیانه دیگر کشورها *سیروس طاهباز* کتاب *با هم زندگی کنیم* را نوشت.

انتشارات کانون در نشر آثار خود به حمایت از سیاست‌های حکومت پهلوی و نهاد سلطنت نیز توجه

۱. آرشیو کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، گزارش سالانه سال ۲۵۳۰، ص ۲۲.

۲. «روایت لیلی گلستان از کانون»، *مجله فرهنگی و هنری آنگاه*، ش ۲ (۱۳۹۶)، ص ۳۶ و ۳۷.

۳. آرشیو کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، گزارش سالانه سال ۲۵۲۹، ص ۲۲.

داشت. دو کتاب *پیمان* و *پیوند* و *درخت سایه‌گستر* دقیقاً با این هدف تألیف شدند. کتاب *پیمان* و *پیوند* دربارهٔ اصول انقلاب سفید است که در قالب قصه برای کودکان و نوجوانان مطرح شده است.^۱ در این کتاب آمده شاه رئیس مملکت و صاحب‌اختیار است و مردم باید به شاه و خاندان سلطنتی علاقه‌مند باشند؛^۲ شاه با صدور فرمان انقلاب سفید رفاه و آسایش را برای مملکت به ارمغان آورد و کشور را به دروازه‌های بزرگ هدایت کرد.^۳ کتاب در علت نامگذاری انقلاب سفید هم می‌گوید این اقدام شاه تکمیل‌کنندهٔ انقلاب مشروطیت بود و چون کاملاً عقلانی و منطبق بر نیازهای زمان و بدون جنگ عملی گردید انقلاب سفید نامیده شد.^۴

در کتاب *درخت سایه‌گستر*، خاندان پهلوی به سان درختی پربار و مهربان ترسیم و چنین القا شده است که قبل از روی کار آمدن این حکومت سرزمین ایران خراب، وابسته به بیگانه و استبدادی بود.^۵ پیام اصلی کتاب این بود که شاه سایهٔ خداوند است و لذا مهر و عطوفت او در قلوب ملت ایران جای دارد. «در این دفتر از درختی سایه‌گستر سخن می‌گوییم که نه در خاک، بلکه در دل‌های همهٔ مردم ایران ریشه دوانیده و با مهر و همدلی بر این مرز و بوم سایه گسترد؛ درخت پهلوی.»^۶ کتاب روایت زندگی رضاخان است، از تولد او در روستای آلاشت تا به قدرت رسیدن و پادشاهی‌اش.^۷ در این کتاب رضاشاه مردی بلندقامت، سرشار از غیرت و دلیری، باهوش، پرتوان و میهن‌پرست معرفی شده است.^۸ در ادامه هم مختصری از زندگی محمدرضا شاه و انقلاب سفید و اصول شش‌گانه گفته شده است.^۹ به گفتهٔ لیلی امیر ارجمند، مدیر عامل کانون، این دو کتاب با استقبال چندانی روبه‌رو نشد.^{۱۰} در کتاب *کوروش شاه*، اثر حسن پستا، زندگی کوروش هخامنشی از کودکی تا زمان مرگ او بازگو شده است. در این کتاب بر وجود روح خدایی در کالبد شاهان بزرگ ایران تأکید و شاه فردی عدالت‌پرور و سیاستمدار معرفی می‌گردد.^{۱۱}

۱. پیمان و پیوند، چ ۱ (تهران: سازمان انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۲۵۳۵)، ص ۶، ۷، ۱۰، ۱۲، ۱۴، ۱۶.

۲. همان، ص ۲۴ و ۲۸.

۳. همان، ص ۳۸.

۴. همان، ص ۲۴.

۵. *درخت سایه‌گستر*، علی‌اکبر صادقی (تصویرگر)، چ ۱ (تهران: سازمان انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۲۵۳۵)، ص ۸.

۶. همان، ص ۶.

۷. همان، ص ۸-۱۰.

۸. همان، ص ۸ و ۱۶.

۹. همان، ص ۱۸ و ۲۰.

۱۰. لیلی امیر ارجمند (امریکا، ۱۳۹۴) قابل دسترسی در آدرس: www.andisheh.tv.

۱۱. حسن پستا، *کوروش شاه*، تصویرگر نورالدین زرین‌کلک (تهران: سازمان انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۱۳۵۶)، ص ۶.

نتیجه‌گیری

سازمان انتشارات کانون در سال ۱۳۴۵ تأسیس شد و شروع به فعالیت کرد. این سازمان در طی سیزده سال فعالیت حدود ۱۴۶ کتاب در موضوعات مختلف و بیشتر در قالب داستانی عرضه کرد. در این سال‌ها کانون به علت بهره‌جستن از بهترین نویسندگان، مترجمان و مصوران کشور و همچنین به لحاظ شکلی و محتوایی گوی سبقت را از دیگر ناشران ربود. کتاب‌های کانون در نمایشگاه‌ها و مسابقات بین‌المللی مورد استقبال قرار گرفت و در حوزه‌های محتوایی و ظاهری جوایز زیادی را از آن خود کرد. برخی از این کتاب‌ها در قالب قرارداد با انتشارات مهم دیگر کشورها به زبان‌های دیگر ترجمه و منتشر شد.

سیاست‌گذاران فرهنگی و حوزه آموزش در این دوره (۱۳۴۵-۱۳۵۷) با اعتقاد به اینکه بهترین زمان برای نهادینه‌سازی دوران طفولیت است، سعی کردند در قالب محتوای کتاب‌ها مفاهیم مورد نظر حکومت را در کتاب‌های درسی و غیردرسی بگنجانند. ارزش نهادن به فرهنگ ایران کهن و باستان، میهن‌پرستی، حمایت از نهاد سلطنت، شاه‌دوستی، معرفی دیگر سرزمین‌ها اعم از اروپا، آفریقا و آسیا و فرهنگ و سنت‌های بومی آنها از جمله مفاهیمی بودند که به اشکال مختلف در کتب درسی و البته مهم‌تر از آن در کتب غیردرسی گنجانده شدند.

با بررسی و تحلیل کتاب‌های کانون معلوم می‌شود که نویسنده بیشتر آنها ایرانی و حدود دو سوم کل کتاب‌ها تألیفی بودند و تنها در حوزه آشنایی کودکان و نوجوانان با دیگر کشورها و زمینه‌های علمی کتاب‌هایی ترجمه شد. توجه به فرهنگ و سنت ایران کهن و باستان در این دوره بسیار مشهود است. البته این مفاهیم به گونه‌های مختلف در کتاب‌ها درج شد. قصه‌های اساطیری، افسانه‌های ایرانی، اشعار شاعران کهن و معاصر، کتب نقاشی و رنگ‌آمیزی، مجموعه هنر و صنایع‌دستی ایران، معرفی و شناساندن جاذبه‌های تفریحی و گردشگری سرزمینی و... تنها بخش‌هایی از این رویکرد است. کانون در این دوره از انتشار کتب مذهبی هم غافل نبود و شش کتاب در این حوزه منتشر کرد که تنها یک کتاب ترجمه است. از دیگر رویکردهای کانون حمایت از نهاد سلطنت و حکومت پهلوی بود. به‌طور مستقیم تنها دو کتاب *پیمان و پیوند* و *درخت سایه‌گستر* در سال ۱۳۵۵ منتشر شد. هرچند بنا به گفته مدیر عامل کانون این آثار چندان مورد توجه قرار نگرفت.

یافته کلی پژوهش حاضر حاکی از آن است که کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان ادبیات کودک را بسیار غنا بخشید و با تولید کتاب در حوزه‌های مختلف توانست کودکان و نوجوانان را به کتاب و کتابخوانی علاقه‌مند سازد. ضمن اینکه مفاهیمی چون شاه‌دوستی، حمایت و طرفداری از نهاد سلطنت، میهن‌پرستی، باستان‌گرایی و دیگر مضامین در قالب کتاب‌های آموزشی گنجانده و در قالب داستان و رمان به مخاطبین آموزش داده شد و در آنها نهادینه‌سازی گردید.

کتابنامه

- آذرنگ، عبدالحسین. *آشنایی با چاپ و نشر*، تهران: سمت، ۱۳۷۵.
- ابراهیمی، نادر. *عبدالرزاق پهلوان*، تصویرگر علی اکبر صادقی، تهران: سازمان انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۱۳۵۱.
- اجلالی، پرویز. *سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی فرهنگی در ایران*، چ ۱، تهران: نشر آن، ۱۳۷۹.
- احمدی، بتول. *بررسی کتابخانه‌های کودکان و نوجوانان کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، تهران: گروه کتابداری، دانشگاه تهران، ۱۳۵۱.
- ارشدی، کیوتر. «همه تلاشم این بود که مرغک کانون زنده بماند»، *مجله فرهنگی و هنری آنگاه*، ش ۲، بهار ۱۳۹۶.
- اکبری، محمدعلی. *دولت و فرهنگ در ایران ۱۳۰۴-۱۳۵۷*، چ ۱، تهران: روزنامه ایران، ۱۳۸۲.
- اکبری، محمدعلی و رضا بیگلرلو. «پهلویسم، ایدئولوژی رسمی دولت محمدرضا پهلوی در دهه‌های ۱۳۴۰-۱۳۵۰ش»، *گنجینه اسناد*، س ۲۱، ش ۸۴، ۱۳۹۰.
- امامی، غلامرضا. *فرزند زمان خویشتن باش*، تصویرگر علی اکبر صادقی، تهران: سازمان انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۱۳۵۱.
- _____ *عبادت‌ی چون تفکر نیست*، تصویرگر علی اکبر صادقی، تهران: سازمان انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۱۳۵۲.
- _____ *آنها زنده‌اند*، تصویرگر علی اکبر صادقی، تهران: سازمان انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۱۳۵۴.
- امیر ارجمند، لیلی. امریکا، ۱۳۹۴؛ www.andisheh.tv.
- ایمن، لیلی، توران میرهادی و مهدخت دولت‌آبادی. *گذری بر ادبیات کودکان*، تهران: شورای کتاب کودک، ۱۳۵۷.
- بارکر، کریس. *مطالعات فرهنگی*، نظریه و عملکرد، ترجمه نفیسه حمیدی و مهدی فرجی، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، ۱۳۸۷.
- بزرگیان، علی. «غولی که خوابید، روایتی از فراز و فرود کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان»، *اندیشه پویا*، س ۳، ۱۳۹۳.
- بهار در شعر شاعران ایران. *نقاشی بهمن دادخواه*، چ ۱، تهران: سازمان انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۱۳۵۲.
- بهار، مهرداد. *جمشیدشاه*، تصویرگر فرشید مثقالی، تهران: سازمان انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۱۳۴۶.
- پستنا، حسن. *کوروش شاه*، تصویرگر نورالدین زرین کلک، تهران: سازمان انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۱۳۵۶.
- پهلوان، چنگیز. «برنامه‌ریزی فرهنگی در ایران»، *فرهنگ و زندگی*، ش ۱۵، ۱۳۵۳.
- پیمان و پیوند. چ ۱، تهران: سازمان انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۲۵۳۵.

ترکمان، محمد. یادنامه دکتر یدالله سجایی: اسوه اخلاق و سلوک اجتماعی، تهران: انتشارات قلم، ۱۳۹۳.
حسین لی، رسول. مبانی و اصول سیاست فرهنگی در جمهوری اسلامی ایران، تهران: نشر آن، ۱۳۷۹.
الخاص، هانیبال. گیلگمش، تصویرگر منوچهر صفرزاده، تهران: سازمان انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۱۳۵۱.

دادخواه، بهمن، گیلان، تهران: سازمان انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۱۳۴۷.
درخت سایه گستر. تصویرگر علی اکبر صادقی، چ ۱، تهران: سازمان انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۲۰۳۵.

رحیمی، فروغ. «تاریخچه، ساختار و تشکیلات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان»، ماهنامه اطلاع‌یابی و اطلاع‌رسانی، س ۲، ش ۷، ۱۳۸۷.
«روایت لیلی گلستان از کانون»، مجله فرهنگی و هنری آنگاه، ش ۲، بهار ۱۳۹۶.
روزنامه آیندگان، ش ۷۹، ۱۳۴۶/۱۲/۳۰.

روزنامه اطلاعات، ش ۱۳۴۷/۷/۱۲۷۱۵، ۲۳، ش ۱۳۴۵/۱۰/۱۲۱۶۴، ۱، ش ۱۳۴۹/۷/۱۳۳۰۳، ش ۱۳۴۵/۳/۱۱۹۸۷، ۷، ش ۱۳۴۵/۳/۱۱۹۸۴، ۳، ش ۱۳۴۵/۳/۱۱۹۸۴، ۳، ش ۱۳۴۵/۳/۱۱۹۸۴، ۳، ش ۱۳۵۳/۹/۱۴۵۸۴، ۲۲، ش ۱۳۵۰/۱۰/۱۳۷۰۳، ۲۹، ش ۱۳۴۷/۱/۲۵۵۶، ۲۲، ش ۱۳۴۷/۱۲/۱۲۵۱۸، ۲، ش ۱۳۴۷/۷/۲۹، ش ۱۳۴۷/۷/۲۹، ش ۱۳۴۷/۶/۲۱

زنان دربار به روایت اسناد ساواک (فرح پهلوی). ج ۳، چ ۱، تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۹۳.
سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران. سند شماره ۴۵۵۱۵-۴۹۷.
سومین کنگره انجمن‌های خانه و مدرسه (دهم تا دوازدهم اسفند ۱۳۳۵). تهران: انجمن ملی اولیا و مربیان ایران، مرکز آسیایی فدراسیون بین‌المللی اولیا و مربیان، بی‌تا.
الشاطی، عایشه. مادر پیامبر، مترجم ب. ابطحی، تهران: سازمان انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۱۳۵۳.

شریفی، سعید. «کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان (۱۳۴۴-۱۳۵۷)»، گفتگو، ش ۹، ۱۳۷۷.
صدیق، عیسی. تاریخ فرهنگ ایران، ج ۲، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۴.
طاهباز، سیروس. «کوشش‌های کانون در زمینه تهیه کتاب و گسترش کتابخوانی کودکان و نوجوانان ایران»، فصلنامه کانون، دوره ۱، ش ۳ و ۴، ۱۳۵۴.

طاهر احمدی، محمود. «از شورای کتاب کودک تا کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان (۱۳۴۱-۱۳۵۷)»، گنجینه اسناد، ش ۵۱ و ۵۲، ۱۳۸۲.

طوفانی اصل، وحید. «مقایسه کمی انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان در دوره‌های ۱۳۴۵-۱۳۵۷ و ۱۳۵۸-۱۳۶۷»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشکده علوم تربیتی دانشگاه تهران، اردیبهشت ۱۳۶۹.
عدنانی، محمدرضا. نقاشی تخت جمشید، چ ۱، تهران: سازمان انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۱۳۵۳.

_____ نقش‌های جانوران در آثار تاریخی ایران، چ ۲، تهران: سازمان انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۲۵۳۶.

عماد خراسانی، نسربین دخت. ادبیات کودکان و نوجوانان در عصر پهلوی، تهران: انتشارات مرکز تحقیقات، ۲۵۳۵. فاضلی، نعمت‌الله. مردم‌نگاری آموزشی، چند مطالعه مردم‌نگارانه در زمینه آموزش و پرورش امروز ایران، نشر علم، ۱۳۹۰.

_____ تاریخ فرهنگی ایران مدرن، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۳. فرجام، فریده و محمود مشرف آزاد تهرانی. عمونوروز، تصویرگر فرشید مثقالی، تهران: سازمان انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۱۳۴۶.

فرهنگ‌سستیزی در دوره رضاشاه (اسناد منتشر نشده سازمان پرورش افکار ۱۳۱۷-۱۳۲۰). به کوشش محمود دلفانی، تهران: سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۵.

فرهنگی، علی اکبر. «نظری به فرهنگ»، نامه فرهنگ، ش ۳۰، ۱۳۷۷. فولادوند، مرجان. «کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان»، در دایره‌المعارف کتابداری و اطلاع‌رسانی، ج ۲، چ ۱، تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸۵. قاضی، محمد. خاطرات یک مترجم، اصفهان: زنده‌رود، ۱۳۷۱.

کابینه حسنعلی منصور به روایت اسناد ساواک. ج ۳، تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۸۴. کارنامه کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان. دوره ۷، ش ۹، آذرماه ۱۳۵۳؛ دوره ۱۱، ش ۵، فروردین ۱۳۵۷؛ دوره ۲، ش ۱۴، اردیبهشت ۱۳۴۸؛ دوره ۵، ش ۱۲، اسفندماه ۱۳۵۱؛ دوره ۱۱، ش ۱، فروردین ۱۳۵۷؛ دوره ۳، ش ۱۲، اسفندماه ۱۳۴۹؛ دوره ۳، ش ۱۲، اسفند ۱۳۴۹؛ دوره ۱۰، ش ۱، ۱۳۵۶.

کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان. «ولین بروشور معرفی فعالیت‌های کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان». کدیور، منصور. «تحلیل محتوای کتاب‌های کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان در دو مرحله پیش و پس از انقلاب اسلامی»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد مجتمع دانشگاهی هنر، ۱۳۶۱-۱۳۶۲. کسرای، سیاوش. آرش کمانگیر، تصویرگر فرشید مثقالی، تهران: سازمان انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۱۳۵۰.

کشانی، علی اصغر. فرایند تعامل سینمای ایران و حکومت پهلوی، چ ۱، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۶. گزارش سالانه کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان. سال‌های ۱۳۴۸، ۱۳۴۹، ۱۳۵۰، ۱۳۵۱، ۱۳۵۲، ۱۳۵۶. گزارش فعالیت سازمان‌های تحت ریاست علیاحضرت شهبانوی ایران در دهه انقلاب، بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا. ماهنامه شورای کتاب کودک، س اول، ش ۶، اسفندماه ۱۳۴۲.

مجموعه قوانین بیست و یکمین دوره قانونگذاری مجلس شورای ملی، ج ۲، تهران: چاپخانه مجلس شورای ملی، بی‌تا. مجموعه مصوبات مجلس شورای ملی در چهار دوره تقنینیه، بی‌جا: مطبعه مجلس، بی‌تا. محمدی، محمدهادی و زهره قایینی. تاریخ ادبیات کودکان ایران، ادبیات کودکان در روزگار نو (۱۳۴۰-۱۳۵۷)، ج ۸، تهران: چیستا، ۱۳۹۳.

محمدی، مریم. «بررسی نقش حیوانات در داستان‌های فارسی کودکان منتشره کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان (۱۳۴۵-۱۳۷۸)»، پایان‌نامه فوق لیسانس دانشگاه آزاد اسلامی (واحد شمال)، تابستان ۱۳۷۹. مرکز اسناد انقلاب اسلامی. شماره بازیابی ۸۴۷۶۵، ص ۳۷، ۳۹، ۲۳-۲۵، ۱۹۴-۱۹۷، ۲۱۲، ۲۶۳ و ۲۶۴. مشروح مذاکرات مجلس ملی، دوره ۲۱، جلسه ۲۱۶، ۱۳۴۴/۹/۲.

مشروح مذاکرات مجلس ملی، دوره ۲۲، جلسه ۲۰، ۱۳۴۶/۱۰/۵.

میرزایی، علی. یک شاخه در سیاهی جنگل: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان از ۱۳۴۴ تا ۱۳۵۷، تهران: نشر نگاره آفتاب، ۱۳۹۹.

میرهادی، توران. «مراکز و مؤسسات ایرانی»، راهنمای کودک، س ۱۴، ش ۵ و ۶، ۱۳۵۰.

نقیسی، رسول. «آموزش و فرهنگ سیاسی»، مترجم اصغر صارمی شهاب، ایران فردا، ش ۳۰، ۱۳۷۵.

سیطرهٔ رمانس گونگی بر تاریخ نگاری؛ گزارش یک پژوهش تجربی در باب فرم زبان نوع مقاله: پژوهشی سیدرضا وسمه گر^۱/محمدعلی اکبری^۲

چکیده

نوشتار حاضر گزارشی است از مسئله، روش مطالعه، مفاهیم بنیادین و نتایج قابل استخراج از پژوهشی در باب فرم زبانی مسلط بر متون تاریخ نگاری. این مطالعه فرمالیستی تنوع انکارناپذیر متون تاریخ نگارانه را ذیل سه ژانر اساسی و، حداقل در ظاهر، تقلیل ناپذیر بررسی می کند: وقایع نگاری، پژوهش تاریخی و رمان تاریخی. از خلال سنجش فرم زبان در سبزه اثر تاریخ نگارانه که به صورت تصادفی انتخاب شده اند، می توان در باب رمانس یا رمان گونه بودن زبان تاریخی، در متنوع ترین و موع ترین معنایش، به نتایجی قابل توجه رسید. با توجه به اینکه رمانس و رمان به مثابه دو فرم زبانی بنیادین در داستان نویسی و غیر آن شناخته می شوند و همچنین با توافق بر سر این نکته که اثر رمانس گونه (همچون حکایات هزار و یک شب یا داستان های شهسوارانه) از واقعیت انسانی سخن نمی گوید، تشخیص هر ردّ پایی از رمانس گونگی در سنت های تاریخ نگارانه باید امری پرمخاطره انگاشته شود. از خلال ملاحظات سلبی و انتقادی سه ژانر اساسی فوق الذکر، گزارش حاضر در پی آن است که تصویری هرچند مبهم از راه تحول به فراسوی وضع تاکنون موجود را به ذهن متبادر کند.

واژگان کلیدی: تاریخ نگاری، رمانس گونگی، رمان گونگی، وقایع نگاری، پژوهش تاریخی، رمان تاریخی.

The Predominance of the Romancesque Form in the Historiographical Traditions: Report of an Experimental Study on the Linguistic Form

Seyed Reza Vasmegar³/Mohammadali Akbari⁴

Abstract

The present article is a report on the problem, research method, basic concepts, and results of a study on the predominant linguistic form of historiographical texts. This formalist study examines the undisputable diversity of historiographical texts under three basic and, at least seemingly, irreducible genres: chronicle, historical research, and historical novel. By assessing the linguistic form in thirteen randomly selected historical writings based on the proposed formalist criteria, certain noteworthy results can be obtained as to whether the historical language, in its broadest and most diverse sense, has a romancesque or novelesque form. The romance and the novel are recognized as two fundamental linguistic forms in fiction and other literary genres. Bearing this, as well as settling on this point that a romancesque work (such as the tales of "One Thousand and One Nights" or chivalric romance) is not concerned with human reality, identifying any trace of romancesque work in historiographical traditions should be considered a precarious endeavor. Through negative and critical considerations of the three main genres mentioned above, the present report seeks to evoke an image-albeit a vague one-of a transformation beyond the existing situation in historiography.

Keywords: Historiography, Romancesque Form, Novelesque Form, Chronicle, Historical Research, Historical Novel.

۱. دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام دانشگاه شهید بهشتی. این مقاله برگرفته از رسالهٔ دکتری آقای سیدرضا وسمه گر با عنوان «دزفول در سدهٔ نهم هجری؛ طرحی از یک تاریخ نگاری رمان گونه» می باشد.

۲. استاد گروه تاریخ، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران. * تاریخ دریافت ۱۴۰۰/۱۰/۴ * تاریخ پذیرش ۱۴۰۰/۱۱/۹.

3. PhD Candidate of History, Department of History, University of Shahid Beheshti, Tehran, Iran,

Email: rezavasmegar@gmail.com.

4. Professor, Department of History, University of Shahid Beheshti, Tehran, Iran, Email: M-Akbari@sbu.ac.ir.

طرح مسئله، نتایج پژوهش تجربی و ملاحظات انتقادی

۱-۱. متونی که در پژوهش حاضر نقد می‌شوند تاریخ‌نگارانه هستند، یعنی تصریحاً یا تلویحاً وصفی کلی یا جزئی را به برهه‌ای از زمان در گذشته نسبت داده‌اند. بیان حکمی درباره‌ی وضعی در گذشته، مثلاً وضع مدارس در قرون وسطا و یا انسان‌های واقعی یا خیالی زیسته در زمانه‌ای خاص در گذشته، متن را تاریخ‌نگارانه می‌سازد. با تحقق این معیار، چنین متونی را می‌توان در معرض «نقد فرمی روایت» قرار داد. اما آشکار است که در این صورت صرفاً بخشی از کارکردها و وظایف این متون نقد می‌شود که همانا توانایی آنها در بازآفرینی تجربه‌ی انسان در گذشته مورد بررسی نزد خواننده‌ی امروزی است و این یعنی هدف تلویحی یا تصریحی این متون. برای نمونه، هنگامی که یک مؤلف در تبیین وضعیت مدارس ابتدایی در عصر حاضر از تفاوت‌های این مدارس با آموزشگاه‌های قرون وسطایی سخن می‌گوید، ما توقع داریم از وضع انسان حاضر در آموزشگاه‌های موجود در قرون وسطا تجربه‌ای صادق ارائه شود. ممکن است یک اثر در باب ریشه‌های (تاریخی) شکل‌گیری مسائل امروزی و یا در باب روند تشکّل یک مفهوم یا یک ساختار در طول زمانی دراز در گذشته سخنی صادق بیان کند و از این نظر فوق‌العاده پراهمیت و قابل تقدیر باشد، اما نقد فرم روایت تنها و تنها با کارکرد گذشته‌گرایانه و منحصر و محدود در گذشته سروکار دارد: بازنمایی تجربه‌ی انسانی خاص در گذشته‌ای خاص. اینکه آیا این توصیف صادق از تجربه‌ی منحصربه‌فرد انسان‌ها در گذشته‌ای که بنا به تعریف «بیگانه» و «متفاوت» با ماست و این بیگانه و متفاوت و در نتیجه مرده بودنش شرط هستی و امکان تاریخ‌نگاری است، مقدمه‌ای لازم برای کارکردهای دیگر آن متون است یا خیر، به حوزه کار و علاقه متن حاضر بی‌ارتباط است. به بیان روشن‌تر، نقد فرم روایت در قبال این مسئله پراهمیت که آیا برای رسیدن به فهمی از ریشه‌های مسائل امروز و یا نگاشتن یک اثر داستانی معتبر در باب دوره‌ای در گذشته، صادق بودن ادعای توصیف گذشته الزامی است یا خیر، ساکت است.

نظریه تاریخ خصوصاً از نیمه دوم سده بیستم و با انتشار آثاری همچون *فراتاریخ*^۱ (۱۹۷۳)، اثر هایدن وایت، و *منطق روایی*^۲ (۱۹۸۳)، اثر فرانک انکرسمیت، عمیقاً شیفته و دل‌مشغول روایت‌مندی متون تاریخ‌نگارانه و بر ساخت‌های روایی مورخان و البته معیارهای غیرواقعیت‌بنیان،

1. Hayden White, *Metahistory: The Historical Imagination in Nineteenth-Century Europe* (Johns Hopkins University, 1973).

2. Frank Ankersmit, *Narrative Logic: A Semantic Analysis of the Historian's Language* (Springer Netherlands, 1983).

امروزی و اینجایی و زیبایی‌شناسانهٔ قضاوت در باب آنها بوده است. همچنین در آثار اندیشمندانی همچون پل ریکور روایی بودن خود زندگی انسان و زمان به بحث گذاشته شده است. اما در اینجا مطالعهٔ فرمالیستیِ فرم روایت همواره بحثی «زبانی» باقی می‌ماند و به هیچ روی تداعی‌های ادبی، هنری و زیبایی‌شناسانه (در معنای مرسوم کلمه) با خود به همراه ندارد. صرفاً با سخن گفتن از واقعیت و کوشش برای بازنمودن وضع انسانی خاص و—در اینجا—از دست‌رفته سروکار داریم. همچنانکه رودلف کارناپ^۱ اندیشمندی که بسی دور از هر تمایل ادبی و هنری و نسبی‌گرایانه است، به انواع گوناگون گفتن از واقعیت جهان و قضاوت قطعیت‌گرایانه و رئالیستی از آن می‌پردازد. البته این شباهتی محدود است. در مجموع، می‌توانیم با بهره‌گیری از صورت‌بندی مختصر و در عین حال تمام‌عیار انکرسمیت متأخر مسئله و دغدغهٔ پژوهش حاضر را چنین معرفی کنیم: «بازنمایی صادق واقعیت پیچیده و متکثر در یک متن پیچیده و متکثر.»^۲

۱-۲. در همهٔ سیزده متن مورد بررسی در پژوهش حاضر، نگارندگان تلویحاً یا تصریحاً در خود متون و یا در جاهای دیگر بر واقعیت‌بنیان بودن توصیفشان از زمان—مکان مورد نظر خویش تأکید کرده‌اند. بر همین اساس، نقد فرم روایت امکان‌بازنمایی واقعیت‌بنیان یک زمانه (در گذشته) را مفروض می‌گیرد.

۱-۳. در اینجا بحث بر سر شیوه‌های بهره‌گیری از زبان است. ما به هنگام سخن گفتن از یک وضعیت انسانی در گذشته (چه گذشتهٔ شخصی و چه جمعی) می‌توانیم به شیوه‌های متفاوت از زبان بهره بگیریم. فرض کنید در خیابان شاهد تصادفی بوده‌ایم و اکنون می‌خواهیم آن صحنه را برای دوستان توصیف کنیم. برخی از بدیل‌های ممکن برای روایت صحنهٔ تصادف (صرفاً از لحاظ منظر روایی) را در نظر بگیرید: من به‌عنوان یک شاهد دست اول صحنه را روایت می‌کنم؛ یا روایت دست اول خودم را با روایت پلیس مقایسه می‌کنم؛ و یا روایت دست دوم اخذشده از دوست خود را با روایت پلیس مقایسه می‌کنم؛ و یا ماجرا را بنا بر برآیند شنیده‌هایم از گزارشات دیگران روایت می‌کنم؛ و یا گزارشات متعارض دیگران را با یکدیگر مقایسه و بررسی می‌کنم و... در نقد فرم روایت بحث بر سر آن است که کدام شیوهٔ استفاده از زبان یا کدام فرم روایی—کدام منظر روایی، چه حد از گسترهٔ اختیارات راوی، چه نوع کاراکترپردازی و...—می‌تواند در بازنمایی یک وضعیت «متفاوت» و «بیگانه» موفق‌تر باشد. پس مفروض این نقد آن است

۱. بنگرید به: رودلف کارناپ، *فلسفه و نحو منطقی*، ترجمهٔ رضا متمر، تهران: مرکز، ۱۳۸۵.

2. Frank Ankersmit, *History and Topology: The Rise and Fall of Metaphor* (University of California Press, 1994), p. 4.

که شیوه‌های گوناگون بهره‌گیری از زبان از توان‌های بالقوه متفاوتی برای بازنمایی واقعیت‌بنیان یک وضعیت (گذشته) انسانی و یا، بالعکس، زادن «توهم» بازنمایی واقعیت‌بنیان آن برخوردارند. ۴-۱. این شیوه‌های متفاوت بهره‌گیری از زبان معمولاً به نحو ناخودآگاه و گریزان از گستره اختیار سوژه تاریخ‌نگار بر او تحمیل می‌شوند و نتیجه کار او، یعنی میزان کامیابی یا ناکامی‌اش در بازنمایی واقعیت‌بنیان گذشته، را تعیین و تحدید می‌کنند. مثلاً انتخاب فرم درام و نمایشنامه‌نویسی را برای گفتن از یک وضعیت یا ماجرا در نظر بگیرید. این فرم توانایی‌ها و محدودیت‌های گریزناپذیری بر مؤلف تحمیل می‌کند، مثل اصالت بخشیدن به ایده‌ها و باورها و نیات، محدود ساختن خویش به نوشتن انحصاری دیالوگ‌ها برای اجرا بر روی صحنه‌ای مقابل تماشاچیان، امکان غور در باطنی‌ترین مکنونات روان‌شناختی انسان‌ها، امکان تحلیل انگیزه‌ها، عدم امکان گزارش وقایع رخ داده به نحو همزمان از منظر سوم شخص و... این فرم، همچون هر فرم دیگری، برخی محدودیت‌های مثبت یا منفی، سودمند یا مضر، اما به هر حال ویژه و اختصاصی را بر نویسنده و نتیجه نهایی متن تحمیل می‌کند. رسالت بزرگ نقد فرم روایی آن است که ابتدا بنیادین‌ترین فرم‌های زبانی را برای وصف وضعیت‌های (گذشته) انسانی بشناسد و سپس توانایی بالقوه هر یک را در راه رسیدن به مقصود ارزیابی کند.

۵-۱. اما مطالعه فرم روایت، همچون هر فرم و ساختار دیگری و بالاخص فرم‌های چابک و لغزان، بسی مشکل و البته غیرطبیعی است. در چنین مطالعه‌ای به قول هنری جیمز، نویسنده و منتقد امریکایی-بریتانیایی، «ما باید از هنرمند، موضوعش و اندیشه‌اش و مفروضاتش را قبول کنیم؛ حاصل پرداخت او از این مواد است که به تنهایی به محک انتقاد ما آشنا می‌گردد.»^۱ اما رسیدن به این مرحله مستلزم «تمرین طولانی» برای فراتر رفتن از عادات طبیعی ذهن است. ایمانوئل کانت درباره فعالیت مشابه می‌نویسد: «ما نمی‌توانیم این عامل اضافی اخیر را از ماده بنیادین [حسی] تشخیص دهیم، مگر آنکه تمرین طولانی ما را متوجه این عامل کند و به ما مهارت *جداسازی* آن را بدهد.»^۲ (تأکید از نویسنده این سطور است)

۶-۱. عر با توجه به سیزده سنجه فرمی معرفی شده، می‌توانیم خصایص موجود در داستان نمونه‌وار *غلام‌سیاه*^۳ را «رمانس‌گونه» بخوانیم (خصایصی همچون منظر روایی استعلایی، آگاهی و توانایی نامحدود، تیپ بودن کاراکترها، خاستگاه اجتماعی درباری و اشرافی، سیاهی لشکر بودن

۱. دیوید لاج، *گراهام گرین*، ترجمه کریم امامی (تهران: هرمس، ۱۳۸۴)، ص ۴.

۲. ایمانوئل کانت، *نقد عقل محض*، ترجمه بهروز نظری (تهران: ققنوس، ۱۳۹۵)، ص ۷۹.

3. *The Black Slave*, Spanish/Portuguese folktale (English text), available in: https://www.worldoftales.com/European_folktales/Romanic_folktale_5.html#gsc.tab=0.

کاراکترهای فرعی، ضرب‌آهنگ سرسام‌آور، توصیفات کم‌مایه و ذهنی، یکپارچه و منسجم بودن روایت، عدم توجه به فضاسازی، اصالت باورها و نیت و کنش‌ها و گفت‌وگوها، دراماتیک بودن، آرزوبرآورانه و محدودیت‌ستیز بودن و مقصددوستی). اثری روایی را که در آن غلبه با این خصایل فرمی رمانس‌گونه باشد، «رمانس» خواهیم نامید. در مقابل، خصایل موجود در داستان نمونه‌وار برناردینو^۱ را «مان‌گونه» می‌خوانیم (خصایلی مثل منظر روایی درون‌ماندگار، آگاهی و توانایی محدود و عاجزانهٔ راوی، شخصیت بودن کاراکترها، خاستگاه اجتماعی غیراشرافی، التفات به کاراکترهای فرعی، ضرب‌آهنگ کند، توصیفات پرمایه و ناظر به عینیات، پاره‌پاره بودن و عدم انسجام روایت، توجه به فضاسازی، اصالت مکان، اسارت‌باور بودن و مسپردوستی). اثری روایی را که در آن غلبه با این خصایص فرمی رمان‌گونه باشد، «رمان» خواهیم نامید.

۷-۱. ما به نحو شهودی و پیش از تحلیل دلایل فرمی، از این امر مطلعیم که رمانس، در معنای مرسوم کلمه، به داستان‌هایی خیالی و فانتزی گفته می‌شود که رخدادهایی خارق‌عادت را در خود جای می‌دهند، یعنی وقایعی که برای قهرمان‌های اغراق‌شده در دنیای اشباح و اجنه و پریان و حیوانات سخنگو و فوق‌طبیعی رخ داده‌اند، مانند داستان‌های هزار و یک شب. در مقابل، ظهور رمان در عصر مدرن آغاز عصر بازنمایی واقعیت‌های روزمرهٔ زندگی انسان‌های معمولی است. همان‌گونه که از داستان *غلام‌سیاه* به‌عنوان نمونهٔ فرم داستان‌نویسی پیشامدرن و همچنین از مطالعهٔ تاریخ ادبیات برمی‌آید، فرم رمانس برای وصف واقعیت‌بنیان وضعیت عینی و یا بازنمایی یک تجربهٔ واقعی بیگانه و متفاوت در زندگی انسان‌ها نیست؛ اساساً نه نویسندهٔ رمانس چنین دغدغه‌ای دارد و نه خوانندهٔ آن چنین توقعی. اما بازنمایی دقیق واقعیت و پایبندی تمام‌عیار به تجربهٔ واقعی حضور انسان در جهان، خصلت بنیادین فرم نوین (novel) رمان در تاریخ ادبیات داستانی است.

۸-۱. در تاریخ ادبیات داستانی و مباحث نقد ادبی، رمانس به یکی از انواع داستان‌نویسی در عصر پیشامدرن یعنی داستان‌های عاشقانهٔ پرماجرا، شهسوارنامه‌ها یا هوسنامه‌ها اطلاق می‌شود. در مقابل، رمان یکی از انواع ادبیات داستانی در دوران مدرن است که پس از تحول داستان‌نویسی در سده‌های شانزدهم و هفدهم، با پیشتازی دن‌کیشوت اثر میگل دو سروانتس، شکل گرفت. رمان اصطلاحی تخصصی است که معمولاً بر داستان بلند چند نسل از یک خانواده اطلاق می‌شود. آشکار است که در این زمینه رمان با داستان کوتاه، درام و... متفاوت است. اما در

1. Ana María Matute, *Bernardino*, 1961 (Spanish text), available in: <https://docplayer.es/70472945-Bernardino-1961-ana-maria-matute-ausejo.html>.

اصطلاح‌شناسی اثر حاضر، «رمانس‌گونگی» و «رمان‌گونگی» دو نوع اصیل و بنیادین بهره‌گیری از زبان برای وصف یک واقعیت هستند. از این رو، یک داستان کوتاه یا یک نمایشنامه می‌تواند رمان باشد و یک رمان در معنای مرسوم آن می‌تواند رمانس باشد.

۹-۱. در این مقاله ما سیزده اثر تاریخ‌نگارانه (اخبار الطوال، رؤیای بابوک، کودک و زندگی خانوادگی در رژیم قدیم، قلعه اترانتو، جامعه ایران در دوران رضاشاه، جنگ و صلح، تجارب السلف، مراقبت و زندان، ویلهلم تل، هجدهم برومر لویی بناپارت، یک روز زندگی پسرک قبطی، مآثر سلطانیه، صومعه پرم) را به تصادف برگزیده و بررسی کرده‌ایم تا ببینیم هر کدام از این آثار به کدام یک از این دو سر روایتگری (رمانس یا رمان) نزدیک‌ترند. آیا، چنانکه از پیش می‌توان تصور کرد، تاریخ‌نگاری بنا به مقصودش، یعنی سخن گفتن غیرتخیلی در باب واقعیت گذشته، همواره رمان‌گونه بوده است؟ و یا اینکه در گذشته رمانس‌گونه بوده و در عصر جدید و در دو سه قرن اخیر، همگام با دیگر حوزه‌های اندیشه و به‌خصوص ادبیات داستانی، تحول از رمانس‌نویسی به رمان‌نویسی را از سر گذرانده است؟

۱۰-۱. نتیجه کلی و اولیه بررسی حاضر در باب رمانس‌گونه یا رمان‌گونه بودن سیزده اثر تاریخ‌نگارانه برگزیده از اعصار متفاوت و مؤلفان گوناگون شگفت‌انگیز است (بنگرید به: جدول شماره ۱).^۱ در نگاه اول، غلبه با رمانس‌گونگی است.

۱. در پژوهش مرجع، فراز در نظر گرفته شده از هر اثر معرفی و سپس وضعیت آن فراز برگزیده در قبال هر سنجه به تفصیل بررسی شده است. در اینجا، صرفاً با نتیجه نهایی آن بررسی سروکار داریم.

توصیف وضعیت سه ژانر اساسی تاریخ‌نگاری

۱-۲. از بین این سیزده اثر، چهار اثر وقایع‌نگارانه هستند: *اخبار الطوال*، *تجارب السلف*، *هجدهم* برومر لویی بناپارت و *مآثر سلطانیه*. فرض بر آن است که در میان سه دسته اصلی تاریخ‌نگاری، وقایع‌نگاری‌ها خالص‌ترین و تمام‌عیارترین وظیفه را در راه بازنمایی واقعیت‌بنیان یک عصر بر عهده دارند، چرا که نه دغدغه تبیین مسئله و معضلی امروزی را دارند و نه وظیفه‌شان سخن گفتن از گستره‌های طولانی و تزریق جذابیت داستانی و... است. اما نه! هر چهار اثر نزدیک به رمانس مطلق هستند (جدول شماره ۲).

جدول ۲. فرم روایی چهار اثر وقایع‌نگارانه برگزیده

مسیر یا مقصد	واکنش به محدودیت‌ها	بار دراماتیک روایت	نقطه نقل روایت	فضاسازی	وحدت و انسجام روایت	نوع و حجم توصیفات	ضرب‌آهنگ روایت	نقش کاراکترهای فرعی	خاستگاه اجتماعی کاراکترها	سرشت کاراکترها	گستره اختیارات راوی	منظر روایی
												اخبار الطوال
												تجارب السلف
												هجدهم برومر لویی
												بناپارت
												مآثر سلطانیه

این شباهت و یکسانی برجسته و این وحدت انکارناپذیر در رمانس‌گویی وقایع‌نگاری‌های انتخاب‌شده، با توجه به تنوع و تفاوت آنها به لحاظ زمان و مکان، جهان‌بینی، دیدگاه و موضوع کانونی روایت و همچنین روش بررسی و تحلیل، شاید ما را به این نتیجه برساند که فرم روایی وقایع‌نگاری (ذکر و وصف رویدادهای پراهمیت و تأثیرگذار بر یک نظم کلی زمانمند) لاجرم به نتیجه‌ای رمانس‌گونه منجر می‌شود و نمی‌تواند در بازنمایی واقعیت کامیاب شود.

۲-۲. سه اثر کودک و زندگی خانوادگی در رژیم قدیم، *جامعه ایران در دوران رضاشاه* و *مراقبت و زندان* در ژانر پژوهش تاریخی قرار می‌گیرند. پژوهش تاریخی به معنای مطالعه جدی و آکادمیک در باب موضوع یا مسئله خاصی در گذشته است که توسط فرد متخصص با استفاده از بیشترین

آرشیوها و داده‌های تاریخی ممکن انجام می‌شود. با وجود این جدیت و پشتکار و تخصص و ابتدای تمام‌عیار بر منابع و داده‌های اصیل، نتیجهٔ اعجاب‌آور است. پژوهش‌ها رمانس‌گونه‌ترین آثار ممکن هستند؛ رمانس‌گونه‌تر از نمونه‌های وقایع‌نگاری و رمان تاریخی و حتی گاه (مثلاً در مورد جامعهٔ ایران در دوران رضاشاه) رمانس‌گونه‌تر از نمونهٔ اعلاّی رمانس‌گونگی یعنی غلام‌سیاه که یک حکایت فولکلور قرون وسطایی به شمار می‌آید (جدول شمارهٔ ۳).

جدول ۳. فرم روایی سه اثر پژوهشگرانهٔ برگزیده

منظر روایی	گسترهٔ اختیارات راوی	سرشت کاراکترها	خاستگاه اجتماعی کاراکترها	نقش کاراکترهای فرعی	ضرب‌آهنگ روایت	نوع و حجم توصیفات	وحدت و انسجام روایت	فضاسازی	نقطهٔ نقل روایت	بار دراماتیک روایت	واکنش به محدودیت‌ها	مسیر یا مقصد
کودک ... در رژیم قدیم												
جامعهٔ ایران در دوران رضاشاه												
مراقبت و زندان												

همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، با توجه به اینکه فرم روایی پژوهشگرانه اغلب براساس سنجه‌های فرمی‌ای که عمدتاً از حوزهٔ نقد ادبیات داستانی سرچشمه می‌گیرند، سنجیده نمی‌شود، کار تحلیل در اینجا با مشکلی ویژه مواجه است. این اشکال بیش از هر جای دیگر خود را در سنجه‌هایی همچون سرشت کاراکترها، نقش کاراکترهای فرعی و ضرب‌آهنگ روایت نشان می‌دهد. آثار پژوهشگرانه در برابر این‌گونه ارزیابی مقاومت می‌کنند. آنها کاراکتر فرعی، به معنای مرسوم در ادبیات داستانی، ندارند و به مسئلهٔ ضرب‌آهنگ روایت نیز بی‌توجه‌اند. کاراکترهای روایت‌های پژوهشگرانه (برای نمونه، کودک و زندگی خانوادگی در رژیم قدیم) غالباً از جنس کاراکترهای شخصی و انسانی نیستند. با این حال، اگر باور داشته باشیم که متون، بنا به فرم روایی‌شان، از توان‌های بالقوه متفاوتی برای بازنمایی واقعیت برخوردارند و اینکه متنی نزدیک به برناردینو چیز بیشتری دربارهٔ واقعیت یک عصر به ما می‌گوید، آنگاه مجاز هستیم که داوطلب‌های شرکت در

آزمون بازنمایی واقعیت گذشته را بنا بر معیارهای متناسب با آن داستان بسنجیم و نه با معیارهای متناسب و آشنا با هر داوطلب به نحو خاص؛ یک اصل روشی ساختارگرایانه. وانگهی در باب کاراکترپردازی غیرشخصی (مثلاً در کودک و زندگی در... و مراقبت و زندان و همچنین در هجدهم برومرو...) این پرسش پیش می‌آید که چرا اساساً به جای افراد متشخص انسانی به تیپ‌ها و گروه‌ها و جوامع و طبقات توجه می‌شود؟ این خصلت خود از استلزامات دیگر خصایل فرمی است که با خود استلزاماتی همگن به بار می‌آورد. بنابراین، چنانکه از جدول شماره ۳ آشکار می‌شود، فرم روایت پژوهشگرانه با وجود فراهم کردن امکان تحولات انقلابی در زمینه‌های موضوعی، هدفی، بینشی و روشی، بنا به ذات و استلزامات اجتناب‌ناپذیر خویش نمی‌تواند شرط اساسی بازنمایی وضعیت انسانی متفاوت و بیگانه را رعایت کند. فرم روایت‌گری خداگونه و قاضی‌مآب پژوهشگری رمانس‌گونه‌ترین تاریخ‌نگاری ممکن را به بار می‌آورد.

۲-۳. شش رمان تاریخی (البته رمان تاریخی با تعریف ویژه این مقاله) در این مجموعه مورد نقد قرار گرفته‌اند: *رؤیای بابوک، قلعه اترانتو، جنگ و صلح، ویلهلم تل*، یک روز زندگی پسرک قبطی و صومعه یارم. یکی از مفروضات شهودی و نقدناشده، چه در میان عامه و چه در میان متخصصان امر تاریخ‌نگاری، تعارض و تقابل تخیل^۱ و واقعیت^۲ یا، به بیان دیگر، امر خیالی و داستانی^۳ و امر واقعی^۴ است. اما نتیجه‌ای که از بررسی حاضر به دست می‌آید شگفت‌انگیز است: نه تنها تعارض و تناقضی در این امر به چشم نمی‌خورد، بلکه در میان سه شکل اساسی تاریخ‌نگاری، رمان تاریخی از همه رمان‌گونه‌تر است. یعنی درست آن ژانری از تاریخ‌نگاری که کمتر از همه جدی و، در واقع، تاریخ‌نگارانه انگاشته می‌شود، در بازنمایی واقعیت گذشته تاریخی از ژانرهای جالفاده‌تر و مقبول‌تر (وقایع‌نگاری و پژوهش تاریخی) کامیاب‌تر است. البته این موفقیت و کامیابی بسی نسبی است و البته ناکافی (جدول شماره ۴).

1. fantasy
2. reality
3. Fictional
4. factual

جدول ۴. فرم روایی شش رمان تاریخی برگزیده

منظر روایی	گسترهٔ اختیارات راوی	سرسشت کاراکترها	خاستگاه اجتماعی کاراکترها	نقش کاراکترهای فرعی	ضرب‌آهنگ روایت	نوع و حجم توصیفات	وحدت و انسجام روایت	فضاسازی	نقطهٔ ثقل روایت	بار دراماتیک روایت	واکنش به محدودیت‌ها	مسیر یا مقصد
رؤیای بابوک												
قلعهٔ اترانتو												
جنگ و صلح												
ویلهم تل												
یک روز زندگی												
پسرک قبطی												
صومعهٔ پارم												

در مطالعات مربوط به رمان تاریخی و نقد ادبی (برای مثال، در مطالعات گئورگ لوکاچ)، صومعهٔ پارم یکی از بهترین نمونه‌های ژانر رمان تاریخی در معنای مرسوم آن شناخته می‌شود. اما این اثر یکی از معیارهای تعریف اثر تاریخ‌نگارانه در این مجموعه را محقق نمی‌سازد؛ در باب گذشتهٔ متفاوت و بیگانه بودن، در اندیشهٔ لوکاچ و سنت مارکسیستی نقد ادبی و اساساً سنت نقد رمان، اصطلاح رمان تاریخی به زمانی اطلاق می‌شود که هدفش بازنمایندن کلیت یک دورهٔ تاریخی باشد (مثلاً از طریق توصیف تحولات زندگی چند نسل از یک خانواده) و تفاوتی ندارد که این دورهٔ تاریخی قرون وسطای اسکات باشد (آیوانهو) یا فرانسهٔ معاصر اونوره دو بالزاک (دهقانان). اما «در باب گذشته بودن» شرط لازم تاریخ‌نگارانه خواندن یک اثر در بررسی حاضر است. شاید درست نباشد کوشش پرمخاطره و بی‌نهایت دشوارتر میلیتسا ادینوونا ماتیو در بازنمایی عصر رامسس دوم فرعون مصر را در کنار بازنمایی زمانی-مکانی استاندال از تاریخ فرانسه نهاد که خود در آن فضا زیسته و در نبرد بزرگ آن شرکت داشته و در بازنمایی‌اش حتی می‌توانسته است به خاطرات شخصی خویش رجوع کند. باید مرزی میان رمان رئالیستی و رمان تاریخی نهاد؛ مرزی و تمایزی که منتقدانی همچون لوکاچ به دلیل مستقل و بنیادین نینگاشتن وجه «تاریخی» در رمان تاریخی از آن غفلت کرده‌اند. بر همین اساس باید صومعهٔ پارم را از فهرست رمان‌های تاریخی این مجموعه حذف کرد (جدول شمارهٔ ۵). با این همه، کامیابی نسبی و البته قابل توجه صومعهٔ پارم چراغ راهنمایی برای ادامهٔ مسیر ما فراهم

می‌آورد؛ چشم داشتن به رمان رئالیستی و تحولات آن در دو سه سدهٔ اخیر. بدین ترتیب، نقد فرمی رمان‌های تاریخی و همچنین بررسی آرای بزرگ‌ترین نظریه‌پرداز این حوزه ما را به نتایجی مهم و راهگشا می‌رساند: نخست، رمان تاریخی و یا، به بیان عام‌تر، بازنمایی داستانی واقعیت یک عصر تاریخی، امتیازی منحصر به فرد نسبت به دیگر ژانرهای تاریخ‌نگاری دارد؛ داستانی بودن بسی بیش از وقایع‌نگاری و پژوهش تاریخی می‌تواند استلزامات فرم رمان‌گونه‌گی را محقق سازد (در ادامهٔ این مقاله به استخراج بیشترین فواید این امکان و فرصت بزرگ خواهیم پرداخت). دوم، این امکان بالقوه در رمان‌های تاریخی موجود، حتی در مرفقی‌ترین و رئالیستی‌ترین رمان‌های تاریخی، به فعلیت تمام نرسیده است. به بیانی تناقض‌گون، ما تاکنون هیچ‌گاه رمان تاریخی در معنای دقیق کلمه نداشتیم. رمان تاریخی، به‌ویژه رمان تاریخی اواسط سدهٔ نوزدهم، صرفاً رمانس تاریخی مرفقی است.

ملاحظات انتقادی در باب روش مطالعه و نتایج آن

۱-۳. اصالت فرم روایی: شباهت و یکسانی فعالیت تاریخ‌نگارانهٔ نویسندگانی سراسر متفاوت با هم از هر لحاظ از یک سو و تفاوت میان خواسته‌ها و نیات آگاهانهٔ آنها و نتیجهٔ ناخودآگاه کار آنها از سوی دیگر، وجود سطحی بنیادین و تعیین‌کننده تحت عنوان «فرم روایی» را اثبات می‌کند. سلطهٔ این سطح بر نوشتارهای انسان‌ها، یعنی فرم روایی به‌کار گرفته‌شده برای سخن گفتن از واقعیت، لاجرم از «خصلتی جمعی و تاریخی» برخوردار است؛ فرم روایی وجهی از جبر تاریخت در یک زمانه است. عادت بر آن است که انتخاب‌های فرمی امری آگاهانه و اختیاری محسوب شوند. مثلاً در تبیین توجه انحصاری مورخان اسلامی به طبقات متنفذ جامعه می‌نویسند: «... مورخانی که موقعیتی مناسب در جامعه دارند متمایل‌اند با گزارش‌های تولیدشده در چرخهٔ نخبگانی که خود وابسته به آن‌اند و از طریق آن از جاذبه‌های دربار برخوردار می‌شوند سروکار داشته باشند.»^۱ اما وجه جمعی و جبری و تاریخی فرم روایی به ما نشان می‌دهد که نه، حتی اگر درست همان «غیرنخبگان روستایی» نیز تاریخ‌نگاری می‌کردند اتفاق متفاوتی نمی‌افتاد و همان نگاه رمانس‌گونهٔ نخبه‌گرا تولید می‌شد. کما اینکه در رمانس‌های فولکلور عوام در عصر سنت چین رخ می‌داد. بحث اساساً در باب سطحی متفاوت است.

۲-۳. تقدم فرم روایی بر واقعیت: اینکه یک نوشته تا چه حد واقعیت بیرونی (گذشته) را بازنمایی می‌کند، نه به وضع واقعی امور و نه به رونویسی آن در روایت بستگی دارد، بلکه به فرم روایی انتخاب‌شده

۱. چیس اف. رابینسون، تاریخ‌نگاری اسلامی، ترجمهٔ محسن الویری (تهران: سمت، ۱۳۹۳)، ص ۲۲۶.

برای گفتن از وضعِ واقعیتِ امور وابسته است. افرادی به شرح آ (خوش‌اخلاق)، ب (دمدمی‌مزاج)، پ (عصبی)، ت (خسبیس) و ث (حریص) منازعه‌ای سیاسی را در سال ۸۵۰ش در شهر کرمان شکل می‌دهند؛ این رویداد در واقعیت بیرونی در آنجا واقعاً رخ داده است. حال فرض کنید روایتی در دست داریم که دقیقاً «رونوشتی» از این وضع واقعی امور به دست می‌دهد، نام هر یک از این افراد را دقیق و بی‌کم‌وکاست نقل می‌کند، خلیقات هر یک از طرف‌های دعوا را مورد توجه قرار می‌دهد، کنش‌های آنها را به‌دقت توصیف می‌کند، کل روند رویداد آن منازعهٔ سیاسی را روایت و محل و زمان رخ دادن آن را نیز به‌وضوح تعیین می‌کند. با اینکه همهٔ این امور واقعاً اتفاق افتاده و تماماً و بی‌کم‌وکاست در اینجا نقل شده‌اند، اما این روایت مطلقاً هیچ چیز در باب واقعیت نگفته و به هیچ روی در بازنمایی خاص بودگی و تفاوت وضعیت مورد نظر (یعنی تاریخت و واقعیت موضوع) نزد خوانندهٔ امروزی موفق نبوده است. این اتفاقی است که غالباً در موثق‌ترین و معتبرترین روایت‌های رمانس‌گونهٔ تاریخ‌نگاری تاکنون موجود و بالاخص در وقایع‌نگاری رخ می‌دهد. استلزامات این فرم روایی برگزیده آدمی را به «توهم آگاهی» دچار می‌کند. مسئلهٔ تعیین‌کنندهٔ انتخاب فرم روایی متناسب است و این فرم روایی به لحاظ معرفت‌شناختی بر واقعیت تقدم و اولویت دارد. گام بزرگ در راه رسیدن به توانایی بازنمایی واقعیت‌بنیان گذشته، کشف فرم روایی متناسب با در-جهان-بودگی انسان است.

۳-۳. پرتگاه مهلک آشناسازی: هم علت و هم نتیجهٔ رمانس‌گونه‌گی میل انسان به آشناسازی، بیگانه‌زدایی و از آن خودساختن واقعیت انسانی (گذشته) و سپس سیطره بر آن و بهره جستن از آن است. این خصلت عام معرفت‌یابی بشر (حداقل در عصر مدرن) است. این میل مقاومت‌ناپذیر در میان متفاوت‌ترین و متعارض‌ترین نظریه‌پردازان معرفت‌تاریخی و همچنین مورخان عملی وجود دارد. این میل نقدناشدهٔ مشترک در فرم روایی رمانس‌گونه (در هر سه ژانر اساسی تاریخ‌نگاری) متبلور می‌شود؛ فرمی روایی که، بنا به خصایل و عناصر الزام‌آورش، اساساً و منحصرأ به خدمت آشناسازی امر ناآشنا و بیگانه‌زدایی از امر بیگانه درمی‌آید و از نخستین و بنیادین‌ترین هدف تاریخ‌نگاری و از شرط امکان آن یعنی گفتن از وضع ناآشنا و بیگانه تخطی می‌کند. شاید در نهایت گریزی از این وسوسهٔ همبسته با معرفت در نهاد انسانی نباشد، اما کوششی شاید مذبحخانه اما مقدس لازم است برای ایستادگی آگاهانه در برابر هرگونه آشناسازی امر ناآشنا و بیگانه.

۴-۳. سنجه‌های انتخاب‌شده برای نقد فرمی آثار تاریخ‌نگارانه همگی در یک سطح از فرمی بودن قرار ندارند. اگر به طیفی از محتوایی‌ترین (آگاهانه‌ترین و ایده‌وارترین) تا فرمی‌ترین معیارها قائل باشیم، قطعاً تمایزی خواهیم نهاد میان مثلاً منظر روایی یا بار دراماتیک روایت از یک سو و واکنش به

محدودیت‌های بیرونی از سوی دیگر. بله! این سنجۀ اخیر، یعنی واکنش به محدودیت‌های بیرونی، به مراتب آگاهانه‌تر و ایده‌وارتر است- گو اینکه همین سنجۀ بالنسبه محتوایی در مقایسه با، مثلاً، سنجه‌هایی که منش ایدئولوژیک یا سیاسی مؤلف را ارزیابی می‌کنند در مرتبه‌ای فرمی‌تر قرار دارد. همین حکم، یعنی به قدر کافی فرمی نبودن، در حدی فروتر، در مورد «خاستگاه اجتماعی کاراکترها» نیز صادق است. از این رو، برای رسیدن به یک ارزیابی درست‌تر از وضع رمان‌گویی در تاریخ‌نگاری تاکنون موجود، باید این دو معیار را از جدول نهایی خویش حذف کنیم (جدول شماره ۵). اما وجود و بررسی این سنجه‌های بالنسبه غیر فرمی و نتیجۀ به‌دست‌آمده از مواجهۀ آنها با سیزده اثر تاریخ‌نگارانه، که بسی متفاوت با نتایج به‌دست‌آمده از دیگر سنجه‌ها می‌نماید، می‌تواند به‌عنوان عاملی برای کنترل کیفیت نتایج باقی این بررسی در نظر گرفته شود.

۳-۵. یک نکته جالب توجه در جدول شماره ۱ به چشم می‌خورد: برناردینو، که به‌عنوان نمونه‌اعلای داستان رمان‌گونه معرفی شده است، خود در چهار سنجه (وحدت و انسجام روایت، فضاسازی، نقطه ثقل روایت و بار دراماتیک روایت) رمان‌گونه نیست. جالب آن است که این چهار معیار دقیقاً رمانس‌گونه‌ترین وضع را در میان متون تاریخ‌نگارانه مورد بررسی نمایش می‌دهند. در این چهار سنجه اثری از رمان‌گویی (جز در یکی دو مورد) مطلقاً به چشم نمی‌خورد؛ رمانس‌گویی مطلق. این دو واقعیت بسی آموزنده و راهگشاست: داستان‌نویسی رئالیستی معاصر (از جمله داستانی پیشرو همچون برناردینو) راهنمای ما به سوی تاریخ‌نگاری رمان‌گونه است، اما خود این فرم روایی به قدر کافی رمان‌گونه نیست. رمان‌گونه‌ترین آثار ادبیات داستانی دارای محدودیت‌ها و حد و مرزهایی هستند؛ حد و مرزهایی که امکان رسیدن به رمان کامل را در حوزه ادبیات داستانی ممتنع می‌سازند. و جالب آنکه درست همین سنجه‌ها فرمی‌ترین سنجه‌ها هستند. اگرچه قطعاً داستان‌نویسی پست‌مدرن حداقل در دو سنجۀ وحدت و انسجام روایت و بار دراماتیک روایت گام‌های بلندی به سوی رمان‌گویی افزون‌تر برداشته است، به نظر می‌رسد محدودیت‌های مذکور از خصلت‌های ذاتی و قوام‌بخش ادبیات داستانی باشند، و تغییر در آنها به سرشت ادبیات داستانی لطمه بزند و به مرگ ادبیات منجر شود. تفاوت ادبیات داستانی و تاریخ‌نگاری را نه در دوگانۀ وهمی و ساده‌لوحانۀ تخیلی/واقعی بودن، بلکه درست در همین جا باید جست‌وجو کرد. اثر تاریخ‌نگارانه‌ای که قصد بازنمایی واقعیت‌بنیان گذشته را دارد، باید رمان‌گویی را به رادیکال‌ترین حد آن برساند.

جدول ۵. نتیجهٔ نهایی بررسی فرم روایی آثار تاریخ‌نگارانهٔ برگزیده

منظر روایی	گسترهٔ اختیارات راوی	سرشت کاراکترها	نقش کاراکترهای فرعی	ضرب‌آهنگ روایت	نوع و حجم توصیفات	وحدت و انسجام روایت	فضاسازی	نقطهٔ ثقل روایت	بار دراماتیک روایت	مسیب یا مقصد
اخبار الطوال										
رؤیای بابوک										
کودک ... در رژیم قدیم										
قلعهٔ اترانتو										
جامعهٔ ایران در دوران رضاشاه										
جنگ و صلح										
تجارب السلف										
مراقبت و زندان										
ویلهلم تل										
هجدهم برومر لویی بناپارت										
یک روز زندگی پسرک قبطی										
مآثر سلطانیه										

مواجههٔ خودخواهانه با گذشته؛ نقد و تحلیل وضعیت سه ژانر اساسی تاریخ‌نگاری

وقایع‌نگاری و مواجهه با واقعیت تاریخی

به این فراز خصلت‌نما و نمونه‌وار از یکی از وقایع‌نگاری‌های مورد بررسی (مآثر سلطانیه) توجه کنید: اللهیارخان صورت مرگ را در آینهٔ خاطر خود معاینه دید و دختر خود را که میرزا اسدالله مستوفی دیوان‌اعلی به آوردن آن رفته بود و اللهیارخان تا آن روز شاهد حصول را به حجاب تأخیر نهفته در نقاب‌عماری به پرده‌سرای شهرباری فرستاد و عذار عریضه را به خط عذر خطا چون روی خویش سیاه کرده مستدعی شد که چون شمار عمر سنین از ستین گذشته و بهار روز جوانی دست فرسود خریف خرافت گشته اگر خسرو مرحمت‌آیین از احضار این کمین درگذرد و به اجازت پادشاهی در گوشهٔ انزوا دو روزه مهلت زندگی را به طاعت به سر برد از مرّوت جیلت و رویت قلب رحیم دور نیست.^۱

فرض کنید این فراز از متن بی هیچ جرح و تعدیلی در بطن یک داستان تاریخی در باب عصر قاجار (که

۱. عبدالرزاق بیگ دنبلی، مآثر سلطانیه، به اهتمام فیروز منصوری (تهران: اطلاعات، ۱۳۸۳)، ص ۶۲-۶۳.

بنا به تعریف طبعاً و نوعاً هیچ پابندی‌ای به وقایع و اشخاص تاریخی ندارد) بیاید. آیا در این صورت مشکلی پیش خواهد آمد؟ خواننده متوجه تفاوتی خواهد شد؟ حال فرض کنید همین فراز از مآثر سلطانیه در میانه یک پاورقی تاریخی بازاری و عامه‌پسند مطلقاً خیالی در باب عصر قاجار (که بنا به تعریف هیچ نسبتی با واقعیت آن عصر ندارد) بیاید، آنگاه چه؟ در این صورت هیچ فریاد اعتراضی برنخواهد خاست. زیرا اللهیارخان در یک پاورقی تاریخی مطلقاً خیالی نیز می‌تواند دقیقاً به همین شکل در اعلام موافقت خویش با ازدواج دخترش با پادشاه تأخیر کند و سپس به خاطر ترس از مرگ، دختر خود را «به پرده‌سرای شهریاری» بفرستد و نامه‌ای عذرآمیز دقیقاً با همین کلمات بنویسد. واقعی و تاریخی انگاشتن این فراز در میانه متن وقایع‌نگارانه و دروغین انگاشتن همان متن و همان کلمات در میانه یک پاورقی تاریخی عامه‌پسند از کجا می‌آید؟

حال فرض کنید در نام‌های اشخاص مذکور در تمام متن مآثر سلطانیه تغییراتی جزئی اعمال کنیم، مثلاً فتحعلی شاه را به فضلعلی شاه، عباس میرزا را به عطاس میرزا، محمدولی میرزا را به محمدعلی میرزا و حاجی ابراهیم کلانتر را به حاجی اسماعیل کلانتر تغییر دهیم. آنگاه چه خواهد شد؟ نتیجه شگفت‌آور است: متن صرفاً به واسطه تغییر چند اسم از یک منبع فوق‌العاده معتبر و بی‌همتا در باب تاریخ عصر قاجار به یک داستان خیالی دروغین و فاقد ارزش تاریخی بدل خواهد شد. واقعی و تاریخی انگاشتن متن اول و دروغین و غیرتاریخی انگاشتن متن دوم از کجا می‌آید؟

یک اصل اساسی و تخطی‌ناپذیر در نقد فرم روایت به لحاظ بازنمایی واقعیت در آثار تاریخ‌نگارانه وجود دارد: نگاه خودکفا و خودبینان به متون. ما باید متون و فرم‌های روایی را براساس توان درونی و مستقل آنها برای بازنمایی واقعیت قضاوت کنیم. به همین دلیل فرض می‌کنیم متن مورد بررسی تنها متن و سند و مدرک از روزگار خود است و می‌کوشیم ذهن خود را از تمامی دانسته‌های پیشینی و بیرونی درباره آن خالی کنیم. بهره‌گیری یک اثر از دانسته‌های پیشینی و بیرونی من خواننده نامشروع است. اینکه من از پیش و از بیرون می‌دانم شخصی به نام فتحعلی شاه پادشاهی در عصر قاجار بوده و یا اصفهان نام شهری در ایران و در ناحیه مرکزی آن است، شایستگی و مزیتی برای متن در جهت بازنمایی واقعیت ایجاد نمی‌کند. حال چه عاملی موجب می‌شود من خواننده، به نحو شهودی و غیرانتقادی، داستان اللهیارخان و فتحعلی شاه را هنگامی که در یک وقایع‌نامه می‌بینم واقعی و بازنمایاننده واقعیت عصر قاجار بینگارم و هنگامی که دقیقاً با همان متن در یک پاورقی تاریخی مواجه می‌شوم، آن را واقعی و تاریخی ندانم؟ چه عاملی موجب می‌شود متن مآثر سلطانیه را یک منبع تاریخی موثق بینگاریم و همان متن را با اندک تغییراتی در اسامی اشخاص یک داستان تاریخی؟ پاسخ همانا اطلاعات پیشینی و بیرونی من است. و

چنانچه این نوع اطلاعات را کنار بگذاریم، از آن وقایع‌نگاری‌های موثق و معتبر هیچ چیز جز آن پاورقی مجلات عامه‌پسند باقی نمی‌ماند.

نخستین و مرگبارترین پرتگاه رمانس‌گونه‌گی در آثار وقایع‌نگارانه ابتدای روایت بر احساسات و عواطف و کنش‌های رخ داده بر اثر این عواطف است. اما سخن گفتن از صفات اخلاقی و عواطف و احساسات و کنش‌های کاراکترهای تاریخی چه چیزی در باب یک زمان-مکان بیگانه و متفاوت به ما می‌گوید؟ تعلق اللهیارخان در پاسخ مثبت به خواستگاری فتحعلی شاه به طمع قدرت افزون‌تر، ترس او از مرگ و همچنین عجز و ناتوانی‌اش در برابر قدرت قاهره می‌توانند واقعیت زمانه‌ای در گذشته را بر ما آشکار سازند؟ بحث بر سر یک واقعهٔ جزئی و خانوادگی احتمالاً کم‌اهمیت نیست، بلکه آیا احساسات و عواطف و کنش‌های افراد درگیر در مهم‌ترین رویدادهای حیات یک ملت، می‌توانند چنین دستاوردی داشته باشند؟ برای نمونه، صفت اخلاقی و عاطفی خست را در نظر بگیرید و تصور کنید در یک وقایع‌نگاری به ما گفته شود: «نادر شاه افشار خسیس بود» (و مفروض آنکه نادر شاه افشار واقعاً و در دنیای بیرون خسیس بوده است). حال آیا از این جمله-از این جملهٔ صادق-چیزی واقعیت‌بنیان در مورد وضعیت عصر مورد نظر مستفاد می‌شود؟ بحث به هیچ روی بر سر اهمیت داشتن یا نداشتن این احساسات و عواطف شخصی و یا تأثیرگذار بودن یا نبودن شخص نادرشاه نیست. پرسش ما پرسشی معرفت‌شناسانه است. فرض کنیم نادرشاه واقعاً خسیس بوده و خسیس بودنش تعیین‌کنندهٔ کل سرنوشت زمانهٔ او و اوضاع داخلی و روابط خارجی او بوده است. حال ما از این خست چه می‌فهمیم؟ آیا پس از شنیدن این گزاره در باب گذشته، می‌توانیم ماهیت و خاص بودگی و بیگانگی گذشتهٔ مورد بحث را دریابیم؟ خست همچون هر وصف احساسی و عاطفی و اخلاقی دیگری و هر تدبیر و نقشه‌ای که مبتنی بر این احساسات و عواطف باشد و هر کنش و اقدامی که بنا بر این تدابیر و نقشه‌ها انجام شود و هر نتیجه و دستاوردی که از این کنش‌ها به دست آید، لاجرم امروزی و آشنا می‌شود؛ و امروزی بودن و آشنا شدن همانا آن روی سکهٔ ابدی و همیشگی یا همه‌جایی و همه‌زمانی بودن این احساسات و عواطف و انگیزه‌ها و کنش‌ها و نتایج است. لافوتن، شاعر شهیر فرانسوی عصر کلاسیک (سدهٔ هفدهم)، حکایتی دارد تحت عنوان خسیسی که گنجینه‌اش را گم کرد. در آنجا می‌گوید:

آن مردی که گنجینه‌اش را مخفی کرده بود و از اوپ از او با ما سخن می‌گوید،
نمونهٔ خوبی برای این مورد است.

آن بدبخت برای استفاده از ثروتش

منتظر زندگی ثانوی بود.

او مالک طلا نبود بلکه طلا مالک او بود.

ثروتی پنهان در دل خاک داشت

قلب او نیز همراه آن...

هیچ سرگرمی دیگری نداشت...^۱

سه زمان بالکل متفاوت و دور از هم در خوانش این قطعه جمع می‌آیند: زمان ازوپ شاعر یونان باستان، زمان لافونتن یعنی سده هفدهم در فرانسه و زمان خواننده امروزی در اینجا و اکنون. به نظر می‌رسد خست از نظر این هر سه نفر یکی است؛ امری امروزی، همه‌زمانی و همه‌مکانی. نه طمع اولیه و نه ترس ثانوی و نه تدبیر و کنش الهیارخان هیچ کدام به کار فهم امر بیگانه و متفاوت و البته منحصر به فرد نمی‌آیند. سخن گفتن از نیات و انگیزه‌ها و کنش‌ها بی‌کم و کاست مترادف است با نابود شدن بیگانگی و تفاوت و خاص‌بودگی یک وضع انسانی؛ این یعنی نابود شدن امکان تاریخ‌نگاری. و این همان اتفاقی است که در «بازآفرینی»^۲ کالینگوود، «فلسفه کنش»^۳ فون‌رایت و ریکور، در هرمنوتیک نیت و کنش و حتی در کل حوزه تاریخ ایده‌ها یا تاریخ اندیشه اتفاق می‌افتد.

دومین پرتگاه مهلک رمانس‌گونه‌گی در آثار وقایع‌نگارانه—و البته در دو ژانر اساسی دیگر تاریخ‌نگاری نیز—اصالت رویداد، رویدادهای اساسی و سرنوشت‌ساز و قابل توجه است. و صاف‌الحضره شیرازی، صاحب تاریخ و صاف، حوادث بزرگ و عجیب را موجد علم تاریخ می‌داند. چنانکه انگیزه خویش از نگارش تاریخ و صاف را زنده کردن حوادث و وقایعی که به فراموشی گذاشته شده و وقایع بزرگی که اتفاق افتاده است و آیندگان باید از آن باخبر شوند، ذکر می‌کند تا «سلسله این حکایت که از عجایب شهر و اعوام است قطع نشود»^۴

پژوهش تاریخی و مواجهه با واقعیت تاریخی؛ نقد فوکویی بر فوکو

نقد فرم روایت نقدی فوکویی است، چرا که به نحو رادیکال به ساختارباوری سوژه‌ستیز و ضد اومانستی میشل فوکو (۱۹۲۶-۱۹۸۴) (فوکو ساختارگرا و حتی پس‌ساختارگرا) پایبند باقی می‌ماند:

فوکو معتقد است که این سخن [دیسکورس] است که در هر دوره موضوع خود را معین می‌کند و سخن است که مؤلف را پدید می‌آورد، و نه چنانکه به ظاهر به نظر می‌رسد مؤلف پدیدآورنده سخن

۱. رضا سیدحسینی، مکتب‌های ادبی (تهران: نگاه، ۱۳۷۸)، ص ۱۴۹.

2. reenactment

3. Philosophy of action

۴. به نقل از: فرهانی منفرد، مهدی و محبوبه شرفی، «مبانی علم تاریخ در تفکر و صاف»، تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، دانشگاه الزهراء، س ۱، ش ۷۶ (۱۳۸۸)، ص ۱۰۸.

باشد. کاربست‌های مشخص و متفاوت در یک صورت‌بندی دانایی ویژه، موقعیت خاصی برای مؤلف یا ذهن اندیش‌ساز یا سخنگو (سوژه) ایجاد می‌کند. و سوژه امکان می‌یابد تا فقط به گونه‌ای خاص دربارهٔ چیزهایی خاص بنویسد و حرف بزند.^۱

این سخن یا دیسکورس به‌مثابهٔ یک واقعیت بیرونی، بیرون از آگاهی و نطق سوژهٔ دکارتی، است که مؤلف را پدید می‌آورد و برخلاف ظاهر، موضوع و گونهٔ خاص نوشتن و حرف زدن در مورد آن موضوع را معین می‌کند. و این تعیین و تحدیدکنندگی به نحو ناخودآگاه و البته جبری بر سوژه و آگاهی تحمیل می‌شود. این نگاه فرم‌باورانهٔ رادیکال در بحث از رشته‌های دانش نیز به چشم می‌خورد: «هر رشتهٔ خاص از دانش در هر دورهٔ خاص تاریخی مجموعه‌ای از قواعد و قانون‌های ایجابی و سلبی (پذیرنده و طردکننده) را دارد که معین می‌کند دربارهٔ چه چیزهایی می‌توان بحث کرد و دربارهٔ چه چیزهایی نمی‌توان وارد بحث شد. همین قواعد و قانون‌های نانوشته که در عین حال بر هر گفتار و نوشتاری حاکم‌اند، سخن آن رشتهٔ خاص در آن دورهٔ خاص تاریخی هستند.»^۲

پس فوکو به وجود جبری برون از سوژه و خودآگاهی او باور دارد که از مشخصات زیر برخوردار است: الف. همگانی است و بر «هر» کاربستی و بر «هر» گزارهٔ گفتمانی^۳ حاکم است. ب. «برخلاف ظاهر» و عقل سلیم و معرفت شهودی ما عمل می‌کند. پ. مؤلف و آفرینشگر آن را نمی‌آفریند و شکل نمی‌دهد، بلکه آن است که مؤلف را پدید می‌آورد. ت. خودآگاهی ما را در مغرورانه‌ترین لحظاته‌اش به نحو ناخودآگاه «تعیین» و «تحدید» می‌کند. ث. پذیرنده و طردکننده است، تحت حکومت آن هر کاری ممکن نیست. ج. آفرینشگری‌های متفاوت و متناقض از همهٔ مناظر را لاجرم به سمت دستاوردی «یکسان» و «واحد» می‌کشاند.

تحلیلی از انواع آثار انسانی و انواع کاربست‌های سخنی و گفتمانی که چنین مفروضاتی داشته باشد لاجرم همچون دیگر انواع نگاه‌های ساختارگرایانه به سمت نوعی «هرمنوتیک سوءظن» پیش می‌رود: فراتر رفتن از گفته‌ها و عملکردهای بنا به ظاهر و بنا به خودآگاه متفاوت سوژه‌ها و مؤلفان انسانی، و افشای بنیانی تعیین‌کننده اما خودآگاه و گریزان از آگاهی و اختیار سوژه که دستاوردها و نتایج را در نهایت مشابه می‌سازد؛ بدبینی اولیه و افشای پسین. اما نه افشای امری رازآلود و پنهان بلکه دقیقاً عطف توجه به پرتکرارترین و پیش‌پافتاده‌ترین و مغفول‌ترین énoncé^۴ که آنقدر پیش چشم هستند که دیده نمی‌شوند؛ سوءظن به مبرهن‌ترین‌ها و افشای دم‌دست‌ترین‌ها. فوکو این نگاه فرم‌باورانه را که در

۱. اریک برنز، میشل فوکو، ترجمهٔ بابک احمدی (تهران: نسل قلم، ۱۳۷۸)، ص ۱۵.

۲. همان، ص ۱۶.

سده‌های نوزدهم و بیستم گام به گام بسط یافته بود به رادیکال‌ترین حد آن رساند: مرگ سوژه. نقد فرم روایت نقدی فوکویی است: بدبینی و سوءظن به تفاوت‌های مبتنی بر خودآگاهی و باورهای اعلامی سوژه‌ها (مؤلفین و تاریخ‌نگاران) و افشای سطحی اساسی‌تر و غالباً مغفول که به نحو بهت‌انگیزی متفاوت‌ترین تاریخ‌نگاران را کنار هم می‌نشانند؛ آن هم نه افشای امری رازآلود و پنهان، بلکه سطحی از سخن گفتن و نوشتن که از شدت دم‌دستی بودن، بی‌تأثیر و غیرمهم انگاشته می‌شود، اما، چنانکه نقل شد، موقعیت خاصی برای مؤلف یا ذهن اندیشنده یا سخنگو (سوژه) ایجاد می‌کند و سوژه امکان می‌یابد تا فقط به گونه‌ای خاص درباره چیزهای خاص بنویسد و حرف بزند.

اما این نقد فوکویی به لحاظ فرمی می‌تواند خود فوکو را نیز به‌مثابه یک موضوع مورد تحلیل قرار دهد: فوکو تاریخ‌نگار. فوکو انقلاب موضوعی و بینشی و هدفی و حتی روشی را در تاریخ‌نگاری به رادیکال‌ترین شکل از سر می‌گذراند. تاریخ‌نگاری او با تاریخ‌نگاری‌های مرسوم و حتی انقلابی سراسر متفاوت است. او به دنبال آن چیزهایی است که تاریخ‌نگاری مرسوم دیدن و رسیدن به آنها را ناممکن ساخته است. او، بنا به بینش و روش خود، می‌خواهد تاریخ‌نگار درون‌ماندگاری^۱ باشد و نه ناظر استعلایی. او خود در دیرینه‌شناسی دانش از یک اصل روشی فوق‌العاده پراهمیت در کارهای تاریخ‌نگارانه خویش سخن می‌گوید: نگاه کردن به آثار تاریخی نه به‌مثابه سند^۲ بلکه به‌مثابه یادمان^۳، فوکو آگاهانه می‌کوشد نگاه قضایی به تاریخ‌نگاری را طرد کند. این نگاه سنددوست و سندباور را هربرت باکستر آدامز مورخ در سال ۱۸۸۷ در گزارشی شورانگیز از روش سمیناری تازه معمول شده در دانشگاه جان هاپکینز چنین شرح می‌دهد:

به نظر می‌رسد که آنجا دانشجو با کتاب‌ها و اسنادی که از کتابخانه دانشگاه وام گرفته و خلاصه مطالب و نقل قول‌هایی که یادداشت کرده است همچون وکیلی که در دادگاه در شرف اقامه دعواست وارد کلاس می‌شود... درباره مراجع بحث می‌شود، منابع اطلاعاتی موازی نقل، عقاید قدیمی رد، تواریخ معیار با نقادی غربال و ارزش‌های جدید احراز می‌شود. این فرآیند تخریب و بازسازی به تجهیزات ادبی قابل توجهی نیاز دارد و میز استاد معمولاً پوشیده از شواهد گوناگونی از نبرد کتاب‌هاست.^۴ (تأکیدات از نگارنده این سطور است)

فوکو در سطح خودآگاه می‌خواهد از این استعلایی رانکه‌ای فرار کند. اما در عمل چه می‌شود؟ او فرمی روایی را برمی‌گزیند (؟) که دقیقاً و به نحو تمام‌عیار به کار استعلا و نشستن در جای قاضی و وکیل

1. immanence
2. document
3. monument

۴. میشل فوکو، دیرینه‌شناسی دانش، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده (تهران: نی، ۱۳۹۷)، ص ۲۲.

۵. الیزابت ا. کلارک، تاریخ، متن، نظریه (مورخان و چرخش زبانی)، ترجمه سید هاشم آقاجری (تهران: مروارید، ۱۳۹۷)، ص ۲۵.

امروزی می‌آید. فرم روایت او امکان سخن گفتن از منظر درون‌ماندگاری را از او می‌گیرد. منظر روایی و گسترهٔ اختیارات او به گونه‌ای است که همواره استعلا و امروزی بودن را با خود به همراه دارد.

فوکو قصد دارد از تجربهٔ ویژه و منحصر به فرد (بدن) انسان در عصر کلاسیک در مواجهه با فشار و تعذیب (و یا در جایی دیگر تجربهٔ خاص مجنون بودن در آن عصر) سخن بگوید، اما فشار و جبر فرم روایی امکان سخن گفتن از انسان‌های واقعی و تکین را از او می‌ستاند. وجود تیپ‌ها به جای شخصیت‌ها تجربهٔ ویژهٔ فرد تعذیب‌شده و جلاد و قانون‌گزار و شاهدان مراسم تعذیب را از روایت او می‌گیرد. نگاه از بالا و مغرورانه و امروزی بر روایت او حاکم می‌شود. از دل توسل به انسان‌ها، صرفاً به‌منظور تأیید احکام نظری، نمی‌توان تجربهٔ خاص و انسانی را بیرون کشید.

فوکو در سطح خودآگاه «متعهد و علاقه‌مند است به تاریخی که فاصله و تفاوت را بررسی می‌کند.»^۱ او می‌خواهد به تکنیک قوم‌شناسانهٔ «فاصله‌گذاری»^۲ متوسل شود و بر تفاوت و ناهمسانی گذشته با حال تأکید کند. اما حضور راوی در اثر او به‌سان ناظر زندان سراسربین^۳ عمل می‌کند. روایت او برخلاف میل و آگاهی و باورش گذشته را از آن خود می‌سازد.

پل وین، نظریه‌پرداز تاریخ‌نگاری و ستایشگر فوکو، معتقد است که فوکو به‌مثابهٔ یک «مورخ تمام‌عیار [...] تأکید می‌کند همه چیز تاریخی است» و از مورخان می‌خواهد «اشباح ابدی و جاودانه را که زبان در ما بیدار می‌کنند» از بین ببریم.^۴ اما فرم روایت او این «اشباح ابدی و جاودانه» را بیدار می‌کند. ایده‌ها و باورها و کنش‌ها بر روایت او حاکم هستند و این به‌همه‌زمانی و همه‌مکانی بودن و یا به بیان دیگر به بی‌زمانی و بی‌مکانی بودن منجر می‌شود.

فوکو می‌خواهد تاریخ‌نگار «گسست‌ها» و «ناپیوستگی‌ها» باشد، اما فرم روایی او وحدت و انسجام را بر گذشته به‌مثابهٔ موضوع کارش تحمیل می‌کند. روایت او همچون یک رمانس جایی برای هدر رفتن کلمات، فرصتی برای اتلاف و سخن گفتن از شکاف‌ها و ناپیوستگی‌ها باقی نمی‌گذارد. همه چیز در این روایت یا حکم است یا نمونه‌ای در تأیید آن حکم.

قطعاً نمایش تصادف و امر احتمالی، زبان و شیوهٔ سخن گفتنی متفاوت را طلب می‌کند. تصادف‌انگاری ناگزیر توجه افزون‌تری به شیئییت و مادیت و فضا‌سازی را طلب می‌کند و این فضا‌سازی خواستار ضرب‌آهنگی کندتر و توصیفاتی افزون‌تر و مادی‌تر است. از تصادف و احتمال گفتن مستلزم غلبه بر ایده‌ها و اندیشه‌هاست. اما فرم روایی نوشتهٔ فوکو در مسیری متعارض حرکت می‌کند. امکان «اتفاق»

۱. همان، ص ۱۶۶.

2. distancing

3. panoptic

۴. همان، ص ۷۴.

یکی از اصول روش‌شناسی تاریخ‌نگاری فوکویی است، اما وحدت و انسجام خدشه‌ناپذیر روایت او، ضرب‌آهنگ سرسام‌آور، حضور تیپ‌ها به جای شخصیت‌ها و در نهایت، و شاید از همه مهم‌تر، راوی خداگونه امکان اتفاق و امر تصادفی را از بین می‌برد.

فوکو قصد دارد از ابژه‌های بازنمایی‌اش «انسان‌زدایی» کند و همچون «نقاشی کویستی» از مناظر گوناگون به موضوع واحد بنگرد. اما ایده‌وار بودن و ضرب‌آهنگ سرسام‌آور و توصیف کم‌مایه به ظهور سوژه منجر می‌شود. نگریستن از مناظر گوناگون به یک موضوع منحصر به ایده‌ها و باورها می‌شود. «مادّیت»، «بیرونی بودن» و استعاره «امر خارجی» یکی دیگر از توصیه‌های روش‌شناختی فوکوست. «آنچه سخن، [دیسکورس م]، ما را با آن رو در رو می‌کند به‌راستی هیچ نیست مگر چهره‌ای خارجی؛ چهره‌ای خارجی با تمامی وجوه خاص، هولناک و حتی شیطانی‌اش.»^۱ به لحاظ نظری همه چیز سر جایش قرار دارد؛ نبوغ‌آسا و آموزنده است. این تأکید بر مادّیت و امر خارجی با آن علاقه به ناپیوستگی و تصادف پیوند دارد. اما سخن گفتن از مادّیت و مجاورت زبانی متفاوت می‌طلبد؛ یک منظر روایی محدود و درون‌ماندگار و توصیف‌گری رادیکال. در غیر این صورت، تأکید بر مادّیت خود در بند ایده و اندیشه سوپژکتیو باقی می‌ماند.

این مادّیت و بیرونی بودن آن روی سگّه تأکید بر محلّ و مکان، و مخالفت با «درون‌بود» مؤلف در اندیشه خودآگاه فوکویی است: «نظام سخن [دیسکورس-م] که معرف آن نه درون‌بود مؤلف، بل سوبیه‌های بیرونی محل‌های هم‌جوار اوست با تمامی توقف و آغازها و عدم تداوم‌های محلّ خاصی که بدان شکل می‌دهد سازگار است.»^۲ اما میان استعلایی بودن فرم روایی و محدود شدن به درون‌بود مؤلف توازی وجود دارد.

شاید بتوان این فهرست را بیش از این گسترش داد. اما به هر حال آنچه بس برجسته می‌نماید تناقض میان محتوای (موضوع، بینش، هدف و روش) رمان‌گونه (و یا رمان‌گونه‌ترین محتوای ممکن) و فرم رمانس‌گونه است. همچنین جالب و آموزنده است که گویا فوکو در بند جبر ناخودآگاه فرم روایت خویش اسیر می‌شود، چنانکه موضوع او، یعنی انسان عصر کلاسیک، در بند جبر بیرونی دیسکورس اسیر می‌ماند. در جدال میان محتوای رمان‌گونه و فرم روایت رمانس‌گونه، فرم روایت پیروز می‌شود و نتیجه دلخواه خویش را بر آن خودآگاهی بس بیدار و آن وجدان بصیر تحمیل می‌کند. محصول نهایی کار میشل فوکو، تاریخ‌نگار انتقادی و پست‌مدرن و گسست‌انگار و طرفدار حاشیه‌ها و سرکوب‌شده‌ها و ساکت‌مانده‌ها، با کار تاریخ‌نگار معاصر و هموطن او فیلیپ آریه، تاریخ‌نگار سلطنت‌طلب و مذهبی و

۱. برنز، ص ۸۷.

۲. همان، ص ۸۵-۸۶.

محافظه‌کار، بسی مشابه می‌شود (جدول شمارهٔ ۶).

جدول ۶. شباهت فرم روایی دو اثر کودک و زندگی خانوادگی در رژیم قدیم و مراقبت و زندان

منظر روایی	گسترهٔ اختیارات راوی	سرشت کاراکترها	نقش کاراکترهای فرعی	ضرب‌آهنگ روایت	نوع و حجم توصیفات	وحدت و انسجام روایت	فضاسازی	نقطهٔ ثقل روایت	بار دراماتیک روایت	مسیر یا مقصد
										کودک ... در رژیم قدیم
										مراقبت و زندان

این فرم روایی مؤلفان خاص خویش را پدید آورده است و یکسانی مورد علاقهٔ خویش را بر تاریخ‌نگارانی که تصور می‌کنند متفاوت هستند تحمیل کرده است.

رمان تاریخی و مواجهه با واقعیت تاریخی: نقدی بر گئورگ لوکاج

گئورگ لوکاج (۱۸۸۵-۱۹۷۱)، از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین نظریه‌پردازان مارکسیست، توجهی ویژه به رمان تاریخی و بازنمایی ادبی وضع یک ملت به لحاظ تحول تاریخی ابراز داشته است. البته نظر لوکاج در مورد «تاریخی بودن» رمان تاریخی تفاوتی قابل توجه با معنای مورد نظر در بررسی حاضر دارد. لوکاج آن نوشتاری را رمان تاریخی می‌داند که با بهره‌گیری از قوهٔ خلاقه و خیال‌آمیز نویسندهٔ خویش، بحران‌های بزرگ یک عصر و دورهٔ ویژه را بازنمایی کند، خواه آن عصر در گذشتهٔ دور باشد و خواه در دورهٔ معاصر نویسنده. و با توجه به نورس بودن این ژانر ادبی، عجیب نیست که او بخش اعظم توجه خویش را به این نوع اخیر یعنی رمان‌های رئالیستی که در باب زمانهٔ خود نویسنده هستند اختصاص می‌دهد. اما در بررسی حاضر رمان تاریخی به معنای کوشش ادبی در جهت بازنمایی زمانه‌ای بیگانه و متفاوت در گذشتهٔ جمعی انسان‌هاست. پس با توجه به این معنا، به رمان‌های رئالیستی معاصر به دیدهٔ تردید نگریسته می‌شود.

از وصف بالا می‌توان این نکتهٔ مهم را دریافت که نزد لوکاج تاریخی بودن رمان تاریخی تأثیری به لحاظ فرمی تعیین‌کننده بر سرشت زیبایی‌شناسانهٔ اثر اعمال نمی‌کند. رمان تاریخی برای او یک مقولهٔ موضوعی یا حداکثر بینشی است، یا به بیان دیگر اتخاذ یک هدف و مقصود توسط نویسنده. از نظر او رمان تاریخی یک مقولهٔ اصیل فرمی نیست، نوعی رمان رئالیستی است که می‌تواند شخصیت‌گرا یا پیرنگ‌گرا باشد. تاریخی بودن استلزامات ویژه‌ای با خود به همراه ندارد.

لوکاچ در همه آثار خویش دیدگاهی پایدار و راسخ در باب روند تحول رمان تاریخی عرضه می‌دارد، روندی مشتمل بر آغازی متزلزل و اوج‌گیری و رسیدن به قله و سپس انحراف از مسیر اصلی. ادوار زیر را در گزارش لوکاچ می‌توان از هم تمیز داد: ۱. رمان‌های شبه‌تاریخی سده‌های هفدهم و هجدهم؛ ۲. رمانتیسیم آلمانی و فرانسوی و به نحو ویژه آثار تاریخی شاتوبریان. لوکاچ رمان تاریخی عصر رمانتیک را مرحله‌ای ناقص و ناکافی در مسیر رسیدن به بازنمایی کلیت یک عصر می‌انگارد؛ ۳. عصر رئالیست‌های بزرگ همچون والتر اسکات بریتانیایی، استاندال و بالزاک فرانسوی و پوشکین و تالستوی روس. این نویسندگان هستند که بهتر و دقیق‌تر از هر کسی وضعیت تاریخی یک ملت را بازمی‌نمایانند. ۴. عصر انحطاط رمان تاریخی با ناتوالیسم امیل زولا و گوستاو فلوربر در اواخر سده نوزدهم.^۱

لوکاچ یک فرمالیست تمام‌عیار نیست. او به‌رغم توجه به انتخاب‌های فرمی نویسنده، در تحلیل خویش از ژانر رمان تاریخی و ادوار تحول آن همچنان در بند مسائل و معیارهای محتوایی و مضمونی و دیدگاهی و موضوعی باقی می‌ماند. او گاه پارامتر بنیادین و تعیین‌کننده فرم روایت را فراموش می‌کند و به سوی مسائلی همچون جهان‌بینی ارتجاعی و مترقی نویسنده (مثلاً در مورد رمانتیک‌های گذشته‌گرا)، نتیجه داستان و... می‌لغزد؛ گاه تحلیل مضمون و محتوا جای تحلیل فرمی را می‌گیرد.

لوکاچ وجهی از تکامل و پیشرفت رمان تاریخی را در طرد یکی از مشمئزکننده‌ترین خصلت‌های رمان تاریخی بدوی می‌بیند: بهره‌گیری از مضامین و پوشش‌های تاریخی به‌عنوان «لباس مبدل صرف» و تأکید انحصاری بر «بدایع و غرایب‌های محیط».^۲ این خصلت ناشیانه و البته تاریخ‌ستیز بر سراسر رمان‌های تاریخی نورسته پیش از سده نوزدهم غالب بود. لوکاچ به شایستگی این خطای بزرگ را افشا می‌کند.^۳ این نکته پراهمیت باید در هر نقدی بر بازنمایی‌های ادبی واقعیت‌بنیان گذشته مد نظر باشد که در اثر حاضر از آن به نگاه «موزه‌وار» تعبیر شده است: نگاهی که مؤید انحرافی بزرگ از مسیر رئالیسم است و رؤیای بابوک را به ویرانی مطلق کشانده و بر دیگر آثار بررسی شده از جمله قلعه اترانتو و یک روز زندگی پسرک قبطی لطماتی جدی وارد آورده است.

این وسواس لوکاچ نشان می‌دهد که او به دنبال «تصویری به لحاظ هنری وفادارانه از یک عصر تاریخی مشخص و انضمامی»^۴ و «توصیف تمامیت فرآیند زندگی»^۵ است، اما از آنجا که از یک سو «مسلاً بازتولید ذهنی تمامیت واقعی، محتوایی، گسترده و نامتناهی زندگی اساساً فقط به شکلی نسبی می‌تواند

۱. گئورگ لوکاچ، رمان تاریخی، ترجمه امید مهرگان (تهران: ثالث، ۱۳۹۳)، ص ۷۸-۸۰.

۲. همان، ص ۱۵.

۳. همان، ص ۴۹.

۴. همان، ص ۱۵.

۵. همان، ص ۱۳۰.

تحقق یابد»^۱ و از سوی دیگر «این امر فقط می‌تواند نتیجهٔ ساختار هنری باشد»^۲ (مفروض فرم‌باورانه)، پس باید به این مسئله اندیشید که کدام ساختار و فرم هنری می‌تواند به توصیف وفادارانهٔ تمام زندگی در یک عصر تاریخی مشخص و انضمامی دست یابد؟ مسئله‌ای نزدیک به مسئلهٔ این نوشتار. لوکاچ از یک مفروض تاریخ‌ستیزانهٔ پنهانی و شاید ناخودآگاه برخوردار است. او معتقد است که در زندگی مردمان یک عصر تک‌تک عناصر از «اصالت تاریخی» برخوردار نیستند. آن نویسنده‌ای یک رئالیست بزرگ است که وجوه دارای «اصالت تاریخی» را کشف کند.^۳ یعنی عناصر و وجوهی در زندگی و رفتار و کنش‌های مردمان یک عصر وجود دارند که تاریخی نیستند و انضمامیت ندارند. گویا هر دوره آمیزه‌ای از وجوه اصیل و غیراصیل، انضمامی و انتزاعی است. از همین جا، از این سلسله‌مراتب باوری مدرنیستی امر مهم و غیر مهم، امر اصیل و غیراصیل، امر ضروری و امر تصادفی است که راه برای ایدئالیسم بعدی گشوده می‌شود.

اکنون این پرسش منطقی پیش می‌آید که این وجوه دارای اصالت تاریخی چه هستند؟ آن تاریخی که «چیزی بیش از آداب و رسوم و تزئینات است»^۴ کدام است؟ پاسخ لوکاچ چنین است: «تمرکز فرمال بر بازتاب هنری مهم‌ترین ویژگی‌های واقعیت عینی.»^۵ بله! «مهم‌ترین»ها؛ «مهم‌ترین ویژگی‌های واقعیت عینی»؛ سلسله‌مراتبی از امر مهم و غیرمهم. این مهم‌ترین‌ها هستند که باید بازنمایی شوند. لوکاچ زندگی واقعی به‌مثابهٔ موضوع بازنمایی رمان تاریخی را حقیقتاً دراماتیک می‌بیند؛ زندگی بدون لحظات کسالت‌بارش.

لوکاچ سرشت اثر هنری را در مرحله‌ای پس از پایان داستان شهسواری اپیک و حماسه‌گون و پیش از آغاز رمان ملالت‌بار درک می‌کند؛ مرحله‌ای بینابین که هم شدت و حدت رمانس را می‌خواهد و هم واقعی بودن مداوم رمان را، و یا به بیان بهتر نه این و نه آن را. بنا به این تفسیر کلاسیک، باورپذیری در درام با باورپذیری در زندگی واقعی متفاوت است. امر باورپذیر و عادی در زندگی واقعی به هیچ وجه در معنای دراماتیک باورپذیر نیست. پس عجیب نیست اگر لوکاچ درام شکسپیری را نیای رمان تاریخی بداند و از «پیوند میان اسکات و شکسپیر» سخن بگوید و اسکات را «جانشین مدرن شکسپیر» بخواند.^۶ لوکاچ حرکت تام و تمام و یا، چنانکه از هگل نقل می‌کند، «تمامیت حرکت»^۷ را به‌عنوان خصلت ذاتی

۱. همان.

۲. همان.

۳. همان، ص ۹۳.

۴. همان.

۵. همان، ص ۱۳۰.

۶. همان، ص ۱۲۶-۱۲۷.

۷. همان، ص ۱۳۳.

رمان تاریخی رئالیستی محبوب خویش عرضه می‌کند. و این یعنی رویدادباوری رمانس گونه. لوکاچ همراه با نویسندگان رئالیست مورد علاقه‌اش، بالزاک و استاندال و تالستوی، بر یک اصل رمان گونه در باب کاراکترپردازی صحه می‌نهد: در بازنمایی یک عصر «افراد تداوم‌دهنده» (انسان‌های معمولی و غیرمتنفذ) از «افراد جهان-تاریخی» (رهبران سیاسی بزرگ) مناسب‌ترند.^۱ درست است که شخصیت‌های تاریخی بزرگ و مشهور یا رهبران و فرماندهان سیاسی و نظامی تأثیرگذار به پس‌زمینه می‌روند، اما هیچ‌گاه داستان از وجود آنها خالی نمی‌شود و سایه آنها حتی برای لحظه‌ای محو نمی‌شود؛ تمام فکر و ذکر فابریس دل دونگو (قهرمان صومعه پارم) دیدار ناپلئون بناپارت و جنگیدن در رکاب اوست. رویدادباوری و ضرورت ثبت لحظات دراماتیک و سرنوشت‌ساز برای یک ملت لاجرم به پادشاهان و فرماندهان نیازمند است؛ شخصیت‌های مهم برای رویدادهای مهم؛ قهرمان باوری رمانس گونه. آشکار است که رویارویی و تصادم این کاراکترهای نوعی و تمام و کمال (مثلاً تیپ دهقان یا ملاک) نمی‌تواند به روایت صحنه‌ای بی‌کش و قوس و کسالت‌بار منجر شود. اساساً این انسان‌های معمولی برای هدفی دیگر بر روی صحنه می‌آیند: نمایش اختلال و بحران.^۲ انسان‌های بزرگ و رهبران سیاسی در پس‌زمینه بحران‌های شخصی و کوچک‌مقیاس به نحوی الزام‌آور حفظ می‌شوند. نزد لوکاچ، نبود آنها رمان تاریخی را از تاریخی بودن خویش می‌اندازد.

اما عنصر رمانس گونه دیگر، چنانکه اشاره شد، باور به ضرورت اختلال‌ها و بحران‌ها به‌مثابه لحظات پرشدت و حدت است.^۳ کاراکترهای شدت و حدت‌یافته، اصالت حرکت و ادغام عنصر دراماتیک در رمان به یک اصل رمانس گونه دیگر نیز منجر می‌شوند: «اهمیت بیشتر دیالوگ». بار دیگر این نکته به یاد می‌آید که نیای رمان تاریخی محبوب لوکاچ نمایش‌نامه‌های شکسپیر است. و آشکار است که چه پرتگاه‌هایی از جنس رمانس‌گونی و اصالت ایده‌ها و باورها و نیات بر سر راه این «اهمیت بیشتر دیالوگ‌ها» می‌تواند وجود داشته باشد.

در گذار اپیک و حماسه سنتی به رمان تاریخی یا اپیک جدید (آثار اسکات، تالستوی و...) سرشت کاراکترها بالاخص قهرمان و کاراکتر مرکزی تغییر و تحولی اساسی می‌یابد. او دیگر یک قهرمان تاریخی مشهور نیست. اشخاص و کاراکترها اصالت ندارند، آنها نمودگر بحران‌های عظیم جامعه هستند. اکنون این برخورد آنها و لحظه دراماتیک است که اصالت می‌یابد. لوکاچ به دنبال «پیرنگ یا طرح داستانی» ای است که قهرمان معمولی و متوسط را به نماینده‌های نیروهای اجتماعی حدی و متضاد بدل

۱. همان، ص ۵۴.

۲. همان.

۳. همان، ص ۴۹.

کند و تصادم آنها را نشان دهد؛ طنین تاریخ‌نگاری وقایع‌نگارانه و پژوهشگرانهٔ مارکس به گوش می‌رسد. از رمان شخصیت به رمان پیرنگ و، به بیان دقیق‌تر، از شخصیت‌محوری رمانس‌گونه به رویدادمحوری رمانس‌گونه رسیده‌ایم.

لوکاج با وسواسی تحسین‌برانگیز یکی از بزرگ‌ترین مشکلات و معضلات ضدتاریخی و ویرانگر رمان‌های تاریخی قرون وسطادوستانهٔ عصر رمانتیسیم را افشا می‌کند: او به‌حق بر باطل بودن احساسات و عواطف منتزع و امروزی و جدامانده از بستر تاریخی ادعاشده در رمان‌های تاریخی پیش از سدهٔ نوزدهم تأکید می‌کند.^۱ اما لوکاج برای رهایی از این خطر مرگبار به دام معضل رمانس‌گونهٔ بزرگ‌تری می‌افتد: اصالت روان‌شناسی. اصالت و اولویت بخشیدن به انگیزه‌ها و نیت‌ها و اعمال و تأکید کردن بنیادین بر «حقیقت اینجا و اکنون راستین انگیزش‌های درونی و شیوهٔ رفتارشان» ره به رمانس‌گونه‌گی در فرم روایت می‌برد: اصالت انگیزه و کنش و نتایج این کنش‌ها و اعمال در صومعهٔ پارم و جنگ و صلح، چنانکه در بخش نقد آمد، از نتایج این جهت‌گیری رمانس‌گونه، یعنی اصالت روان‌شناسی، است.

وجهی دیگر از این اصالت ایده‌ها و عقاید و رفتار، خود را در بی‌اهمیتی اشیا و، در نهایت، غفلت از مکان در نزد لوکاج نمایان می‌سازد. او، در ادامهٔ باور رمانس‌گونهٔ خود به اصالت حرکت و تزریق عنصر دراماتیک به متن، می‌نویسد: «اشیا [...] در نفس خود مدعی هیچ علاقه یا نفع واقعی نیستند».^۲ در رمان تاریخی محبوب لوکاج، اشیا و یا، بنا به قول هگل، «تمامیت ابژه‌ها» به هیچ روی از اصالت و خودکفایی برخوردار نیستند.^۳ رمانس‌گونه‌گی در اوج.

برای لوکاج، زیبایی، جذابیت و مقام عالی هنری غالباً با کامیابی در بازنمایی واقعیت یک دوران همگام و هم‌نواست. تأکید بر خصایل جذابیت‌آفرین همچون اصالت حرکت، دراماتیزه کردن روایت، اولویت روان‌شناسی چهره‌ها و کنش‌ها و... همگی به قضاوت‌های یکسان در باب سطح هنری و سطح واقعیت‌بنیان رمان‌های تاریخی نزد او منجر می‌شود. رمان تاریخی صادق و بازتابندهٔ واقعیت یک عصر، همچنین زیبا و جذاب است. این هم‌نوایی و تطابق خصلت‌نماست.

آرمان گئورگ لوکاج در باب فرم رمان تاریخی به تصریح خود او چنین است: «نشأت‌گیری خاص‌بودگی کاراکترها از خصوصیت تاریخی عصرشان».^۴ این معیار گویا و تعیین‌کننده پیشرفت بزرگی به سوی رمان‌گونه شدن فرم روایت است: دوری از اصالت کاراکترها و قهرمان‌باوری، طرد نگاه موزه‌وار و تاریخ‌ستیز و عامه‌پسند به مشهورات و جزئیات تاریخی، و همچنین اجتناب از نگریستن به رمان تاریخی

۱. همان، ص ۸۰.

۲. همان، ص ۱۳۳.

۳. همان، ص ۱۳۳-۱۳۴.

۴. همان، ص ۱۵.

به‌مثابه جایگاهی برای ارائه درس‌های اخلاقی و سیاسی و ایدئولوژیک و یا عبرت و آموزش و درس گرفتن معاصران از گذشته و یا تحسّر و افسوس برای گذشته و... او علاقه دارد میان کاراکترها و کنش‌هایشان از یک سو و واقعیت و خصوصیت تاریخی آن عصر از سوی دیگر پیوند برقرار کند، و ماجرای داستان را در متن انضمامی تاریخی‌اش بنشانند. و این گام بلندی رو به جلوست. اما ورود ایده مبهم «خصوصیت تاریخی هر عصر»، تزریق عنصر دراماتیک به رمان، گریز از توصیف عینی خودکفا، عدم باور به غنای لحظه بی‌اهمیت، عدم توجه مستقل به اشیاء، اصالت حرکت و اصالت روان‌شناسی و... باعث می‌شوند که لوکاچ و نویسندگان محبوبش همچنان در بند رمانس‌گونه‌گی باقی بمانند. لوکاچ هیچ‌گاه از اصالت پیرنگ و همچنین اصالت نیت و کنش سر باز نمی‌زند. با توجه به همه این توضیحات، می‌توان نتیجه گرفت که اندیشه و دستگاه فکری و انتقادی گئورگ لوکاچ هم پیشرفتی بزرگ به سوی رمان‌گونه‌گی است و هم مانعی بزرگ بر سر راه آن.

نتیجه‌گیری

نتیجه نهایی تحلیل فرمی روایت در آثار تاریخ‌نگارانه، چنانکه در جدول شماره ۵ به نمایش درآمده، چنین است: تاریخ‌نگاری تاکنون موجود در میان انسان‌ها، در تمام ژانرهای بنیادینش، در وضع رمانس‌گونه به سر برده است. و به‌رغم تحولات و انقلابات در موضوع و بینش و هدف و روش تاریخ‌نگاری، در این تعیین‌کننده‌ترین سطح تفاوتی میان تاریخ‌نگاری قدمایی و مدرن وجود ندارد. صرفاً رمان‌گونه‌ترین روایت می‌تواند به آرمان تاریخ‌نگاری یعنی بازنمایی واقعیت‌بنیان گذشته دست یابد. کواکب هدایت برای رسیدن به این رمان‌گونه‌گی رادیکال پیش چشم ما سوسو می‌زنند.

کتابنامه

(منابع اصلی و کمکی)

- تالستوی، لو. جنگ و صلح، ترجمه سروش حبیبی، تهران: نیلوفر، ۱۳۷۷.
- دنبلی، عبدالرزاق بیک. مآثر سلطانیه، به اهتمام فیروز منصوری، تهران: اطلاعات، ۱۳۸۳.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داوود. اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نی، ۱۳۶۴.
- شپلر، فریدریش. ویلهلم تل، ترجمه سید محمدعلی جمالزاده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۵.
- صاحبی نخجوانی، هندوشاه بن سنجر بن عبدالله. تجارب السلف، به تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران: طهوری، ۱۳۴۴.
- طبری، احسان. ایران در دو سده واپسین، تهران: انتشارات حزب توده، ۱۳۶۰.
- فوکو، میشل. مراقبت و تنبیه: زایش زندان، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهاندیده، تهران: نی، ۱۳۸۹.

- ماتیو، میلیتسا ادینوونا. یک روز زندگی پسرک قبطی، ترجمهٔ پرویز شهریاری، تهران: توکا، ۲۵۳۷.
- مارکس، کارل. هجدهم برومر لویی بناپارت، ترجمهٔ محمد پورهرمزان، آبادان: پرسش، ۱۳۸۶.
- برنز، اریک. میشل فوکو، ترجمهٔ بابک احمدی، تهران: نسل قلم، ۱۳۷۸.
- رابینسون، چیس اف. تاریخ‌نگاری اسلامی، ترجمهٔ محسن الویری، تهران: سمت، ۱۳۹۳.
- سیدحسینی، رضا. مکتب‌های ادبی، تهران: نگاه، ۱۳۷۸.
- فرهانی منفرد، مهدی و محبوبه شرفی. «مبانی علم تاریخ در تفکر و صاف»، مجلهٔ تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، دانشگاه الزهراء، س ۱، ش ۷۶، ۱۳۸۸.
- کارناپ، رودلف. فلسفه و نحو منطقی، ترجمهٔ رضا مثمر، تهران: مرکز، ۱۳۸۵.
- کانت، ایمانوئل. نقد عقل محض، ترجمهٔ بهروز نظری، تهران: ققنوس، ۱۳۹۵.
- کلارک، الیزابت ا. تاریخ، متن، نظریه (مورخان و چرخش زبانی)، ترجمهٔ سید هاشم آقاجری، تهران: مروارید، ۱۳۹۷.
- لاج، دیوید. گراهام گرین، ترجمهٔ کریم امامی، تهران: هرمس، ۱۳۸۴.
- لوکاچ، گنورگ. رمان تاریخی، ترجمهٔ امید مهرگان، تهران: ثالث، ۱۳۹۳.

Ankersmit, Frank. *Narrative Logic: A Semantic Analysis of the Historian's Language*, Springer Netherlands, 1983.

_____. *History and Tropology: The Rise and Fall of Metaphor*, University of California Press, 1994.

Aries, Philippe. *L'enfant et la vie familiale sous l'ancien regime*, France: Editions du Seuil, 1973.

The Black Slave, Spanish/Portuguese folktale, Available in: https://www.worldoftales.com/European_folktales/Romantic_folktale_5.html#gsc.tab=0.

Matute, Ana María. *Bernardino*, 1961, available in: <https://docplayer.es/70472945-Bernardino-1961-ana-maria-matute-ausejo.html>.

Stendhal, *La Chartreuse de Parme*. Ed. par Antoine Adam, Paris: Garnier, 1973.

Voltaire, Francois Marie Arouet de. *Babouc, le monde comme il va*, in *Romans et contes*, edition par: Rene Pomeau, France: Garnier-Flammerion, 1966.

White, Hayden. *Metahistory: The Historical Imagination in Nineteenth-Century Europe*, Johns Hopkins University, 1973.

Walpole, Horace. *The castle of Otranto*, in E. F. Bleiler (ed.), *Three Gothic Novels*, Dover Publications, 1966.

رفع محرومیت عنصر اساسی در نظام حقوقی و قضایی مغولان: چنگیز خان، روح قانون (قرن هفتم و هشتم هجری)

نوع مقاله: پژوهشی

بهمن شهر یاری^۱/عبدالرسول خیراندیش^۲

چکیده

حکومتی که چنگیز خان در آغاز قرن هفتم هجری، برابر با قرن سیزدهم میلادی، در مغولستان تأسیس کرد، از حیث قضایی و حقوقی با دوره پیش از آن، یعنی دوره ستیز و تفرقه قبایل مغول، قابل قیاس نبود. وی در حکومت خود تنها به جنبه‌های نظامی اتکا نداشت، بلکه مبانی حقوقی و قضایی جامعه مغولی را نیز مد نظر قرار داد. این نوشتار قصد دارد با رویکرد توصیفی-تحلیلی و بر پایه منابع کتابخانه‌ای به این پرسش پاسخ دهد که پس از استقرار مغولان در ایران تلقی آنان از منشأ حق و عدالت چه بود و برداشت آنان از این مبحث مهم بر چه پایه‌ای استوار بود؟ نتایج پژوهش حاکی از آن است که اساسی‌ترین منشأ حقوق در نظام قضایی و حقوقی مغولان «رفع محرومیت» بود. به عبارت روشن‌تر، حق از نظر آنان به معنای رفع محرومیت بود نه برقراری عدالت. این تلقی مغولان با دیدگاه ملل مغلوبه به‌ویژه ایرانیان مسلمان در تعارض بود. مغولان، حتی پس از مسلمان شدن، به یاسا و یوسون چنگیزی به‌عنوان منبع اصلی حق و عدالت می‌نگریستند. از دیدگاه مغولان یاسا و یوسون چنگیزی «روح قانون» بودند. و سنن و دستورات چنگیز خان علت تامه حق و عدالت فرض می‌شدند. در همان حال خاندان چنگیزی نیز اطاعت قبایل را به معنای تحقق عدالت می‌دانستند. واژگان کلیدی: رفع محرومیت، نظام قضایی، ایلخانان، چنگیز خان، مغولان، شرع، یاسا.

Eliminating the Deprivation as the Essential Factor in the Mongol Legal and Judicial System: Genghis Khan, the Embodiment of the Law (7th-8th Centuries AH)

Bahman Shahriyari³/Abdolrasoul Kheirandish⁴

Abstract

The state founded by Genghis Khan in Mongolia at the beginning of the 7th century AH (13th century AD) cannot be compared with the previous period of tribal conflicts and discords in terms of the judicial system. During his rule, Genghis Khan addressed not only military matters but also paid attention to the legal and judicial basis of Mongol society. Based on a descriptive-analytical approach and using documentary sources, this article aims to examine the Mongol basis and the perception of the concepts of rightness and justice in Ilkhanid Iran. The study shows that the most basic source of law in the Mongol judiciary and legal system was the "elimination of deprivation". In other words, from a Mongol perspective, the concept of rightness corresponded with the elimination of deprivation rather than justice. This perception was in contradiction to the worldviews of conquered nations, particularly the Muslim Iranians. Even after their conversion to Islam, the Mongols continued to view Genghisid Yasa and Yusun as the primary source of rightness and justice. From this perspective, they both were "the embodiment of the law". At the same time, the Genghisid dynasty conceived tribal obedience as the realization of justice.

Keywords: Elimination of Deprivation, Judicial System, Ilkhanids, Genghis Khan, Mongols, Sharia, Yasa.

۱. دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران.

۲. استاد گروه تاریخ، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران. *تاریخ دریافت ۱۴۰۰/۱۰/۵ * تاریخ پذیرش ۱۴۰۱/۲/۸

3. PhD Candidate of History, Department of History, Shiraz University, Shiraz, Iran,

Email: bahman.history@yahoo.com

4. Professor of History, Department of History, Shiraz University, Shiraz, Iran, Email: kheirandish.ar@gmail.com

مقدمه

مردمان سرزمین‌هایی که در قرن هفتم هجری، برابر با قرن سیزدهم میلادی، مورد هجوم مغولان قرار گرفتند و متحمل کشتار و غارت و اسارت شدند، مغولان را مردمی به دور از تمدن می‌دانستند، اما مسلماً خود مغولان چنین نظری نداشتند. چنانکه ساکنان کنونی مغولستان خود را وارث امپراتوری چنگیز خانی می‌دانند و از او به‌عنوان فرمانروایی عادل یاد می‌کنند. چنین طرز تلقی متفاوتی را می‌توان در برخی از منابع تاریخی مربوط به دوره پیدایی و گسترش دولت مغولان نیز مشاهده کرد. شرحی که منابع اصلی تاریخ‌نگاری قرون سیزدهم و چهاردهم میلادی از مواجهه مغولان با دولت‌های متمدن چین و ایران به دست می‌دهند، دربردارنده میزانی از طرفداری از چنگیز خان و جانشینانش است. هر چند در این مورد منابع تاریخی موقعیت یکسانی ندارند، در مجموع بیشتر آنها چنگیز خان، بنیانگذار دولت مغولان، و اجداد او را دارای نسبی عالی و واجد مقام پادشاهی با داعیه تأییدات آسمانی نشان می‌دهند و معتقدند آنان از حقوق و جایگاه واقعی خود محروم شده‌اند. در عین حال بر آن‌اند که بخت و اقبال با چنگیز خان و جانشینانش در مسیر دستیابی به ثروت و قدرت یار بوده است. چنانکه در همه حال در کشمکش‌های سیاسی که در مقدمه لشکرکشی‌های آنان وجود داشت، حق به جانب دیده می‌شوند. نمونه بارز این امر محکومیت دولت خوارزمشاهی و حق به جانب بودن چنگیز خان در ماجرای واقعه اترار است. وی در مباحثه با قاضی وحیدالدین پوشنجی، سلطان محمد خوارزمشاه را «اوغری» یعنی دزد، خطاب می‌کند، زیرا معتقد است او در حادثه اترار علاوه بر کشتن بازرگانان اعزامی به اموال آنان نیز دست‌درازی کرده است.^۱ چنگیز خان بازرگانان اعزامی را رعیت خود می‌دانست و همراه آنان افرادی به‌عنوان ایلچی حضور داشتند تا پیغام مودت وی را به اطلاع خوارزمشاه برسانند. کشتن ایلچی نزد مغولان گناه بزرگی بود. ایلچی طبق یاسا از نوعی مصونیت برخوردار بود.^۲ حتی اگر چنین طرز تلقی‌ای را ناشی از پیروزی و غلبه نهایی فرمانروایی مغول و حقوق و امتیازات ناشی از فتح و ظفر بدانیم، باز هم تعارض حق به جانب دانستن مغولان و احساس تحت ستم قرار گرفتن ملل مغلوبه را در منابع آن دوره می‌توان دید. همین امر خود از عوامل اصلی سرنگونی دولت‌های مغولان در چین و ایران و روسیه بوده است.

در ارزیابی ابعاد حقوقی و قضایی دولت و جامعه مغولان نیز نمی‌توان منکر این تمایز نگاه داخلی و بیرونی شد. در این بررسی تلاش می‌شود با استفاده از منابعی که خالی از جانب‌داری از دولت مغولان هستند و در عین حال با بهره‌گیری از قواعد مدون‌شده حقوقی به دولت مغولان نگریده شده شود. چنین پژوهشی

۱. قاضی متهاج سراج جوزجانی، *طبقات ناصری*، به تصحیح و تحشیه عبدالحی حبیبی، ج ۲ (کابل: انجمن تاریخ افغانستان، ۱۳۴۳)، ص ۱۲۴.

۲. رشیدالدین فضل‌الله همدانی، *جامع التواریخ*، به تصحیح بهمن کریمی، ج ۱ (تهران: اقبال، ۱۳۷۴)، ص ۳۴۱.
George Vernadsky, "The Scope and Content of Chingiz Khan's Yasa", *Harvard Journal of Asiatic Studies*, Vol. 3, No. 3/4 (1938), p. 344.

بدون شک تا حدودی متفاوت است با آن دسته از پژوهش‌هایی که مغولان و تهاجمات آنان را در قرن سیزدهم میلادی یکسره و یکباره آفتی برای تمدن بشری می‌دانند. و از این رو، می‌تواند جنبه‌های کمتر دیده‌شده از دولت مغولان و میزان و چگونگی انطباق آنان با نظام‌های حقوقی ملل مغلوبه را نشان دهد. نهاد قضاوت یکی از نشانه‌های تمدن دانسته می‌شود، اما این مقوله در بین قبایل مغول معنایی نداشت. چنگیزخان نخستین مؤلفه‌های تمدن را وارد زندگی صحرائشینی مغولان کرد. او در تأسیس امپراتوری مغولان به جنبه‌های حقوقی و مناسبات قضایی مغولان اهمیتی ویژه نشان داد. وی یکی از مهم‌ترین راهکارهای رفع دشمنی‌های قبایل را استقرار نظم بر پایهٔ یاسا می‌دانست. از این رو، با بهره‌گیری از قدرت قبایل مغول کوشید آنها را از لحاظ نوع رفتار اجتماعی و تعامل با یکدیگر مطیع دستورات خود نماید. تحول رفتار قبایل از ستیزهای داخلی به اتحاد نقطهٔ عطفی در فرمانروایی چنگیزخان و خاندانش محسوب می‌گردد. یکی از ابزارهای اساسی چنگیزخان برای بازسازی نظام اجتماعی مغولان توانایی وی در فراگیر نمودن قدرت خود به‌عنوان تنها مرجع تصمیم‌گیری و فرمانروایی بر قبایل بود. او برای تحکیم این اتحاد به ایجاد قوانین حقوقی در زمینهٔ تنظیم روابط اجتماعی قبایل پرداخت.

در نوشتار حاضر، با توجه به مبانی اساسی علم حقوق، هشت مورد منشأ حق^۱ در نظام حقوقی و قضایی مغولان تحلیل و بررسی می‌شود: «اجتماع واحد مغولی»^۲، «ضمانت اجرایی قوانین»^۳، «صاحب حق»^۴، «تصادم محرومیت»^۵، «رفع محرومیت»^۶، «متعلق حق»^۷، «رابطهٔ بین صاحب حق و متعلق حق»^۸، «هماهنگی برای رفع محرومیت میان مغولان و خاندان چنگیزی». در اینجا ذکر این نکته لازم است که از بین این هشت مورد، اساسی‌ترین عنصر حقوقی و قضایی از نظر مغولان رفع محرومیت بود و عنوان این نوشتار حول همین محور است. البته این به معنای نادیده گرفتن دیگر موارد منشأ حق و عدالت نیست، زیرا فقدان هر کدام از موارد دیگر، شکل‌گیری این نظام حقوقی را با نقصان مواجه می‌کند. برای

۱. در باب تعریف حق و اقسام آن نظریه‌های متعدد و متفاوتی وجود دارد. حق از نام‌های خداوند و به معنای عدالت و انصاف است. معمولاً حق را پایهٔ عدالت برمی‌شمارند و حق و عدالت را امری آسمانی و از جانب خداوند می‌دانند (مهدی کی‌نیا، کلیات مقدماتی حقوق (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۸)، ص ۱۱). همچنین حق را قدرت و امتیازی می‌دانند که فرد به موجب حقوق نوعی و ذاتی خود در مقابل اشخاص دیگر دارد (همان، ص ۱۲). در باب اقسام حق نیز در بین فقها و متکلمان مسلمان مباحث زیادی وجود دارد. برای مثال حق تملک دارای انواع بسیاری دانسته می‌شود، از جمله غنیمت، شفعه، حق موصی له، لقطه، حق تحجر و خیارات و مباحث حق متهب پیش از قبض، حق ورثه در رد زاید بر ثلث، حق عامل در مضاربه، حق خیار، حق اقاله، معاطات و... (بنگرید به: حسن بن یوسف علامه حلی، تذکره الفقها، ج ۱۲ (قم: مؤسسه آل‌البیت، ۱۴۲۲)، ص ۲۴۸-۲۷۲؛ محمد بن حسن حلی، ایضاح الفوائد (قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۸۷ق)، ج ۱، ص ۳۶۲؛ ج ۲، ص ۱۷-۱۸؛ ج ۳، ص ۲۷۸).

2. Mongolian Unit Community
3. Enforcement of Laws
4. The rightful
5. Deprivation collision
6. Elimination of Deprivation
7. Belongs to the right
8. Relationship between the right holder and the right holder

نمونه استقرار نظام حقوقی در هر سرزمینی بدون تشکیل اجتماع واحد امری دور از ذهن است. همچنین موجودیت نظام حقوقی بدون در نظر داشتن صاحب حق (اعم از یک شخص کاریزماتیک یا حکومت برخاسته از رأی مردم) غیرقابل تصور است. پس برای روشن شدن ابعاد نظام حقوقی مغولان تمام هشت مورد تحلیل خواهد شد.

در این پژوهش با سؤالات مهمی مواجه هستیم، از جمله منشأ حق از نگاه مغولان چه می‌توانست باشد؟ تفسیر مغولان از عدالت چه بود؟ چرا یاسای چنگیزی منبع حقوقی قضاوت برای مغولان گردید؟ در تقابل حکومت مغولان با جامعه مسلمان ایران، احکام شرع و قضاوت بر مبنای فقه چه سرنوشتی یافت؟ فرضیه نوشتار حاضر این است که منشأ حق برای مغولان براساس «رفع محرومیت» بوده است. به عبارتی عدالت برای آنان در رفع محرومیت تفسیر می‌گردید و آنچه موجب رفع این محرومیت می‌شد «روح قانون»^۱ بود. روح قانون نیز در شخصیت چنگیزخان و یاسای وی تبلور می‌یافت.

درخصوص پیشینه تحقیق باید گفت تاکنون اثر مستقلی نوشته نشده است که مشخصاً نهاد قضاوت را در عصر مغول بر پایه مفاهیم رفع محرومیت، منشأ حق و روح قانون تحلیل کرده باشد. پاره‌ای از تألیفات به مباحث قضایی دوره مغولان پرداخته‌اند، اما هیچ کدام تازگی محتوای این نوشتار را ندارند. برتولد اشپولر در کتاب *تاریخ مغولان در ایران* (۱۳۸۰)، در بخش مسائل حقوقی، به ساختار قضایی مغولان و موضوعاتی چون جرم و انواع مجازات و شیوه محکمه در آن زمان پرداخته، اما به ماهیت حق و عدالت در نظام قضایی توجهی نکرده است. لمبتن در فصل دوم کتاب *تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران* (۱۳۸۲) از نحوه برپایی یارغو و حضور قضاات مسلمان در محاکم شرعی این دوره صحبت کرده، اما در مورد چیستی حق و عدالت در امور قضایی مغولان بحثی نکرده است. هاشم رجب‌زاده در فصل دوم کتاب *آیین کشورداری در عهد وزارت رشیدالدین فضل‌الله همدانی* (۲۵۳۵) به بررسی قضا و مناصب شرعی می‌پردازد. وی اصلاحات قضایی دوره غازان خان و مقامات قضایی و شرعی دوره او مانند قاضی القضاة، کاتب دارالقضاة، اعادت یا معیدی و خطابت و نیز محاکم غیرشرعی مانند دیوان یارغو را به بحث می‌گذارد، اما در مورد ماهیت حق و عدالت و موضوعاتی چون روح قانون و اصل عدم محرومیت چیزی نمی‌گوید. فصل پنجم از جلد دوم کتاب *دین و دولت در ایران عهد مغول* (۱۳۷۱)، نوشته شیرین بیانی، به مباحث قضایی عصر مغول اختصاص دارد. نویسنده وضع روحانیون مسلمان، تشکیلات دیوان قضا، قوانین اسلامی، امور حسبت، اوقاف و... را شرح می‌دهد، ولی منشأ حقوق و چیستی عدالت را از دیدگاه مغولان بررسی نمی‌کند.

اقدامات چنگیزخان برای قانون گذاری، تشکیل اجتماع واحد مغولی و ضمانت اجرایی قانون

محرومیت و محدودیت در زندگی اجتماعات بشری ریشه در عوامل مختلفی داشته است. فقدان تشکیلات تمدنی نظیر قانون و مؤسسات حکومتی و قضایی، و نیز ستیز اجتماعات پراکنده و متخاصم در تشدید این وضع مؤثر بوده است. حکومت و قضاوت واجد ویژگی‌های مشترکی هستند. در واقع قضاوت نوعی اعمال حاکمیت محسوب می‌شود، زیرا «حکم» ویژگی ثابت هر دو است و قاضی نایب حکمران به شمار می‌رود.^۱ این دو مقوله، یعنی حکومت و قضاوت، تا پیش از ظهور چنگیزخان مفاهیمی ناشناخته و دور از ذهن برای مغولان بودند. به دلیل نبود حکمرانی مقتدر، قبایل مغولستان با ستیز و غارتگری به حیات خود ادامه می‌دادند.^۲ در این فضای سیاسی - اجتماعی قواعد حقوقی^۳ و نهاد قضاوت نیز طبیعتاً مجال بروز و ظهور نمی‌یافتند. فقدان حاکمیت موجب بروز جنگ و منازعه میان قبایل می‌شد. «دائم میان ایشان مکاوحت و مخاصمت قایم بوده و بعضی سرقه و زور و فسق و فجور را از مردانگی و یگانگی می‌دانسته‌اند»^۴

چنگیزخان که از دوره نوجوانی، طی درگیری قبیله خود (قیات) با قبایلی چون تائیچووت‌ها و مرگیت‌ها، این وضع را دیده و تجربه کرده بود،^۵ برای تثبیت حکمرانی خویش قبایل ستیزه‌جو را زیر فرمان خود درآورد. تاریخ سری مغولان روند اطاعت‌پذیری تعداد زیادی از این قبایل را به خوبی نشان می‌دهد.^۶ از نظر او اجتماع واحد می‌بایست از یک شخص فرمانبرداری نماید. از این رو، او از شکل‌گیری حاکمیت «آندای»، برادر خوانده قدیمی خود، جاموقه بر تعدادی از قبایل جلوگیری کرد. و سرانجام اتحاد جاموقه با ونگ‌خان کرائیت و نایمان‌ها را در هم شکست.^۷ چنگیزخان برای تبدیل شدن به حکمران بلامنازع و ساختار شکن جامعه مغولان می‌بایست جایگاه خود را به‌عنوان فرمانروا و قانون‌گذار تثبیت می‌کرد. وی برای وضع قوانین از آداب و رسوم و سنت‌های مغولی بهره برد. در واقع یاسا بیشتر برگرفته از سنت‌های قبایل کوچرو صحرای مغولستان بود تا کتب وحی الهی (شریعت دینی).^۸ مغولان کمتر انتزاعی فکر

۱. فضل‌الله بن روزبهان خنجی، سلوک الملوک، به تصحیح و مقابله محمدعلی مومند (تهران: خوارزمی، ۱۳۶۲)، ص ۱۲۱-۱۲۲.

۲. حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی (تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۱)، ص ۵۶۴.

۳. در تعریف قاعده حقوقی از دیرباز بین اندیشمندان اختلاف نظر بوده است، از جمله اینکه آیا حقوق ناشی از دولت است یا از طبیعت انسان و عقل وی سرچشمه می‌گیرد و یا اینکه هدف از این قواعد چیست؟ با این حال، در تعریف قاعده حقوقی می‌توان گفت قاعده‌ای است که بر اعمال اشخاص، از این جهت که در اجتماع هستند، حکومت می‌کند و اجرای آن از طرف دولت تضمین می‌گردد. ناصر کاتوزیان، کلیات حقوق، ج ۱ (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۷)، ص ۵.

۴. عطاملک جوینی، تاریخ جهانگشا، به تصحیح و اهتمام محمد قزوینی، ج ۱ (تهران: دنیای کتاب، ۱۳۸۲)، ص ۱۵.

۵. همدانی، جامع التواریخ، ج ۱، ص ۲۳۳؛ یوان چائویی شسه، تاریخ سری مغولان، ترجمه از فرانسه پل پلیو، ترجمه فارسی شیرین بیانی (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۳)، ص ۳۸.

۶. یوان چائویی شسه، ص ۶۲-۶۳.

۷. میرخوانده، تاریخ روضه الصفا، به تصحیح و تحشیه جمشید کیانفر، ج ۵ (تهران: اساطیر، ۱۳۸۰)، ص ۳۷۸.

۸. Beverly May Carl, "The Law of Genghis Khan", *Low and Business Review of the Americas*, Vol. 18, No. 2 (2012), p. 159.

می کردند و بیشتر عملگرا بودند، اما این امر به معنای فقدان اندیشه و آرمان در ذهن آنان نبود. یاسا مبنای حکومت و قضاوت قرار گرفت. اصل این واژه در زبان مغولی «دزاساک»، به معنای حکم و فرمان، است. یاسانامه بزرگ را «تونجین» می گفتند.^۱

چنگیز خان «... بر وفق و اقتضای رای خود هر کاری را قانونی و هر مصلحتی را دستوری نهاد و هر گناهی را حدی پدید آورد.» فرمان به تدوین قوانین و مقررات داد. آن قوانین را با خط اویغوری نگاشتند و یاسانامه بزرگ نام نهادند.^۲ قوانینی که چنگیز خان برای امپراتوری خود وضع نمود، می توان به بخش های مختلف تقسیم کرد: قوانین عمومی شامل قوانین مربوط به خاندان سلطنت، اتباع قلمرو، دولت و مرزهای آن، امتیازات ویژه (مانند ترخان)، قوانین لشکریان، قوانین شکار، قوانین مالیات، و بخش های دیگر شامل قوانین جنایی، قوانین حقوق خصوصی، حقوق تجاری، قضایی و قوانین اجرایی و اداری قلمرو.^۳ قوانین چنگیز خان هم موجب حفظ نظم ارتش شد و هم راهنمای زندگی روزانه مغولان گردید. او ضمن تأکید بر مالکیت شخصی، برای دزدی و غارت مجازات های سختی وضع نمود.^۴ چنگیز خان یکی از افراد قبیله تاتار به نام شیگی قوتوقو را که تربیت یافته همسرش برته بود، به عنوان قاضی قلمرو برگزید.^۵ روند مکتوب شدن موارد یاسا تا زمان او کتای قان ادامه یافت. این نظر هم وجود دارد که در اصل تدوین یاسا در زمان او کتای بوده است.^۶

چنگیز خان برای ضمانت اجرایی قوانین حقوقی مغولان تشکیلات نظامی منظم و منسجمی ایجاد کرد. فرمانبرداری این تشکیلات از رؤسای خود تحسین برانگیز بود. کارین، نماینده اعزامی پاپ نزد مغول ها، تاتاران را مطیع ترین فرمانبرداران جهان می نامید.^۷ چنگیز خان فرزند خود، جغتای، را مأمور اجرا و نظارت بر مقررات یاسا کرد.^۸ جغتای در اجرای این قوانین بسیار بر مسلمان سخت می گرفت، زیرا یاسا برای مسلمانان نامفهوم و ناشناس^۹ بود و با احکام شرع منافات داشت. البته فرمانروایان به تدریج سعی کردند مقررات را آسان تر کنند.^{۱۰}

۱. فضل الله بن عبدالله و صاف، تجزیه الامصار و تزجیه الاعصار (تاریخ و صاف)، به اهتمام محمد مهدی اصفهانی (بمبئی: ۱۳۲۸)، ص ۶۰.

۲. جونی، تاریخ جهانگشا، ج ۱، ص ۱۷.

3. Vernadsky, p. 344.

4. Bertold Spuler, *The Mongols in History* (London: Poll Mall Press, 1971), p. 9.

۵. همدانی، جامع التواریخ، ج ۱، ص ۶۳.

6. D. O. Morgan, "The Great Yasa of Chingiz Khan and Mongol Law in the Ilkhanate", *Bulletin of the School of Oriental and African Studies University*, Vol. 49, No. 1 (1986), p. 170.

۷. پلان کارین، سفرنامه کارین، ترجمه ولی الله شادان (تهران: فرهنگسرای یساولی، ۱۳۶۳)، ص ۴۵.

۸. غیاث الدین خواندمیر، حبیب السیر، زیر نظر محمد دبیرسیاقی، ج ۳ (تهران: کتابفروشی خیام، ۱۳۵۳)، ص ۷۷.

۹. مغایرت موارد یاسا با شرع اسلام، مانند عدم فرو بردن دست در آب یا ذبح حیوان به روش مغولان، از جنبه دیگری نیز برای مسلمانان غیرقابل تحمل بود. طبق قاعده فقهی عقاب بلا بیان ممنوع است. شیخ طوسی بیان داشت مادام که وجوب یا حسن کرداری به مکلف اعلام نشده باشد، وی در قبال آن تکلیفی ندارد. بنگرید به: محمد بن حسن شیخ طوسی (شیخ الطائفه)، *الاقتصاد فی طریق الارشاد* (طهران: مکتبه جامع چهلستون، ۱۴۰۰ق)، ص ۶۲.

۱۰. جوزجانی، ج ۲، ص ۱۵۲-۱۵۳.

بنابراین، برای رفع محرومیت مغولان عناصری چون تشکیل اجتماع واحد و ایجاد ضمانت اجرایی قوانین در سایه اقتدار چنگیزخان به منصفه ظهور رسید. همچنانکه یکی از ریشه‌های ماهیت حق وجود اجتماع است، همان اجتماع نیز چنگیزخان را «صاحب حق» تلقی می‌نمود. این مقوله یکی دیگر از ابعاد چپستی حق نزد مغولان بود.

چنگیزخان، صاحب حق در نگاه مغولان

طبق نظر مغولان، چنگیزخان و خاندانش نه تنها در هرم سیاسی جامعه مغولی بلکه در موارد دیگر نیز در مرتبه نخستین قرار داشتند. مغولان برای چنگیزخان، به عنوان حکمران، نوعی قداست و مقام آسمانی قائل بودند. اولویت و مقام آسمانی چنگیزخان موضوع حساسی در نهاد قضاوت عصر مغول محسوب می‌گردد، زیرا بر این مبنا یاسا و یوسون و بیلک مصداق عدالت و حق در نظر گرفته می‌شد. اصل و نسب چنگیزخان به برتاچینو می‌رسید که از آسمانی که در بالاست آفریده شده بود.^۱ خاستگاه قبیله‌ای چنگیزخان نیز قبیله قیات بورچگین بود. این قبیله از مغولان نیرون، یعنی از نسل آلان قوا، بودند. نیرون‌ها سه شاخه می‌شدند. نسل ششم آلان قوا، که قبل خان نام داشت، از این سه شاخه بود. این سه شاخه قیات بورچگین، نسل چنگیزخان، را پدید آوردند.^۲ تاریخ سری مغولان بر آسمانی بودن و قداست نسل آلان قوا تأکید دارد و پسران وی را فرزندان آسمان برمی‌شمارد که با مردمان عادی یعنی مغولان در لکین یا قراچو (قراچو) متفاوت‌اند. به آنان وعده داده شده است که سلاطین همه خلائق خواهند گردید.^۳ کوکچوی شمن، روحانی مغولان، منشأ آسمانی قداست چنگیزخان را اعلام داشت. چنانکه نه تنها تواریخ مغولی، که سه قرن بعد میرخواند نیز چنین نوشت: اعلام داشت «خدای جاوید می‌گوید اکثر بلاد ربع مسکون و غور و نجد و عرصه هامون به تو و فرزندان تو ارزانی داشتیم.»^۴ او قوانین خود را در کتاب آبی گرد آورد تا گویای نشانه‌ای از آسمان آبی جاودان باشد که او را به قدرت رسانده است.^۵ با توجه به اینها، جامعه یکپارچه مغول دارای حکومت، قانون و نهاد قضایی بود. در این نهاد عدالت چگونه تفسیر می‌شد؟ آیا هدف از تدوین قانون و برپایی یارغوها ایجاد همان عدالتی بود که مد نظر رعایای مسلمان بود؟ با توجه به اینکه رفع محرومیت اصلی‌ترین منشأ حق در نظام قضایی مغولان به شمار می‌آید، ابتدا به تضاد محرومیت‌های مغولان اشاره و سپس مسأله رفع محرومیت واکاوی می‌شود.

۱. یوان چائوبی شه، ص ۱۹.

۲. همدانی، جامع‌التواریخ، ج ۱، ص ۲۵ به بعد.

۳. یوان چائوبی شه، ص ۲۳.

۴. میرخواند، ج ۵، ص ۳۷۹۵.

تصادم محرومیت

از آنجایی که محرومیت انسان‌ها همسان نیست، برای رفع آن با یکدیگر دچار تصادم و درگیری می‌شوند. این قاعده در مغولان به‌وضوح قابل مشاهده است. قبایل مغول در نتیجه محرومیت‌های متعدد برای بقای خود مدام با یکدیگر در تنش و تنازع بودند و طی سده‌های متمادی قتل و غارت در بین آنان امر متداولی بود. گردیزی در قرن پنجم به این وضع در بین تناران اشاره صریح دارد.^۱ در زندگی کوچ‌رویی و بیشه‌نشینی مغولان این تصادم محرومیت منتهی به این می‌شد که قبیله برتر بر قبیله ضعیف‌تر ارجح گردد. چنانکه تاریخ سری مغولان ترسیم کرده است، وقتی قبیله‌ای با اتباع خود به یک مکان می‌رسید، قبیله ضعیف‌تر به دلیل ناتوانی مجبور به ترک قرق خود می‌شد.^۲ غارت و ربودن زن و همسر در بین این قبایل مایه شگفتی و حیرت مورخان ایرانی چون شبانکاره‌ای بود.^۳ گاهی قبایل مغولستان، برای رفع محرومیت، با نیروی برتر متحد می‌شدند. مانند قبیله تاتار که چینی‌ها (ختای) از آنها حمایت می‌کردند تا از هجوم دیگر قبایل مغول به مرزهای چین پیشگیری کند.^۴ قبیله تاتار به‌منظور استمرار حمایت چینی‌ها ناگزیر به درگیری با قبیله قیات (قبیله اجدادی چنگیزخان) گردید. تاتارها دو تن از اجداد چنگیزخان، امبقای خان و اوکین برقان، را تسلیم چینی‌ها کردند که با اعمال شکنجه آنان را به قتل رساندند.^۵ تصادم محرومیت و زندگی طاقت‌فرسا منجر به شکل‌گیری این رسوم گردیده بود. به عبارتی شرایط سخت «عادت معمول» را تبدیل به «رسوم و عرف» کرده بود. وقتی برخی از اعمال و روش‌های مستمر قومی مضمحل در رفتار و گفتار باشد تبدیل به عرف و عادت می‌شود.^۶ همان‌طور که پیشتر ذکر شد، چنگیزخان با تشکیل حکومت و ایجاد جامعه واحد مغولی و برقراری یاسا تغییرات بزرگی در صحرای مغولستان پدید آورد. این فرایند موجب شد تصادم محرومیت به رفع محرومیت تبدیل گردد.

رفع محرومیت پایه قواعد حقوقی مغولان

در طی دوره‌های مختلف تاریخی ندای محرومیت انسان در گوش زمانه طنین افکن شده است. محرومیت انسان از جنبه‌های مختلف قابل تعمق است. برای مغولان این محرومیت در ابعاد مختلف معیشتی و اقتصادی، جغرافیایی و اقلیمی خودنمایی می‌کرد. جغرافیای خشن و نابرابر مغولستان شرایط زندگی را طی قرون متمادی برای قبایل مغولستان سخت و طاقت‌فرسا کرده بود. کارپن هنگام مسافرت به

۱. عبدالحی بن الضحاک بن محمود گردیزی، زین الاخبار، تصحیح و تحشیه عبدالحی حبیبی (تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷)، ص ۲۵۷.

۲. یوان چائویی شه، ص ۵۸.

۳. محمد بن علی بن محمد شبانکاره‌ای، مجمع الانساب، به تصحیح میر هاشم محدث (تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۶)، ص ۲۲۵.

۴. همدانی، جامع التواریخ، ج ۱، ص ۵۷-۵۹.

۵. یوان چائویی شه، ص ۳۰؛ خواندمیر، ج ۳، ص ۱۳.

۶. کی‌نیا، ص ۳۳۱.

صحرای مغولستان این شرایط سخت را دید و در سفرنامه خود آورد. به گفته وی، آب و هوا در مغولستان به طرز شگفت‌آوری نابرابر است. تابستان‌های آن گرم، همراه با ابرهای فشرده و رعد و برق مرگبار است. در زمستان هم بارش برف و باران یکسان نیست. ^۱ به نوشته ساندرز، از بهار تا اواسط تابستان شرایط اقلیمی برای برپایی یورت فراهم می‌شد، اما از اواخر تابستان ریزش برف وضعیت زندگی را دشوار می‌کرد. زمین بلند و هوای رقیق به دلیل کمبود اکسیژن زندگی مغولان را توأم با رنج و عذاب می‌نمود. ^۲ صحرای گبی، صحرای تاکلاماکان و صحرای قزل‌قوم سه هسته مرکزی بودند که همچون سه موضع سرطانی چمنزارها و مراتع را می‌خوردند و محو می‌کردند. ^۳

برخی از قبایل مغول برای مقابله با این شرایط سخت سبک کوچ‌نشینی را برگزیدند. یکی از محدوده‌های کوچ آنان مسیری بود که نسوی بدان اشاره می‌کند: «تمامت تابستان از بیلاق به قشلاق و مرغزار به مرغزار می‌رفتند، و چون موسم سرما شدی آب کنک را گذشته و به حدود کشمیر و قشلاق‌های آن در اغوار و انجاد و مواضعی که لم یخلق مثلها فی البلاد فرود می‌آمدند.» ^۴ گروهی دیگر روش بیشه‌نشینی را برگزیدند، مانند قبیله آغاجری که در اصل «اغاج ایری» است، به معنای مرد بیشه. ^۵ این شرایط سخت اقلیمی قرن‌ها مردم مغولستان را در فقر و محرومیت نگه داشته بود. ابن فضلان در قرن چهارم از نزدیک با گروه‌هایی از غزان در حوالی خوارزم برخورد می‌کند و زندگی کوچ‌نشینی و صحراگردی آنان را پرمشقت می‌شمارد. ^۶ این محرومیت‌ها نشانه‌هایی آشکار و همیشگی در زندگی مغولان بودند. سه قرن بعد، یعنی در قرن هفتم، ابن ابی‌الحدید نیز می‌نویسد شرایط خشن اقلیمی مردم مغولستان را سخت‌کوش و مقاوم کرده است. آنان در شمار پایدارترین مردم در تحمل گرسنگی و تشنگی هستند و در سختی و بدبختی شکیبا و مقاوم‌اند. ^۷ کارپن در بیان وضع مغولستان نوشته است حتی در یک صدم این سرزمین کشاورزی وجود ندارد و تجارت امری نامأنوس است. ^۸ وی فقر را نشانه بارز صحرای مغولستان برمی‌شمارد. ^۹ فقر و محرومیت چنان بر زندگی قبایل مغول سایه انداخته بود که به باور جوینی، تا پیش از جهانگشایی چنگیزخان نشانه فرد بزرگ در صحرای مغولستان داشتن «رکاب آهنین» بود، «باقی

۱. کارپن، ص ۳۰.

۲. ج. ساندرز، تاریخ فتوحات مغول، ترجمه ابوالقاسم حالت، چاپ سوم (تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۳)، ص ۵۱.

۳. رنه گروسه، امپراتوری صحرائوردان، ترجمه عبدالحسین میکده، چاپ چهارم (تهران: علمی فرهنگی، ۱۳۷۹)، ص ۱۱.

۴. شهاب‌الدین محمد خرنزندی زیدری نسوی، سیرت جلال‌الدین منکبرنی، به تصحیح و مقدمه و تعلیقات مجتبی مینوی (تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴)، ص ۷.

۵. میرخواند، ج ۵، ص ۳۷۴۹.

۶. احمد ابن فضلان، سفرنامه ابن فضلان، ترجمه ابوالفضل طباطبایی (تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵)، ص ۶۹.

۷. ابن ابی‌الحدید، جلود تاریخ در شرح نهج البلاغه، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، ج ۴ (تهران: نی، ۱۳۶۷)، ص ۱۸۰.

۸. کارپن، ص ۳۰.

۹. همان، ص ۳۱.

تجملات از این قیاس توان گرفت و بر این جمله در ضیق حال و ناکامی و وبال بودند.^۱ این موارد مصداق‌هایی از محرومیت ساکنان سرزمینی هستند که توانستند به فرماندهی چنگیز خان بر بسیاری از نقاط ثروتمند چون خوارزم، ماوراءالنهر، خراسان و... چیره شوند. محدودیت‌های متعدد در زندگی صحرائشینی منتهی به محرومیت در بین قبایل مغول شد. و چون انسان همیشه در جهت رفع محرومیت خود حرکت می‌کند، از دید مغولان رفع محرومیت نشانه «عدالت» بود. در واقع چنانچه آنان محرومیتی در زندگی نداشتند، بحث عدالت برایشان مفهومی نداشت. با این تحلیل شاید این تصور پیش آید که بنابراین هر تهاجمی به سرزمین ایران قابل توجیه است. مثلاً حمله اعراب مسلمان در اوایل قرن نخست هجری نیز برای رفع محرومیت بود. باید متذکر شد مسلمانان در حملات خود مدعی استقرار مفاهیمی چون توحید بر مبنای دین اسلام و انتشار آخرین دین الهی و... بودند. معنای عدالت از دیدگاه مسلمانان کاملاً با اندیشه مغولان متفاوت بود. فقها و مفسران قرآن در تبیین مفهوم عدالت نظرات دیگری داشتند. ابوالفتوح رازی در تفسیر واژه «تعذلو» در آیه ۱۲۹ سوره نساء آن را به معنای برابری در رفتار می‌داند. همچنین کلمه عدل را در آیه ۱۳۵ همان سوره «اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل...» به معنای داوری کردن در بین مردم بر پایه عدالت، یعنی پرهیز از ظلم و ایجاد برابری برای رسیدن به حق، برمی‌شمرد.^۲ جرجانی نیز در تفسیر آیه ۷ سوره انفطار، «الذی خلقک فسویک فعدلک»، عدل را به معنی راستی و راست گردانیدن برای خلق تفسیر می‌کند.^۳ به بیان روشن‌تر، در تحلیل منشأ حق در حکومت مغولان، عدالت برای رفع محرومیت است و محرومیت علت وجود عدالت پنداشته می‌شود. خاستگاه قانون‌گذار نقش مهمی در فهم مغولان از حق و عدالت دارد. می‌توان گفت مغولان عدالت را معلول رفع محرومیت (علت) می‌دانستند. آنان پس از جهانگشایی و تصرف نقاط مختلف، از جمله ایران، برای آنکه به قاعده رفع محرومیت خود جامعه عمل بپوشانند، تمام ثروت مادی این مناطق، اعم از اموال منقول و غیرمنقول، را متعلق به خود دانستند. حکومت خاندان چنگیزی، به‌عنوان صاحب حق، خود را شایسته تصرف ثروت ممالک مغلوب و بهره‌مندی از آنها و تحت امر درآوردن اجتماعات شکست‌خورده می‌دانست.

متعلق حق، رابطه بین صاحب حق و متعلق حق

ابتدا در مورد این دو اصطلاح باید گفت متعلق حق می‌تواند عین یا دین باشد. حق عینی حقی است که شخص در قبال عین مشخص خارجی دارد. این حق همیشه مال یا شیء خارجی مشخصی است، مانند

۱. جونی، تاریخ جهانگشا، ج ۱، ص ۱۵.

۲. ابوالفتوح رازی، *روض الجنان و روح الجنان*، تصحیح مهدی الهی قمشه‌ای، ج ۳ (تهران: علمی، ۱۳۲۰)، ص ۲۰۹-۲۰۲.

۳. ابوالمحاسن حسین بن حسن جرجانی، *جلاء الاذهان و جلاء الاحزان (تفسیر گارز)*، تصحیح و تعلیق میر جلال‌الدین حسینی ارموی، ج ۱۰ (تهران: بی‌نا، ۱۳۳۷)، ص ۳۰۵.

مالیات و خراج، حق دینی حقی است که شخص داین در برابر شخص دیگر (مدیون) پیدا می‌کند و به موجب آن می‌تواند از شخص مدیون مال دیون را مطالبه کند و یا اقدام به امری و یا خودداری از امری نماید. حق دینی شامل سه عنصر است: صاحب حق، موضوع حق و شخصی که این حق بر عهده او قرار می‌گیرد.^۱ رابطه بین صاحب حق و متعلق حق رابطه‌ای وهمی و ذهنی نیست، بلکه معلول عوامل مادی و مثبت (اثبات‌شده) است. مغولان در این زمینه، یعنی مطالبه حق عینی و دینی، همواره خود را صاحب اختیار و سزاوار می‌دانستند. مصداق‌های زیادی در این باب وجود دارد که در ادامه به برخی از آنان اشاره می‌شود.

مغولان همواره در مطالبه مال و اقسام مالیات فشارهای زیادی بر رعایا و برایا می‌آوردند. بسیاری از مورخان، از جمله جوینی، به زیاده‌خواهی مغولان و آزار و اذیت‌های آنان اشاره کرده‌اند. مأموران مالیاتی حتی بر ایتم و بیوه‌زنان هم مالیات مقرر داشته بودند.^۲ در حکومت مغولی خراسان اخذ مال چنان با شدت و شکنجه همراه بود که میرخواند سال‌ها بعد تأثر خود را از حکومت مغولان چنین بیان می‌دارد: «برادر غم برادر نمی‌توانست خورد اگرچه برادرش را می‌دید، پدر به حال پسر نمی‌پرداخت.»^۳ اجحاف مالیاتی در حق امور لشکریان و دربار ایلخانی چنان زیاد بود که به گفتهٔ و صاف، در دورهٔ آباقاخان (۶۶۳-۸۰۰ق) سونجاق نویان برای تحقیق محاسبات و تحصیل بقایای متوجهات اقدام به حبس و بند صاحبان بلوکات نمود.^۴ در همین دوره عطاملک جوینی که به ادارهٔ امور عراق عرب مشغول بود، شکنجه شد و اموال و دارایی او و آنچه «اسم ملکیت بر آن اطلاق رفته بود» مصادره گردید.^۵ وی شکنجهٔ سختی شد، تا جایی که خود می‌نویسد: «در آن حالت که امید حیات و رجای بقا جز در معاد در تصور نمی‌آمد... جز به رحمت بی‌دریغ غیاث المستغثین استعانت به هیچ یاری نمی‌بردم.»^۶ و «در این حال که سانح گشت به گذشتگان مثال زدن حاجت نیست، حال من اعتبار است مرد بینا.»^۷ در زمان ارغون خان (۶۸۳-۶۹۰ق) نیز مغولان

۱. کی‌نیا، ص ۱۹۱-۱۹۲.

۲. جوینی، تاریخ جهانگشا، ج ۲، ص ۲۷۶.

۳. میرخواند، ج ۵، ص ۳۹۶۳.

۴. و صاف، ص ۲۰۳.

۵. عطاملک جوینی، تسلیه الاخوان، به تصحیح و تحشیه عباس ماهیار، چاپ چهارم (تهران: گروه انتشاراتی آباد، ۱۳۶۱)، ص ۱۱۳.

۶. اعمال شکنجه و تنبیه و آزار بدنی مغولان با احکام شرع و رویهٔ قضایی مسلمانان منافات داشت. مجازات‌ها در دین اسلام به چهار دستهٔ کلی حدود، تعزیرات، قصاص و دیات تقسیم می‌شوند. هدف اصلی اجرای مجازات‌ها حفظ حدود الهی است. به‌طور کلی فقها و قضات مسلمان با استناد به قواعد فقهی چون «القصود من الجلد الزجر و الردع» و «ان المقصود من الحد الردع» (محمد بن حسن شیخ طوسی (شیخ الطائفة)، المیسوط فی فقه الامامیه، ج ۸ (تهران: المکتبه المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه، ۱۳۸۷ق)، ص ۱۷) جنبهٔ بازدارندگی حدود را برجسته کرده‌اند. مثلاً تازیانه نزدن به نقاط حساس بدن، چون صورت، به‌منظور بازدارندگی بود نه اتلاف مجرم (حسن بن یوسف علامه حلی، مختلف الشیعه فی احکام الشریعه، ج ۹ (قم: دفتر انتشارات اسلامیة وایسته به جامعهٔ مدرسین حوزهٔ علمیه)، ص ۱۷.

۷. جوینی، تسلیه الاخوان، ص ۱۲۸.

۸. همان، ص ۱۴۵.

بر اخذ اموال و دارایی ایالات و ولایات و تحت فشار قرار دادن اشخاص حقیقی و حقوقی پافشاری می‌کردند. یارغوی (محکمه) شمس‌الدین جوینی، صاحب دیوان، نمونه‌ای واضح در این خصوص است. صاحب دیوان در یارغو به داشتن هیچ مالی اعتراف نکرد. امیر توقلوق قرونا صاحب دیوان را به چوب بست و سرانجام دستور قتل وی را صادر کرد. همچنین املاک وی در تبریز مصادره گردید و در شمار ممالک اینجو درآمد.^۱

پس از مسلمان شدن ایلخانان نیز این قبیل زیاده‌خواهی‌ها و تصرف اموال و املاک رعایا و صاحب‌منصبان ادامه داشت. به‌ویژه در نظام مالکیت اراضی و باغات و آسیاب‌ها و اخراجات دیوانی تغییرات زیادی ایجاد شد. مغولان در این زمینه به احکام شرع و مبنای قضایی مسلمانان اعتنایی نداشتند. آنان حتی به املاک و اموال قضات مسلمان و اراضی وقفی نیز دست‌درازی می‌کردند. رشیدالدین در مکتوبی به فرزندش عبدالؤمن، حاکم سمنان، از او می‌خواهد املاک و مزارع قاضی محمد بن حسن بن عبدالکریم سمنانی را که به‌واسطه اخراجات و تکالیف دیوانی بایر و متروک شده است، از متوجهات دیوانی معاف و مرفوع‌القولم گرداند.^۲ هندوشاه نخجوانی به نمونه‌های متعددی از دست‌اندازی مغولان (حتی در دوره مسلمان شدن ایلخانان) بر اراضی و اموال رعایای مسلمان اشاره دارد. این روند توأم با زور و شکنجه بود.^۳ بهره‌کشی انسانی و واداشتن رعایای مغلوب به بیگاری نمونه‌ای دیگر از زیاده‌خواهی مغولان است که از نظر مسلمانان نشانه ظلم بود، اما برای مغولان رفع محرومیت انگاشته می‌شد.

در مورد سیاست مغولان در مطالبه حق دینی نیز موارد زیادی وجود دارد. مثلاً مغولان ساکنان شهرهای تسخیرشده را به‌عنوان «حشر» برای پر کردن خندق‌ها و حمله به شهرها به کار می‌گماشتند.^۴ در خجند اسرای مسلمان را وامی‌داشتند از فاصله سه فرسنگی کوهی تا حصار شهر سنگ حمل کنند.^۵ مغولان در دوران فرمانروایی خویش به یک نوع وحدت رویه در برآوردن عدالت مد نظر خود دست یافتند.

لزوم هماهنگی برای رفع محرومیت‌ها، و تحقق آن از راه قانون‌گذاری

مغولان زمانی می‌توانستند مطمئن شوند که به خواسته خود، یعنی رفع محرومیت، رسیده‌اند که به یک نوع وفاق و اتحاد دست یابند. این هماهنگی میان افراد مغولی و دولتی که چنگیزخان بنیان‌نهاد، از طریق نهاد قضاوت میسر می‌شد، زیرا نهاد قضاوت منتهی به پذیرش سلطه چنگیزخان و خاندانش می‌گردید. یکی از مهم‌ترین کارکردهای نهاد قضاوت در طول تاریخ همین بوده است. به عبارتی بخش عمده‌ای

۱. همدانی، جامع‌التواریخ، ج ۲، ص ۸۱۱؛ و صاف، ص ۱۴۲.

۲. رشیدالدین فضل‌الله همدانی، مکاتبات رشیدی، به سعی و اهتمام و تصحیح محمد شفیع (لاهور: کلیه پنجاب، ۱۹۴۵)، ص ۲۸.

۳. محمد بن هندوشاه نخجوانی، دستورالکاتب فی تعیین المراتب، به سعی و اهتمام و تصحیح عبدالکریم علی اوغلی‌زاده، ج ۱ (مسکو: دانش، ۱۹۶۴)، ص ۱۹۶.

۴. جوینی، تاریخ جهانگشا، ج ۱، ص ۸۳.

۵. میرخواند، ج ۵، ص ۳۸۴۵.

از بسط سلطه حکومت مغول در بین افراد قبایل، به عنوان اجتماع مغولی، از جانب این نهاد محقق می‌شد. قضای جوجانی به رغم تنفیری که از چنگیزخان دارد، می‌گوید حکم چنگیزخان در بین مغولان چنان نافذ است که اگر در لشکرگاه تازیانه بر زمین افتد کسی جرئت برداشتن آن را ندارد مگر مالک آن. از دزدی و دروغ میان مغولان خبری نبود. وی این وضع را مصداقی برای عدل چنگیزخان برمی‌شمارد.^۱ دیوید مورگان بر این باور است که شیگی قوتوقو (قاضی منصوب چنگیزخان) آن بخش از قوانین مغولی را که به مجازات دزدی و چپاولگری و نحوه استقرار اجتماعات مغولی مربوط می‌شد نگاشت و دستورات وی برحسب مورد صادر می‌گردید و این قوانین موردی بودند که به تدریج تکامل یافتند و با مفاد قوانین یاسای شناخته شده ارتباط چندانی ندارند.^۲

وضع قوانین و احکام تعزیری نظم و ساماندهی جامعه مغول را به همراه داشت. این فرایند به معنای خارج نمودن خوی چپاولگری و فزون طلبی به بیرون از مغولستان بود. تبادل افکار و تعامل بین مغولان و خاندان چنگیزی شکل مطلوبی داشت. بنابراین، امور قضایی میان قانون گذار، یعنی چنگیزخان و خاندانش، و اجتماع مغولی رابطه‌ای دو سویه برقرار کرد که سلطه (هژمونی)^۳ حکومت مغولی را در پی داشت. کارین بر این نکته تأکید می‌کند که تاتارها بیش از همه مردم جهان فرمانبردار رئیس خود، چه دینی و چه لشکری، هستند و هرگز به او خیانت نمی‌کنند. به دنبال تشکیل دولت مغول توسط چنگیزخان و در سایه قوانین یاسا جرم، مجازات و اعمال قانون به عنوان مؤلفه‌های جدید اجتماعی وارد زندگی مغولان گردیدند. نظام قضایی برای جرم و بزه مجازات تعیین کرده بود. و چهارچوبی که برای زندگی اجتماعی مغولان مشخص شده بود، تجاوز از آن را برنمی‌تابید. در نتیجه این وضع رفتار جامعه مغولی تغییر اساسی یافت. از میزان دزدی، غارتگری، ریاکاری، زنا و... به شدت کاسته شد.^۴ در واقع چنگیزخان امتیاز و حقوق اشراف قبایل را که براساس تغلب و ستیز قبایل بود، در هم شکست و مبنای آن را وفاداری به فرمانروا و شایستگی فردی قرار داد.^۵ این نکته را هم باید در نظر داشت که به اعتقاد برخی

۱. جوجانی، ج ۲، ص ۱۴۴.

2. Morgan, p. 165.

۳. هژمونی به نوعی رهبری فکری و فرهنگی اطلاق می‌شود که طبقه حاکم اعمال می‌کند. هژمونی با اجباری که قدرت‌های اجرایی یا قانونی از طریق مداخله نظامی و سرکوبگر برای حفظ سلطه طبقه حاکم به کار می‌بندند متفاوت است. از دیدگاه گرامسکی، اندیشمندان نظم حاکم را با تولید و اشاعه جهان بینی حفظ می‌کنند تا سرکوب‌شدگان را به پذیرش این امر متقاعد سازند که اطاعت آنها موجه، گریزناپذیر و عادلانه است. در این حالت اجتماعات سرزمین به نوعی از جامعه‌پذیری هدایت می‌شوند که مطابق آن متقاعد می‌شوند که وضعیت سیاسی آنها قابل تغییر نیست و نباید با آن مخالفت کرد (Carl Boggs, *The Two Revolutions: Gramsci and the Dilemmas of Western Marxism* (Boston: South End Press, 1984), p. 161). این هژمونی به صورت خودانگیخته تحقق می‌یابد، زیرا چنین نیست که طبقه حاکم آن را با آموزش و تعلیم مستقر کند، بلکه از طریق تجربی و روزمره شکل می‌گیرد و به صورت عقل سلیم درمی‌آید (Quintin Hiar, and Smith Nowell, *Selections from Political Writing* (London: Lawrence and Wishart, 1971), p. 199).

۴. کارین، ص ۴۵-۴۶.

5. Carl, p. 162.

از محققان، قوانین یاسا صرفاً بر پایه آداب و رسوم قبایل چادرنشین مغولستان نبود، بلکه نیازمندی‌ها و اقتضائات امپراتوری گسترش‌یافته مغولان نیز در ایجاد آن دخیل بود. چنگیزخان و جانشینانش نظام جدیدی از قوانین را ابلاغ کردند تا اداره امپراتوری آسان‌تر شود. هرچند در صدور قوانین جدید نیز اساس قبیلگی خود را کاملاً دور از نظر نداشتند.^۱

در حکومت مغولان برآوردن خواسته‌های افراد قبایل مد نظر بود. چنگیزخان در قبال اطاعت افراد، آنان را مورد نوازش یا یاسامیسی قرار می‌داد. «آنچه دانایان و بهادران بودند، ایشان را امرای لشکر گردانید و آنچه جلد و چالاک یافت اغروق به دست ایشان داد گله‌بان ساخت و نادانان را تازیانه کوچک داد و به چوپانی فرستاد.»^۲ از قوانین عمومی یاسا حقوقی بود که برای رؤسای قبایل و امرای عالی‌رتبه در نظر گرفته می‌شد. از جمله این امتیازات حضور آنان در قوریلتای انتخاب جانشین برای خان متوفی بود.^۳ همچنین از نوپانان و رؤسای لشکر که برای چنگیزخان خدمات نظامی انجام می‌دادند قدردانی می‌شد و زحمات آنان بی‌پاسخ نمی‌ماند. منصب نظامی در خانواده نوپانان و برای اولاد و احفاد آن جماعت محفوظ می‌ماند.^۴ نجوانی که مجموعه قوانین چنگیزی را «یاساق‌ها» و «تورها» می‌نامد، در تشریح تفویض امارت یارغو، از قوانین مغولان با نام «قوتانغو بلیک» یاد می‌کند. آن‌گونه که او بیان می‌دارد، این قوانین در سطح وسیعی بین مغولان منتشر شده بود، زیرا امرای نظامی که به امارت یارغو می‌رسیدند در دانستن جزئیات و اهم موارد یاسا تبحر داشتند.^۵ بنابراین، میان امرای مغول و قانون‌گذار، یعنی خاندان چنگیزی، هماهنگی بسیاری وجود داشت. یک نمونه از رسومی که چنگیزخان برای قدردانی از افراد خدمتگزار پدید آورد، رسم «ترخانی» بود. افرادی که خدمت خاصی برای خان انجام می‌دادند، مانند نجات جان و فداکاری، به این مقام نائل می‌گشتند و تا ارتکاب نه گناه مورد تعقیب و مؤاخذه قضایی قرار نمی‌گرفتند. مانند دو تن از افراد مغول به نام‌های کلک و باده که چنگیزخان را از نقشه تهاجم اونگ‌خان مطلع کردند و موجب نجات جان‌ش شدند. فرزندان این دو تا زمان خواندمیر (اوایل قرن دهم)، مؤلف کتاب حبیب‌السیر، در ماوراءالنهر زندگی بزرگ‌منشانه‌ای داشتند.^۶ امرای نظامی برای حفظ و اجرای یاسا، به‌عنوان امرای یارغو، برپایی محاکم را بر عهده می‌گرفتند. چنانکه امیر اکتای و امیر قدغای از سوی ایلخان برای یارغوی شمس‌الدین صاحب دیوان تعیین شدند.^۷ بدین ترتیب، فقر و محرومیت قبایل مغول از بین رفت.

1. Vernadsky, p. 360.

۲. داود بن ابوالفضل محمد، تاریخ بناکتی، به کوشش جعفر شعار (تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۴۸)، ص ۳۷۱.

3. Vernadsky, p. 346.

۴. میرخواند، ج ۵، ص ۳۷۳۹.

۵. محمد بن هندوشاه نجوانی، دستورالکتاب فی تعیین المراتب، به تصحیح و اهتمام عبدالکریم علی اوغلی‌زاده، ج ۲ (مسکو: دانش، ۱۹۷۶)، ص ۳۰-۳۱.

۶. خواندمیر، ج ۳، ص ۲۰.

۷. وصال، ص ۱۴۱.

با برافراشته شدن رایات دولت چنگیزی «دنیا به حقیقت بهشت این جماعت است... بدرها و کیسه‌های ایشان پر می‌کنند و کسوت همه روزه مرصع و زریفت گشته.»^۱ در واقع با ایجاد تعامل میان فرمانروا و فرمانبردار، یعنی خاندان چنگیزی و مغولان، دست‌اندازی به سرزمین‌های دیگر و تصاحب منابع ثروت مغلوبان برای مغولان به یک اصل تبدیل شد. آنان تسلط بر جهان از مکان طلوع آفتاب تا غروب آن را هدف غایی خود اعلام نمودند.^۲

مغولان در طی دوره‌های مختلف تاریخی محدودیت‌ها و محرومیت‌های زیادی را پشت سر گذاشته بودند. این محدودیت‌ها و ادراک آنها علت وجود محرومیت را در ذهن آنان شکل داد. در تمام هشت موردی که به‌عنوان منشأ حق و عدالت در نظر مغولان برشمرده شد، این محدودیت‌ها و ادراک آنها بازتاب داشت.^۳ نظر به اینکه عدالت در رفع محرومیت معنا می‌یافت، مأخذ صدور حکم نیز در تعریف آنان از روح قانون نهفته بود.

چنگیزخان: روح قانون

مغولان در صدور احکام و برپایی یارغو همواره به یاسا و یوسون چنگیزی استناد می‌کردند. آنچه در یاسا وجود داشت یا برداشت مغولان از مفهوم دستورات یاسا روح قانون تلقی می‌گردید. بدین ترتیب، آنان در بررسی یک اتهام یا اثبات یک جرم، مثلاً شورش شاهزادگان و یا نوبانان، به مواد یاسای چنگیزی استناد و حکم خود را از آن استنباط می‌کردند. کما اینکه در اوایل سلطنت غازان خان (۶۹۴-۷۰۳ق) در یارغوی امرای قراجو^۴ که در قتل گیخاتو دست داشتند، به این ماده از یاسا استناد شد که «از یاسای قدیم چنگیزخان معهود و معتاد نبوده که امرای قراجو بدل خود اروق را تعرضی رسانند.»^۵ در این مورد قانون‌گذار به ماده‌ای استناد جسته که علت آن در متن مقررات یاسا منصوص است. این حالت را در فقه

۱. جویی، تاریخ جهانگشا، ج ۱، ص ۱۵.

2. Friar William Rubruck, *The Mission of Friar William of Rubruck* (London: Hakluyt Society, 1990), p.136.

۳. ذکر این نکته ضروری است که تمام هشت موردی که تحت عنوان منشأ حق و عدالت بررسی و تحلیل شدند، همواره در ریشه‌یابی حق و عدالت مد نظر حکامان و اندیشمندان بوده‌اند. در مورد اینکه حق چیست؟ منشأ حق چه می‌تواند باشد؟ و چه کسی آن را تشخیص می‌دهد؟ تضارب افکار زیادی وجود داشته است. ماهیت و عناصر اولیه حق مدام در حال تغییر و تحول هستند. قواعد حقوقی و احکام قضایی ناظر بر عناصر اولیه حق و عوامل مستقیم و مؤثر بر حقوق وضع‌شده هستند، مانند شرایط تاریخی و سرزمینی، آداب و رسوم، محرومیت و تضاد محرومیت که ناشی از فقر و عدم رفاه اجتماعی است، ضمانت اجرا، و هماهنگی برای رفع محرومیت. مواردی که منشأ حق دانسته می‌شوند برای تقنین قانون و تدوین احکام حقوقی در نظر گرفته می‌شوند تا مصلحت عمومی و رفاه اجتماعی را پدید آورند (برای اطلاع بیشتر بنگرید به: کی‌نیا، ص ۵ به بعد؛ محمدجعفر جعفری لنگرودی، حقوق اسلام (تهران: کتابفروشی گنج دانش، ۱۳۵۸)، ص ۸۱ به بعد؛ کاتوزیان، ج ۱، ص ۱۳۷ به بعد؛ محمد بروجردی (عبده)، مبانی حقوق اسلامی مختلف الاصول (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۱)، ص ۹۳ به بعد)

۴. یا افراد سیاه‌سر که در مرتبه پایین جامعه مغولی جای می‌گرفتند.

۵. رشیدالدین فضل‌الله همدانی، تاریخ مبارک غازانی، به اهتمام کارل یان (هرتفورد: ستیفن اویسن، ۱۹۴۰)، ص ۵۹.

اسلامی «قیاس منصوص العله» گویند.^۱ روش دیگر برای استفاده از روح قانون این است که علت قانون صراحتاً بیان نگردهد، ولی از حالات و قرائن مختلف بتوان قانون را استخراج کرد. در شرع اسلام به این حالت «قیاس^۲ مستنبط العله» (تنقیح مناط قطعی)^۳ گفته می‌شود.^۴ در حکومت ایلخانان مواردی در این زمینه وجود دارد. مانند یارغوی ملک قطب‌الدین مبارز بن محمد شبانکاره‌ای، در زمان هلاکوخان (۶۶۳-۵۶۶ق)، که به اتهام شرابخواری مؤاخذه شد. هلاکوخان یارغو را برپا کرد و «از راه یاسا گناه بر وی عاید نشد.»^۵ در جریان ازدواج ابوسعید، ایلخان مسلمان، با بغداد خاتون نیز این امر مشاهده می‌شود. طبق یوسون چنگیزی در صورتی که پادشاه مغول به زنی متمایل می‌شد، شوهر وی می‌بایست او را طلاق می‌داد تا به ازدواج پادشاه درآید.^۶ شکل دیگری از روح قانون شباهت بین دو موضوع و اختصاص حکم اولی برای موضوع دومی است. در یارغوهای عصر مغول نمونه‌هایی برای این مورد وجود دارد. مانند یارغوی بیسو توقا، پسرزاده جغتای، و خاتون او طوقاشی در زمان منگو قان. این دو به دلیل مخالفت با به تخت نشستن منگو به مانند هفتاد و هفت نفر دیگر از امرای ناراضی که مکر و فتنه برپا کرده بودند، به یاسا رسیدند.^۷ در فقه اسلامی به چنین حکمی «قیاس شبه» یا «قیاس تمثیل» گفته می‌شود، یعنی به صرف شباهت صوری حکم صادر می‌گردد.^۸ طریق دیگر در استفاده از روح قانون قیاس اولویت است. بدین معنا که فرمانروا حکمی را در موضوعی صادر می‌کند که از بعضی جهات حکمش در قانون نیامده است، اما اگر آن را با موضوع اول بسنجیم می‌توانیم بگوییم به طریق اولی حکم موضوع اول برای موضوع دوم هم ثابت می‌شود،^۹ مانند حکمی که غازان خان در مورد برداران امیر نوروز، حاجی و لکزی، و بستگان وی صادر کرد تا ناپرسیده آنان را به قتل رسانند.^{۱۰}

۱. ابی‌الحسن علی بن محمد حبیب‌الموردی، *ادب القاضی*، تحقیق محی هلال السرحان، ج ۲ (بغداد: مطبعه الارشاد، ۱۹۷۱)، ص ۵۵۷؛ بروجردی، ص ۱۶۶.
 ۲. فقه شافعی و حنبلی، برخلاف حنفیه و امامیه، مخالف طرفدار قیاس در مسائل کیفری هستند. جعفری لنگرودی، ص ۱۰۷.
 ۳. ذکر این نکته ضروری است که به کار بردن مباحث قیاس و اصطلاحات شرعی در این قسمت به مفهوم انطباق روح قانون مغولان با شرع اسلام نیست. مغولان از زاویه نگاه خود به قضاوت و عدالت، احکام خود را صادر می‌کردند. اما از دید مسلمانان چنین احکامی محل بحث و نقد بود.
 ۴. در این قیاس قانون گذار به‌طور شفاف علت قانون را بیان نمی‌کند، ولی از حالات و قرائن مختلف علت قانون را استخراج می‌کند. علتی که مورد استنباط قاضی است باید قاطع باشد، به همین دلیل آن را تنقیح مناط می‌گویند، یعنی مناط و مأخذ قطعی حکم به دست آمده باشد. ابی‌حامد محمد بن محمد غزالی، *المستصفی من علم الاصول*، ج ۲ (بیروت: دار صادر، ۱۹۹۵)، ص ۲۳۰؛ جعفری لنگرودی، ص ۱۱۷.
 ۵. شبانکاره‌ای، ص ۱۶۸.
 ۶. کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی، *مطلع سعدین و مجمع بحرین*، به اهتمام عبدالحسین نوایی (تهران: طهوری، ۱۳۵۳)، ص ۶۰.
 ۷. همدانی، *جامع التواریخ*، ج ۱، ص ۵۹۱.
 ۸. جعفری لنگرودی، ص ۱۱۶.
 ۹. امام محمد بن عمر فخر رازی، *جامع العلوم سنینی*، تصحیح علی آل‌داود (تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۲)، ص ۸۶؛ ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی، *الملل و النحل*، ترجمه افضل‌الدین صدرالدین ترکه اصفهانی، به تصحیح و تحشیه سید محمدرضا جلالی نائینی، چاپ دوم (تهران: تابان، ۱۳۳۵)، ص ۳۷۷.
 ۱۰. همدانی، *تاریخ مبارک غازانی*، ص ۱۰۷.

نتیجه‌گیری

در نظام قضایی مغولان روح قانون همان اصل رفع محرومیت بود. از نظر آنان رفع محرومیت در همه ابعاد آن، چه مستقیم و چه غیرمستقیم، از روح قانون مستفاد می‌شد. شخصیت چنگیزخان، یاسا و بیلیک وی روح قانون بود و مغولان این شخصیت را معیار همه امور می‌پنداشتند. از دید مغولان انتساب بزه به متهمین و تحذیر و تنبیه و اعمال مجازات می‌بایست به رفع محرومیت منتهی می‌گردید. تسلط بر اموال و املاک مسلمانان و سایر اتباع آنان، از پای درآوردن افراد مجرم به هر دلیلی چون دست‌درازی به اموال دیوانی، فتنه‌گری، مراوده و مکاتبه با دشمنان، شورش علیه حاکم مغولی و... ناشی از همین دیدگاه مغولان بود. بنابراین، برای مغولان، روح قانون عدالت نبود، بلکه رفع محرومیت بود. این نکته اساسی و ظریف، مفهوم صیانت نفس را در درون خود دارد. از نگاه فرمانروایان مغول عدالت آن بود که همه اتباع از فرامین آنان اطاعت کنند. در حکومت مغولان تمام اعمال قضایی ناشی از این حالت قضایی، یعنی محرومیت، بود. طبیعی‌ترین حالت انسان، یعنی محرومیت، همه حوزه‌های حقوقی مانند بیع، مالکیت، داد و ستد و... را تحت سلطه خود درمی‌آورد. برای مغولان اساسی‌ترین عنصر در مباحث قضایی و حقوقی رفع محرومیت بود. این برداشت از عدالت با شرع و عدالت مورد نظر مسلمانان در منافات و تزاخم قرار داشت. اما مغولان حتی پس از مسلمان شدن، یاسا و یوسون چنگیزی را به‌عنوان منبع حقوقی و روح قانون می‌دانستند (بنگرید به: جدول شماره ۱). چنین فرایندی تلفیق آنان را با جامعه مسلمان دشوار می‌کرد. یکی از اساسی‌ترین دلایل نابه‌سامانی نهاد قضاوت در ایران عصر مغول همین تفسیر متناقض مغولان و ایرانیان مسلمان از حق و عدالت بود.

جدول ۱. مقایسه منشأ حق و عدالت در پیش و پس از تأسیس حکومت مغولی

ردیف	منشأ حق و عدالت در حکومت مغولی	پیش از تأسیس حکومت چنگیزخان	پس از تأسیس حکومت چنگیزخان
۱	اجتماع واحد	×	✓
۲	ضمانت اجرا	×	✓
۳	صاحب حق	×	✓
۴	تصادم محرومیت	✓	×
۵	رفع محرومیت	×	✓
۶	متعلق حق	×	✓
۷	رابطه متعلق حق و صاحب حق	×	✓
۸	هماهنگی میان اجتماع و قانون‌گذار	×	✓

کتابنامه

- ابن ابی الحدید. *جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، ج ۴، تهران: نی، ۱۳۶۷.
- ابن فضلان، احمد. *سفرنامه ابن فضلان*، ترجمه ابوالفضل طباطبایی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵.
- ابوالفتوح رازی، حسن بن علی بن محمد خزاعی نیشابوری. *روض الجنان و روح الجنان*، تصحیح مهدی الهی قمشه‌ای، ج ۳، تهران: علمی، ۱۳۳۰.
- بروجردی (عبده)، محمد. *مبانی حقوق اسلامی مختلف الاصول*، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۱.
- بناکتی، داود بن ابوالفضل محمد. *تاریخ بناکتی*، به کوشش جعفر شعار، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۴۸.
- جرجانی، ابوالمحاسن حسین بن حسن. *جلاء الازهار و جلاء الاخران (تفسیر گازر)*، تصحیح و تعلیق میر جلال‌الدین حسینی ارموی، ج ۱۰، تهران: بی‌نا، ۱۳۳۷.
- جعفری لنگرودی، محمد جعفر. *حقوق اسلام*، تهران: کتابفروشی گنج دانش، ۱۳۵۸.
- جوزجانی، قاضی منهج سراج. *طبقات ناصری*، به تصحیح و تحشیه عبدالحی حبیبی، ج ۲، کابل: انجمن تاریخ افغانستان، ۱۳۴۳.
- جوینی، عظاملک. *تسلیه الاخوان*، به تصحیح و تحشیه عباس ماهیار، تهران: گروه انتشاراتی آباد، ۱۳۶۱.
- _____ . *تاریخ جهانگشا*، به تصحیح و اهتمام محمد قزوینی، ج ۱ و ۲، چاپ سوم، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۸۲.
- حلی (فخر المحققین)، محمد بن حسن. *ایضاح الفوائد*، ج ۱، ۲، ۳، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۸۷ق.
- خنجی، فضل‌الله بن روزبهان. *سلوک الملوک*، به تصحیح و مقابله محمدعلی موحد، تهران: خوارزمی، ۱۳۶۲.
- خواندمیر، غیاث‌الدین همام‌الدین الحسینی. *حبيب السیر، زیر نظر محمد دبیرسیاقی*، ج ۳، تهران: کتابفروشی خیام، ۱۳۵۳.
- ساندرز، ج. *تاریخ فتوحات مغول*، ترجمه ابوالقاسم حالت، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۳.
- سمرقندی، کمال‌الدین عبدالرزاق. *مطلع سعدین و مجمع بحرین*، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: طهوری، ۱۳۵۳.
- شبانکاره‌ای، محمد بن علی بن محمد. *مجمع الانساب*، به تصحیح میر هاشم محدث، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۶.
- شهرستانی، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم. *الملل و النحل*، ترجمه افضل‌الدین صدرالدین ترکه اصفهانی، به تصحیح و تحشیه سید محمدرضا جلالی نائینی، چاپ دوم، تهران: تابان، ۱۳۳۵.
- شیخ طوسی (شیخ الطائفه)، محمد بن حسن. *الاقتصاد الی طریق الارشاد*، طهران: مکتبه جامع چهلستون، ۱۴۰۰ق.
- _____ . *المبسوط فی فقه الامامیه*، ج ۸، تهران: المکتبه المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه، ۱۳۸۷ق.
- علامه حلی، حسن بن یوسف بن المطهر الاسدی. *مختلف الشیعه فی احکام الشریعه*، ج ۹، قم: دفتر انتشارات اسلامی و وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۱۳ق.
- _____ . *تذکره الفقها*، ج ۱۲، قم: مؤسسه آل‌البیت، ۱۴۲۲.
- غزالی، ابی حامد محمد بن محمد. *المستصفی من علم الاصول*، ج ۲، بیروت: دار صادر، ۱۹۹۵.
- فخر رازی، امام محمد بن عمر. *جامع العلوم سنی*، تصحیح علی آل‌داود، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار،

۱۳۸۲.

کاتوزیان، ناصر. کلیات حقوق، ج ۱، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۷.
کارین، پلان. سفرنامه کارین، ترجمه ولی الله شادان، تهران: فرهنگسرای یساولی، ۱۳۶۳.
کی نیا، مهدی. کلیات مقدماتی حقوق، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۸.
گردیزی، عبدالحی بن الضحاک بن محمود. زین الاخبار، به تصحیح و تحشیه عبدالحی حبیبی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷.

گروسه، رنه. امیراطوری صحرانوردان، ترجمه عبدالحسین میکده، چاپ چهارم، تهران: علمی فرهنگی، ۱۳۷۹.
الماوردی، ابی الحسن علی بن محمد حبیب. ادب القاضی، تحقیق محی هلال السرحان، ج ۲، بغداد: مطبعه الارشاد، ۱۹۷۱.

مستوفی، حمدالله. تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی، چاپ چهارم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۱.
میرخوانده، محمد بن خاوند شاه بن محمود. تاریخ روضه الصفا، به تصحیح و تحشیه جمشید کیانفر، ج ۵، تهران: اساطیر، ۱۳۸۰.

نخجوانی، محمد بن هندوشاه. دستور الکاتب فی تعیین المراتب، به سعی و اهتمام و تصحیح عبدالکریم علی اوغلی زاده، ج ۱ و ۲، مسکو: دانش، ۱۹۷۶-۱۹۶۴.
نسوی، شهاب الدین محمد خرزندی زیدری. سیرت جلال الدین منکبرنی، به تصحیح و مقدمه و تعلیقات مجتبی مینوی، تهران بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴.
وصاف، فضل الله بن عبدالله. تجزیه الامصار و تزجیه الاعصار (تاریخ وصاف)، به اهتمام محمد مهدی اصفهانی، بمبئی: ۱۳۳۸.

همدانی، رشیدالدین فضل الله. تاریخ مبارک غازانی، به اهتمام کارل یان، هرنفورد: ستفین اویسن، ۱۹۴۰.
_____ . جامع التواریخ، به تصحیح بهمن کریمی، ج ۱ و ۲، تهران: اقبال، ۱۳۷۴.
_____ . مکاتبات رشیدی، به سعی و اهتمام و تصحیح محمد شفیع، لاهور: کلیه پنجاب، ۱۹۴۵.
یوان چائویی شه. تاریخ سری مغولان، ترجمه به فرانسه پل پلیو، ترجمه فارسی شیرین بیانی، چاپ دوم، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۳.

Boggs, Carl. *The Two Revolutions: Gramsci and the Dilemmas of Western Marxism*, Boston: South End Press, 1984.

Carl, Beverly May. "The Law of Genghis Khan", *Low and Business Review of the Americas*, Vol. 18, No. 2, 2012, pp. 147-170.

Hiar, Quintin, and Nowell, Smith Geffry. *Selections from Political Writing*, London: Lawrence and Wishart, 1971.

Morgan, D. O. "The Great Yasa of Chingiz Khan and Mongol Law in the Ilkhanate", *Bulletin of the School of Oriental and African Studies University*, Vol. 49, No. 1, 1986, pp. 163-176.

Rubruck, Friar William. *The Mission of Friar William of Rubruck*, Edited by Peter Jackson,

London: Hakluyt Society, 1990.

Spuler, Bertold. *The Mongols in History*, London: Poll Mall Press, 1971.

Vernadsky, George. "The Scope and Content of Chingiz Khan's Yasa", *Harvard Journal of Asiatic Studies*, Vol. 3, No. ¾, 1938, pp. 337-360.

«دولت مقتدر» و مسئله «وحدت ملی» در مجله آینده

نوع مقاله: پژوهشی

کیانوش افشاری^۱/حامد عامری گلستانی^۲/شیوا جلال پور^۳

چکیده

از دل زمانه پراشوب مشروطیت دو ایده مهم برآمد که بر مبنای یک «زمینه» مهم گسترش یافت: «دولت مقتدر» و «وحدت ملی». این دو مفهوم پس از مشروطیت به عنوان «انگیزه» و «نیت» بسیاری از روشنفکران رشد کردند. در این میان، تأمین امنیت یکی از اصلی‌ترین خواسته‌های روشنفکران و رجال آن روزگار بود که هم تشکیل دولتی مقتدر را طلب می‌کرد و هم موجب ایجاد وحدت ملی می‌شد. از این رو، در نوشته‌های دوران گذار از قاجار به پهلوی این موضوع بسیار مورد توجه قرار گرفت. مسئله اساسی این مقاله یافتن نسبت این دو مفهوم از خلال بررسی یکی از مهم‌ترین مطبوعات اواخر قاجار و اوایل پهلوی، یعنی آینده و گفتارهای بنیانگذار آن، محمود افشار یزدی، است. این مقاله با تکیه بر روش هرمنوتیک قصدگرای اسکینر به دنبال پاسخ به این پرسش است که میان مسئله «وحدت ملی» و ایده «دولت مقتدر» در مجله آینده چه نسبتی وجود دارد؟ نتایج پژوهش نشان می‌دهد مجله آینده با تأکید بر لزوم وحدت ملی و تبیین شاخص‌های آن، «دولت مقتدر ملی مشروطه» را یکی از لوازم اساسی برای تحقق آن می‌داند. همچنین، ایده وحدت ملی، در آینده، به صورت یک تفکر «منظومه»‌ای با مقولاتی چون امنیت و تعلیم و تربیت نیز ارتباطی وثیق دارد. واژگان کلیدی: دولت مقتدر، مجله آینده، محمود افشار، وحدت ملی.

“Powerful Government” and the Issue of “National Unity” in Ayandeh Magazine

Kianoosh Afshari⁴/Hamed Ameri Golestani⁵/Shiva Jalalpoor⁶

Abstract

Objective: Two important notions, after Constitutionalism, were developed on the basis of an important “background”: the creation of a “sovereign state” and “national unity”. Among many intellectuals, these two grew as modern “motives” and “intentions” and emerged from the heart of the turbulent post-constitutional era. Security, meanwhile, was one of the main demands of the intellectuals and statesmen of the day, demanding both “sovereign state” and “national unity.” Hence, in the writings of the transition period from Qajar to Pahlavi, much attention was paid to this issue. The main question in this article is to find the relationship between these two through a review of one of the most important press of the late Qajar and early Pahlavi, namely “Ayandeh” and the speeches of its founder Mahmoud Afshar Yazdi. This article seeks to answer the question: What is the relationship between “national unity” and the notion of “sovereign state” in “Ayandeh” magazine?

Method: Skinner’s intentional hermeneutics

Results: “Ayandeh”, emphasizing the need for “national unity” and explaining its characteristics, considers the “powerful national constitutional government” as one of the basic tools for its realization. Moreover, “national unity” in “Ayandeh”, as a “systemic” thinking, is closely related to categories such as security and education.

Keywords: Sovereign State, Ayandeh Magazine, Mahmoud Afshar Yazdi, National Unity.

۱. دانشجوی دکتری گروه علوم سیاسی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران.

۲. استادیار گروه علوم سیاسی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران. (نویسنده مسئول).

۳. استادیار گروه علوم سیاسی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران. *تاریخ دریافت ۱۴۰۰/۹/۱۲ * تاریخ پذیرش ۱۴۰۰/۱۰/۲۸.

4. PhD Candidate of Political Sciences, Ahvaz Branch, Islamic Azad University, Ahvaz, Iran,

Email: keyaafshari.141@gmail.com.

5. Assistants Professor Department of Political Sciences, Ahvaz Branch, Islamic Azad University, Ahvaz, Iran,

Email: hamed.ameri@gmail.com.

6. Assistants Professor Department of Political Sciences, Ahvaz Branch, Islamic Azad University, Ahvaz, Iran,

Email: shiva_jalalpoor@yahoo.com.

مقدمه

سال‌های پایانی عصر قاجار یکی از مهم‌ترین ادوار تاریخ معاصر ایران است، سال‌هایی پرآشوب که در پی وضعیت نابه‌سامان مملکت، پس از استبداد صغیر و اعاده مشروطیت و ناتوانی رجال و نخبگان سیاسی در تسلط بر اوضاع به وجود آمده بود. این وضعیت بسیاری از روشنفکران ایرانی را به سمت دو ایده مهم پیش برد که اندک‌اندک این دو ایده به هم «پیوند» خورد و زمینه را برای برافتادن قاجار و روی کار آمدن دولتی «نو» فراهم آورد. این دو ایده یکی «دولت مقتدر» و دیگری «وحدت ملی» بود. دولت مقتدر را می‌توان یکی از آرمان‌های مشروطه دانست که ایرانیان از میانه روزگار قاجار به صورتی مشخص به دنبال آن بودند و نامی‌های پس از مشروطه نشان داد که «زمان تاریخی» ایجاد آن فرا رسیده است. پس توجه به مسئله «امنیت» خواست بسیاری از روشنفکران آن روزگار شد و آن را پیش‌درآمدی بر وحدت ملی می‌دانستند که از قضا آن نیز در سایه ایجاد مشروطیت، شکل و رنگ جدیدی به خود گرفته بود.

در این میان، مطبوعات آن روزگار این دو مقوله را با یکدیگر در پیوند می‌دیدند که برخی از آنها نظیر آئینه در دوره رضاشاه نیز همچنان منتشر شدند. آئینه از اصلی‌ترین جراید آن روزگار بود که به‌رغم عمر کوتاهش، در نخستین دور انتشار، نقش مهمی در گسترش مسئله وحدت ملی داشت، چنانکه خود را ماهنامه‌ای «سیاسی و ملی» می‌دانست. آئینه در تیرماه ۱۳۰۴ تأسیس شد. سال‌های اول و دوم آن در ۲۴ شماره و ۱۸۰۰ صفحه تا سال ۱۳۰۶ ادامه پیدا کرد.^۱ بنیانگذار این جریده، محمود افشار یزدی، در سال ۱۲۶۷ در یزد به دنیا آمد. او که بازرگان‌زاده بود، تحصیلاتش را در ایران و هند به پایان رساند و در سال ۱۲۹۰ش به سوئیس رفت.^۲ در آنجا در رشته علوم سیاسی تحصیل کرد و دکترای خود را در این رشته دریافت نمود و پس از بازگشت به ایران، مجله آئینه را تأسیس کرد. او در جریده‌اش به فرهنگ و ادبیات و اقتصاد و بهداشت و زنان توجه زیادی نشان می‌داد. مقاله حاضر به دنبال پاسخ دادن به این پرسش است که میان مسئله «وحدت ملی» و ایده «دولت مقتدر» در مجله آئینه چه نسبتی وجود دارد؟ این پژوهش با بهره‌گیری از روش «هرمنوتیک قصدگرای اسکینر»، ضمن بررسی زمینه تاریخی شکل‌گیری دو ایده دولت مقتدر و وحدت ملی، اولی را «انگیزه» و دومی را «قصد» جریده آئینه در نظر می‌گیرد و آنها را به بحث می‌گذارد. بر این مبنا، بیش از همه به آرا و نظرات دکتر محمود افشار، بنیانگذار و مدیر آئینه، می‌پردازد، بدین خاطر که جهت‌گیری اساسی آئینه را او ترسیم می‌کرد و مقالات اصلی

۱. محمد صدرهاشمی، تاریخ مجلات و جراید ایران، ج ۱ (اصفهان: کمال، ۱۳۶۳)، ص ۳۵۰.
 ۲. باقر عاقلی، شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران (تهران: نشر گفتار، ۱۳۸۰)، ص ۱۸۴.

این مجله در زمینه سیاسی و نیز در خصوص مقوله «وحدت ملی» نوشته خود اوست.

روش هرمنوتیک قصد‌گرای اسکینر به عنوان مبنای پژوهش

برای فهم اندیشه‌های سیاسی یک اندیشمند هم باید گفتمان سیاسی مسلط بر جامعه و زمانه وی را شناخت و هم قصد و نیت آن اندیشمند را برای برقراری ارتباط در چنین گفتمانی دریافت. شناخت گفتمان سیاسی مسلط بر هر جامعه در هر دوره تاریخی مستلزم فهم عوامل متعددی است که در واقع اجزای متشکله آن دوره به شمار می‌روند. از جمله این اجزا مشکلات و پرسش‌های سیاسی مطرح شده در آن دوره و نیز پاسخ‌ها و راه‌حلهایی است که برای آنها در نظر گرفته می‌شوند. از نظر اسکینر، آثار و گفتار هر متفکر پاسخی است به سؤالات و مشکلات رایج عصر خود وی و از این رو، لازمه شناخت هر اثر سیاسی شناخت سؤالات و مشکلات رایج آن عصر است.^۱ و درک صحیح این سؤالات و مشکلات ممکن نمی‌شود مگر با شناخت «زمینه‌ها» و «انگیزه‌ها» و «قصد مؤلف».

زمینه‌ها: هر اندیشه‌گری در بسترهای تاریخی، اجتماعی، اندیشه‌ای و زبانی متنی را می‌آفریند و تفسیر متن او بدون توجه به این زمینه‌ها ممکن نخواهد بود. بر این اساس، «برای تحلیل اندیشه سیاسی باید زمینه اندیشه بازسازی شود» و مورخان تاریخ اندیشه، از جمله اسکینر، «به شیوه سنتی نگارش تاریخ ایده‌ها که در آن متون بدون توجه به زمینه و با تکیه بر انسجام متن و ادعای حقیقت بررسی می‌شود، انتقاد می‌کنند. آنان با تأثیر گرفتن از نظریه کنشی زبان، حرف را نوعی عمل می‌بینند و نویسنده را به عنوان کنشگر در نظر می‌گیرند.»^۲

انگیزه‌ها: «سخن گفتن از انگیزه‌های یک نویسنده ظاهراً همواره در حکم سخن گفتن درباره شرطی مقدم بر، و احتمالاً مرتبط با، پیدایش آثار او است، اما سخن گفتن از نیت‌های یک نویسنده ممکن است یا معطوف به نقشه یا طرحی برای آفریدن اثری از نوع خاص باشد (نیتی در راه اجرای X) یا ممکن است به شیوه‌ای خاص به اثری بالفعل ارجاع دهد (اثری که نیت خاصی را در انجام دادن X تجسم بخشیده است). در مورد اول، به نظر می‌رسد که (همانند سخن گفتن درباره انگیزه‌ها) ما به یک شرط احتمالی مقدم بر پیدایش اثر اشاره می‌کنیم، اما در مورد دوم چنین می‌نماید که بر یکی از ویژگی‌های خود اثر انگشت می‌گذاریم. به بیان دقیق‌تر، به نظر می‌رسد که ما آن اثر را برحسب اینکه هدف یا نیت خاصی را تجسم می‌بخشد، و در نتیجه برحسب اینکه منظور یا مقصودی دارد، توصیف می‌کنیم.»^۳

۱. مرتضی بحرانی، ابوالفضل شکوری، «بررسی زبانی نسبت دوستی و ریاست در اندیشه سیاسی فارابی»، فصلنامه تحقیقات فرهنگی، س ۱، ش ۴ (تابستان ۱۳۸۷)، ص ۱۴۹.

۲. محمدرضا محمودپناهی، «بررسی روش‌شناسی هرمنوتیک قصد‌گرای اسکینر»، سیاست‌پژوهی، س ۲، ش ۳ (تابستان ۱۳۹۴)، ص ۱۴۹.

۳. کوئنتین اسکینر، بینش‌های علم سیاست در باب روش، ترجمه فریبرز مجیدی و علی معظمی (تهران: فرهنگ جاوید، ۱۳۹۳)، ص ۱۷۵-۱۷۶.

قصد مؤلف: هرمنوتیک اسکینر اساساً هرمنوتیکی روشی با رویکرد قصدگراست. به اعتقاد اسکینر، فهم «قصد» و «نیّت» مؤلف از فهم خود متن، که متن گرایان بدان اعتقاد دارند، مهم‌تر و اساسی‌تر است. به نظر اسکینر، برای درک اندیشه هر مؤلفی، ضمن توجه به زمینه تاریخی، اجتماعی و بافت زبانی تفکر او و نیز تفکیک انگیزه مؤلف از نیّت و قصد وی، باید سرانجام آنچه را که مقصود او بوده است شناخت. در این میان آنچه دارای اهمیت است مؤلف است و متن در پس قصد او تفسیر می‌شود. «اسکینر با تأکید بر کنش گفتاری مقصودرسان، روش‌شناسی خود را بر مبنای همین کنش استوار می‌سازد. از این منظر، گوینده یا نویسنده با گفتن یا نوشتن کاری انجام می‌دهد و از این کار، مقصود و منظوری دارد. اسکینر وظیفه اصلی تفسیر را کشف همین مقصود می‌داند.»^۱

زمینه: وضعیت نابه‌سامان سیاسی اواخر قاجار

وضعیت ایران پس از مشروطه را می‌توان «بحران»ی دانست. حکومت مشروطه نتوانست «آمال» ایرانیان را در ایجاد نظمی نوین برآورده کند و کم‌کم، با گسترش بحران‌های گوناگون، ناامیدی از حکومت مشروطه بیشتر شد و همین مسئله، زمینه را برای ایجاد دولتی مقتدر فراهم کرد. این ناامیدی را می‌توان در کلام موجز مهدی‌قلی هدایت دید که می‌نویسد: «ما از حکومت شورایی و مشروطه محسنات شنیده بودیم. اگر نتیجه این است که مشاهده می‌شود، هیچ فایده نخواهیم دید. وظیفه سیاست است که از بی‌نظمی‌ها جلوگیری کند.»^۲ قهرمان میرزا سالور هم در این باره می‌نویسد:

این اغتشاشات که شاید روزبه‌روز در تزايد باشد اول از ضعف دولت ایران است که هیچ قوه برای تأمین مملکت ندارد. ثانیاً به‌واسطه این است که در این مدت خیلی قلیل چندین کابینه عوض شده و مجال ندادند وزرای ما به‌قدر خردلی به فکر مملکت باشند. تمام اوقات وزیر مصروف حفظ خودش و دفاع با و کالا و روزنامه‌نویس‌ها شد، تا دیگری روی کار آمده باز به همان شکل، ثالثاً مردمان مملکت ما بی علم و فقیر و دله هستند.^۳

یکی از مسائل و مصائبی که تا چندین سال بعد از فتح تهران و بازگشت مشروطه‌گرایان گیر مملکت بود، شورش‌های محلی بود که در گوشه و کنار مملکت روی می‌داد. این شورش‌ها، در فاصله سال‌های بعد از فتح تهران تا کودتا، زمینه مهمی برای روی کار آمدن رضاخان بود، چرا که هیچ نیرویی توان

۱. حسین علی نوردی، مجید پورخدقلی، «روش‌شناسی مطالعه اندیشه سیاسی: روش‌شناسی کونتین اسکینر»، فصلنامه علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی (واحد کرج)، ش ۱۱ (تابستان ۱۳۸۹)، ص ۱۱۰.

۲. مهدی‌قلی هدایت (مخبرالسلطنه)، *خاطرات و خطرات* (تهران: زوار، ۱۳۷۵)، ص ۵۷.

۳. قهرمان میرزا عین‌السلطنه سالور، *روزنامه خاطرات عین‌السلطنه* (قهرمان میرزا)، به کوشش مسعود سالور و ایرج افشار، ج ۶ (تهران: اساطیر، ۱۳۷۷)، ص ۴۲۸۱.

مقابله با این شورشیان را نداشت و البته برخی از این شورش‌ها، مانند جنبش جنگل، با همراهی مردم نیز توأم می‌شد و بنابراین دارای نوعی مشروعیت بود. دولت مرکزی نیز توانایی مهار این شورش‌ها و جنبش‌ها را نداشت. «قیام جنگل در سال دوم جنگ جهانی اول و به دنبال عوارض وسیع آن در ایران، که در گیلان در قالب تجاوزطلبی روس‌ها و برخورد غارتگرانه حکومت محلی و بروز هرج و مرج و ناامنی رخ داده بود، همواره دغدغه حکومت مرکزی بود، اما آنها کاری از پیش نبرده بودند، زیرا میرزا کوچک خان به دلیل خوش‌نامی و اعتبار ناشی از مبارزات مشروطه و صفات ممتاز فردی، محبوب مردم و مأمونی برای تجمع آنها به شمار می‌رفت.»^۱ در این میان، جنگ جهانی اول نیز به گونه‌های مختلف موجب پریشانی بیشتر قاجاریه شد و بیش از پیش به ناکارآمدی اداری، هرج و مرج، ناامنی، پراکندگی و بی‌ثباتی در ایران دامن زد.^۲

در ماه‌های منتهی به کودتای ۱۲۹۹، «مرکزیت مملکت در هم شکسته و قدرت رهبری و اداره مملکت از دست زمامداران کشور بیرون رفته بود» و «وطن‌خواهان و روشنفکران خطر اضمحلال ایران را آشکار می‌دیدند و از هر سو راه نجات و چاره‌ای می‌جستند» و «از دولت جز اسمی بی‌رسم چیزی بر جای نمانده بود و حتی در پایتخت فرمانش نفوذ نداشت.»^۳ در آن روزها، «فکر کودتا در سرهای اصلاح‌طلب دور می‌زد و نظرها متوجه افق بود که ناگهان دستی از غیب برآید و ریشه پوسیده آن دولت ضعیف و حکومت پوشالی عاجز را با یک ضربت قاطع بر کند. اگر اعمال خارق‌العاده انجام نمی‌دهد، اقل امنیت را محفوظ دارد و دست راهزنان و یاغیان را از مال و ناموس مردم کوتاه نماید.»^۴ کودتای ۱۲۹۹ مهم‌ترین واقعه تاریخی در ایران پس از مشروطه و مقدمه تغییر حکومت بود. رضاخان پس از این کودتا، با ایجاد ارتش متحد و انجام دادن کارهایی چون سرکوب شورشیان در سراسر کشور و نیز اتحاد و ائتلاف با گروه‌ها و افراد مختلف توانست خود را بر مملکت تحمیل کند و تا حد مقام رئیس‌الوزاری و پس از آن پادشاهی بر کشد.

محمود افشار نیز در آینده به وجود چنین بحرانی نظر داشت. او در مقاله‌ای با عنوان «سیاست و اقتصاد» به وضعیت نابه‌سامان دولت در ایران توجه می‌کند. محتوای این مقاله می‌تواند به «فهم» دیدگاه او و شناخت «زمینه»‌ای که او را به دیدگاه «دولت مقتدر» رساند، کمک شایانی کند. در این مقاله، افشار بیش از همه به مقوله اقتصاد اعتنا دارد و از این دریچه وضعیت «بحران»ی مملکت را مورد توجه قرار می‌دهد. از این رو، بر این نظر است که

اگر دولت ایران فقیر است، اگر حکومت ایران نمی‌تواند منظملاً مواجب ادارات خود را بدهد، اگر

۱. ابراهیم فخرایی، سردار جنگل (تهران: جاویدان، ۱۳۵۷)، ص ۳۵.

۲. احمد علی سپهر (مورخ‌الدوله)، ایران در جنگ بزرگ (تهران: بانک ملی، ۱۳۳۶)، ص ۸۹.

۳. ابراهیم صفایی، زمینه‌های اجتماعی کودتای ۱۲۹۹ (تهران، بی‌نا، ۱۳۵۳)، ص ۲۴۸-۲۴۹.

۴. حسین مکی، تاریخ بیست‌ساله ایران، ج ۱ (تهران: علمی، ۱۳۷۴)، ص ۱۴۵.

تجار ما در تنگی هستند، اگر اغلب مردم فقیر و بی‌بضاعت شده‌اند، اگر رشوه، دروغ، تملق و هزاران اخلاق فاسده دیگر از سر تا پا روح مملکت را فلج کرده است، بالاخره اگر از فرط بیکاری و تنگ‌دستی بیشتر مردم به ادارات دولتی تاخته یا پیرامون احزاب سیاسی می‌گردند، علت عمده این است که اوضاع اقتصادی مملکت از حیث زراعت، صنعت و تجارت خراب می‌باشد.

به اعتقاد او، «در ایران نه سرمایه کافی داریم، نه اعتبار، نه علم تجارت و نه سیاست تجاری.» او چاره کار را در این می‌داند که «باید به واسطه تأسیس و اداره عالمانه شرکت‌های تجاری صحیح سلطنت اعتبار را برقرار نمود. برای این مقصود لازم است قوانین مساعدی وصل شود، عدالت هم چون امنیت باید به تمام معنی در مملکت حکم فرما باشد.» مقوله «امنیت» یکی از اصلی‌ترین عوامل گرایش افکار آن زمان به دولت مقتدر است. در ادامه افشار به نزدیکی «سیاست و اقتصاد» توجه دارد، چرا که به‌زعم او «وضع قوانین و اجرای عدالت و استقرار امنیت که برای پیشرفت تجارت از واجبات غیرقابل انکار شمرده می‌شود از مختصات مجلس و دولت است که مظاهر سیاسی ملت می‌باشد.»^۱

علی‌اکبر داور نیز در مقاله‌ای که چند ماه پس از پادشاهی رضاشاه نوشته است، به‌وضوح به مسئله «بحران» توجه می‌کند: «این اوضاعی که ملاحظه می‌کنید اوضاع بحرانی است. اگر دولت‌های ما همه پشت سر هم جوان مرگ می‌شوند، اگر مردم از ادارات ناله دارند و ادارات مردم را به‌ستوه آورده‌اند، اگر هیچ کس از جریان امور راضی نیست، تمام برای این است که از سال‌ها به این طرف، از دوره ناصری تا به امروز، ایران مبتلا به بحران شده و برای آن کاری نکرده‌ایم و عملی نمی‌کنیم.»^۲

انگیزه: ایجاد دولت مقتدر

با چنین «زمینه‌ای»، می‌توان گفت که «انگیزه» روشنفکران آن روزگار بیش از همه معطوف به ایجاد دولت مقتدر بود. مسئله دولت مقتدر در «گفتار» سیاسی پس از مشروطه بسیار مورد توجه بود. «زمینه» توجه به آن نیز، با وجود وضعیت سیاسی - اجتماعی کشور، تا حد زیادی احساس می‌شد و بر شکل‌گیری جدی این ایده در سال‌های منتهی به پادشاهی رضاشاه، به‌خصوص پس از کودتای ۱۲۹۹، تأثیر گذار بود. نیاز ایرانیان به حکومتی مقتدر که مرکز ثقلی داشته باشد، و فراهم آوردن فضای فکری‌ای که همگان این نیاز را موجه و مستدل بدانند، دستاورد ناکافی و نابه‌نگامی جنبش مشروطه بود، جنبشی که حاصل سال‌ها کشاکش ایرانیان میان دو مقوله زیستن به طرز قدیم و افسون به طرز جدید بود.^۳ اینچنین بود

۱. محمود افشار، «سیاست و اقتصاد»، آینده، س ۱، ش ۸ (فروردین ۱۳۰۵)، ص ۴۵۱-۴۵۲.

۲. علی‌اکبر داور، «بحران»، آینده، س ۲، ش ۱ (مسلسل ۱۳)، (دی‌ماه ۱۳۰۵)، ص ۷.

۳. محسن خلیلی، «هواداری ملک‌الشعرا بهار از اندیشه تأسیس دولت مقتدر مرکزی ۱۳۰۳-۱۲۹۷: بررسی دلایل و زمینه‌ها»، یادیه از بهار (مجموعه خطابه‌ها و مقاله‌های همایش بزرگداشت ملک‌الشعراء بهار) (تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۶)، ص ۲۷۶.

که «انگیزه»هایی قوی برای ایجاد دولت مقتدر شکل گرفت. یکی از نخستین کسانی که به این مسئله توجه کرد، ملک‌الشعرا بهار بود. او در این زمینه می‌نویسد:

دریافتیم که باید حکومت مرکزی را قدرت داد و برای حکومت نقطه اتکا به دست آورد و مملکت را دارای مرکز ثقل کرد. حکومت مقتدر مرکزی از هر قیام و جنبشی که در ایلات برای اصلاحات بر پا می‌شود، صالح‌تر است و باید همواره به دولت مرکزی کمک کرد و هوچی‌گری و ضعیف ساختن دولت و فحاشی جراید به یکدیگر و به دولت و تحریک مردم ایلات به طغیان و سرکشی برای آتیه مشروطه، آزادی و حتی استقلال کشور زهری کشنده است... من آن روز و دیروز و امروز و همیشه صاحب همین عقیده‌ام که باید دولت مرکزی مقتدر باشد و شکی نیست دولت مقتدر مرکزی که با همراهی احزاب و مطبوعات آزادی‌خواه و به شرط عدالت بر سر کار آمده باشد می‌تواند همه کار برای مملکت بکند و از ضعیف کردن دولت‌ها و تحریک اطراف بر ضد دولت جز مفسده چیزی حاصل نخواهد شد.^۱

هدایت نیز که بعدها چند سال نخست‌وزیر رضاشاه شد، ضمن اشاره به نابه‌سامانی‌ها، چاره را چنین می‌داند:

تنها قزاق و ژاندارم که تربیت‌یافته فرنگیان و اکنون آماده‌اند. بنابراین، نیاز دولت به نیروهای چریک‌پراکنده از ایلات منتفی است. این دو نیز در دست سردار سپه است: قدرتی در خود می‌بیند و از اطراف، آوازه نابعه هم به گوش او می‌خورد. منتظر است از طرف شناخته و نشناخته مورد تعظیم و تکریم باشد... مردم هم از کابینه‌های متزلزل و افکار آشفته و نبود نقشه به تنگ آمده بودند. بنابراین، سردار سپه‌ی که به نظام رونق داده و نفوذ دولت را در اطراف کشور افزوده، امید مردمانی بود که آرزوهای در دل انباشته، سردار را مرد کار می‌بینند و بدو امیدوارند.^۲

یکی از جرایدی که پیش از آینده به این مسائل بسیار توجه داشت کاوه بود. صاحب‌امتیاز این جریده، یعنی تقی‌زاده، از نویسندگان اصلی آینده نیز بود، و برخی از ایده‌های اساسی آینده را پیشتر در مجله‌اش منتشر کرده بود. کاوه «مسلك و مقصد» خود را «بیشتر از هر چیز ترویج تمدن اروپایی... در ایران، جهاد بر ضد تعصب، خدمت به حفظ ملیت و وحدت ملی ایران، مجاهدت در پاکیزگی و حفظ زبان و ادبیات فارسی از امراض و خطرهای مستولیه بر آن و به‌قدر تصور تقویت آزادی داخلی و خارجی آن»^۳

۱. محمدتقی بهار (ملک‌الشعرا)، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، انقراض قاجاریه، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی با همکاری مؤسسه امیرکبیر، ۱۳۵۷)، ص ط.

۲. هدایت، ص ۳۴۹-۳۵۰ و ۳۵۸-۳۵۹.

۳. کاوه، «سرمقاله»، ش ۱ (۱۵ شهریور ۱۲۸۵)، ص ۲-۳.

می‌دانست، مضامینی که بعداً، به‌وضوح، در آینده نیز منعکس شد. تقی‌زاده در آغاز دور دوم انتشار کاوه نیز هدف از نشر آن را همین مسائل برشمرد و به آن موضوع «قبول و ترویج تمدن اروپا بلا شرط و قید و تسلیم مطلق شدن به اروپا و اخذ آداب و عادات و رسوم و ترتیب و علوم و صنایع و زندگی و کل اوضاع فرنگستان» را «بدون هیچ استثنا (جز از زبان)» افزود، و آن را «وظیفهٔ اول همهٔ وطن‌دوستان ایران» دانست.^۱

ناسیونالیست‌های تجددخواهی چون افشار بر آن بودند که نجات ایران در گرو ایجاد دولتی مقتدر است که جایگزین دستگاه دیوانی فاسد گذشته شود، دولتی که بساط اقتدار حکمرانان محلی را برچیند، مسئلهٔ عشایر را برای همیشه حل کند و تمامیت ارضی و یکپارچگی کشور را تأمین نماید، دولتی که به‌جای موزاییکی از اقوام که به زبان‌های گوناگون سخن می‌گویند و به فرقه‌های مختلف و متخاصم تقسیم شده‌اند، ملتی یگانه ایجاد کند که به یک زبان مشترک سخن می‌گوید، فرهنگی واحد دارد و به هستی امروزی و گذشتهٔ تاریخی خود آگاه است، و بالاخره، دولتی که نه تنها ملت خود را می‌آفریند بلکه او را تربیت می‌کند و با «تمدن» آشنا می‌سازد.^۲

«امنیت» نیز از مسائلی است که آینده به‌عنوان یکی از علل ایجاد دولت مقتدر بر آن تأکید می‌کند. در همان شمارهٔ نخست این مجله دربارهٔ این مسئله چنین آمده است:

امروز امنیت در سرتاسر مملکت حکمفرماست و اگر عرب‌های جنوب یا ترکمان‌های شمال طغیانی می‌کنند، حکومت مرکزی را آن قدرت است که قوای آنان را در هم شکسته به جای خود نشاند. از طرف دیگر دولت متوجه به بعضی از مسائل مهم اقتصادی شده، کوشش دارد راه‌آهنی در ایران کشیده شود و امیدواریم کامیاب گردد. بر کسی پوشیده نیست که امنیت لازمهٔ هر اصلاحی می‌باشد و خوشبختانه چون شخص مقتدری در رأس حکومت جای دارد بیم تزلزلی هم نمی‌رود، و باید دانست که دیگر شرط لازم برای هر اقدام اساسی و اصلاحی در این مملکت حکومت مقتدر و بادوام است.^۳

افشار در مقاله‌ای با عنوان «سپاه و سیاست» می‌نویسد:

امروز خوشبختانه به مساعی خستگی‌ناپذیر و شایان آقای سردار پهلوی و صاحب‌منصبان اعزام ایران دارای سپاه منظمی است و مایهٔ کمال امیدواری برای آیندهٔ مملکت می‌باشد، به شرط آنکه سیاسیون هم خطمشی سیاسی عاقلانه‌ای اختیار نمایند و دولت را هر روز به این طرف و

۱. کاوه (دورهٔ جدید)، ش ۲۲ (۲۶ ژانویه ۱۹۲۰)، ص ۱-۲.

۲. نادر انتخابی، «ناسیونالیسم و تجدد در فرهنگ سیاسی بعد از مشروطیت»، ایران‌نامه، ش ۴۲ (بهار ۱۳۳۷)، ص ۱۹۱.

۳. محمود افشار، «آغازنامه»، آینده، س ۱، ش ۱ (تیرماه ۱۳۰۴)، ص ۴.

آن طرف نکشانند، تا فراغتی میسر شده به کارهای اساسی اقدام شود. مملکت ایران که از اول دوره مشروطه تا به حال دائماً در بحران و غلیان بوده دیگر طاقت بی‌نظمی و هرج و مرج ندارد. بی‌شک یک مقدار از مفسده‌ها به تحریک اجانب است، ولی سبب عمق قسمت عمده خرابی‌ها خود ایرانیان هستند.

او، در عین حال، به این نکته توجه دارد که «تنها حکومت مقتدر کفایت نمی‌کند، باید حکومت دانا باشد. ما این دانایی را در شخص آقای رئیس‌الوزرا و بعضی از همکاران ایشان مشاهده می‌کنیم، اما نمی‌فهمیم خلل در کجاست که امور کشوری هنوز در جریانی که باید افتاده باشد نیست. شاید لازم بود آقای رئیس‌الوزرا بیش از این در انتخاب اشخاص بذل توجه فرموده باشند.»^۱ این را باید در نظر داشت که تشکیل ارتش جدید، به‌عنوان یک ضرورت تاریخی به‌منظور استقرار نظم داخلی و تأمین امنیت، حفظ تمامیت ارضی، جلوگیری از ادعاهای گروه‌های قومی و ایجاد وحدت ملی، در حقیقت پاسخ به تمایل نخبگانی بود که پس از جنگ جهانی اول و خروج نیروهای خارجی از ایران خواستار ایجاد یک دولت مقتدر و متمرکز بودند.^۲ در کنار مقوله امنیت و در تداوم آن، افشار به این مسئله توجه دارد که

باید آن‌گونه وسائل زندگانی که مناسب با عصر امروزی باشد برای مردم فراهم آورد، زیرا در سایه تأمین زندگانی شخصی و فامیلی افراد اخلاق انفرادی، اجتماعی و سیاسی ملت رو به بهبودی خواهد گذاشت. لهذا دولت باید توجه جدی‌تری به اصلاح اقتصاد عمومی بنماید. از طرف دیگر افراد ملت باید باسواد شوند تا بتوانند هم در زندگانی شخصی خود از لذات روحانی خواندن و فهمیدن استفاده ببرند و هم از روی بصیرت بتوانند از عهده تکالیف ملی که عمومی‌ترین آنها امر انتخاب است برآیند، زیرا این دو چیز بی‌نیاز و دانایی بی‌نیازی و دانایی اساس استقلال است.^۳

افشار، همانند بسیاری از رجال و روشنفکران آن دوره، اساساً نظری خوش به قاجار ندارد. این موضوع را در مقاله «نظری به اوضاع سیاسی»، که در آن به خلع احمدشاه می‌پردازد، انعکاس داده است: «آنچه مربوط به خلع شاه سابق است گویا حاجت به بیان نباشد: همه یا تقریباً همه متفق‌اند که کار بسیار خوبی بوده، حتی اغلب کسانی که در مجلس با اصل موضوع مخالفت کرده علناً عدم لیاقت احمد میرزا را تصدیق نموده‌اند.»^۴ این را باید در نظر داشت که بی‌کفایتی احمدشاه و اقبال عامه مردم، غیر از چند نفر از علما و اعیان و رجال، به سردار سپه و تزلزل بنیان سلطنت قاجاریه که مطابق سنت زمان مانند درخت

۱. محمود افشار، «سپاه و سیاست»، آینده، س ۱، ش ۲ (شهریورماه ۱۳۰۴)، ص ۷۶-۷۷.

۲. محمدعلی اکبری، تبارشناسی هویت ایرانی قاجاریه و پهلوی اول (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴)، ص ۲۰۶.

۳. افشار، «سپاه و سیاست»، ص ۷۷.

۴. محمود افشار، «نظری به اوضاع سیاسی»، آینده، س ۱، ش ۴ (آبان‌ماه ۱۳۰۴)، ص ۲۱۸.

کهنه‌ای بود که رونق خود را از دست داده بود و حمایت انگلیس‌ها از سردار سپه از جمله عواملی بودند که تشکیل مجلس مؤسسان و تغییر قانون اساسی و سلطنت سردار سپه را تسهیل کردند.^۱ در مورد مسئله دولت مقتدر در آینده، یکی از مسائلی که باید بدان توجه نمود، رویکرد این مجله به مشروطیت و مجلس شورای ملی است. نظر به زمان انتشار این مجله، که هنوز پایه‌های دیکتاتوری رضاشاه محکم نشده بود، می‌توان گفت که روشنفکرانی چون محمود افشار به دنبال «دولت مشروطه مقتدر» بودند، چنانکه در همان زمان چنین ایده‌ای از سوی کسانی چون ملک‌الشعرا بهار نیز دنبال می‌شد.^۲

افشار در «آغازنامه»/آینده به «دو مسئله دیگر» که به نظر او «در بهبودی اوضاع ایران دارای کمال اهمیت است» توجه دارد: «یکی مطبوعات خوب و دیگر پارلمان خوب.» بر این اساس او اعتقاد دارد که «به مطبوعات باید آزادی کامل داد تا در مصالح مملکتی بس نمایند بدون اینکه بتوانند از آزادی سوءاستفاده کرده حمله به دولت یا به اشخاص نمایند و مخل امور شوند، اما مجلس و انتخابات... بهتر است این موضوع خیلی مهم را بگذاریم برای شماره‌های بعد.»^۳ و در شماره‌های پسین، مطابق وعده‌ای که در «آغازنامه» داده است، «اقتراح»هایی در مورد انتخابات منتشر می‌کند. مقالاتی مانند «انتخابات در اروپا و ایران (۱ و ۲)»^۴، و «انتخابات»^۵، «اقتراح» انتخابات»^۶، «حکومت مشروطه و احزاب سیاسی در ایران»^۷ و «قوای مملکت» (که به مسئله تفکیک قوا می‌پردازد)^۸ مؤید آن است که «انگیزه»/آینده چیزی نزدیک به «دولت مقتدر مشروطه» است.

قصد: وحدت ملی

پس از اشاره به زمینه‌ها و انگیزه‌ها که چنانکه دیدیم، دارای نوعی «هم‌پیوستگی» هستند، اکنون لازم است این دو راه، به‌عنوان دو بنیان اساسی و در «پیوند» با مسئله وحدت ملی، در مجله آینده و به‌خصوص در مقالات دکتر محمود افشار بررسی کنیم. می‌توان گفت آینده‌پيونددهنده دو مقوله «وحدت ملی» و «دولت مقتدر» بود و مباحث خود را دقیقاً به همان دلایلی مطرح می‌کرد که در «زمینه»های بر سر کار

۱. محسن صدر. خاطرات صدرالاشرف (تهران: انتشارات وحید، ۱۳۶۴)، ص ۲۸۳.

۲. بنگرید به: رضا افسرده و دیگران، «دولت» مقتدر مشروطه» در اندیشه ملک‌الشعرا بهار، سپهر سیاست، س ۷، ش ۲۴ (تابستان ۱۳۹۹).

۳. افشار، «آغازنامه»، ص ۱۱.

۴. محمد مصدق، «انتخابات در اروپا و ایران (۱)»، آینده، س ۲، ش ۲ (مسلسل ۱۴)، (بهمن ماه ۱۳۰۵)، ص ۱۲۲-۱۲۶؛ محمد مصدق، «انتخابات در اروپا و ایران (۲)»، آینده، س ۲، ش ۴ (مسلسل ۱۵)، (اردیبهشت‌ماه ۱۳۰۶)، ص ۲۱۹-۲۳۱.

۵. محمدعلی فروغی، «انتخابات»، آینده، س ۲، ش ۴ (مسلسل ۱۶) (خردادماه ۱۳۰۶)، ص ۲۷۱-۲۷۳.

۶. حسن تقی‌زاده، «اقتراح» انتخابات»، آینده، س ۲، ش ۶ (مسلسل ۱۸) (شهریورماه ۱۳۰۶)، ص ۴۰۷-۴۱۲.

۷. م. چیره، «حکومت مشروطه و احزاب سیاسی در ایران (مکتوب دوم)»، آینده، س ۱، ش ۸ (اسفند ۱۳۰۴)، ص ۴۷۳-۴۸۰.

۸. میرزا حسین خان مهین، «قوای مملکتی»، آینده، س ۲، ش ۱ (مسلسل ۱۳، دی‌ماه ۱۳۰۵)، ص ۵۱-۵۳.

آمدن رضاخان گفته شد و براساس روش‌شناسی مقاله، «قصد» آینده از طرح مسئله وحدت ملی با دولت مقتدر پیوند وثیقی داشت.

فکر ایجاد دولت مقتدر مرکزی با تکیه بر هویت ملی در اندیشه و آثار بیشتر روشنفکران ایرانی این زمان به وضوح دیده می‌شود. یگانه چاره‌ای که تقریباً همه اندیشمندان ایران دوست برای درمان پریشانی یافتند، دو راه «به‌هم‌پیوسته» و «یک‌سویه» بود: ۱. ایرانی‌گری (ناسیونالیسم) در ایدئولوژی؛ ۲. دولت نیرومند مرکزی، در میدان عمل. پس از صد سال تحقیر هیچ چیز به‌خوبی ناسیونالیسم پاسخ‌گوی نیاز عاطفی میهن‌دوستان نبود. از سوی دیگر هیچ چیز به‌خوبی «دولتی نیرومند» نمی‌توانست آن را تحقق بخشد. هسته ایرانی‌گری در آگاهی به خود یعنی در توجه به هویت ایرانی بود؛ «در شناخت دلبستگی به کشور و ملتی با سامانی ویژه در زمان و مکان یا به عبارت دیگر با تاریخ و در سرزمینی با مرزهای معین و متفاوت با کشورها و مردم دیگر.»^۱

آینده و پیوند «دولت مقتدر» و «وحدت ملی»

نشریات پرنفوذی چون *کاوه*، *فرنگستان*، *ایرانشهر* و *آینده* مروج این ایده بودند که اولین قدم برای اصلاحات فوری و سیاسی تقویت دولت مرکزی است. *آینده* با نویسندگانی نظیر دکتر افشار، دکتر سیاسی، سعید نفیسی، فروغی، تقی‌زاده و عبدالله انتظام بیانگر خواست‌های اندیشمندان زمانه بود. «سر مقاله نخستین شماره مجله درباره وحدت ملی، دولت مقتدر مرکزی و اصلاحات اداری است: ارتش، مالیه، آموزش.»^۲ همچنین پیش از پادشاهی رضاخان، برخی از جوانان تحصیل کرده فرنگ‌دیده تجددخواه انجمنی را با نام «ایران جوان» تأسیس کردند که با نگرشی نسبتاً متفاوت به مقولات جدید و داشتن آرمان‌های تجددخواهانه، این مسائل را به‌عنوان مهم‌ترین دغدغه‌های فکری و سیاسی خود مطرح ساختند. ارگان این جمعیت *آینده* بود.^۳ نام این انجمن در ابتدا «سروش دانش» بود و سپس «ایران جوان» نامیده شد؛ بر این مبنا که «ایران پیر و فرسوده باید با قبول تمدن جدید از نو جوان و نیرومند گردد.» عضویت انجمن مختص به جوانانی بود که «به طرز تفکر مغربی‌ها آشنایی داشتند.» اعضای انجمن، در جلسه‌ای با رضاخان، به او توضیح دادند که آنها جوانان میهن‌پرستی هستند که از عقب‌ماندگی ایران در عذاب‌اند و آرزو دارند فاصله میان ایران و کشورهای اروپایی پر شود. رضاخان، پس از مطالعه منشور این انجمن، به آنان اطمینان داد که آنچه ایشان به زبان می‌آورند، او در عمل پیاده خواهد کرد.^۴

۱. شاهرخ مسکوب، *داستان ادبیات و سرگذشت اجتماع (تهران: فرزانه روز، ۱۳۷۳)*، ص ۸.

۲. همان، ص ۲۸.

۳. علیرضا ملایی توانی، *مشروطه و جمهوری (ریشه‌های ناسامانی نظم دموکراتیک در ایران)* (تهران: نشر گسترده، ۱۳۸۱)، ص ۲۰۵.

۴. علی‌اکبر سیاسی، *گزارش یک زندگی* (لندن: پاک، ۱۳۶۷)، ص ۷۶-۷۷.

این «پیوند» نقش بسیار مهمی در «فهم» پیوندِ مضامین اصلی آینده، از جمله وحدت ملی و دولت مقتدر، داشت که رضاخان تجلی آن بود.

افشار در «آغازنامه»/آینده از «ایدئال» خود یعنی «وحدت ملی» سخن به میان می‌آورد که به بیان اسکینری، می‌توان آن را اصلی‌ترین «قصد» او دانست. اکثر نوشتجات سیاسی این مجله حول این «ایدئال» دور می‌زند و در «پیوند» وثیقی با آن است. «آغازنامه» را همچنین باید چونان «مانیفستی» برای آینده در نظر گرفت. و البته این مانیفست در مقاله مهم افشار، یعنی «مسئله ملیت و وحدت ملی ایران»، کامل می‌شود که در واپسین شماره‌های مجله انتشار می‌یابد. براساس خوانش اسکینری، وحدت ملی محور همه خواسته‌هایی است که می‌توان در آن روزگار برای فضای روشنفکری در نظر داشت و از این رو، به این مسئله توجه ویژه‌ای می‌شود. افشار در این باره به‌صراحت می‌نویسد: ««ایدئال» یا مطلوب اجتماعی ما حفظ و تکمیل وحدت ملی ایران است. مطلوب سایر ایرانیان و مخصوصاً طبقه جوان هم غیر از این نمی‌تواند باشد.» او این موضوع را به دولت‌های بزرگ اروپایی ارجاع می‌دهد:

ایدئال وحدت ملی بود که باعث تشکیل امپراطوری و ملت بزرگ آلمان گردید، این مطلوب بود که سبب تأسیس سلطنت جدید ایتالیا شد، این ایدئال بود که صربستان کوچک را به نام یوگوسلاوی (اسلاو جنوبی) مملکتی بزرگ نمود، این مطلب ملی بود که لهستان تقسیم شده میان سه دولت معظم را باز مملکتی واحد و مستقل ساخت، به‌واسطه این ایدئال بود که دولت رومانستات در آتش جنگ داخل گردید و کامیاب بیرون آمد. خلاصه این قوه بزرگ معنوی و اخلاقی بود که به ترک‌های شکست‌خورده روحی تازه دمید و آنها را به فتوحات و افتخاراتی که همه شنیده‌اند رهبری کرد.^۲

افشار «مقصود» خود را از «وحدت ملی ایران وحدت سیاسی، اخلاقی و اجتماعی مردمی» می‌داند «که در حدود امروز مملکت ایران اقامت دارند. این بیان شامل دو مفهوم دیگر است که عبارت از حفظ استقلال سیاسی و تمامیت ارضی ایران باشد.» در عین حال «منظور از کامل کردن وحدت ملی این است که در تمام مملکت زبان فارسی عمومیت یابد، اختلافات محلی از حیث لباس، اخلاق و غیره محو شود، و ملوک‌الطوایفی کاملاً از میان برود، کرد و لر و قشقایی و عرب و ترک و ترکمن و غیره با هم فرقی نداشته، هر یک به لباسی ملبس و به زبانی متکلم نباشند.» این موضوع بسیار به سیاست‌های وحدت‌گرایانه رضاشاه در سال‌های حکومتش نزدیک است. این را نیز باید در نظر داشت که بنا به نظر

۱. محمود افشار، «مسئله ملیت و وحدت ملی ایران»، آینده، س ۲، ش ۸ (مسلسل ۲۰، دی‌ماه ۱۳۰۶).

۲. افشار، «آغازنامه»، ص ۵.

افشار، که آن را می‌توان «قصد» بسیاری از رجال و روشنفکران آن روزگار دانست، اگر در ایران وحدت ملی از حیث زبان، اخلاق، لباس و غیره حاصل نشود هر لحظه برای استقلال سیاسی و تمامیت ارضی ما احتمال خطر می‌باشد. اگر ما نتوانیم همه نواحی و طوایف مختلفی را که در ایران سکنی دارند یکنواخت کنیم، یعنی همه را به تمام معنی ایرانی نماییم، آینده تاریکی در جلو ماست. آنها که به تاریخ ایران علاقه دارند، آنها که به زبان فارسی و ادبیات آن تعلق خاطر دارند، آنها که به مذهب شیعه علاقه‌مند هستند باید بدانند که اگر رشته وحدت این مملکت از هم گسیخته شود هیچ باقی نخواهد ماند. پس همه باید یک‌دل و یک‌صدا بخواهیم و کوشش کنیم که زبان فارسی در تمام نقاط ایران عمومیت پیدا کند و به تدریج جای زبان‌های بیگانه را بگیرد. این کار میسر نمی‌شود مگر به وسیله تأسیس مدارس ابتدایی در همه جا، وضع قانون تعلیم عمومی اجباری و مجانی و فراهم آوردن وسایل اجرای آن.^۱

از این رو، می‌توان گفت، محور مسئله وحدت ملی، از نظر افشار و آینده، زبان فارسی است که به کمک آن می‌توان زمینه اصلاح دیگر مسائل را، چه از بعد فرهنگی و اقتصادی و چه سیاسی، فراهم کرد. در اینجا او بر این باور است که

تدریس زبان فارسی و تاریخ ایران در تمام مملکت چاره اصلی و قطعی است... باید هزارها کتاب و رساله دل‌نشین کم‌بها به زبان فارسی در تمام مملکت به خصوص آذربایجان و خوزستان منتشر نمود. باید کم‌کم وسیله انتشار روزنامه‌های کوچک ارزان‌قیمت محلی به زبان ملی در نقاط دوردست مملکت فراهم آورد. تمام اینها محتاج به کمک دولت است و باید از روی نقشه منظمی باشد. می‌توان بعضی ایلات فارسی‌زبان را به نواحی بیگانه‌زبان فرستاد و در آنجا ده‌نشین کرد و در عوض ایلات بیگانه‌زبان آن نقاط را به جای آنها به نواحی فارسی‌زبان کوچ داد و ساکن نمود. اسامی جغرافیایی را که به زبان‌های خارجی و یادگار تاخت و تاز چنگیز و تیمور است باید به اسامی فارسی تبدیل کرد. باید مملکت را از لحاظ اداری مناسب با مقصود تقسیمات جدید نمود و اسامی خراسان و بلوچستان و فارس و آذربایجان و کردستان و غیره را ترک گفت، کاری که بعضی ملل دیگر مخصوصاً فرانسوی‌ها هم در موقع انقلاب کردند و نتایج خوب گرفتند.^۲

آینده که در جلد اولین شماره‌اش خود را «مجله سیاسی و ملی» معرفی می‌کند، یکی از اهداف خود را توسعه زبان فارسی در ایران می‌داند. از این روست که محمود افشار در دیباچه سال دوم آینده پس

۱. همان، ص ۵-۶

۲. همان، ص ۶

از بحث‌های مختلف، یکی از دلایل «ارزانی قیمت [مجله] در آذربایجان و خمسه» را آن می‌داند که «می‌خواهیم به اندازه خود در توسعه معارف ملی و زبان فارسی در آن نواحی مملکت خدمت کنیم.»^۱ اینچنین است که یکی از مسائل مهم در آینده مسئله «تعلیم عمومی» و سوادآموزی است و اقتراحات و تقریظاتی در شماره‌های مختلف آن در این مورد منتشر می‌شود. در یکی از این تقریظات، تقی‌زاده به موضوعی اشاره می‌کند که پیشتر در کاوه نیز مطرح کرده بود، و آن اینکه «اولین نتیجه باسوادی عمومی درک مزایای وطن‌دوستی است و وطن‌دوستی مفتاح تمام ترقیات ملی است.»^۲ در اینجا، به‌وضوح، می‌توان «پیوند» این دو موضوع را در دیدگاه‌های سیاسی-فرهنگی آینده دید.

تقی‌زاده در مقاله‌ای با عنوان «مقدمات آینده روشن» درباره مسئله وحدت ملی می‌نویسد: «در باب وحدت ملی ایران و اهمیت آن شرح و تفصیل لازم نیست و تقریباً بدیهی است که وجود ایران به شکل یک دولت مهم و یک مملکت معتد به کاملاً بسته به اتحاد عموم ملت ایران است و فقط باید این حس هموطنی و یگانگی را به هر وسیله تقویت و تأیید کرد.» او نیز به مسئله امنیت توجه دارد و براساس «انگیزه‌ها» و نیز «زمینه‌های پیش‌گفته، آن را با مسئله وحدت ملی در پیوند می‌داند. چنانکه می‌نویسد: «امنیت عمومی و قدرت قاهر مرکزی دولت در اکناف مملکت از دور و نزدیک و از ریش برانداختن ملوک طوایف بزرگ‌ترین و مهم‌ترین قدم نیست که این مملکت به سوی استقلال و تشکیل حقیقی دولت برمی‌دارد این فقر شرط اساسی وحدت ملی نیز هست.»^۳

یکی از مهم‌ترین مشکلاتی که اذهان را در آن روزگار به سمت ایجاد دولت مقتدر بُرد، وجود برخی سرکشی‌ها و نافرمانی‌ها در گوشه و کنار مملکت بود. یکی از مهم‌ترین معضلات، مسئله شیخ خزعل بود که افشار آن را «غائله خوزستان» می‌نامد. او در شماره اول آینده به مسئله تسلیم شدن شیخ خزعل می‌پردازد و به عملیات دولت مرکزی برای کاستن «نفوذ محلی شیخ» و تحکیم «اقتدار حکومت مرکزی در نظر ایلات و خوانین دوردست» اشاره می‌کند و اذعان دارد که «مسلماً حکومت مرکزی نباید به این اندازه قناعت نماید، بلکه سزاوار است تدبیرهای لازم بیندیشد تا مردم خوزستان از حیث جامه، زبان، خوی و عادت با دیگر نقاط ایران تفاوتی نداشته باشند.» همچنین توجه دارد که «امروز اگر نفسشان فرو رفته به‌واسطه ضرب مشت است که فرمانده قوای ایران در آنجا نشان داد، اما هر وقت باز احساس ضعفی کنند همان نغمه‌های شوم بلند خواهد شد و تبلیغات «پان عربیسم» (یعنی اتحاد اعراب) به طرز شدیدتری دنبال خواهد شد.» می‌توان پیوستگی مسئله وحدت ملی و دولت مقتدر را در میان مفاهیم

۱. محمود افشار، «دباجه»، آینده، س ۲، ش ۱ (مسلسل ۱۳، ۱۳۰۵)، ص ۶.

۲. حسن تقی‌زاده، «تعلیم ابتدائی یا عالی؟»، آینده، س ۱، ش ۶ (دی ۱۳۰۴)، ص ۳۳۷.

۳. حسن تقی‌زاده، «مقدمات آینده روشن»، آینده، س ۱، ش ۱ (تیرماه ۱۳۰۴)، ص ۱۹.

اساسی این سخنان درک نمود. از این مقدمه او به یک نتیجه مهم می‌رسد که برای بحث حاضر دارای اهمیت زیادی است: «اگر چنین است و او [، شیخ خزعل]، حقیقتاً خود را ایرانی حس می‌کند، و ما هم جز این نمی‌خواهیم، باید پیش قدم شده جامعه ایرانی بر تن خود و خاندان خود کند و به وسیله تأسیس مدارس متعدد زبان ملی پارسی را در میان طوایف خود ترویج نماید و به هر حال حکومت باید در زمینه امنیتی که در آن حدود فراهم شده اقدامات اساسی بنماید تا وحدت ملی ایران در آنجا کامل شده و خطر تجزیه رفع گردد.»^۱

افشار در مورد مسئله کردها نیز چنین دیدگاهی دارد و ضمن اشاره به «شورش کردهای عثمانی و مسئله کردستان ایران» می‌نویسد:

همین قدر باید خاطر اولیای امور خود را یادآور شویم که سیاست داخلی ما باید طوری باشد تا به مرور زمان ولی هرچه زودتر کردهای ایرانی که نژاد ایرانی هستند و زبان آنها نیز یکی از لسان‌های ایرانی است با سایر ایرانیان آمیخته و یکی شده و فرقی در میان نماند. چاره قطعی تأسیس مدارس در آن نواحی، ترویج زبان فارسی، تعلیم تاریخ ایران و تولید حس ایرانیت در میان اهالی و بالاخره کشیدن خطوط آهن از قسمت‌های مرکزی مملکت به آن نقاط است تا روابط اجتماعی و اقتصادی زیادتری بین کرد و فارسی‌زبان ایجاد گردد. هر زمان این امر، یعنی «فارسی‌شدن» کردهای ایران، صورت گرفت آن وقت برای ما هیچ مضر نخواهد بود اگر روزی کردستان عثمانی مستقل شود و بین ما و دولت ترک یک دولت کوچک ایرانی نژاد در آن حدود فاصله باشد.^۲

در اینجا می‌توان به پیوند مسئله «تعلیم و تربیت» و «وحدت ملی» نیز توجه داشت، موضوعی که باید با «اجبار» دولت برای عمومی کردن تعلیم و تربیت همگانی همراه باشد و چنین چیزی، لاجرم، نیازمند وجود یک دولت مقتدر است.

محمود افشار مباحثی را که در «آغازنامه» طرح می‌کند در مقاله بسیار مهم «مسئله ملیت و وحدت ملی ایران» پی می‌گیرد. در اینجا او با دقت بیشتری به بنیان‌های وحدت ملی، از جنبه‌های دیگر، توجه می‌کند و می‌نویسد:

وحدت ملی و اصول ملیت در قرون و ممالک مختلف واحد مقیاس مشترک ندارد: گاهی مذهب و اخلاق اجتماعی، زمانی نژاد یا «اتحاد خون»، در جایی زبان و در جایی دیگر وحدت تاریخی

۱. محمود افشار، «نظر به اوضاع و اخبار»، آینده، س ۱، ش ۱ (تیرماه ۱۳۰۴)، ص ۶۰-۶۱.

۲. همان، ص ۶۲.

یا اشتراک منافع اقتصادی تشکیل ملتها داده است. عامل دیگری که در تشکیل قومیت مؤثر است آب و هوا و اوضاع طبیعت می‌باشد. اقوام مختلف نیز که به هم آمیخته شوند پس از چند قرن زندگانی در یک آب و هوا یکی شده تشکیل قوم واحدی خواهند داد... تشکیل ملت دول متحده آمریکا و بعضی ملل دیگر از این قبیل است. تشکیل ملت حالیه ایران نیز تا حدی همین‌طور می‌باشد، چه اختلاط اقوام مختلف با ایرانیان در قرون گذشته مسلم می‌باشد، ولی به‌واسطه طول زمان و اختلاط کامل طوری نیست که بتوان در وحدت نژاد ایران سخنی گفت. اگر نظر طولانی‌تری به عقب بیفکنیم مشاهده خواهیم کرد که اغلب ملل امروزه ترکیبی از اقوام مختلف‌اند...^۱

او بر این نظر است که «در ایران وحدت ملی ما متکی بر یگانگی نژاد، اشتراک مذهب و زندگانی اجتماعی و وحدت تاریخ مدت چندین هزار سال است.» بنابراین، می‌توان این چهار عامل را مبنای وحدت ملی و بنیان «ملیت» از دیدگاه افشار دانست. او که از شکاف‌های قومی، به‌اصطلاح امروزی، در ایران باخبر است و می‌داند این شکاف‌ها در سال‌های پیش تا چه حد موجب پریشانی و آشفتگی و هرج و مرج شده است، می‌نویسد: «امروز وقتی گفته می‌شود "ملیت ایران" مقصود تمام مردمی است که از نژاد ایرانی در ایران یا خارج آن توطن دارند [و] سایر اهالی ایران از آذربایجان، کرد، لر، طهرانی، خوزستانی، گیلانی، خراسانی، اصفهانی، بلوچ و غیره که از حیث زبان و مذهب با یکدیگر اختلاف دارند همه ایرانی و متعلق به ملیت ایران می‌باشند.»^۲

افشار وحدت ملی را «از اهم مسائل و حقایق بین‌المللی» می‌داند و بر این باور است که «چه بخواهیم و چه نخواهیم در آینده ملت ما نیز در همین جریان سیاسی خواهد افتاد و این حقیقت یک روزی مدار سیاست دولت ما خواهد گردید، همچنانکه مدار سیاست غالب دول، مخصوصاً عثمانی، نیز گردیده است. هر سیاستمداری باید این را به‌خوبی بداند زیرا مسئله وحدت ملی حد مشترک میان سیاست خارجی و سیاست داخلی است.»^۳

محمود افشار واضح یکی از مهم‌ترین اصطلاحات ملی‌گرایانه در ایران است، یعنی «پان‌ایرانیسم» که حتی تا امروز محل مناقشات سیاسی است. او ضمن اشاره به «پان‌تورانیسم» یا «پان‌تورکیسم» که آن را «اتحاد تورانیان و ترکان» معنا می‌کند و معتقد است که «ایدئال ملی ترک‌ها را به هیجان آورده» و «همین‌طور ایدئال "پان‌عربیسم" یعنی اتحاد اعراب» است که «باعث نهضت عرب شده»، بر این

۱. افشار، «مسئله ملیت و وحدت ملی ایران»، ص ۵۵۹.

۲. همان، ص ۵۶۰-۵۶۱.

۳. همان، ص ۵۶۳-۵۶۴.

نظر است که «در برابر این دو ما هم ناچاریم "پان ایرانیسم" یعنی "اتحاد ایرانیان" داشته باشیم.» البته چنین به نظر می‌آید که «قصد» او از وضع اصطلاح «پان ایرانیسم» ملی‌گرایی افراطی یا به بیان بهتر «ایران‌گرایی» افراطی، چنانکه بعدها از آن مستفاد شد، نیست، بلکه او این اصطلاح را در تداوم «قصد» وحدت ملی به کار می‌برد تا بتواند این «وحدت» را در تمایز با «دیگری» ایران یعنی «ترکیه» در حال ظهور» و «ناسیونالیسم عربی» صورت‌بندی کند.

افشار خطر جدایی عرب‌های خوزستان و ترک‌های ساکن در آذربایجان را درک می‌کند. او در ذیل مقاله احمد کسروی، که در آن زمان احمدآقا تبریزی خوانده می‌شد، بر این موضوع تأکید می‌کند که «بدبهی» است «طوایف عرب یا ترک» که از «قرن‌های پیش در این آب و خاک زندگانی کرده ایرانی هستند» و نمی‌توان آنها را جدای از ملت ایران و غیرایرانی دانست. وی در این باره می‌نویسد:

این حرف‌های غلط را عثمانی‌ها و خارجی‌های دیگر که در خرابی و اضمحلال ایران ذی‌نفع هستند رواج می‌دهند و تنها دوی آن این است که ملت ایران از خوزستان تا خراسان و از بلوچستان تا کردستان و آذربایجان باسواد شوند و در مدارس زبان فارسی و تاریخ ایران بیاموزند تا بازیچه دست اجنبی نشود. اگر ما در مقاله‌های سابق خود اشاره کردیم که باید وحدت ایرانی را از هر حیث فراهم ساخت، یعنی زبان، لباس، طرز زندگانی و حتی شکل و قیافه اهالی را به واسطه امتزاج طوایف مختلف یکی نمود، نه به آن سبب است که تصور می‌کنیم ملیت و ایرانیت عبارت از اینهاست، بلکه برای آن است که در هیچ وقت هیچ دولت اجنبی نتواند به این عناوین اختلاف کلمه بین ما اندازد. ما لازم است اول دردهای سیاسی مملکت خود را تشخیص دهیم و بعد درصدد علاج برآییم. این تحقیقات را می‌بایست زمامداران مملکت به عمل آورده باشند و چاره نمایند، اما چون آثار اقدام آنان نمایان نیست می‌توان تصور کرد آنطور که باید به حقیقت امر واقف نیستند یا اهمیتی که به آن داده می‌شود نمی‌دهند. لهذا فریضه مطبوعات است که دولت را متوجه نماید.^۲

در عین حال باید توجه داشت که افشار درباره پیوند «وحدت ملی» و «حکومت مقتدر» معتقد است که «بعد از قبول اصل مسلم که قوام و دوام هر دولت و ملت و محفوظ ماندن از هر خطر خارجی و داخلی بسته به آن است و یکی از شرایط اولیه هر دولتی می‌باشد، یعنی داشتن حکومت مقتدر و نظام قوی (مقصود حکومت استبدادی نیست... اشتباه نشود) تا دشمنان بعضی هوس‌های خام در دل و دماغ خود نینزند، باید که دولت ما وسایلی را اتخاذ نماید تا در طول زمان وحدت ملی ایران از حیث زبان و دیگر

۱. همان، ۵۶۴.

۲. سید احمدآقا تبریزی، «عرب‌ها در خوزستان»، آینده، س ۱، ش ۳ (مهرماه ۱۳۰۴)، ص ۲۰۸-۲۰۹.

جهت کامل گردد.^۱ این عبارات که این‌همانی «دولت مقتدر» با «استبداد» را نفی می‌کند، موضوعی است که از دید بسیاری از محققان در تحلیل ملی‌گرایی سال‌های نخستین دوره پهلوی دور مانده است. این عبارات نشان می‌دهد کسانی چون افشار از یک‌سو، به‌درستی، بر وجود یک دولت مقتدر پافشاری می‌کنند و آن را لازمه وحدت ملی می‌دانند و از سوی دیگر، تصورشان با مفهوم دولت استبدادی و آنچه بعداً در حکومت رضاشاه ایجاد شد، فاصله بسیار دارد. اساساً مقصود اینان ایجاد دولت استبدادی نبود. آنها اساساً از این رو به دنبال رضاخان/شاه رفتند که اقتدار او را لازمه بقا و تداوم ایران و وحدت ملی آن می‌دانستند و او را تجلی «آرمان» خود می‌دیدند.

چنانکه آمد، افشار به دنبال مباحث ابتدایی خود به این مسئله اشاره دارد که دولت باید «وسایلی را اتخاذ نماید تا در طول زمان وحدت ملی ایران از حیث زبان و دیگر جهات کامل گردد.» او در انتهای بحث خود به این وسایل و عوامل اشاره می‌کند، که از نظر موضوع این مقاله بسیار حائز اهمیت است:

۱. ترویج کامل زبان و ادبیات فارسی و تاریخ ایران در تمام مملکت مخصوصاً در آذربایجان و کردستان و خوزستان و بلوچستان و نواحی ترکمن‌نشین. باید بودجه معارف این نقاط را زیاد نمود، مدارس و کلاس‌های متعدد برای اطفال و اکابر گشود، انتشار جراید و مجلات فارسی‌زبان محلی را تشویق کرد، کتب و رسائل ارزان‌قیمت سهل و ساده به زبان فارسی مخصوص آن نقاط تهیه نمود، به اداره معارف آنجاها اهمیت زیاد داد و مأمورین وطن‌پرست پاکدامن جدی فرستاد.

۲. کشیدن راه‌های آهن و مربوط نمودن کلیه نقاط مملکت به یکدیگر تا به‌واسطه خلط و آمیزش زیاد میان طوایف مختلف ایرانی یگانگی کامل شود.

۳. کوچ دادن بعضی ایلات آذربایجان خوزستان را به نقاط داخلی ایران و آوردن ایلات فارسی‌زبان را از داخله به این ایالات و شهرنشین کردن آنها، با رعایت شرایط اختلاط و گشودن مدارس. تمام این اقدامات باید با رعایت شرایط اقتصادی و اجتماعی باشد تا ضرر دیگری از آنها ناشی نگردد، چه اگر شرایط اقتصادی اجازه بدهد یعنی از این تغییرات صدمه‌ای به ارکان اقتصاد عمومی وارد نیاید اشکال مهم دیگری نیست، زیرا بالاخره باید این ایلات را شهرنشین کرد، پس هر جا زمین به آنها بدهند وطن آنان می‌شود.

۴. تقسیمات جدید ایالات و ولایات و از میان بردن اسامی آذربایجان و خراسان و کرمان و عربستان و غیره. در تقسیمات جدید باید دو اصل عمده را ملاحظه کرد: یکی اقتصادی و دیگری سیاسی. ملاحظه اقتصادی اینکه تقسیمات تسهیلاتی از برای توسعه اقتصادی مملکت داشته باشد و

۱. افشار، «مسئله ملیت و وحدت ملی ایران»، ص ۵۶۶.

- ملاحظه سیاسی آنکه مسئله تکمیل وحدت ملی را در تقسیمات جدید مرعی دارند. باید تقسیمات جدید خیلی کوچک‌تر و در حقیقت از روی منافع اقتصادی و مصالح سیاسی سابق‌الذکر به عمل آید.
۵. تغییر اسامی ترکی و عربی که ترک‌تازان و غارتگران اجنبی به نواحی، دهات، کوه‌ها و رودهای ایران داده‌اند به اسامی فارسی و از میان بردن کلیه این قبیل آثار خارجی.
۶. باید استعمال السنه خارجی را به‌طور رسمی برای اتباع ایران در محاکم، مدارس، ادارات دولتی و قشونی منع نمود. ولی باید تمام این اقدامات تدریجی و از روی تدبیر و ملامت و متانت باشد و گرنه ممکن است نتیجه معکوس از آن گرفت و موجب انزجار و نفاق گردد.
۷. باید به‌سرعت به آبادی این نقاط کوشید و وسایل زندگانی راحت و آزاد را برای مردم فراهم آورد تا وضع آنها از همسایه‌های فریبنده پست‌تر نباشد.
۸. باید در اصول اداره مملکت سیاستی را اتخاذ نمود که نه به‌واسطه تمرکز زیاد منجر به استبداد و انزجار گردد و نه به‌واسطه «عدم تمرکز» زیاد موجب خودسری و هوجوی‌گری ولایات شود. به عقیده نگارنده بهترین سیاست اداری برای ایران «سیستم دکنسانتراسیون» است که بین «سانترالیزاسیون» (تمرکز) و «دسانترالیزاسیون» (عدم تمرکز) یا به اصطلاح معمول دیگر «لامرکزیت» می‌باشد. در هر حال، بیان این قسمت از آن حیث لازم بود که نظر به خطراتی که از خارج و داخل متوجه وحدت ملی و تمامیت ارضی ایران است ما نمی‌توانیم در مملکت خود اصول «عدم تمرکز» را هر قدر هم به «ایدئال» و آرزوی ما یعنی (آزادی) نزدیک‌تر است تبلیغ نماییم.^۲

نتیجه‌گیری

در مجله آینده مباحث گوناگون به صورت «منظومه» ای به هم متصل هستند. ایده مرکزی این جریده «ایران» است و «وحدت ملی». از این رو، باید در نظر داشت که عمده مباحثی که در این مجله، حتی پس از وقفه چندین ساله، و در ادوار بعدی، منتشر می‌شود، حول محور «مسئله ایران» است. حلقه واسطه این «منظومه» را می‌توان ایده «دولت مقتدر» دانست. تحقق آمال مجله آینده جز از راه تشکیل و تداوم یک دولت مقتدر نمی‌گذشت. این مسئله را می‌توان در ایده‌های «انجمن ایران جوان» نیز به‌وضوح مشاهده کرد که محمود افشار از اعضای اصلی آن بود.

۱. «تمرکز یا مرکزیت Centralisation (سانترالیزاسیون) عبارت از «رژیم» اداری است که کلیه قوای مملکت در مرکز جمع است و از آنجا به ولایات منشعب می‌شود و عدم تمرکز یا «لامرکزیت» Decentralisation (دسانترالیزاسیون) طرز است که در آن ولایات دارای اختیارات داخلی است و این اختیارات با درجه «عدم تمرکز» آنها کم و زیاد می‌گردد. یک سیستم ثالثی نیز بین این دو وجود دارد که به زبان فرانسه آن را دکنسانتراسیون (Deconcentration) می‌نامند.»

۲. افشار، «مسئله ملیت و وحدت ملی ایران»، ص ۵۶۷-۵۶۹.

این را باید در نظر داشت که منظور از تشکیل دولت مقتدر نزد کسانی چون افشار، چنانکه در آینده انعکاس یافت، نه دیکتاتوری رضاشاهی، بلکه حکومتی نیرومند بود که به بنیان‌های مشروطیت که آزادی و انتخابات و مجلس بود، احترام بگذارد و بر آن قرار گیرد. «قصد» کسانی چون افشار خلاصی از وضعیت نابه‌سامانی بود که «زمینه» ایجاد دولت مقتدر و البته «ضرورت» آن بود. آینده تحقق «وحدت ملی» را تا حد بسیار زیادی منوط به وجود حکومتی نیرومند می‌دید و «ترقی» و «آبادانی» و «امنیت» کشور را در «پیوند» وثیق میان وحدت ملی و دولت مقتدر می‌دانست، آرمانی که می‌توان آن را تداوم مشروطیت در ایران تلقی کرد و از این رو، شکل‌گیری وحدت ملی در ایران پس از مشروطه بی‌شک از راه ایجاد دولتی مقتدر می‌گذشت. بنابراین، نمی‌توان، چنانکه برخی گفته‌اند، مشروطیت را «شکست‌خورده» دانست.

برای افشار و آینده وجود «دولت مقتدر» اساس بنیادین و البته ابزاری بود که به کمک آن می‌توان نخست «وحدت ملی» را به تمام معنا به وجود آورد و بر بنیاد آن، به ترقی و تجدد رسید. اقتصاد، کشاورزی، تعلیم و تربیت، آموزش، سیاست خارجی و رابطه با جهان، همه و همه، بر بنیاد «دولت مقتدر ملی مشروطه» قرار می‌گرفت و پی‌ریزی بنیان‌های فکری و سیاسی و فرهنگی این آموزه را می‌توان اصلی‌ترین «قصد» افشار و روزنامه او در نظر گرفت، چه اینکه قسمت «مشروطه» آن با مستحکم شدن پایه‌های حکومت رضاشاه کنار گذاشته شد و البته چراغ آینده که خود را «مجله سیاسی و ملی» می‌نامید، نیز برای سال‌ها به خاموشی گرایید و این جریده مهم و تأثیرگذار به‌رغم استقبالی که از آن شده بود در دوره نخست انتشارش که دوره مهم فعالیتش بود، بیش از ۲۴ شماره منتشر نشد.

کتابنامه

اسکینر، کوئنتین. *بینش‌های علم سیاست در باب روش*، ترجمه فریبرز مجیدی و علی معظمی، تهران: فرهنگ جاوید، ۱۳۹۳.

افسرده، رضا و دیگران. «دولت «مقتدر مشروطه» در اندیشه ملک‌الشعرا بهار»، *سپهر سیاست*، س ۷، ش ۲۴، ۱۳۹۹، ص ۵۳-۷۲.

- افشار، محمود. «آغازنامه»، *آینده*، س ۱، ش ۱، تیرماه ۱۳۰۴، ص ۳-۱۵.
- _____ «نظر به اوضاع و اخبار»، *آینده*، س ۱، ش ۱، تیرماه ۱۳۰۴، ص ۶۰-۷۲.
- _____ «سپاه و سیاست»، *آینده*، س ۱، ش ۲، ۱۳۰۴، ص ۷۳-۷۸.
- _____ «نظری به اوضاع سیاسی»، *آینده*، س ۱، ش ۴، ۱۳۰۴، ص ۲۱۷-۲۲۱.
- _____ «سیاست و اقتصاد»، *آینده*، س ۱، ش ۸، فروردین ۱۳۰۵، ص ۴۴۹-۴۵۷.
- _____ «دیباچه»، *آینده*، س ۲، ش ۱ (مسلسل ۱۳)، ۱۳۰۵، ص ۳-۶.

- _____ «مسئله ملیت و وحدت ملی ایران»، آینده، س ۲، ش ۸ (مسلسل ۲۰)، ۱۳۰۶، ص ۵۵۹-۵۶۹.
- اکبری، محمدعلی. تبارشناسی هویت ایرانی قاجاریه و پهلوی اول، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴.
- انتخابی، نادر. «ناسیونالیسم و تجدد در فرهنگ سیاسی بعد از مشروطیت»، ایران نامه، ش ۴۲، ۱۳۷۷، ص ۱۸۵-۲۰۸.
- بحرانی، مرتضی و ابوالفضل شکوری. «بررسی زبانی نسبت دوستی و ریاست در اندیشه سیاسی فارابی»، فصلنامه تحقیقات فرهنگی، س ۱، ش ۴، ۱۳۸۷، ص ۱۴۳-۱۵۸.
- بهار، محمدتقی (ملک الشعرا). تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، انقراض قاجاریه، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی با همکاری مؤسسه امیرکبیر، ۱۳۵۷.
- تبریزی، احمدآقا. «عرب‌ها در خوزستان»، آینده، س ۱، ش ۳، مهرماه ۱۳۰۴، ص ۱۹۹-۲۰۹.
- تقی‌زاده، حسن. «مقدمت آینده روشن»، آینده، س ۱، ش ۱، ۱۳۰۴، ص ۱۷-۲۵.
- _____ «تعلیم ابتدائی یا عالی؟»، آینده، س ۱، ش ۶، دی ۱۳۰۴، ص ۳۲۹-۳۴۵.
- _____ «اقتراح «انتخابات»»، آینده، س ۲، ش ۶ (شماره مسلسل ۱۸)، ۱۳۰۶، ص ۴۰۷-۴۱۲.
- چیره، م. «حکومت مشروطه و احزاب سیاسی در ایران (مکتوب دوم)»، آینده، س ۱، ش ۸، ۱۳۰۴، ص ۴۷۳-۴۸۰.
- خلیلی، محسن. «هواداری ملک‌الشعرا بهار از اندیشه تأسیس دولت مقتدر مرکزی ۱۳۰۳-۱۲۹۷: بررسی دلایل و زمینه‌ها»، یادى از بهار (مجموعه خطابه‌ها و مقاله‌های همایش بزرگداشت ملک‌الشعراء بهار، ۲۶۹-۲۸۱)، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۶.
- داور، علی‌اکبر. «بحران»، آینده، س ۲، ش ۱ (مسلسل ۱۳)، دی‌ماه ۱۳۰۵، ص ۷-۲۴.
- سپهر (مورخ‌الدوله)، احمدعلی. ایران در جنگ بزرگ، تهران: بانک ملی، ۱۳۳۶.
- ملایی توانی، علیرضا. مشروطه و جمهوری (ریشه‌های نابسامانی نظم دموکراتیک در ایران)، تهران: نشر گسترده، ۱۳۸۱.
- سیاسی، علی‌اکبر. گزارش یک زندگی. لندن: پاکا، ۱۳۶۷.
- صدر، محسن. خاطرات صدرالاشراف، تهران: انتشارات وحید، ۱۳۶۴.
- صدرهاشمی، محمد. تاریخ مجلات و جراید ایران، ج ۱، اصفهان: کمال، ۱۳۶۳.
- صفایی، ابراهیم. زمینه‌های اجتماعی کودتای ۱۲۹۹، تهران: بی‌نا، ۱۳۵۳.
- عاقلی، باقر. شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، تهران: نشر گفتار، ۱۳۸۰.
- عین‌السلطنه سالور، قهرمان میرزا. روزنامه خاطرات عین‌السلطنه (قهرمان میرزا)، به کوشش مسعود سالور و ایرج افشار، ج ۶، تهران: اساطیر، ۱۳۷۷.
- فخرایی، ابراهیم. سردار جنگل، تهران: جاویدان، ۱۳۵۷.
- فروغی، محمدعلی. «انتخابات»، آینده، س ۲، ش ۴ (مسلسل ۱۶)، ۱۳۰۶، ص ۲۷۱-۲۷۳.
- کاوه. «سرمقاله»، ش ۱، ۱۵ شهریور ۱۲۸۵.
- کاوه. (دوره جدید)، ش ۲۲، ژانویه ۱۹۲۰.
- محمودپناهی، محمدرضا. «بررسی روش‌شناسی هرمنوتیک قصدگرای اسکینر»، سیاست‌پژوهی، س ۲، ش ۳، ۱۳۹۴.

ص ۱۴۵-۱۷۸.

مدیرشانه‌چی، محسن. «حیات سیاسی و حزبی بهار، از عرصه اندیشه تا صحنه عمل»، *یادی از بهار (مجموعه خطابه‌ها و مقاله‌های همایش بزرگداشت ملک‌الشعراء بهار، ۹۵-۱۱۱)*، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۶.

مسکوب، شاهرخ. *داستان ادبیات و سرگذشت اجتماع*، تهران: فرزانه روز، ۱۳۷۳.

مصدق، محمد. «انتخابات در اروپا و ایران (۱)»، *آینده*، س ۲، ش ۲ (مسلسل ۱۴)، ۱۳۰۵، ص ۱۲۲-۱۲۶.

_____ «انتخابات در اروپا و ایران (۲)»، *آینده*، س ۲، ش ۴ (مسلسل ۱۵)، ۱۳۰۶، ص ۲۱۹-۲۳۱.

مکی، حسین. *تاریخ بیست‌ساله ایران*، ج ۱، تهران: علمی، ۱۳۷۴.

مهین، میرزا حسین‌خان. «قوای مملکتی»، *آینده*، س ۲، ش ۱ (مسلسل ۱۳)، ۱۳۰۵، ص ۵۱-۵۳.

نوذری، حسینعلی و مجید پورخداقلی. «روش‌شناسی مطالعه اندیشه سیاسی: روش‌شناسی کوئنتین اسکینر»، *فصلنامه*

علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی (واحد کرج)، ش ۱۱، ۱۳۸۹، ص ۹۵-۱۱۹.

هدایت (مخبرالسلطنه)، مهدی‌قلی. *خاطرات و خطرات*، تهران: زوار، ۱۳۷۵.

بررسی آلودگی هوای شهر تهران در دهه آخر حکومت پهلوی دوم (چالش‌ها و راهکارها)

نوع مقاله: پژوهشی

محسن پرویش^۱

چکیده

آلودگی هوای شهر تهران مسئله تازه‌ای نیست و آغاز آن به اوایل دوره پهلوی دوم برمی‌گردد. در این دوره، استفاده روزافزون از انرژی حاصل از سوخت‌های فسیلی و سایر آلاینده‌های هوا در شهرهای بزرگی همانند تهران مسائل و مشکلات زیادی را ایجاد کرد. از این رو، ضرورت طرح استراتژی درازمدت بیش از گذشته احساس شد. برنامه حفاظت از محیط زیست برای اولین بار در برنامه عمرانی پنجم به صورت یک فصل جداگانه مطرح شد که مبارزه با آلودگی هوا از برنامه‌های مشخص آن به شمار می‌رفت. هدف کلی برنامه مبارزه با آلودگی هوا کمک به بهبود بهداشت عمومی، ایجاد شرایط مناسب محیطی و تقلیل زیان‌های اقتصادی و اجتماعی ناشی از آلودگی هوا بود. این پژوهش با استفاده از روش تحقیق تاریخی و با استناد به اسناد آرشیوی و منابع تاریخی درصدد بررسی آلودگی هوای شهر تهران در دهه آخر حکومت محمدرضا شاه پهلوی است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد به‌رغم افزایش درآمدهای نفتی در دوره پهلوی دوم، ساخت مترو و قطارهای شهری آنچنان در دستور کار دولت قرار نگرفت، تا جایی که معضل آلودگی هوای تهران به یک کلاف سردرگم تبدیل شد. از سویی نتایج تحقیقات ایرانی و خارجی در آن زمان نشان می‌داد آلاینده‌های خودرویی نقش مهمی در معضل آلودگی هوا دارند. یکی از مهم‌ترین پیشنهادهای برای کنترل آلودگی، برنامه کنترل ترافیک بود که مطرح شد و سپس در دستور کار قرار گرفت.

واژگان کلیدی: آلودگی هوا، ترافیک، برنامه عمرانی پنجم، تهران، پهلوی.

Tehran's Air Pollution in the Last Decade of the Second Pahlavi Monarchy (Challenges and Solutions)

Mohsen Parvish²

Abstract

Tehran's air pollution is not a recent issue and goes back to the early period of the second Pahlavi monarchy. The increasing use of fossil fuels and other air pollutants in big cities such as Tehran caused many problems. Hence, a long-term strategy was deemed necessary more than ever. For the first time, an environmental protection program was introduced as a separate chapter in the fifth development plan, which dealing with air pollution was one of its specific purposes. Improving public health, providing adequate environmental conditions, and reducing economic losses and social damages due to air pollution. Using the historical research method and based on archival documents and other historical sources, this study aims to investigate Tehran's air pollution in the last decade of the reign of Mohammad Reza Shah Pahlavi. The results show that despite the increase in oil revenues in the second Pahlavi monarchy, the construction of subways and urban trains was not one of the government's priorities, insofar as the problem of Tehran's air pollution became a tangled web. On the other hand, the results from Iranian and foreign research at the time showed that vehicle pollutants played an important part in air pollution. Subsequently, as one of the most important proposals for controlling pollution, a traffic control program was proposed and then put on the government's agenda.

Keywords: Air Pollution, Traffic, Fifth Development Plan, Tehran, Pahlavi.

۱. دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام، پژوهشگر مستقل. *تاریخ دریافت ۱۴۰۱/۰۱/۱۸ * تاریخ پذیرش ۱۴۰۱/۰۳/۰۶
2. PhD in History of Iran, Independent Researcher, Email: mohsen.parvish@yahoo.com.

مقدمه

با افزایش جمعیت شهر تهران در عصر پهلوی، فعالیت‌های اجتماعی و صنعتی نیز به سرعت گسترش یافت. با گسترش این فعالیت‌ها آلودگی هوای تهران کم‌کم به معضلی اساسی تبدیل شد. به همین دلیل دولت به دنبال برنامه‌ای بود تا بتواند آلودگی را کنترل کند و از بین ببرد. به‌طور کلی آلودگی هوا در این مقطع زمانی سه منشأ داشت: واحدهای صنعتی، وسایل نقلیه و ترافیک، و آلودگی‌های طبیعی. چیزی که مشخص است اینکه اجرای برنامه‌های بررسی و مبارزه با آلودگی هوا منحصرأ نمی‌توانست کار یک دستگاه یا سازمان باشد و تلاش و برنامه‌ریزی تمام دستگاه‌ها را می‌طلبد. اولین بار در سال ۱۳۴۶ وزارت بهداشت با مشورت و همکاری سازمان بهداشت جهانی وضعیت آلودگی هوای شهر تهران را مطالعه کرد و با استقرار چهار ایستگاه نمونه‌گیری به اندازه‌گیری آلاینده‌های هوا پرداخت. سیل خودروها در خیابان‌ها، معابر، کوچه‌ها و گذرگاه‌ها بر آلودگی هوا تأثیر مستقیم داشت. آنچه مشکل را بیشتر می‌کرد خودروهای کهنه و فرسوده‌ای بود که بر بار ترافیک و در نتیجه آلودگی هوا می‌افزود. این مقاله با استفاده از روش تحقیق تاریخی در پی پاسخ به این سؤال اساسی است که دولت پهلوی برای حل آلودگی هوای شهر تهران چه اقداماتی کرد؟ و این اقدامات تا چه اندازه در حل این بحران مؤثر بود؟

در باب پیشینه پژوهش باید گفت، درباره آلودگی هوای شهر تهران تاکنون پژوهش‌هایی انجام شده است، ولی هر کدام از جنبه خاصی به آن پرداخته‌اند و موضوعشان با مقاله حاضر متفاوت است. یکی از تحقیقاتی که به موضوع این مقاله نزدیک است، کتاب حقوق آلودگی هوا نوشته علی مشهدی است. نویسنده این اثر حقوق آلودگی هوای ایران و فرانسه را با یکدیگر مقایسه کرده است. مقاله‌ای هم از مهدی رفعتی‌پناه مهرآبادی با عنوان «تأثیر ساختار مطلقه شبه‌مدن دولت پهلوی بر پیدایش بحران محیط زیستی در ایران (مطالعه موردی: آلودگی هوا)» به چاپ رسیده که نویسنده براساس یک مدل نهادی به نقد سیاست‌های دولت پهلوی در زمینه سیاست‌های محیط زیستی پرداخته است.

اهمیت توجه به مسئله آلودگی هوا در دولت پهلوی دوم

آلودگی محیط زیست و به‌ویژه آلودگی هوا یکی از موضوعات جهانی به شمار می‌رود که از دیرباز نگاه سازمان‌های مختلف، از جمله سازمان ملل متحد، را به خود جلب کرده است. انجام تحقیقات گسترده علمی، تشکیل کنفرانس‌های منطقه‌ای و جهانی و برانگیختن توجه عموم به خطرات انواع آلودگی‌های محیط زیست بخشی از این تلاش‌هاست. در ایران هم سازمان‌های مختلف، از جمله مؤسسه اطلاعات، جنبش‌هایی را برای مقابله با آلودگی محیط زیست تشکیل دادند.^۱

در ماده ششم برنامه عمرانی پنجم (۱۳۵۲-۱۳۵۶) حفاظت از محیط زیست مورد توجه قرار گرفت. برنامه محیط زیست مربوط به محیط فیزیکی انسان متشکل از آب و هوا و خاک بود و شامل سه قسمت اصلی حفاظت از محیط زیست، مبارزه با آلودگی‌ها و ترمیم خرابی‌های ناشی از توسعه می‌شد. طبق این برنامه «هدف‌های تعیین شده جهت حفظ محیط زیست از لحاظ آلودگی هوا» به شرح زیر بودند:

۱. بررسی کامل منابع آلودگی هوا
۲. تعیین استانداردهای کیفیت هوا
۳. حفاظت از محیط زیست از لحاظ آلودگی هوا با همکاری سازمان‌های ذیصلاح
۴. تربیت پرسنل فنی مورد احتیاج در داخل و خارج از کشور
۵. استخدام کارشناسان خارجی
۶. کنترل و جلوگیری از منابعی که سلامتی هوا را تهدید می‌کنند
۷. آموزش اجتماعی
۸. همکاری با کشورهای پیشرفته در مورد مسائل آلودگی هوا.

به‌طور کلی، برنامه پنجم در زمینه حفاظت از محیط زیست دو هدف کلی داشت: «الف. حفاظت، بهبود و بهسازی محیط زیست و پیشگیری و ممانعت از آلودگی‌ها و اقداماتی که موجب تخریب و برهم خوردن تعادل و تناسب محیط زیست می‌شود. ب. تنظیم و اجرای برنامه‌های آموزشی به‌منظور تنویر و هدایت افکار عمومی در زمینه استفاده صحیح از طبیعت.»^۱

برای نیل به این هدف‌ها، بررسی مسئله آلودگی هوا و علل آن و سپس طرح برنامه کار عملی و تفکیک وظایف دستگاه‌ها الزام‌آور بود. با توجه به قالب این برنامه، دستگاه‌های اجرایی و نوع فعالیت‌هایی که می‌بایست صورت می‌گرفت، به شرح زیر بود.^۲

البته اولین واکنش‌ها به آلودگی هوای پایتخت به اواخر دهه ۱۳۲۰ برمی‌گردد. یکی از قوانینی که به نحوی با موضوع بهداشت هوا ربط داشت، آیین‌نامه شورای عالی بهداشت مصوب ۱۳۲۹/۰۲/۱۱ بود. ماده سیزدهم این آیین‌نامه وظیفه شورای عالی بهداشت را مطالعه و اظهار نظر درباره امور مهم مربوط به بهداشت عمومی، از قبیل: ۱. قوانین و آیین‌نامه‌های مربوط به بهداشت کودکان، کارخانجات و کارگران و زندان؛ ۲. قوانین و آیین‌نامه‌های مربوط به بهداشت ساختمان‌ها اعم از منازل مسکونی و اماکن عمومی و... بیان کرده بود.^۳ اما اولین قانون برای مهار آلودگی به ۱۱ تیر ۱۳۳۴ (در ذیل ماده ۵۵ شهرداری)

۱. برنامه پنجم عمرانی کشور (تجدید نظر شده)، ش ۶ (دوره ۲۳، ج ۱۶)، ص ۷۱۹۰.

۲. آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی، سند ۲۲۰/۱۰۸۹۷.

۳. مصوبات مجلس شورای ملی، دوره ۱۶، س ۱ (۱۳۲۹)، ص ۱۶۵.

برمی‌گردد که مطابق آن شهرداری موظف بود از ایجاد و تأسیس اماکنی که ممکن است به هر شکلی موجب بروز مزاحمت برای ساکنان شوند یا مخالف اصول بهداشتی باشند جلوگیری کند. همچنین مکلف بود از تأسیس کارخانه‌ها، کارگاه‌ها، گاراژهای عمومی و تعمیرگاه‌ها و دکان‌ها و همچنین مراکزی که مواد محترقه می‌سازند و اصطبل چهارپایان و مراکز دامداری و به‌طور کلی تمام مشاغل و کسب‌هایی که ایجاد مزاحمت و سر و صدا یا تولید دود می‌کنند یا باعث عفونت و تجمع حشرات و جانوران می‌شوند جلوگیری کند و کوره‌های آجر و گچ و آهک‌پزی و خزینه گرمابه‌های عمومی را که مخالف بهداشت باشند تخریب نماید و با نظارت به وضع دودکش‌های اماکن و کارخانه‌ها و وسایل نقلیهٔ دودزا از آلوده شدن هوای شهر جلوگیری نماید. و اگر تأسیسات مذکور قبل از تصویب این قانون به وجود آمده باشند آنها را تعطیل کند یا اگر لازم شود به خارج از شهر انتقال دهد.^۱

جدول ۱. نوع فعالیت‌ها و اعتبار پیش‌بینی‌شدهٔ دولت پهلوی برای مبارزه با آلودگی هوا

ردیف	نوع فعالیت	دستگاه‌های اجرایی پیشنهادی	اعتبار پیش‌بینی‌شده
۱	اندازه‌گیری آلودگی هوای تهران	وزارت بهداشتی و یا سایر دستگاه‌های تحقیقاتی	۴۱,۰۰۰,۰۰۰
۲	عوامل جوی در سطح جزء	وزارت راه، مرکز هواشناسی	۱۰,۰۰۰,۰۰۰
۳	پژوهش آلودگی هوا	دانشگاه تهران، انستیتوی محیط	۴۰,۰۰۰,۰۰۰
۴	بررسی آلودگی هوا و هواشناسی شهرستان‌ها	ادارهٔ بهداشت با دانشگاه‌های شهرستان‌ها	۴۲,۰۰۰,۰۰۰
۵	آموزش نیروی انسانی	دانشگاه‌ها، وزارت کشاورزی و منابع طبیعی	۱۰,۰۰۰,۰۰۰
۶	بررسی اماکن آلوده‌کننده و جلوگیری از آلودگی	وزارت کار، بهداشتی و شهرداری‌ها	۱۲,۰۰۰,۰۰۰
۷	برنامه‌ریزی حفاظت از محیط زیست	سازمان برنامه، وزارت کشاورزی و منابع طبیعی	۲۵,۰۰۰,۰۰۰
۸	بررسی آلوده‌کنندگان متحرک	شهرداری‌ها و شهربانی	۲۰,۰۰۰,۰۰۰
	جمع کل		۲۰۰,۰۰۰,۰۰۰

اولین واکنش نشریات به معضل آلودگی هوای شهر تهران به ۲۷ آبان ۱۳۳۶ مربوط می‌شود که روزنامهٔ /اطلاعات مطلبی را در این مورد و دلایل آن منتشر کرد. از مهم‌ترین دلایل آلودگی هوای شهر تهران در این روزنامه آب و هوای متغیر و ناسالم، فراوانی ماشین‌های گوناگون متحرک و ثابت، وجود کارخانه‌های گوناگون مخصوصاً کارخانه‌های آجرسازی در جنوب شهر، و تبدیل باغات و کشتزارها به ساختمان‌های بلند بیان شده بود.^۲

در سال ۱۳۴۵ در دانشگاه تهران سمینار آلودگی هوا برگزار شد که رئیس مطالب آن بررسی علل آلودگی

۱. مصوبات مجلس شورای ملی، س ۲، ش ۱ (۱۳۳۴)، ص ۱۴۸۳.

۲. اطلاعات (۱۳۳۶)، ص ۶.

هوا، اثرات آلودگی هوا، سنجش آلودگی و روش‌های جلوگیری از آن بود. در این کنفرانس دکتر جهان‌شاه صالح، رئیس دانشگاه تهران، در باب تاریخچه مبارزه با آلودگی هوا در دنیا و ایران سخنرانی کرد.^۱ روزنامه اطلاعات در ۱۵ آذر ۱۳۴۵ در تیتربزرگی با عنوان «دود تهران را تهدید می‌کند» این سمینار را انعکاس داد.^۲ در همین سال اولین کمیته مبارزه با آلودگی هوا در وزارت کشور با حضور عبدالرضا انصاری، وزیر کشور، و نمایندگان مجلس سنا و شورای ملی و همچنین دکتر صالح و شهردار تهران برگزار شد. در این جلسه شهردار تهران گفت برای برطرف کردن آلودگی شهر تهران، شهرداری تهران مشغول مذاکره با شرکت‌ها و خرید لوازم و ماشین‌آلات مکانیکی است تا نظافت شهر تهران با وسایل و جاروهای مکانیکی انجام شود.^۳ در سال ۱۳۴۵ «اداره بهداشت محیط کار و کنترل آلودگی هوا» در اداره کل مهندسی بهداشت تأسیس شد که می‌توان آن را اولین گام در مبارزه با آلودگی هوا دانست. اما مسئله آلودگی هوا و هشدار درباره تهدید جان مردم در روزنامه‌های اواخر دهه ۴۰ و اوایل دهه ۵۰ بازتاب وسیعی پیدا کرد.^۴ در خردادماه سال ۱۳۵۰ کمیسیون آلودگی محیط سنا طی گزارشی ۱۷ پیشنهاد کوتاه‌مدت و ۲۱ پیشنهاد درازمدت به دولت تسلیم کرد. از مهم‌ترین پیشنهادهای کوتاه‌مدت می‌توان به این موارد اشاره کرد: منع عبور و مرور وسایل نقلیه موتوری که به علت نقص فنی و احتراق ناقص دود ایجاد می‌کنند، جلوگیری از صداهای ناهنجار مانند صدای ماشین‌ها و موتورسیکلت‌های بدون آگزوز، آسفالت کردن راه‌ها و کوچه‌های خاکی، تقسیم شهر تهران به مناطق مختلف از نظر آلودگی، و ایجاد ایستگاه‌های مخصوص برای اندازه‌گیری آلودگی هوا.^۵

پیگیری‌های مداوم نشریات و همچنین تلاش‌های نمایندگان، تهیه لایحه بهداشت هوا را در ۷ ماده در سال ۱۳۵۰ به دنبال داشت. اما متأسفانه این طرح به تصویب نرسید. در خردادماه سال ۱۳۵۰ با توجه به گسترش آلودگی هوای شهر تهران، سازمان برنامه از پروفیسور آلیسن^۶، کارشناس مسائل آلودگی هوا و رئیس دپارتمان مهندسی بهداشت دانشگاه استنفورد آمریکا، دعوت می‌کند تا موضوع آلودگی هوای تهران را از نزدیک بررسی نماید و ضمن ملاقات با مسئولین امر و بازدید از نقاط مختلف شهر، با کارشناسان ایرانی در تهیه طرح‌های لازم تبادل نظر کند و برای مبارزه با آلودگی هوا پیشنهادهایی دهد. آلیسن تخریب کوره‌های آجرپزی و گچ و آهک و انتقال آنها به نقاط دور از پایتخت را اقدامی

۱. آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی، سند ۲۷۰/۳۳۱.

۲. اطلاعات، ش. ۱۲۱۵۰ (سه‌شنبه ۱۵ آذر ۱۳۴۵)، ص ۱۳.

۳. بولتن اخبار و اطلاعات وزارت کشور، س ۱، ش ۸ (۱۳۴۵)، ص ۲.

۴. اطلاعات، ش ۱۳۴۴ (۱۳۴۹)، ص ۹.

۵. کیهان (۱۳۵۰/۰۳/۱۱)، ص ۱.

مهم و خوب توصیف می‌کند که از آلودگی هوای تهران به میزان قابل توجهی کاسته است. اما او این را کافی نمی‌داند و افزایش روز به روز تعداد خودروهای شخصی، اتوبوس‌ها و کامیون‌ها و همچنین گرم کردن اماکن مسکونی، ادارات و مؤسسات، گرمابه‌های عمومی و نانوایی‌ها را از منابع بزرگی آلودگی هوای تهران به شمار می‌آورد. از نظر آلاینس، شرایط آب و هوایی تهران و موقعیت خاص جغرافیایی آن، آلودگی ناشی از صنایعی همانند کارخانه سیمان، ریخته‌گری، احتراق طبیعی مواد سوختنی و تولید نیروی برق مهم‌ترین مولدهای آلودگی هوای تهران محسوب می‌شوند.^۱ او راهکارهای مبارزه با آلودگی هوا را در چند برنامه خلاصه می‌کند، از جمله اجرای طرح‌ها و برنامه‌ها و تقسیم کارهای مختلف بین وزارتخانه‌ها و سازمان‌های ذیربط، محاسبه و پیش‌بینی کیفیت هوا و میزان آلودگی آن، مقایسه اندازه‌گیری کیفیت هوای پیش‌بینی شده و هوای موجود و ایجاد جنگل‌های مصنوعی و اعمال سیاست مؤثر در استفاده از اراضی.^۲

در همین زمان گزارش شونمن^۳، مشاور سازمان بهداشت جهانی، نیز از وضعیت خطرناک هوای تهران حکایت دارد. شونمن ضمن تأکید بر لزوم گسترش شبکه اندازه‌گیری آلودگی هوای شهر تهران، ضرورت تشکیل ایستگاه‌های اندازه‌گیری مجهز به دستگاه‌های اتوماتیک را تأیید می‌کند.^۴ انجمن نفت ایران هم در اسفند ۱۳۵۰ سمپوزیوم آلودگی هوا را با شرکت و همکاری کارشناسان و صاحب‌نظران در تهران برگزار نمود. یکی از هدف‌های اصلی تشکیل این سمپوزیوم شناسایی سازمان‌ها و مؤسسات پژوهشی کشور بود که در مسائل مربوط به آلودگی هوا مطالعات و اقداماتی انجام داده بودند. در واقع هدف این سمپوزیوم ایجاد هماهنگی و همکاری بین سازمان‌های مختلف و تمرکز معلومات و امکانات آنها بر مبارزه با آلودگی هوا بود.^۵ در سال ۱۳۵۱ به درخواست بازرسی شاهنشاهی کمیسیونی تشکیل شد که مأموریت یافت بر روی اتوبوس‌های دیزلی شهر تهران آزمایشاتی انجام دهد. مطابق گزارش نهایی کمیسیون، کاربرد گاز مایع به مقدار ۲۰ درصد در تقلیل دود اتوبوس‌ها بسیار مؤثر بود.^۶ در ۲۸ خردادماه ۱۳۵۳ مجلس شورای ملی قانون بهسازی محیط زیست را به تصویب رساند که به موجب آن وظیفه بهبود و بهسازی محیط زیست و پیشگیری و ممانعت از هر نوع آلودگی و اقدام مخربی که موجب برهم خوردن تعادل و تناسب محیط زیست شود و همچنین انجام همه امور مربوط به جانوران

۱. آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی، سند ۲۲۰/۱۰۸۹۷.

۲. همان.

3. Schueneman

۴. آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی، سند ۲۲۰/۱۰۸۹۷.

۵. همان.

۶. آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی، سند ۲۳۰/۹۳۷۴.

وحشی و آبریان آب‌های داخلی بر عهده سازمان حفاظت از محیط زیست گذاشته شده بود.^۱ یک سال بعد، یعنی در تیرماه سال ۱۳۵۴، آیین‌نامهٔ جلوگیری از آلودگی هوا^۲ به تصویب رسید. براساس بند ۸ مادهٔ ۱ آن، مسئول آلودگی «عبارت از هر شخص حقیقی است که اداره یا تصدی کارخانه و یا کارگاه را خواه برای خود و خواه به نمایندگی از طرف شخص یا اشخاص دیگر به عهده دارد و یا شخصاً عامل ایجاد آلودگی از طریق وسایل نقلیهٔ موتوری و یا منابع متفرقه می‌باشد.»^۳ بخش دوم این آیین‌نامه هم به وسایل نقلیهٔ موتوری اختصاص داشت. براساس مادهٔ ۱۹ این قانون «به کار انداختن وسایل نقلیهٔ موتوری که بیش از استانداردهای مقرر دود و آلوده‌کننده‌های دیگر وارد هوای آزاد می‌نمایند، ممنوع است.» مادهٔ ۲۴ این قانون هم مقرر می‌داشت «هر وسیلهٔ نقلیهٔ موتوری که به کار انداخته می‌شود باید دارای گواهینامه مخصوص مبنی بر رعایت استانداردهای آلودگی هوا» باشد.^۴

هشدار کارشناسان در باب آلودگی هوای تهران جدی گرفته نشد و برای رفع خلأ قانونی این معضل نیز هیچ اقدامی صورت نگرفت. تنها، همانطور که اشاره شد، در سال ۱۳۵۴ قانونی برای جلوگیری از آلودگی هوا به تصویب رسید که به گفتهٔ برخی از محققین روند صنعتی شدن کشور به سرعت رو به افزایش بود و این امر تبعات فراوان زیست محیطی داشت.^۵

هشدارها دربارهٔ معضل آلودگی هوای شهر تهران در سال ۱۳۵۶ به اوج خود می‌رسد. در این سال روزنامه‌ها با درج تیترهایی هشدارآمیز مدام دربارهٔ آلودگی هوای تهران اخطار می‌دهند. دود ناشی از ماشین‌ها، کارخانه‌ها و صنایع خانگی باعث شده بود سطح آلودگی هوای شهر تهران به حالت خطرناک درآید. روزنامهٔ *اطلاعات* در روز یکشنبه ۲۰ آذر ۱۳۵۶ در گزارشی عوامل آلودگی هوا را بررسی می‌کند و خواستار ایجاد جنبشی به منظور مبارزه با آلودگی محیط زیست می‌شود. تیتر «آلودگی هوای تهران به مرز خطر رسیده است» در شمارهٔ ۷ دی ۱۳۵۶ *اطلاعات*، مهم‌ترین مطلبی است که تا این مقطع در باب آلودگی هوا به چاپ می‌رسد. منشی‌زاده، رئیس ادارهٔ هواشناسی، ضمن بیان این هشدار، آلودگی هوا را در محدودهٔ شهر ری تا میدان سپه بیش از حد مجاز می‌داند و از شهردار تهران و دیگر مقامات مسئول تقاضا می‌کند برای پاکسازی محیط زیست تهران از خودروهای دودزا اقدام کنند که عامل اصلی این آلودگی هستند. او تأکید می‌کند که باید تردد خودروهای دودزا در محدودهٔ خیابان‌های شهر ری تا میدان

۱. مصوبات مجلس شورای ملی، س ۱، دورهٔ ۲۳، ش ۲ (۱۳۵۳)، ص ۶۰۹۴.
۲. برای بحث بیشتر در مورد قانون جلوگیری از آلودگی هوا مصوب سال ۱۳۵۴ بنگرید به: مهدی رفعتی‌پناه مهرآبادی، «تأثیر ساختار مطلقهٔ شبه‌مدن دولت پهلوی بر پیدایش بحران محیط زیستی در ایران (مطالعهٔ موردی: آلودگی هوا)»، *تاریخ اسلام و ایران*، ش ۱۳۳ (پاییز ۱۳۹۸)، ص ۷۹-۱۰۰.
۳. آرشیو سازمان اسناد و کتابخانهٔ ملی، سند ۲۹۲/۱۳۵۶۴.
۴. مصوبات مجلس شورای ملی، س ۱، دورهٔ ۲۳، ش ۷ (۱۳۵۴)، ص ۷۹۶۴.
۵. رفعتی‌پناه مهرآبادی، ص ۹۱.

سپه در ساعات اولیه صبح و نیز در غروب کمتر شود.^۱ تیتتری هم که در سال ۱۳۵۷ روزنامه‌اطلاعات دیده می‌شود، نشان از آلودگی شدید شهر تهران در این دوره دارد.^۲

چند روز بعد هیئت عالی جنبش مبارزه با آلودگی محیط زیست نیز میزان آلودگی را در چند شهر ایران به‌خصوص تهران بررسی می‌کند و ضمن تأکید بر اینکه تهران سال‌هاست از مرز خطر عبور کرده است، از کم‌توجهی مسئولان گلایه می‌کند. در این میان شهرداری تهران که قول مساعد داده بود راه‌حلی‌هایی پیدا کند، جز اظهار نظر درباره‌ی اینکه مدیریت شهرداری باید عوض شود، کار دیگری انجام نمی‌دهد. این در حالی است که شهرداری و سازمان‌های زیر نظر آن در پاکسازی محیط زیست بیش از هر سازمان دیگری نقش و مسئولیت داشتند.

هیئت عالی جنبش مبارزه با آلودگی محیط زیست، با توجه به آلودگی شدید هوای تهران، در جلسات متعدد بر عواقب نادیده‌انگاری این پدیده هشدار می‌داد. در یکی از جلسات این جنبش که با حضور رئیس سازمان حفاظت از محیط زیست، معاون شهردار تهران و کارشناسان و نمایندگان سازمان‌هایی چون شرکت ملی نفت ایران، وزارت بهداشتی و بهزیستی، شرکت ملی گاز ایران و شرکت واحد اتوبوس‌رانی برگزار شد، بر این نکته تأکید گردید که اقدامات مسئولین ذیربط فقط در حد حرف بوده است. از این رو، روزنامه‌اطلاعات در تیتتر خود از عبارت «آلودگی هوا: ۲۸ سال فقط حرف زده‌ایم» استفاده نمود و گفت ما هنوز فقط حرف می‌زنیم، آن هم در هوایی که به اذعان مسئولان آلودگی آن به مرز خطر رسیده است. در حقیقت نخستین حرف‌ها و گفت‌وگوها درباره‌ی آلودگی هوا به سال ۱۳۲۸ یعنی دوران نخست‌وزیری رزم‌آرا برمی‌گشت و در طی این مدت اقدام خاصی صورت نگرفته بود. مقایسه‌ی آلودگی هوای تهران و کالیفرنیا و نحوه‌ی مواجهه‌ی مسئولان هر شهر با این پدیده انتقاد دیگری بود که این جنبش مطرح کرد. امریکایی‌ها نخستین بار در سال ۱۹۶۷ برابر با ۱۳۴۵ش در مورد آلودگی هوا به‌طور جدی وارد بحث و عمل شدند، حال آنکه در ایران از سال‌ها دورتر درباره‌ی خودروهای دودزا و آلودگی هوا سخن گفته شده بود، بی‌آنکه کمترین نتیجه‌ای کسب شود. یکی از پیشنهادهایی که در جلسه فوق بر آن تأکید شد، استفاده از طرح ایالت کالیفرنیا به‌عنوان «راه پیموده‌ی غرب در زمینه‌ی مبارزه با آلودگی هوا» بود. در طرح کالیفرنیا برای کنترل آلودگی هوا بر نقش خودروهای بنزین‌سوز در آلودگی هوا تأکید شده بود. بنابراین، مسئولان کالیفرنیا ساخت خودروهایی را که موتور آنها منطبق با استانداردها نباشد ممنوع کرده بودند.^۳ این هشدار رئیس اداره‌ی هواشناسی که اعلام کرده بود آلودگی هوای پایتخت به مرز خطر رسیده است، دیگر عادی

۱. اطلاعات، ش ۱۵۴۹۸ (۱۳۵۶)، ص ۴.

۲. اطلاعات، ۱۵۶۱۱ (۱۳۵۷)، ص ۱۹.

۳. اطلاعات، ش ۱۵۴۹۹ (۱۳۵۶)، ص ۵.

تلقی می‌شد. روزنامه/اطلاعات از قول یکی از پزشکان می‌نویسد مسئولین پاکسازی محیط زمانی قبول می‌کنند که هوای تهران ناسالم و غیرقابل استنشاق است که مانند سال‌های شیوع وبا افراد، گروه گروه، در کوچه و خیابان دچار خفگی شوند که روزنامه آن را نوشدارو پس از مرگ سهراب می‌خواند.^۱

عوامل مؤثر بر آلودگی هوای تهران در دهه ۱۳۵۰ خورشیدی

وسایل نقلیه بنزینی

براساس گزارش مرکز آمار ایران، در سال ۱۳۴۵ جمعیت تهران حدود سه میلیون نفر بوده است که این رقم در سال ۱۳۵۵ به چهار و نیم میلیون نفر می‌رسد. این یعنی به‌طور متوسط هر سال یکصد و پنجاه هزار نفر به جمعیت تهران افزوده شده است. همین افزایش جمعیت منجر به افزایش وسایل نقلیه و به تبع آن افزایش مصرف بنزین و آلودگی هوا شده بود.

به‌طور کلی آلودگی شهر تهران منحصر به یک مسئله نبود و عوامل مختلفی در ایجاد آن دست داشتند. روزنامه/اطلاعات در روز یکشنبه ۲۰ آذر سال ۱۳۵۶ به دلایل آلودگی هوای شهر تهران می‌پردازد. در گزارشی که این روزنامه به دست می‌دهد، از مجموع آلاینده‌های هوای تهران ۷۸.۵۵ درصد ناشی از سوخت بنزین خودروها و ۱۱.۰۹ درصد آن هم مربوط به وسایل نقلیه گازوئیل سوز بود. سهم سایر منابع در آلودگی هوای تهران به این شرح بود: صنایع ۹.۷۷ درصد و وسایل خانگی و تجاری ۱۰.۹ درصد. از مجموع سهم وسایل نقلیه بنزینی (۷۸.۵۵ درصد) و گازوئیلی (۱۱.۰۹ درصد) این نتیجه به دست می‌آید که ۸۹.۷ درصد آلودگی هوای پایتخت معلول رشد روزافزون وسایل نقلیه موتوری بود که هر سال سریع‌تر و شدیدتر می‌شد. بنابراین، افزایش هر روزه خودروها و کامیون‌ها تنفس را برای مردم تهران سخت کرده بود.^۲

روزنامه در بخشی از گزارش خود از ایجاد جنبشی ملی با هدف مبارزه با آلودگی محیط زیست خبر می‌دهد که به همت دفتر تحریریه روزنامه/اطلاعات شکل گرفته است. به گفته مسئولین روزنامه، افراد این جنبش از «آگاه‌ترین و خستگی‌ناپذیرترین مقامات اداری، محققین وابسته و غیروابسته به سازمان‌های مسئول مبارزه با آلودگی محیط زیست و دانشگاه‌ها» به شمار می‌آمدند که از یکشنبه ۲۰ آذرماه ۱۳۵۶ در ساختمان روزنامه/اطلاعات آغاز به کار کرده بودند.^۳

آلودگی هوا و آلودگی صوتی ناشی از وسایل نقلیه موتوری مردم را به مرز بحران رسانده بود. اگر در

۱. همان، ش ۱۵۵۰۰ (۱۳۵۶)، ص ۶.

۲. همان، ش ۲۵۳۶ (۱۳۵۶)، ص ۵.

۳. همان.

سال ۱۳۳۵ آلودگی هوا بیشتر ناشی از اتوبوس‌های گازوئیل سوز شرکت واحد اتوبوسرانی، کامیون‌ها، کارخانه‌های اطراف، کوره‌ها، حمام‌ها و... بود، در اواخر حکومت پهلوی دوم این آلودگی‌ها بیشتر حاصل سوخت بنزین در موتورهای ناقص و غیراستاندارد بود. طبق آمار ۹۰ درصد آلودگی شهر تهران در سال ۱۳۵۶ ناشی از بیش از یک میلیون و پنجاه هزار وسیله نقلیه موتوری و بقیه مربوط به دیگر منابع مثل کارخانه‌ها، کوره‌ها، لوازم خانگی و غیره بود. از این ۹۰ درصد آلودگی نیز ۷۸/۵۵ درصد آن سهم خودروهای بنزینی و ۱۱/۰۹ درصد آن مربوط به خودروهای گازسوز بود. این وضعیت هوای تهران ۵ برابر بیشتر از حد مجازی بود که در امریکا قابل قبول و استاندارد بود. جدول زیر میزان مواد آلاینده خودروهای بنزینی تهران را برحسب تن به‌روز نشان می‌دهد.^۱

جدول ۲. میزان مواد آلاینده خودروهای بنزینی تهران برحسب تن

CO	HC	Nox	Pb	نوع اتومبیل
۲۸/۰۴	۰/۸	۲/۲۴	۰/۱۴	تاکسی‌ها
۲۸/۰۴	۰/۸	۲/۲۴	۰/۱۴	خودروهای دولتی
۱۴۰/۲	۴/۰	۱۱/۲۰	۰/۷۰	خودروهای شخصی
۱۹۶/۲۸	۵/۶	۱۵/۶	۰/۹۸	جمع مواد آلوده‌کننده

بنابراین، با توجه به سهم وسایل بنزینی در آلودگی هوا، لازم بود قدم‌هایی برای حل این مسئله برداشته شود. در اولین نشست اعضای هیئت عالی جنبش مبارزه با آلودگی محیط زیست منوچهر فیلی، معاون نخست‌وزیر و رئیس سازمان حفاظت از محیط زیست، اعلام کرد از آغاز سال ۱۳۵۷ ورود انواع خودروهای بنزین‌سوز که موتور آنها تولید آلودگی کند ممنوع است.

براساس آمار دایره شماره‌گذاری راهنمایی و رانندگی تهران، تعداد خودروهای بنزینی که در سال ۱۳۴۹ فقط دویست هزار بود، در اسفند ۱۳۵۶ از مرز یک میلیون هم گذشته بود. جدول زیر تعداد خودروهای شهر تهران را در فاصله زمانی سال ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۶ نشان می‌دهد.^۲

جدول ۳. تعداد خودروهای شهر تهران در سال‌های ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۶

سال	تعداد خودروهای شماره‌شده
۱۳۴۹	۲۰۰,۰۰۰
۱۳۵۰	۲۴۰,۰۰۰
۱۳۵۱	۳۰۰,۰۰۰
۱۳۵۲	۳۸۵,۰۰۰
۱۳۵۳	۴۷۰,۰۰۰
۱۳۵۴	۵۵۳,۰۰۰
۱۳۵۵	۷۱۲,۰۰۰
۱۳۵۶	۱,۰۰۰,۰۰۰

۱. آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی، سند ۲۳۰/۹۳۷۴.

۲. آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی، سند ۲۳۰/۲۵۵۱۶.

در دی‌ماه ۱۳۵۶ روزنامه/اطلاعات و سازمان رادیو تلویزیون ایران در میزگرد علمی مشترک بحران آلودگی هوای شهر تهران را جدی اعلام کردند. این کارشناسان آلودگی هوا را از جنبه رشد سالانه سموم مختلف مورد بحث قرار دادند و به این نتیجه رسیدند که محاسبه میزان ورود روزانه سموم به هوای تهران در سال ۱۳۵۵ نشان می‌دهد که تنها از آگروزهای خودروهای بنزینی روزی ۲۴۰۰ تن منو اکسید کربن، ۲۹۷ تن هیدروکربن‌های سوخته، ۳۷ تن اکسیدهای ازت، ۱۱ تن ذرات معلق، ۳ تن سرب و ۷/۴۵ تن اکسید گوگرد وارد هوای تهران می‌شود که جمع این ارقام ۲۵۷۶ تن در روز است. این در حالی بود که ارقام دیگری که در آلودگی هوای شهر تهران نقش داشتند، مثل کارخانه‌های برق، نادیده گرفته شده بود.^۱ براساس گزارش روزنامه/اطلاعات، این مقادیر در صورتی بود که منابع تولیدکننده این سموم بی‌نقص باشند، یعنی خودروها، کامیون‌ها، کوره‌های کارخانه‌ها، نانوائی‌ها، حمام‌ها و وسایل خانگی نظیر بخاری و آبگرمکن همه بی‌نقص کار کنند. حال آنکه چنین نبود و نیمی از این وسایل معیوب بودند و خیلی بیشتر مواد سمی تولید می‌کردند.^۲

خودروهای مسافر بر شخصی

در شهر تهران در سال ۱۳۵۰ چند میلیون نفر در طول روز جابه‌جا می‌شدند. مسئله‌ای که بر بار ترافیک تهران و به تبع آن بر آلودگی هوا می‌افزود، استفاده بیش از حد مردم از خودروهای شخصی بود. خیابان‌ها و بزرگراه‌ها اغلب با حجم بالایی از خودروها مواجه می‌شدند. در سال ۱۳۵۰ حدود ۶۷ درصد از جابه‌جایی‌های مردم و مسافران تهران با خودروهای شخصی و تاکسی‌ها صورت می‌گرفت.^۳ بنابراین، گره کور آلودگی شهر تهران روز به روز سخت‌تر می‌شد. این حجم از وسایل نقلیه به همراه ۲۵۰ هزار دستگاه خودرویی که در سال ۱۳۵۶ وارد کشور شده بود، بر حجم آلودگی تهران افزوده بود. دشواری‌های ترافیک و آلودگی تهران علاوه بر جنبه‌های عینی آن، اثرات روانی و اجتماعی خاصی بر رانندگان، مسافران، عابران و... می‌گذاشت. کمبود محل نگهداری خودرو و کمبود پارکینگ نیز بر حجم تخلقات رانندگی می‌افزود. از این رو، شهرداری تهران برای آنکه بخش خصوصی را به سرمایه‌گذاری در احداث پارکینگ طبقاتی تشویق کند مقررات جدیدی وضع کرد.^۴ یکی از ضوابط مورد نظر برای ایجاد پارکینگ چند طبقه در تهران، تعیین حداقل ۲۰۰۰ متر زمین برای احداث توقفگاه‌ها و نیز ایجاد

۱. اطلاعات، ش ۱۵۵۱ (۱۳۵۶)، ص ۵.

۲. همان، ش ۲۵۳۶ (۱۳۵۶)، ص ۵.

۳. همان، ش ۱۵۲۶۹ (۱۳۵۶)، ص ۶.

۴. آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی، سند ۳۴۰/۲۰۲.

محل‌های شست‌وشو و تعمیر خودرو و محل فروش غذاهای آماده در کنار هر پارکینگ چند طبقه بود.^۱ در همین سال شهرداری تهران موافقت خود را با جداسازی اداره امور پارکینگ‌ها و پارکومترهای شهر تهران از سازمان زیباسازی شهرداری و واگذاری آن به سازمان ترافیک اعلام نمود.^۲

روزنامه اطلاعات در اقدامی ابتکاری، برای اینکه تأثیر گسترش ناوگان حمل و نقل عمومی را بر کاهش آلودگی هوای شهر تهران نشان دهد و مردم را به استفاده از وسایل نقلیه عمومی تشویق کند، یک خیابان را در سه حالت مختلف ترسیم می‌کند. تصویر اول خیابانی را نشان می‌دهد که ۴۲ سواری سپر به سپر پشت یکدیگر ایستاده و ساعت‌های طولانی در ترافیک مانده‌اند. از نظر روزنامه، نتیجه رانندگی با ماشین شخصی در چنین موقعیتی تنفس هوای پر از گاز و تحمل گرما و سرمای طاقت‌فرسا خواهد بود. تصویر دوم همان خیابان را با ۴۷ نفر عابر پیاده نشان می‌دهد که به راحتی راه می‌روند، بدون اینکه دود بخورند یا اعصابشان خورد شود. در نهایت تصویر سوم به یک اتوبوس در همان خیابان اختصاص دارد که ۴۷ نفر داخل آن قرار دارند و با خیال آسوده به محل کار خود می‌روند. نویسندگان در نهایت نتیجه می‌گیرند که یک اتوبوس برابر است با ۴۲ سواری.^۳ بنابراین، از فرهنگ‌سازی و آموزش به‌عنوان اصلی‌ترین مؤلفه در کنترل ترافیک یاد می‌شود و روزنامه ضمن تأکید بر این نکته، از اینکه اصل زور بر رانندگی و احترام به مقررات فرمانرواست گلایه می‌کند: «هر اتومبیلی بزرگ‌تر یا محکم‌تر است و یا به مقام‌های بالا تعلق دارد، برای خود حق تقدم قائل است و همین حق به راننده جرئت می‌دهد تا با خلاف قانون حرکت کردن و عدم رعایت حال سواره و پیاده پیرامون خود با سرعت‌های غیرمجاز در شهر به تاخت و تاز بپردازد و حتی جریمه‌های پانصد تومانی هم به خلاف‌های این گروه از رانندگان پایان ندهد و یا از آن نکاسته است...» به همین دلیل پیشنهاد می‌کند برای حل مشکل ترافیک و آلودگی هوا به آموزش اخلاق رانندگی بیشتر توجه شود.^۴ چنانکه پیش‌تر، در سال ۱۳۴۹، وزارت کشور به وزارت آموزش و پرورش پیشنهاد داده بود برای آشنایی اطفال و نیز طبقات مختلف مردم آموزش اصول و مقررات راهنمایی و رانندگی جزء دروس مدارس قرار گیرد.^۵

وجود خودروهای کهنه و فرسوده

آنچه بر بار ترافیک و مشکل آلودگی هوای تهران می‌افزود، وجود خودروهای کهنه و فرسوده بود.^۶ آمار

۱. اطلاعات، ش ۱۵۴۹۴ (۱۳۵۶)، ص ۳.

۲. آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی، سند ۳۴۰/۳۳۸۰.

۳. اطلاعات، ش ۱۵۴۹۵ (۱۳۵۶)، ص ۷.

۴. همان، ش ۱۵۵۱۴ (۱۳۵۶)، ص ۷.

۵. آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی، سند ۲۹۷/۴۳۴۸۲.

۶. اطلاعات، ش ۱۵۵۰۹ (۱۳۵۶)، ص ۵.

شماره‌گذاری کل کشور در سال ۱۳۵۱ نشان می‌دهد که ۷۰ درصد از کل خودروهای بنزینی، اعم از ساخت داخل یا وارداتی، جذب شهر تهران شده بود و فقط ۳۰ درصد به باقی شهرهای کشور اختصاص داشت. جدول زیر تعداد وسایل نقلیه بنزینی موجود در شهر تهران را در فاصله سال‌های ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۶ نشان می‌دهد.^۷

جدول ۴. تعداد وسایل نقلیه بنزینی تهران در فاصله سال‌های ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۶

نوع وسیله نقلیه	۱۳۴۹	۱۳۵۰	۱۳۵۱	۱۳۵۲	۱۳۵۳	۱۳۵۴	۱۳۵۵	۱۳۵۶ تا اول تیرماه
بنزینی شخصی	۱۷۸۰۵۳	۲۱۱۵۵۵	۲۵۷۱۴۱	۳۱۱۴۳۸	۴۱۰۰۰۰	۴۶۵۰۰۰	۶۴۰۴۳۵	۶۵۲۷۲۷
دولتسی-سی‌سی	۱۷۲۲۴	۲۳۰۳۶	۲۹۱۰۹	۳۵۱۷۱	۴۷۰۰۰	۵۵۰۰۰	۵۹۳۱۵	۵۹۶۲۵
تاکسی	۱۱۵۲۲	۱۱۷۰۳	۱۱۷۳۸	۱۱۷۵۳	۱۳۰۰۰	۱۴۰۰۰	۱۲۹۶۳	۱۲۹۶۷
تاکسی بار و بارکش شهری	۹۴۷۰	۱۲۷۰۰	۱۵۷۷۳	۱۶۹۶۵	۱۸۰۰۰	۱۸۶۰۰	۲۱۰۰۰	۳۰۰۰۰
موتورسیکلت	۱۰۳۸۱۲	۱۲۳۹۷۷	۱۳۵۴۸۷	۱۴۷۰۰۰۰	۱۵۹۰۰۰	۱۷۰۰۰۰	۱۸۰۹۸۷	۱۸۳۲۵۷

راهنمایی و رانندگی تهران نیز در پی آلودگی شدید هوای تهران، اعلام کرده بود که خودروهای دودزا چون در شمار وسایل نقلیه معیوب محسوب می‌شوند، علاوه بر توقیف شدن، پلاکشان نیز تا رفع کامل نقص کنده می‌شود. مبارزه با وسایل نقلیه دودزا بیشتر متوجه مناطق جنوبی شهر و بزرگراه طرشت بود، چرا که در این معابر کامیون‌ها و تریلرها بر آلودگی هوا بیشتر دامن می‌زدند.^۸ چنانکه بارها وزارت کشور در مکاتبه با شهرداری تهران در خصوص جلوگیری از گسترش بی‌رویه شهر و حل ترافیک جنوب شهر هشدار داده بود.^۹

ناکارآمدی ناوگان حمل و نقل عمومی

یکی از عوامل اصلی آلودگی هوای تهران ناوگان عمومی قدیمی و غالباً دودزا بود. اگرچه همه مسئولین به خطر آلودگی هوای تهران اذعان داشتند، اقدامی مؤثر و جدی در این زمینه صورت نمی‌گرفت. مثلاً اگرچه از اتوبوس‌های دودزای شرکت واحد اتوبوسرانی تهران همیشه به‌عنوان مظهر آلودگی هوا نام برده می‌شد، این اتوبوس‌ها که یک زمان قرار بود جای خود را به خودروهای گازسوز بدهند، و زمان دیگری قرار بود خودشان گازسوز شوند، هنوز هم دود زیادی تولید می‌کردند. این اتوبوس‌ها حتی در توقف‌های

۷. آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی، سند ۱۶/۲۵۵/۲۳۰.

۸. اطلاعات، ش ۴/۱۵۵ (۱۳۵۶)، ص ۴.

۹. آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی، سند ۸۴/۳۴۰.

طولانی در ایستگاه‌های مبدأ و مقصد روشن نگه داشته می‌شدند، و وقتی علت را از مسئولین شرکت واحد می‌پرسیدند، جواب می‌دادند که وسایل یدکی برای تعمیر استارت اتوبوس‌ها نداریم و به همین دلیل با آنکه اتوبوس‌ها در حالت توقف گازوئیل خام می‌سوزانند و هوا را بیشتر از موقع حرکت آلوده می‌کنند، ناگزیریم آنها را روشن بگذاریم.^۱

نمایندگان سازندگان خودروهای داخلی در بیان علت آلودگی هوای تهران بر نحوه غلط بهره‌گیری از کامیون‌ها و اتوبوس‌ها به‌ویژه اتوبوس‌های شرکت واحد تأکید داشتند. اما براساس گفته‌های صاحب‌نظران این آلودگی ناشی از خودروهای پیکان بود که گاز خارج‌شده از اگزوز آنها ده برابر بیشتر از خودروهای استاندارد بود. بالاخره بعد از کشمکش‌های فراوان، نمایندگان صنایع خودروسازی داخلی پذیرفتند که کوشش برای بی‌خطر کردن خودروهایشان یک وظیفه ملی است. به همین خاطر اعلام آمادگی کردند که موتور خودروهای خود را مطابق استانداردهای سازمان حفاظت از محیط زیست بسازند. مسئولان سازمان حفاظت از محیط زیست هم میزان استاندارد موتور خودروهای ایرانی را همان حد استاندارد سال ۱۹۷۲ کالیفرنیا در نظر گرفتند.^۲ جدول زیر حدود پیشنهادی استانداردهای ایالت کالیفرنیا برحسب گرم برای km را نشان می‌دهد.^۳

جدول ۵. حدود پیشنهادی استانداردهای ایالت کالیفرنیا برای خودروها

۱۹۷۴	۱۹۷۳	۱۹۷۲	
۲	۲	۲	هیدرو کربورها HC
۳۷/۲۴	۳۷/۲۴	۳۷/۲۴	منواکسید کربن CO
۸۷/۰	۲	۲	اکسیدهای ازت Nox

به نظر می‌رسد اقدامات فوری و عاجل مسئولان شهری تهران برای رفع آلودگی هوا نتایج چشمگیری نداشت، زیرا زیرساخت‌های امر فراهم نشده بود. برای مثال طرح جلوگیری از حرکت وسایل نقلیه دودزا بدون فراهم آوردن وسایل و امکانات لازم اجرا شده بود که نه تنها موفقیت‌آمیز نبود، بلکه عدم همکاری مردم را به دنبال داشت. تهران در این مقطع زمانی با کمبود شدید تعمیرگاه خودرو و تعمیرکاران مواجه بود. بنابراین، اگر دارندگان خودروهای معیوب و دودزا می‌خواستند نقص فنی وسیله خود را برطرف کنند با درهای بسته مواجه می‌شدند. از طرفی متوقف ساختن وسایل نقلیه این افراد هم جابه‌جایی مسافران را با مشکل روبه‌رو می‌ساخت و هم مسائل شغلی و معیشتی را به خطر می‌انداخت. از سوی دیگر کار مداوم

۱. اطلاعات، ش ۲۵۳۶ (۱۳۵۶)، ص ۵.

۲. همان، ش ۱۵۵۰۸ (۱۳۵۶)، ص ۳.

۳. آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی، سند ۲۳۰/۹۳۷۴.

۱۵ هزار تاکسی تهران که همگی دارای موتور هیلمن^۱، یکی از آلوده‌کننده‌ترین موتورها، بودند، سهم بسیاری در آلوده ساختن هوای تهران داشت. بنابراین، گازسوز کردن آنها می‌توانست کمک مؤثری به پاکسازی هوای شهر تهران بکند. با وجود اینکه کارخانجات ایران ناسیونال اعلام کرده بود که می‌تواند هر سال ۵۰۰۰ تاکسی گازسوز تحویل دهد، آماده نبودن ایستگاه‌های تحویل گاز و عدم همکاری شرکت ملی گاز برای تأمین زمین‌های لازم برای تأسیس این ایستگاه‌ها بر مشکلات آلودگی شهر تهران افزوده بود. کمبود تعمیرکار و وسایل خانگی‌ای مثل بخاری و آبگرمکن و دستمزد بسیار بالای آنان نیز از دیگر مشکلاتی بود که باید در نظر گرفته می‌شد.^۲

سهم صنایع آلاینده در آلودگی هوای تهران

آلودگی هوای تهران محدود به وسایل نقلیه نبود و فعالیت‌های صنعتی و کارخانه‌ها هم نقش زیادی در آلودگی هوای پایتخت داشتند. رشد صنایع در دوره پهلوی که از آغاز دهه ۴۰ شروع و در برنامه‌های عمرانی سوم و چهارم به آن توجه زیادی شده بود، واحدهای صنعتی زیادی را شکل داده بود.^۳ وزارت بهداشتی با مشورت و همکاری سازمان بهداشت جهانی اقدام به مطالعه و بررسی آلودگی هوای شهر تهران نمود. این برنامه با استقرار چهار ایستگاه نمونه‌گیری شروع شد. این دستگاه‌ها که فقط برای اندازه‌گیری چند عامل آلودگی هوا تهیه شده بود، نشان می‌داد که آلودگی هوای شهر تهران به علت صنعتی شدن، رشد ۵ درصدی جمعیت و افزایش وسایل نقلیه از ۷۰ هزار به ۲۰۰ هزار دستگاه روز به روز بیشتر شده است.^۴ به گفته آلیسن تولید سیمان در شهر ری باعث آلودگی زیاد هوا می‌شد. در کنار آن، دود ناشی از کارخانجات آجر، گچ و آهک در محدوده تهران نیز نقش مؤثری در آلودگی هوا داشت.^۵

موقعیت جغرافیایی تهران

موقعیت جغرافیایی تهران و وجود رشته‌کوه‌های بلند در شمال و شرق تهران باعث می‌شود جریان هوا نتواند وارد جلگه تهران شود و بر حجم آلودگی‌ها افزوده گردد. از طرف دیگر کمبود بارندگی نیز سبب می‌شود دود کارخانه‌ها و کارگاه‌ها همچنان در آسمان بماند و موجب مسمومیت تدریجی مردم گردد.^۶ درجه حرارت خورشید در تابستان نیز تغییرات شیمیایی مهمی در هوا به وجود می‌آورد که آلودگی را بیشتر می‌کند. گوگردهای متصاعدشده با کمک حرارت خورشید و بخار آب به اسید سولفوریک و اکسیدهای

1. Hillman

۲. اطلاعات، ش ۱۵۵۰۳ (سه‌شنبه ۱۳ دی ۱۳۵۶)، ص ۵.

۳. سیفالله سیفالله‌ی، اقتصاد سیاسی ایران (تهران: پژوهشکده جامعه‌پژوهی و برنامه‌ریزی المیزان، ۱۳۷۴)، ص ۸۶.

۴. آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی، سند ۲۲۰/۱۰۸۹۷.

۵. همان، سند ۲۲۰/۱۰۸۹۷.

۶. اطلاعات، ش ۱۲۱۵۰ (۱۳۴۵)، ص ۱۳.

ازت و در نهایت به اسید نیتریک تبدیل می‌شود و این اسیدها وارد مجاری تنفسی و موجب تنگی نفس، کهمیر و امراض دیگر می‌شود.^۱ این وضع در آن زمان میزان آلودگی هوای تهران را پنج برابر بیشتر از میزان قابل قبول کشوری صنعتی، چون امریکا کرده بود. میزان منواکسید موجود در هوای تهران نیز ده برابر بیشتر از مقداری بود که سازمان‌های معتبر بین‌المللی خطرناک اعلام کرده بودند. به خاطر این شرایط استثنایی، در بحث از آلودگی هوا بیشترین توجه همواره بر تهران متمرکز می‌شد، اما این بدان معنا نبود که شهرهای دیگر آلودگی هوا نداشتند. مردم شهرهایی چون تبریز، مشهد، اصفهان، اهواز و آبادان نیز در معرض آلودگی هوا قرار داشتند.^۲

اقدامات و راهکارهای حکومت پهلوی دوم برای مقابله با آلودگی هوا

برنامه کنترل ترافیک

چنانکه در بحث علل آلودگی هوای شهر تهران اشاره شد، آلاینده‌های خودرویی نقش مهمی در معضل آلودگی هوا داشتند. از همین رو، در رأس برنامه‌ها و سیاست‌های شهری پهلوی دوم برنامه کنترل ترافیک مطرح شد و سپس در دستور کار قرار گرفت. بدون شک تعداد زیاد خودروها و افزایش چهارراه‌ها و کم عرض بودن خیابان‌های اصلی و فرعی اثر زیادی بر تشدید آلودگی هوا دارد. بنابراین، نمی‌توان مسئله ترافیک را از مسئله آلودگی هوا جدا فرض کرد، با وجود اینکه هر یک جنبه‌های خاص خود را داراست.

مسئله ترافیک شهر تهران به‌عنوان عاملی اساسی در تشدید آلودگی هوا به معضل تبدیل شده بود. اما سیل ورود خودروها به سمت تهران ادامه داشت، چرا که سود صاحبان کارخانه خودروسازی و واردکنندگان خودرو بر میلیارد‌ها ریال خسارات مالی و روانی و جانی مردم تهران ارجحیت یافته بود. در کنار این، رشد محل‌های مسکونی و هجوم ماشین‌ها دگرگونی خاصی در ظاهر شهرها به وجود آورده بود. سودجویی فردی و معامله‌گری روی زمین‌های قابل ساخت نیز مزید بر علت شده و به‌نوبه خود امر ترافیک و عبور و مرور را مختل ساخته بود، زیرا موجب می‌شد بناها روز به روز فشرده‌تر شوند و همه فضاهای آزاد از بین بروند. مسئله قابل توجه در این دوره الگوگیری از ویژگی‌های خیابان‌های اروپایی در ایران بود که به نظر می‌رسد با زندگی ایرانی قابل تلفیق نبود. معابر اصلی شهر تهران و خیابان‌ها به صورت خشک و مکانیکی و به تقلید از روش اروپایی ساخته و عریض و طولیل می‌شدند. بنابراین، نبود یک طرح جامع شهری اساس تراکم را به وجود آورده بود. با توجه به اینکه ساخت اصولی شهر در

۱. آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی، سند ۹۹۹/۳۴۱۹۶.

۲. اطلاعات، ش ۲۵۳۶ (۱۳۵۶)، ص ۵.

میزان ترافیک آن تأثیر دارد، رفع مشکلات ترافیک تهران هم مستلزم توسعه تهران و حومه‌های جدید به‌منظور هماهنگ ساختن زندگی شهری با تغییرات و افزایش عوامل اقتصادی و صنعتی بود. بنابراین، متخصصان شهری معتقد بودند متخصص خیابان‌سازی و مهندس ترافیک باید وابسته به شهرداری باشد و بتواند با هماهنگی پلیس ترافیک اقدامات زیادی را طرح‌ریزی و اجرا نماید. از جمله این اقدامات تجزیه و تحلیل ترافیک، تهیه طرح عمومی ترافیک، تهیه نقشه‌های تفصیلی و تهیه نقشه‌های اجرایی بود. توجه به نظامات ترافیک (نصب چراغ و علائم راهنمایی و ایجاد اختلاف سطح و...) و استفاده کارشناسان شهرداری از عکس‌های هوایی شهر تهران نیز از دیگر اقدامات برای رفع معضل ترافیک شهری تهران به حساب می‌آمد.^۲

بنابراین، از نظر مسئولان راهنمایی و رانندگی وجود هزاران خودرو شخصی مسافر در خیابان‌های تهران یکی از عوامل اصلی سنگینی ترافیک و به تبع آن افزایش آلودگی شهر تهران بود. به همین دلیل راهنمایی و رانندگی از تردد خودروهای مسافر جلوگیری می‌کرد. اما این مشکلاتی برای جابه‌جایی مسافران تهرانی به وجود می‌آورد و آنها با کمبود وسایل نقلیه روبه‌رو می‌شدند. طبیعی بود تا زمانی که وسیله نقلیه عمومی کمیاب باشد و اتوبوس‌های شرکت واحد هم به دلیل فرسودگی در دسترس نباشند، مردم تلاش کنند از هر وسیله‌ای برای جابه‌جایی خود بهره بگیرند. از سوی دیگر مأموران راهنمایی و رانندگی، مدیر عامل شرکت واحد اتوبوسرانی، رئیس سازمان ترافیک، شهردار تهران و همه مسئولان ترافیک معتقد بودند که مردم با کمبود وسایل حمل و نقل عمومی روبه‌رو هستند، اما شرکت تعاونی تاکسیرانی از صدور پلاک تاکسی خودداری می‌کرد. بنابراین، چیزی که مشخص است اینکه بین دستگاه‌ها و سازمان‌های شهری هماهنگی و همکاری وجود نداشت، زیرا راهنمایی و رانندگی افزایش وسایل نقلیه عمومی را لازم می‌دانست و دولت هم جلوگیری از تورم و افزایش نرخ را در رأس کارهای خود قرار داده بود، اما شرکت تعاونی تاکسیرانی مسیر دیگری را انتخاب کرده بود.^۳

در سال ۱۳۵۵ برخی از نمایندگان مجلس شورای ملی برای حل مشکل ترافیک تهران از سید ضیاءالدین شادمان، وزیر مشاور و معاون پارلمانی نخست‌وزیر، درخواست‌هایی کردند، از جمله تصویب لایحه تشدید مجازات موتورسیکلت‌سواران متخلف برای جلوگیری از تخلفات آنها، احداث پل، ایجاد خط‌کشی عابر پیاده و نصب چراغ چشم‌کزن راهنمایی در خیابان‌های پرترافیک تهران.^۴ در این سال نشریه Deutsche Zeitung در شماره هفتگی خود مقاله‌ای درباره مشکلات ترافیک شهر تهران به چاپ

۱. *بولتن اخبار و اطلاعات وزارت کشور*، ش ۳، ۹۲ (۱۳۴۷)، ص ۶

۲. آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی، سند ۳۴۰/۵۹۳.

۳. *اطلاعات*، ش ۱۵۵۱۳ (۱۳۵۶)، ص ۵.

۴. آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی، سند ۳۳۷۶۳/۲۳۰.

رساند. ولفگانگ هوپکر^۱، نویسنده این مقاله، تهران را در آستانه خفگی توصیف کرده بود. به عقیده او، برنامه صنعتی زندگی عادی بسیاری از مردم را از نظر روانی و بهداشتی و اجتماعی مختل ساخته است. و ایران در آستانه صنعتی شدن وارد مرحله‌ای بحرانی گردیده که نتیجه آن ناامنی و شکست اقتصادی است. از جمله اینکه نیروگاه‌های برق قادر نیستند نیاز مراکز صنعتی و مردم را تأمین کنند. او معتقد بود گرانی در ایران در سال ۱۳۵۵ نسبت به سال قبل بیش از ۳۰ درصد افزایش یافته است. او انقلاب اجتماعی شاه ایران را جلوه نظام استبدادی می‌دانست.^۲

طرح جامع ترافیک نیز راه‌حلی بود که شهرداری پیشنهاد داد و برای اجرای آن اخذ ۰،۰۰۰۱۵۰،۰۰۰ میلیون تومان وام از بانک مرکزی را لازم می‌دانست.^۳ به هر حال، تهیه طرح جامع بهبود ترافیک تهران در تاریخ ۱۹ دی‌ماه ۱۳۵۶ می‌توانست مرهمی بر زخم ترافیک و آلودگی هوای تهران باشد. در این طرح راهکارهای مهمی برای سروسامان دادن به وضع رفت و آمد پیش‌بینی شده بود. اصلاح و افزایش خیابان‌ها و بزرگراه‌های شرقی و غربی، خرید اتوبوس‌های مجهز و جدید و ایجاد تسهیلات فراوان برای شرکت واحد از موارد مهم در این طرح بود.^۴

محدودیت حرکت خودروهای سواری در تهران (طرح زوج و فرد)

جزئیات طرح «حرکت یک روز در میان اتومبیل‌های شخصی تهران» برای اولین بار در تاریخ ۲۸ آذر ۱۳۵۶ به صورت اختصاصی در روزنامه اطلاعات منتشر شد. این طرح تحت نظر تیمسار شهرستانی، رئیس راهنمایی و رانندگی تهران، تهیه و برای تصویب به کمیسیون‌های فنی و وزارتخانه‌های دادگستری، کشور و نیز کمیسیون ترافیک مجلس سنا فرستاده شد. براساس مفاد این طرح «کلیه دارندگان وسائط نقلیه شخصی تهران ملزم خواهند بود با توجه به فرد یا زوج بودن شماره پلاک اتومبیل خود در روزهای مشخصی از هفته (یک روز در میان) وسیله نقلیه خود را در محدوده مشخصی از تهران به حرکت درآورند.» محدوده‌ای که رانندگان خودروهای شخصی یک روز در میان حق ورود به آن را نداشتند، بین خیابان‌های اصلی زیر واقع بود: از قسمت شمال خیابان شاه‌رضا، از سمت جنوب خیابان مولوی، از شرق خیابان سپاه و از طرف غرب نیز خیابان سی‌متری. همچنین برای آنکه کنترل سریع خودروها پس از اجرای طرح امکان‌پذیر باشد، قرار شد پلاک خودروها با دو رنگ مختلف (مثلاً سبز و قرمز) مشخص شود. دارندگان خودرو با یک رنگ پلاک می‌توانستند در سه روز هفته در این محدوده

1. Wolfgang Hopker

۲. آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی، سند ۲۶۴/۲۵۴۴۲.

۳. همان، سند ۳۴۰/۱۷۲۸.

۴. اطلاعات، ش ۱۵۵۰۵ (۱۳۵۶)، ص ۳.

مشخص رفت و آمد کنند. بدیهی است خودروهای دولتی، آمبولانس‌ها و خودروهای پلیس مستثنا بودند. البته اجرای این طرح منوط به اجرای دو برنامه دیگر بود: یکی تأمین پارکینگ و دیگری وجود وسایل نقلیه عمومی کافی در این محدوده. به این ترتیب، برای کسانی که مجاز نبودند با خودروشان وارد این محدوده گردند، باید به اندازه کافی پارکینگ ایجاد می‌شد تا بتوانند با متوقف کردن خودروهایشان در این پارکینگ‌ها، بقیه مسیر را با وسایل نقلیه عمومی (مثل اتوبوس و تاکسی) طی کنند. موضوع دیگر هم در دسترس بودن اتوبوس و تاکسی بود تا آنهایی که با خودروشان اجازه ورود به محدوده را نداشتند، سریع‌تر به کارهایشان برسند. آن موقع اینطور پیش‌بینی شده بود که همزمان با طرح زوج و فرد، طرح جمع‌آوری خودروهای فرسوده نیز به اجرا گذاشته شود که تعدادشان در تهران آن زمان حدود ۲۰۰ هزار دستگاه اعلام شده بود.^۱ اما سیاست‌های دولت باعث شد این طرح نتواند خروجی مؤثری داشته باشد. از یک طرف سود بازرگانی و مالیات و عوارض گوناگون باعث می‌شد که صاحبان خودرو تا آخرین نفس از خودرو خود کار بکشند و از سوی دیگر طرح جمع‌آوری خودروهای فرسوده اگرچه موجه و قابل قبول بود، دولت نتوانسته بود تسهیلاتی برای صاحبان این خودروها فراهم کند تا بتوانند خودرو دیگری را جایگزین خودرو دودزا و قدیمی خود کنند. بنابراین، برای کسانی که وضع مالی خوبی نداشتند، چاره‌ای جز استفاده از همین وسایل نقلیه نبود.

طرح اصلاح و بهسازی خودروها

به دنبال انتشار مطالبی درباره آلودگی هوای تهران که از جمله اقدامات نهضت ملی مبارزه با آلودگی محیط زیست^۲ بود، اداره راهنمایی و رانندگی اعلام کرد از ۱۳ دی ۱۳۵۶ از حرکت وسایل نقلیه دودزا در سطح شهر تهران جلوگیری خواهد کرد. این تصمیم شامل همه وسایل نقلیه از موتورسیکلت تا اتوبوس‌های شرکت واحد و کامیون‌ها اعم از شخصی یا دولتی می‌شد. علاوه بر این، در جلسه هیئت دولت در ۱۲ دی تصمیماتی درباره پاکسازی هوای تهران گرفته شد. داریوش همایون، وزیر اطلاعات و جهانگردی، در پایان این جلسه برای خبرنگاران سخنرانی نمود و از تصمیمات دولت برای رفع معضل آلودگی هوای شهر تهران صحبت کرد. از مهم‌ترین تصمیمات دولت می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. ممنوع کردن ورود خودروهایی که موتور آنها با استانداردهای پذیرفته شده مطابقت ندارد؛

۲. طرح ریزی برای بی‌خطر کردن موتور خودروهای ساخت داخل؛

۳. خرید صدها اتوبوس مدرن و بی‌دود برای اتوبوسرانی تهران؛

۱. همان، ش ۱۵۴۹۹ (۱۳۵۶)، ص ۴.

۲. این نهضت چنانکه بیشتر گفته شد، به ابتکار مؤسسه اطلاعات تشکیل شده بود.

۴. گازسوز کردن تدریجی تاکسی‌های تهران طی سه سال آینده؛
۵. جلوگیری از سوزاندن زباله در تهران و حومه آن؛
۶. رفع اشکالات گازسوز کردن کوره‌های اطراف تهران در آینده‌ای نزدیک؛
۷. توسعه استفاده از گاز لوله‌کشی در همه واحدهای صنعتی حومه تهران.^۱

در کنار کنترل وسایل نقلیه، استاندارد کردن خودروهای ساخت داخل هم باید در دستور کار قرار می‌گرفت.^۲ درخواست تأمین اعتبار برای خرید اتوبوس‌های مورد نیاز شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه به‌منظور بهبود وضع ترافیک تهران نیز اقدامی در همین زمینه بود. آذر سال ۱۳۵۰ بین شرکت واحد اتوبوسرانی و شرکت لیلاند موتور قراردادی امضا و تنظیم شد که براساس آن ۲۰۰ دستگاه اتوبوس دوطبقه، هر یک به مبلغ ۳,۵۰۰,۰۰۰ ریال، خریداری شد. همچنین طبق تصمیم دولت در سال ۱۳۵۱ مقرر شد ظرف پنج سال همه اتوبوس‌های فرسوده شرکت واحد تعویض گردد و هر سال چهارصد دستگاه خریداری و به شرکت واحد تحویل داده شود. در اجرای این طرح برای بار اول قرارداد خرید ۲۰۰ دستگاه بنز یک طبقه و ۲۰۰ دستگاه لیلاند دوطبقه منعقد شد و تا پایان سال ۱۳۵۲ همه چهارصد دستگاه تحویل گردید.^۳

وصول عوارض از خودروها برای جلوگیری از آلودگی هوا

وصول مالیات از خودروهای پلاک سفید تهران یکی دیگر از اقداماتی بود که دولت برای کنترل ترافیک و کاهش آلودگی هوا انجام داد. البته دریافت مالیات کافی نبود و همراه آن باید از افزایش جمعیت پایتخت جلوگیری می‌شد و برای تهیه وسایل نقلیه عمومی مناسب و سریع اقداماتی صورت می‌گرفت. همه خودروهای تا چهار سیلندر باید ۵۰۰۰ ریال، خودروهای شش سیلندر ۱۰۰۰۰ ریال و خودروهای هشت سیلندر هم ۳۰۰۰۰ ریال عوارض می‌پرداختند.^۴ مقرر شده بود این مالیات‌ها در قالب طرح بهبود عبور و مرور شهر تهران صرف خرید املاک و اراضی مورد نیاز برای احداث بزرگراه‌ها و شاهراه‌ها و پل‌ها و سایر پروژه‌های مربوط شود. علاوه بر این، بخشی از این مالیات‌ها به طرح احداث راه‌آهن شهری تهران و حومه، خرید اتوبوس و احداث توقفگاه و خرید لوازم یدکی برای اتوبوس‌های شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه اختصاص می‌یافت.^۵

۱. اطلاعات، ش ۱۵۵-۳ (۱۳۵۶)، ص ۵.

۲. همان، ش ۱۵۴۹۹ (۱۳۵۶)، ص ۵.

۳. آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی، سند ۳۴۰/۶۵۵.

۴. همان، سند ۳۴۰/۶۴۸.

۵. همان، سند ۳۴۰/۳۵۲.

۶. همان، سند ۳۴۰/۳۴۰.

تغییرات مقررات رانندگی در تهران

به دنبال تصویب طرحی نهایی برای کنترل ترافیک شهر تهران، اداره راهنمایی و رانندگی برنامه‌هایی برای تغییر مقررات راهنمایی و رانندگی در نظر گرفت. در اجرای این تغییرات، طرح نمره منفی دادن به تخلفات رانندگی که منجر به محرومیت رانندگان از رانندگی می‌شد، از میان برداشته و علاوه بر این ترتیبی داده شد تا رانندگان بتوانند تمام جرایم رانندگی را در شعب بانک ملی پرداخت نمایند. به علاوه، رانندگان متخلف موظف بودند در کلاس‌های اجباری آموزش مقررات رانندگی شرکت کنند تا گواهی‌نامه آنها که هنگام تخلف اخذ شده بود به آنها برگردانده شود. به موازات این اقدام، رانندگان وسایل نقلیه عمومی مثل اتوبوس، تاکسی و همچنین رانندگان سرویس‌های دولتی در کلاس‌های آموزشی شرکت می‌کردند. رادیو و تلویزیون ملی ایران هم نقش عمده‌ای در آموزش مقررات رانندگی داشت. یکی دیگر از این تغییرات، افزایش مدت اعتبار گواهی‌نامه رانندگی به ۸ سال بود. از دیگر تغییرات مقررات رانندگی در تهران، منطقه‌ای شدن امور مربوط به صدور گواهی‌نامه رانندگی بود، به طوری که هر متقاضی بتواند در محل سکونت خود در امتحان آیین‌نامه و شهری شرکت نماید. برای آموزشگاه‌های تعلیم رانندگی نیز مقررات تازه‌ای وضع شد، به این صورت که متقاضیان دریافت گواهی‌نامه تنها براساس معرفی‌نامه آموزشگاه‌های تعلیم رانندگی در امتحانات شرکت داده می‌شدند و اگر درصد قبولی شاگردان یک آموزشگاه از حد معینی کمتر بود، پروانه کار آموزشگاه لغو می‌شد. همچنین چراغ‌های راهنمایی و رانندگی به صورت یک سیستم هماهنگ و کنترل از راه دور درآمد. بدین ترتیب، این سیستم قادر بود چراغ تقاطعی که خوروهایی بیشتری در آن جمع می‌شود، بلافاصله سبز نماید. تجدید نظر در میزان جرایم رانندگی از دیگر برنامه‌های راهنمایی و رانندگی بود.^۱ مطابق صورت‌جلسه شورای ترافیک تهران در سال ۱۳۵۴، تسطیح خیابان‌ها، جلوگیری از تخلفات رانندگی و استفاده از رایانه در آزمون راهنمایی و رانندگی از دیگر اقداماتی بود که برای مقابله با ترافیک در نظر گرفته شد.^۲

جلب مشارکت‌های مردمی در کاهش آلودگی هوا

در جلسات شورای عالی حفاظت از محیط زیست که با حضور شخصیت‌های کشوری همانند شهردار تهران، جهان‌شاه صالح و دیگران به صورت مکرر برگزار می‌شد، همواره بر معضل آلودگی هوای شهر تهران، به‌عنوان تهدیدی جدی، تأکید می‌شد. در گزارش فعالیت چهارماهه سازمان حفاظت از محیط زیست به این مسئله اشاره شده بود که سازمان‌های اجرایی هیچ اقدام اساسی در مورد کاهش آلودگی

۱. اطلاعات، ش ۱۵۵۱۱ (۱۳۵۶)، ص ۴.

۲. آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی، سند ۳۴۰/۴۴.

هوا انجام ندادند. از جمله طرح پاکسازی هوای تهران که سازمان حفاظت از محیط زیست در سال ۱۳۵۵ تهیه و دولت به وزارتخانه‌ها و سازمان‌های ذیربط ابلاغ کرده بود، پس از گذشت یک سال و نیم اجرا نشده بود. از این رو، تشکیل کمیته دائمی پاکسازی هوای تهران می‌توانست قدمی مؤثر برای ایجاد هماهنگی میان وزارتخانه‌ها و سازمان‌های مسئول باشد. ولی ناگفته نماند که این‌گونه طرح‌ها و برنامه‌ها بدون تأمین اعتبارات لازم نمی‌توانستند موفقیت چشمگیری کسب کنند.^۱

در کنار اهتمام مسئولین، نباید نقش مردم را در کاهش آلودگی هوای شهر نادیده گرفت. مسلماً صرف نظارت بر خودروها و تصویب قوانین کافی نبود و همه‌آحاد جامعه باید در این مسئله نقش خود را به‌درستی انجام می‌دادند. در مقطع زمانی‌ای که جنبش حفظ محیط زیست و مبارزه با آلودگی هوا به راه افتاده بود، عده‌ای به دنبال خرید خودروهای دست دوم و سوم بودند تا پلاک‌های سرخ و سفید و سبز داشته باشند و بتوانند در روزهای زوج و فرد از آن استفاده کنند. علاوه بر این، هر وقت راهنمایی و رانندگی شماره‌گذاری را متوقف می‌کرد، ناگهان قیمت خودرو بالا می‌رفت و بازار خرید و فروش و معاملات خودرو حساسی داغ و تورم سرسام‌آوری در کشور ایجاد می‌شد. این دلایلی‌ها و سودجویی‌ها منحصر به بازار خودرو نبود و معاملات زمین هم تقریباً چنین شکلی داشت.^۲

نتیجه‌گیری

گسترش شهر تهران و افزایش خودروهای گوناگون داخلی و خارجی در کنار اتوبوس‌ها و بارکش‌های شهری در دوره پهلوی دوم به معضلی بزرگ برای مسئولان شهری تبدیل شده بود. براساس تحقیقات داخلی و خارجی، آلودگی هوای تهران بیشتر نتیجه سوخت ناقص و نیمه‌ناقص موتورهای وسایل نقلیه بود. در این آلودگی سهم لوازم خانگی، همانند بخاری و آبگرمکن، در قیاس با وسایل نقلیه ناچیز بود. بنابراین، آلاینده‌های خودرویی نقش مهمی در معضل آلودگی هوا داشتند. یکی از مهم‌ترین پیشنهادها برای کنترل آلودگی برنامه کنترل ترافیک بود که مطرح شد و سپس در دستور کار قرار گرفت. شهرداری تهران و اداره راهنمایی و رانندگی و همچنین سازمان‌های ذیربط هر از گاهی طرح‌هایی برای سبک‌سازی ترافیک شهری و کاستن از آلودگی هوا پیشنهاد می‌دادند که فقط در نقش مسکن عمل می‌کرد. در کنار طرح کنترل ترافیک، دولت اقداماتی دیگری را نیز برای کنترل آلودگی شهر تهران به مرحله اجرا گذاشت. محدودیت حرکت خودروهای سواری در تهران (طرح زوج و فرد)، اصلاح و بهسازی خودروها از جمله نوسازی ناوگان عمومی و خرید اتوبوس‌های نو و همچنین گازسوز کردن تاکسی‌های

۱. اطلاعات، ش ۱۵۵۱۱ (۱۳۵۶)، ص ۳.

۲. همان، ش ۱۵۵۰۹ (۱۳۵۶)، ص ۴.

درون‌شهری، تغییر مقررات رانندگی در تهران و فرهنگ‌سازی و ترغیب به دوچرخه‌سواری از جمله اقدامات دولت پهلوی برای کنترل آلودگی هوای شهر تهران به شمار می‌رود.

کتابنامه

آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی (ساکما). ۱۰۸۹۷/۲۲۰؛ ۱۳۵۶۴/۲۹۳؛ ۳۳۱/۲۷۰؛ ۵۳۵۲/۳۴۰؛ ۳۲۲۶۳/۲۳۰؛ ۹۳۷۴/۲۳۰؛ ۲۵۵۱۶/۲۳۰؛ ۴۴/۳۴۰؛ ۵۹۳/۳۴۰؛ ۱۷۲۸/۳۴۰؛ ۶۵۵/۳۴۰؛ ۷۱۳/۳۴۰؛ ۱۴/۳۴۰؛ ۳۳۸۰/۳۴۰؛ ۲۰۲/۳۴۰؛ ۴۳۴۸۲/۳۹۷؛ ۲۵۴۴۲/۲۶۴؛ ۵۹۶۴/۳۴۰؛ ۷۷۱۷/۳۳۰؛ ۳۵۲/۳۴۰؛

بولتن اخبار و اطلاعات وزارت کشور. س ۱، ش ۸، شنبه ۸ بهمن ۱۳۴۵؛ س ۳، ش ۹۲، شنبه ۱۳ مهر ۱۳۴۷.

برنامه عمرانی پنجم کشور. تهران: سازمان برنامه، ۱۳۵۲.

رفعتی‌پناه مهرآبادی، مهدی. «تأثیر ساختار مطلقه شبه‌مدرن دولت پهلوی بر پیدایش بحران محیط زیستی در ایران (مطالعه موردی: آلودگی هوا)»، *تاریخ اسلام و ایران*، ش ۱۳۳، پاییز ۱۳۹۸، ص ۷۹-۱۰۰.

روزنامه اطلاعات. ش ۱۵۲۶۹، یکشنبه ۷ فروردین ۱۳۵۶، ص ۶؛ ش ۱۵۴۹۴، شنبه سوم دی ۱۳۵۶، ص ۳؛ ش

۱۵۴۹۵، یکشنبه چهارم دی ۱۳۵۶، ص ۷؛ ش ۱۵۴۹۸، چهارشنبه ۷ دی ۱۳۵۶، ص ۴؛ ش ۱۵۴۹۹، پنجشنبه ۸

دی ۱۳۵۶، ص ۴؛ ش ۱۵۵۰۰، شنبه دهم دی ۱۳۵۶، ص ۶؛ ش ۱۵۵۰۳، سه‌شنبه ۱۳ دی ۱۳۵۶، ص ۵؛ ش

۱۵۵۰۵، پنجشنبه ۱۵ دی ۱۳۵۶، ص ۳؛ ش ۱۵۵۰۸، دوشنبه ۱۸ دی ۱۳۵۶، ص ۳؛ ش ۱۵۵۰۹، سه‌شنبه ۲۰ دی

۱۳۵۶، ص ۵؛ ش ۱۵۵۱۰، چهارشنبه ۲۱ دی ۱۳۵۶، ص ۵؛ ش ۱۵۵۱۱، پنجشنبه ۲۲ دی ۱۳۵۶، ص ۴؛ ش

۱۵۵۱۳، یکشنبه ۲۵ دی ۱۳۵۶، ص ۵؛ ش ۱۵۶۱۱، سه‌شنبه ۲۶ اردیبهشت ۱۳۵۷، ص ۱۹؛ ش ۱۵۶۱۴، شنبه

۳۰ اردیبهشت ۱۳۵۷، ص ۲۲.

سیفاللهی، سیفالله. *اقتصاد سیاسی ایران*، تهران: پژوهشکده جامعه‌پژوهی و برنامه‌ریزی المیزان، ۱۳۷۴.

مصوبات مجلس شورای ملی. س ۱ (۱۳۲۹)، دوره ۱۶، ص ۱۶۵؛ س ۲، ش ۱ (۱۳۳۴)، ص ۱۴۸۳؛ س ۱، دوره ۲۳،

ش ۲ (۱۳۵۳)، ص ۶۰۹۴؛ س ۱، دوره ۲۳، ش ۷ (۱۳۵۴)، ص ۷۹۶۴.

نقش زن در تاریخ‌نگاری باستانی پاریزی

نوع مقاله: پژوهشی

مریم ابوطالبی پاریزی^۱/محمد خداوردی تاج‌آبادی^۲/ابراهیم خراسانی پاریزی^۳

چکیده

باستانی پاریزی در تاریخ‌نگاری، به‌ویژه در حوزه تاریخ اجتماعی، صاحب سبکی ویژه خود است. در تاریخ‌نگاری او چند زمینه مطالعاتی از اهمیت بسیاری برخوردارند، از جمله تاریخ اجتماعی، نقش زن در تاریخ، و تاریخ‌نگاری محلی. در اندیشه و نوشته‌های او تاریخ‌نگاری محلی، با تأکید بر کرمان و پاریز، جایگاه مهمی دارد و نقش زن در تاریخ حلقه واسط میان تاریخ‌نگاری محلی و تاریخ اجتماعی در آثار اوست که بررسی این موضوع هدف اصلی مقاله حاضر است. او جایگاه و نقش تاریخی زن را در مجموعه مقالات و کتاب‌های خود مانند «جای پای زن در تاریخ» و «گذار زن از گذار تاریخ کاملاً نشان داده است. بستر مطالعاتی او برای پرداختن به این موضوع تاریخ محلی است که او گاه پای را از کرمان فراتر می‌نهد و در جست‌وجوی شواهد تحقیقی همه تاریخ‌های محلی را مورد توجه قرار می‌دهد. باستانی پاریزی به جریان تاریخ‌نگاری معترض است که از مطالعه نقش زن غفلت کرده است. به همین دلیل می‌کوشد جایگاه زن را در تاریخ محلی و ملی تبیین کند.

واژگان کلیدی: زن، تاریخ‌نگاری، تاریخ محلی، کرمان، باستانی پاریزی، تاریخ اجتماعی.

The Role of Women in the Historiography of Bastani Parizi

Maryam Abutalebi Parizi⁴/Mohammad Khodaverdi Tajabadi⁵/Ebrahim Khorasani Parizi⁶

Abstract

Bastani Parizi, the Persian historian, had his own particular style in historiography, especially in the field of social history. In his historiography, several fields of study, including social history, the role of women in history, and local historiography, are of utmost importance. In his thought and writings, local historiography, with an emphasis on Kerman and his homeland Pariz, has a significant place. In Bastani Parizi's approach, the role of women in history – which is the aim of the present article – is the joining link between his local historiography and social history. He has demonstrated the women's historical role in his works, such as the collection of articles and books including Woman's footprint in History (Jay-e Pay-e Zan dar Tarikh) and Passage of the women from the Pass of History (Gozare-e Zan az Godar-e Tarikh). His studies on this matter are embedded in the context of local history in which he even expands his subject matter from Kerman to other places in the search of evidence. Bastani Parizi is opposed to the kind of historiography which has neglected to investigate the role of women in history. Accordingly, he attempts to illustrate the women's historical role in local and national history.

Keywords: Woman, Historiography, Local History, Kerman, Bastani Parizi, Social History.

۱. دانشجوی دکتری تاریخ، دانشگاه آزاد اسلامی واحد بافت؛ مقاله حاضر برگرفته رساله دکتری خانم مریم ابوطالبی پاریزی با عنوان «بارخوانی و ارزیابی جایگاه زنان ایران در تاریخ‌نگاری باستانی پاریزی» می‌باشد.

۲. استادیار گروه تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی واحد بافت، کرمان، ایران. *تاریخ دریافت ۱۴۰۰/۱۰/۲۰ * تاریخ پذیرش ۱۴۰۰/۱۲/۲۸

۳. استادیار تاریخ و تمدن ملل اسلامی، واحد بافت، دانشگاه آزاد اسلامی، بافت، ایران.

4. PhD student in History of Islamic Iran, Islamic Azad University, Baft; mparize@gmail.com.

5. Assistant Professor of History of Iran, Islamic Azad University, Baft Branch, Email: khodaverdi1358@gmail.com.

6. Assistant Professor of History and Civilization of Islamic Nations, Islamic Azad University, Baft Branch.

مقدمه

باستانی پاریزی در تاریخ‌نگاری به چند شاخصه علمی شهرت دارد که در آنها نقشی اثرگذار داشته است، از جمله: الف) توجه به تاریخ اجتماعی و اقتصادی با تأکید بر اقتصاد محلی؛ ب) توجه به تاریخ محلی با تأکید بر کرمان و زادگاهش پاریز سیرجان؛ ج) تمرکز بر نقش زن در تاریخ و د) کاربرد ادبیات در تاریخ. از بین اینها، اما باستانی پاریزی، چنانکه در اثر معروفش به نام *جای پای زن در تاریخ می‌بینیم*، حلقه‌های واسط را در میان زیرمجموعه‌های تاریخ‌نگاری ایجاد کرده است. او در تاریخ‌نگاری اجتماعی خویش بر آن است تا زنان را از نیمه پنهان تاریخ به روشنای آن بیاورد و نقش پرده‌نشینان را در تاریخ نشان دهد. با آنکه زنانی از جمعیت جوامع را تشکیل می‌دهند و همواره تأثیر زیادی بر تحولات اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و حتی سیاسی داشته‌اند، کمتر مورد توجه مورخان و نویسندگان قرار گرفته‌اند. البته توجه به جایگاه زن در تاریخ و یا به گفته باستانی پاریزی بررسی «جای پای زن در تاریخ» به معنای تسلط نگاه جنسیتی بر تاریخ‌نگاری نیست، بلکه این دیدگاه می‌تواند افق‌های نوینی را بر پژوهش‌های تاریخی بگشاید.

باستانی پاریزی از جمله مورخان است که تاریخ را از نگرش تک‌بعدی با خوانش مردانه آن خارج و بر نقش زنان در تاریخ تأکید کرد و با بیان ویژه خود آن را به رشته تحریر درآورد، به گونه‌ای که هیچ یک از آثار وی را خالی از توجه به نقش زن در تاریخ نمی‌بینیم. او حتی در نخستین نوشته‌اش با عنوان «تقصیر با مردان است، نه زن‌ها» در سال ۱۳۲۱، در *نشریه بیداری کرمان*، به موضوع زن اشاره دارد و مشخص است که از همان آغاز جوانی در کنار بررسی تاریخ کرمان، به این موضوع نیز توجه داشته است.

مهم‌ترین دستاوردهای پژوهشی باستانی پاریزی درباره جایگاه و نقش زن در تاریخ دو کتاب *گذار زن از گذار تاریخ و خاتون هفت‌قلعه هستند*^۱ که همانند بسیاری از آثار او مجموعه‌ای از مقالات مفصل تحقیقی‌اند که با عناوین گوناگون در نشریات منتشر و بعد در قالب کتاب به همراه مطالب جدیدی بازنشر شده‌اند. این دو اثر نیز بنا به سبک ویژه باستانی پاریزی آمیخته با شواهد تاریخی، طنز و روایت‌های عامه‌پسند و به نقش زنان در خانواده می‌پردازند، البته نه نقش‌های خانهداری، همسرداری و فرزندآوری و تربیت کودکان و امور منزل. بلکه، فراتر از این، درباره حضور ایشان در تحولات اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی جامعه سخن می‌گویند. باستانی پاریزی با نگاهی منصفانه به زنان، تأثیرات آنها را بازتاب می‌دهد. تحقیقات و تتبعات وی اطلاعات مهمی را از جایگاه زنان در تاریخ در اختیار پژوهشگران می‌گذارد.

۱. مهم‌ترین اثر باستانی پاریزی با عنوان *خاتون هفت‌قلعه* به پیوند میان نقش زنان و دختران با اساطیر ایرانی و از جمله آن‌ها، ایزد آب و باروری، می‌پردازد، و بیشتر در جامعه دانشگاهی و در میان مردم مورد توجه قرار گرفته است. پدram جم، «دختری درون قلعه است: قلعه‌دخترها و داستان‌هایشان»، *دوماهنامه فرهنگ و ادبیات عامه*، س ۷، ش ۲۶ (خرداد و تیر ۱۳۹۸)، ص ۱۳۰-۱۳۱.

در این مقاله نقش و جایگاه زن در تاریخ‌نگاری باستانی پاریزی مورد توجه قرار گرفته است که با استفاده از روش تحقیق تاریخی تبیین و بررسی می‌شود. بر این اساس، پرسش اصلی این پژوهش بررسی چرایی و چگونگی جایگاه زن در اندیشه تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری باستانی پاریزی است. در ذیل این پرسش، پرسش‌های دیگری نیز مطرح است: زن در تاریخ‌نگاری باستانی پاریزی که به رویکردهای اجتماعی، محلی محور و ادیبانه آراسته است، چه جایگاهی دارد؟ آیا باستانی پاریزی صرفاً بر تاریخ محلی تأکید داشته یا تاریخ ملی را هم مورد توجه قرار داده است؟ به عبارت دیگر، آیا او زن را صرفاً در عرصه جغرافیای تاریخی کرمان بررسی کرده یا نقش او را در همه ساحت‌ها و گستره‌های محلی، ملی و جهانی در نظر داشته است؟

ادبیات تحقیق

خوشبختانه درباره تاریخ‌نگاری باستانی پاریزی تاکنون پژوهش‌های قابل تأمل و پرشماری منتشر شده و از این نظر او در شمار مورخان است که مورد توجه نگاه انتقادی پژوهشگران هم‌عصر خویش و یا پس از خود قرار گرفته است. از زمانی که شادروان عباس زریاب‌خویی در هشتمین کنگره تحقیقات ایرانی-کرمان (۱۳۵۶) خطابه‌ای تحلیلی و فلسفی در باب تاریخ‌نگاری باستانی پاریزی ایراد کرد،^۱ رویکرد تاریخ‌نگاری باستانی پاریزی اهمیت بسیاری یافت. سیمین فصیحی در کتاب *جریان‌های اصلی تاریخ‌نگاری در دوره پهلوی*^۲ تاریخ‌نگاری باستانی پاریزی را بررسی کرده است. پس از او محققان دیگری مانند عبدالرسول خیراندیش در مقاله «نقد و نظر درباره تاریخ‌نگاری باستانی پاریزی»^۳ و حسن باستانی‌راد در مقالاتی مانند «مکتب تاریخ‌نگاری کرمان» و «باستانی پاریزی، محمدابراهیم»^۴ تاریخ‌نگاری باستانی پاریزی را از زوایای گوناگون مطالعه کرده‌اند. این پژوهشگران بیشتر با رویکردی نقادانه به بررسی وجوه گوناگون تاریخ‌نگاری باستانی پاریزی پرداخته و اشاره روشنی به جایگاه زن در مطالعات او نداشته‌اند.

پژوهش‌ها درباره تاریخ‌نگاری باستانی پاریزی پس از گذشت ایشان بسیار بیشتر شد که از آن میان می‌شود به مجموعه مقالات شاعر تاریخ به کوشش و خواستاری فرزندان او حمید و حمیده باستانی پاریزی، مجموعه مقالات *از پاریز تا پردیس به کوشش حسن زندیه، و زندگی‌نامه و خدمات علمی و*

۱. عباس زریاب‌خویی، «گذشته مقدمه حال است»، سی گفتار درباره کرمان: هشتمین کنگره تحقیقات ایرانی-کرمان، ۱۳۵۶، به نقل از محمدابراهیم باستانی پاریزی، *حماسه کویر* (تهران: نشر علم، ۱۳۸۲)، ص ۳۲-۳۶.

۲. سیمین فصیحی، *جریان‌های اصلی تاریخ‌نگاری در دوره پهلوی* (تهران: نشر نوند، ۱۳۷۲)، ص ۲۷۹-۲۴۹.

۳. عبدالرسول خیراندیش، «نقد و نظر درباره تاریخ‌نگاری باستانی پاریزی»، *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا* (دی‌ماه ۱۳۸۲)، ص ۳۷-۴۳.

۴. حسن باستانی‌راد، «مکتب تاریخ‌نگاری کرمان»، پژوهشگران فرهنگ، س ۳، ش ۹-۱۰ (زمستان ۱۳۸۳)؛ «باستانی پاریزی، محمدابراهیم»، *دانشنامه زبان و ادب فارسی* (تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۷)، ص ۹۲-۹۴؛ و نیز «باستانی پاریزی وارث والاتباب بیهقی»، *حافظ*، ش ۲۳، ص ۳۱-۳۲؛ «از کت و سُمبه‌های پاریز تا گذرهای پت و پهن تاریخ»، *فرهنگ امروز*، س ۳، ش ۱۵ (تابستان ۱۳۹۵)، ص ۹۸-۱۰۰.

فرهنگی... باستانی پاریزی به همت انجمن آثار و مفاخر فرهنگی اشاره کرد. در جرایدی مانند *شرق و اطلاعات* نیز چند ویژه‌نامه به او اختصاص داده شد و محققان ادبیات و تاریخ گاه به صورت پراکنده جستارهایی در باب او منتشر کردند. اما در همه این آثار به‌ندرت به نقش تاریخی زن از دیدگاه باستانی پاریزی اشاره شده است. از نگاهی دیگر، برخی از محققان گرچه جایگاه زن را در تاریخ‌نگاری ایرانی و اسلامی مورد توجه قرار داده‌اند،^۱ بر پژوهش‌های باستانی پاریزی در این باره، به‌عنوان بخشی از تاریخ اجتماعی ایران، تمرکز نکرده‌اند. در سال‌های اخیر حوزه‌های گوناگون فکری و تاریخ‌نگاری باستانی پاریزی موضوع برخی از پژوهش‌های دانشجویی قرار گرفته است.^۲

با این همه باستانی پاریزی را باید مهم‌ترین منتقد تاریخ‌نگاری خود دانست. او در مجموعه مقالات «خودمشت‌مالی» (۱۳۵۰) که بعدها به صورت کتاب منتشر شد، ضمن آنکه به بهترین وجه در مقام «خودنقدی» برآمده، درباره عرصه‌های تاریخ‌نگاری خویش نظریات انتقادی داده است. «دید نکته‌سنج و قلم نکته‌پرداز نویسنده در بیان حوادث تاریخی که از ویژگی‌های بارز نثر ایشان است، در این کتاب [خودمشت‌مالی] باعث شده است به موشکافی اصول تاریخ‌نگاری بپردازد... و خویشان را به نقد گذاشته و با مایه گذاشتن از خویش تلاش نموده است... خودنقدی کند.»^۳

این رویکرد «خودنقدی» باستانی پاریزی در مطالعات او درباره جایگاه زن در تاریخ و همچنین در مجموعه مقالات «جای پای زن در تاریخ» و کتاب *گذار زن از گذار تاریخ*^۴ مغفول مانده است. انتقاد مهمی که محققان درباره آرای او در این خصوص طرح می‌کنند این است که او برای نشان دادن جای پای زن در رویدادهای تاریخی ادله کافی به دست نمی‌دهد.

نکته دیگر آنکه توجه به تاریخ زنان و نقش ایشان در تاریخ و تحولات فرهنگی و تمدنی ایران، به‌ویژه در دهه‌های اخیر، با استقبال پژوهشگران مواجه شده است. در اینجا مجال پرداختن به این موضوع نیست، اما این نکته مهم است که باستانی پاریزی را می‌توان یکی از پیشگامان حوزه تاریخ‌نگاری زنان در ایران دانست.

۱. حسین عزیزی، «جایگاه علمی زنان در تاریخ‌نگاری مسلمان»، پژوهش‌های تاریخی، دانشکده ادبیات دانشگاه اصفهان، ش ۲۵ (بهار ۱۳۹۴)، ص ۱۰۲-۸۵.

۲. از نظر موضوعی، نزدیک‌ترین مقاله به پژوهش حاضر مقاله‌ای در دست انتشار است با عنوان «تاریخ‌نگاری زنان در آثار باستانی پاریزی» (نوشته شکوفه بخشایی شهراباکی، علیرضا ابطی، احمد کامرانی فر و ابوالفضل حسن‌آبادی) که چکیده آن در تاریخ ۷ مهر ۱۴۰۰ در سامانه نشریه مطالعات ایرانی قرار گرفته است:

https://jis.uk.ac.ir/article_3015.html

۳. حسن باستانی‌راد، «تأملی در خودمشت‌مالی»، کتاب *ماه تاریخ و جغرافیا* (مهرماه ۱۳۸۱)، ص ۹-۱۲.

۴. محمدابراهیم باستانی پاریزی، *گذار زن از گذار تاریخ* (تهران: نشر علم، ۱۳۸۴)، ص ۴۰۵.

تاریخ‌نگاری باستانی پاریزی

برای ردیابی جایگاه زن در اندیشه تاریخ‌نگاری باستانی پاریزی (۱۳۰۴-۱۳۹۳)، مورخ، ادیب، شاعر، نویسنده و استاد دانشگاه تهران، نخست باید نگاهی اجمالی به تاریخ‌نگاری او بیندازیم، موضوعی که مورد توجه محققان و نیز خود باستانی پاریزی بوده است. قلم و اندیشه باستانی پاریزی، گذشته از شعر، در سه بُعد کلی تبلور یافته است: «روزنامه‌نگاری، تاریخ‌نگاری و تصحیح نسخه‌های خطی... انتشار مقاله‌های تاریخی و ادبی در روزنامه‌ها و مجله‌ها را می‌توان نخستین علاقه او به نویسندگی دانست که از نوجوانی تا پایان عمر همواره به آن پایبند بود و سیر زندگی علمی او را تعیین کرد.»^۱ «این شوق به نوشتن طبعاً به جراید منتهی می‌شد.»^۲ از این رو، باستانی پاریزی را باید جریده‌نگار، مصحح نسخه‌های خطی و مورخی جامع‌الاطراف دانست که در عرصه‌های گوناگون تاریخ، به‌ویژه تاریخ محلی، گام برداشته است. سبک و اسلوب باستانی پاریزی بر مردم‌گرایی استوار است^۳ و این لازمه نوشتن درباره تاریخ محلی است که از ارکان مهم اندیشه تاریخ‌نگاری باستانی پاریزی به شمار می‌رود. او مورخی همه‌جانبه‌نگر است که «معرفت تاریخی از ورود به همه عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، ادبی و هنری گذشته زندگی انسان به دست می‌آورد.»^۴ نگاه او به تحقیق در تاریخ توأم با استفاده به‌جا و بسیار از ادبیات و شعر و طنز است. در اندیشه او تاریخ کرمان و پاریز و ایران و شیوه‌های زندگی مردمان آن، به‌خصوص تاریخ دهنشینی، جایگاه ویژه‌ای دارد، چنانکه «زبان و قلم باستانی پاریزی برداشتی عالمانه و پخته‌شده از شیوه تاریخ‌نگارانه روستا است.»^۵ خود او در آثاری مانند حماسه کویر روستا را «برخاست روح تاریخ» می‌داند و آن را از دیدگاه مردم‌شناسی تاریخی و نیز از منظر تاریخ اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی، حتی سیاسی و اداری، بررسی می‌کند.^۶ در همین نقطه است که جای پای زن تبلور می‌یابد و او هنرمندانه نقش زن را در تاریخ روستاها (پاریز و دیگر روستاهای ایران) و کرمان و ایران (توجه به سه گانه تاریخ مردم، محلی و ملی)، با رویکرد ادبی و طنز، می‌کاود و به دستاوردهای پژوهشی نائل می‌آید.^۷

تاریخ‌نگاری باستانی پاریزی به ویژگی‌هایی آراسته است که خاص اوست. از همین رو، درباره سبک و اسلوب او نقد و نظرهای گوناگونی وجود دارد. عبدالرسول خیراندیش سه مقوله «منش، بینش و روش»

۱. باستانی‌راد، «باستانی پاریزی، محمدابراهیم»، ص ۹۲.

۲. علی دهباشی، «یادگارنامه دکتر محمدابراهیم باستانی پاریزی: مردی از تبار تاریخ و فرهنگ»، بخارا، ش ۴۶ (آذر و دی ۱۳۸۴)، ص ۳۲.

۳. فصیحی، ص ۲۵۸.

۴. محمدعلی رنجبر، «پارادایم‌شناسی تاریخ‌نگاری باستانی پاریزی»، پژوهش‌های علوم تاریخی، دوره ۸، ش ۱ (بهار و تابستان ۱۳۹۵)، ص ۳۹.

۵. باستانی‌راد، «از کت و سُمبه‌های پاریز تا گذرهای پَت و پهن تاریخ»، ص ۹۸.

۶. باستانی پاریزی، حماسه کویر، ص ۴۳۳-۴۸۰.

۷. باستانی‌راد، «از کت و سُمبه‌های پاریز تا گذرهای پَت و پهن تاریخ»، ص ۹۸-۹۹.

را در بررسی تاریخ‌نگاری او مهم می‌داند و از دیگر سو معتقد است که باید سه جنبه «دانش، کوشش و جوشش» را در مطالعه آثار او در نظر گرفت.^۱ رودی متیو نیز، با همین نگاه، جایگاه باستانی پاریزی را در تحول تاریخ‌نگاری دوره معاصر ایران، به‌ویژه تاریخ مردم و تاریخ محلی - که البته موضوع زن از همین جنبه قابل تأمل است - ممتاز می‌داند.^۲

پژوهشگران تاریخ‌نگاری باستانی پاریزی را بیشتر به «تاریخ‌نگاری مردم» تعبیر کرده، اما به بررسی «تاریخ‌نگاری زن» در اندیشه او نپرداخته‌اند.^۳ یکی از مهم‌ترین توصیف‌ها درباره سبک تاریخ‌نگاری باستانی پاریزی از آن خیراندیش است که آن را «تاریخ‌نگاری زنده» می‌خواند و دلیل آن را نیز این می‌داند که او «گذشته را به حال می‌آورد.»^۴ تقریباً همان تعبیری که زیباب‌خویی به کار برده و معتقد است در اندیشه باستانی پاریزی «گذشته مقدمه حال است.»^۵

نقش زنان در اقتصاد

نگاه باستانی پاریزی به اقتصاد را می‌توان یکی از مهم‌ترین ساحت‌های اندیشه تاریخ‌نگاری او دانست. او روستا را روح تاریخ و بستر اصلی اقتصاد ولایات و کشور می‌داند. سیاست و اقتصاد عصر صفوی، حماسه کویر، اژدهای هفت‌سر (جاده ابریشم)، آفتابه زرین فرشتگان، خاتون هفت‌قلعه و دیگر آثار او از جمله در مجموعه هفتی دربردارنده فصول و مقالاتی درباره تاریخ اقتصادی ولایات گوناگون، از جمله کرمان، تجارت و تعاملات جهانی در جاده‌ها، نقش قنات و روستا در اقتصاد هستند که در آنها توجه ویژه‌ای به نقش اقتصادی زن در تاریخ کرمان و ایران شده است.

یکی از بارزترین شواهد که حاکی از پیوند میان زن، اقتصاد و تاریخ محلی در تاریخ‌نگاری باستانی پاریزی است، نظریات او درباره نقش اقتصادی زنان است، جایی که هم این نقش را تحلیل می‌کند و هم وظایف زنان را در فرزندآوری و تربیت فرزند به‌عنوان معلمان خانواده و میراث‌داران فرهنگی تبیین می‌نماید. در واقع او صرفاً به زن، به‌ویژه زن روستائین، به‌عنوان بخشی از جامعه که در اقتصاد نقش دارد نگاه نمی‌کند و نقش او را در فرهنگ و نهاد خانواده، به‌مثابه نهاد آموزش، می‌کاود. او در جایی، ضمن بررسی تقابل کار در خانه و بیرون، جایگاه زن را با زبان طنزی که خاص اوست، این‌گونه تعریف می‌کند:

تهیه ابریشم در شهرها و ولایات و عبور ابریشم از راه‌ها کارهای جنبی بسیاری نیز با خود

۱. خیراندیش، ص ۳۹.

2. Rudi Mathee, "In Memoriam, Mohammad Ebrahim Bastani-Parizi (1925-2014)", *Perspectives on History, The Newsmagazine of the American Historical Association* (April 2015), online: www.historians.org.

۳. برای نمونه، بنگرید به: فصیحی، ص ۲۷۱. او در توصیف سبک تاریخ‌نگاری باستانی پاریزی از اصطلاح «مردم‌گرایی» استفاده می‌کند، اما به نقش زن در این سبک و سیاق هیچ اشاره‌ای ندارد.

۴. خیراندیش، ص ۳۹.

۵. باستانی پاریزی، حماسه کویر، ص ۳۲.

می‌آورد و یکی از این کارها که استاد شیطان در آن دست دارد، این بود که ابریشم به زنان امکان می‌داد که کارهای تولیدی و سودآور از پرتو آن داشته باشند. و در واقع آنها را از ماشین جوجه‌کشی تولید بچه در خانه، تبدیل می‌کرد به زنی که در مزارع برای گردآوری برگ توت، و برای حفظ دانه تخم کرم و گرم نگه داشتن آن - حتی در سینه و کمر بند و زیر بغل خود - و بعد کشیدن پیله و رشتن و بافتن و همه این کارها در تمام سال فعالیت داشته باشند، دیگر قالی ابریشمی که جای خود دارد.^۱

او همچنین اشاره می‌کند که هنر قالبیابی «به همت سر انگشتان نازک دخترانه و پسران خردسال و طراحان و نقاشان زبردست و رنگرزه‌های چیره‌دست جای پای در اقتصاد کرمان به دست آورد.»^۲ چنین مواردی نشان می‌دهد باستانی پاریزی از کوچک‌ترین نقش‌ها در تکوین و بالندگی امور اقتصادی غافل نمی‌ماند. چنانکه در پژوهش‌های خود از نقش پیرزنی که در قلب کویر با اندکی آب شور، اما با سرور، زندگی را به سر می‌برد و با دوک نخریسی نقشی ناپیدا در اقتصاد مملکتی بزرگ دارد، نمی‌گذرد.^۳ باستانی پاریزی خود اهل روستا بود. بنابراین، نقش زنان کویرنشین و بانوان کوه‌نشین البرز و زاگرس و نیز جایگاه زنان را در میان خرده‌فرهنگ‌های گوناگون ایرانی خوب می‌شناخت. شاید اشتباه نباشد اگر بگوییم او در بسیاری از نوشته‌های خود، تحت تأثیر همین شرایط اقلیمی کرمان، جغرافیا و جبر محیط را مؤثر می‌داند: «جبر اقتصادی کویر از زن کویری موجودی می‌سازد که باید خودش بشود زاینده‌رود کویر. او قانع، پیش‌بین، مقتصد و آینده‌نگر است. ذخیره خانه را براساس بودجه‌بندی دقیق حفظ می‌کند، و البته هر مردی با چنین برنامه‌ای زندگی خوشبختی خواهد داشت.»^۴

صرفاً پژوهشگر نکته‌سنجی مانند باستانی پاریزی می‌تواند به چنین برداشتی از رابطه زن و اقتصاد ولایات کویری دست یابد که این موضوع را می‌توان دلیلی بر تسلط او در برقراری رابطه بین زن و تاریخ اجتماعی، تاریخ محلی، اقتصاد و اقلیم و طبیعت (محیط زندگی) دانست. نکته قابل توجه این است که در قدیم زنان فعالیت‌های مربوط به خود را داشتند و رعایت حریم بین زن و مرد بسیار اهمیت داشت. تاریخ گواهی می‌دهد که مردان بنا به اعتقادات مذهبی و آداب و رسوم عزت و جایگاه زن را زیر پا نمی‌گذاشتند و مانند امروز به او به دید یک کالای تبلیغی در امر تجارت و بازاریابی نگاه نمی‌کردند و باستانی پاریزی کاملاً متوجه این موضوع است.

۱. محمدابراهیم باستانی پاریزی، *ازدهای هفت‌سر* (تهران: نشر نامک، ۱۳۸۰)، ص ۳۲۸ و ۲۹۷.

۲. محمدابراهیم باستانی پاریزی، *وادی هفت واد* (تهران: سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۵)، ص ۲۷۹.

۳. باستانی‌راد، «باستانی پاریزی وارث والایتبار بیهقی»، ص ۳۱.

۴. محمدابراهیم باستانی پاریزی، *حصیرستان* (تهران: نشر علم، ۱۳۸۲)، ص ۲۶۰.

باستانی پاریزی در کتاب *گذار زن از گذار تاریخ* در کنار بررسی «جای پای زن در سیاست»، به جایگاه او در اقتصاد محلی و ملی نیز پرداخته و او را پیروزِ گردنه‌های سخت اقتصادی دانسته است. این دیدگاه در تفاوت نقش اقتصادی زنان در مواجهه با شیوه‌های گوناگون معیشت مبتنی بر اقتصاد شهری، روستایی و عشایری بهتر نمود می‌یابد. نکته مهم در بررسی رویکرد باستانی پاریزی به تاریخ محلی این است که او صرفاً به اقتصاد روستایی و شهری نمی‌پردازد، بلکه در بیشتر آثارش به زندگی عشایری هم توجه دارد. مهم‌ترین اثر او در این باره کتاب *پیغمبر دزدان* است که در مقدمه مفصل آن به نقش ایلات کرمان از جمله ایل بچاقچی، ایل لری، و دیگر عشایر سیرجان و کرمان پرداخته است.^۱ در جای جای آثار او به نقش زنان عشایر و فعالیت‌های اقتصادی آنان در تاریخ کرمان اشاره شده است. او در بررسی تفاوت نقش زنان در دو نوع کلی زندگی شهری و عشایری معتقد است:

باری این روحیه گوسفندداری که لازمه آن کوچ کردن همراه گوسفند است، به عقیده من، طبیعی‌ترین روال زندگی در خاورمیانه و آسیای مرکزی محسوب می‌شود و نتیجه این خانه بر دوشی و جابه‌جایی - که بیلاق و قشلاق می‌گویند - یک عامل تازه را الزاماً به جامعه بشری تحمیل می‌کند و آن دخالت و همکاری لازم و غیرقابل انکار زن یعنی جناح دوم جامعه در کارها است.^۲

تأکید او بر نقش زنان عشایر نکته‌ای نیست که از نگاه دیگر مورخان پنهان مانده باشد، به‌ویژه آنکه تاریخ ایران با عشایر در هم آمیخته است، به‌ویژه اقوام عشایری که از دو جناح آسیای مرکزی و قفقاز به ایران کوچ کردند و بر سیاست، اقتصاد، فرهنگ و اجتماع آن تأثیر گذاشتند.

از دیگر سو، زنان روستایی در امر تولید نقش مهمی دارند و هم‌دوش مردان به کار شبانی و روستایی می‌پردازند. آنها نیز حق اظهار نظر دارند، و می‌توانند در امور مهم مشورت دهند و دخالت کنند. در جامعه شبانی، «ملکه‌های اقتصاد شبانی» ناچارند شب و روز هم‌قدم و هم‌شانه مردان به کار و فعالیت بپردازند. و این باعث می‌شود در اقتصاد شبانی حقوقی مشابه حقوق مردان برای خود کسب کنند. براساس همین شیوه «زن‌سالاری» بود که زنان عشایر کوهستان پاریز، همچون «بی‌بی مریم بختیاری یا بی‌بی فاطمه لری در هندیز پاریز و غیره، صاحب گله‌های هزارتایی» بودند و گروه کثیری از مردان را هدایت و رهبری می‌کردند.^۳ این نگاه نشان می‌دهد مطابق اندیشه تاریخ‌نگاری باستانی پاریزی صرفاً نباید به ترکان خاتون سلجوقی، قتلغ خاتون قراختایی، پریزاد هخامنشی، مهدعلیا قاجار و دیگر زنان نام‌دار عرصه سیاست توجه

۱. محمدابراهیم باستانی پاریزی، *پیغمبر دزدان* (تهران: نشر علم، ۱۳۸۶)، ص ۱۵-۱۲۰.

۲. باستانی پاریزی، *گذار زن از گذار تاریخ*، ص ۴۰۵.

۳. همان.

کرد، بلکه نقش ملکه‌های شسانی را نیز باید دید و بررسی کرد.^۱ باستانی‌پارسی در آثار خود تاریخ محلی (انبوه آثار او درباره کرمان)، تاریخ اقتصادی (در آثاری مانند حماسه کویر، سیاست و اقتصاد در عصر صفوی و...) و تاریخ اجتماعی (در آثار مجموعه هفتی/اسبعة ثمانیه) را به هم پیوند زده و در همه آنها رابطه میان زن و اقتصاد محلی-روستایی را به صورت پراکنده و جسته و گریخته بررسی کرده، اما هیچ‌گاه مستقلاً بر این موضوع تأمل نکرده است. در واقع، می‌توان از لابه‌لای آثار او، به صورت پراکنده، انبوهی از اطلاعات را درباره نقش اقتصادی زن در تاریخ ایران استخراج و بررسی کرد، اما سرانجام نمی‌توان برداشت واقعی او را در این باره تبیین کرد.

زن، صدف گهرساز فرهنگ در تاریخ محلی

فرهنگ در تاریخ‌نگاری باستانی پارسی حلقه میانی سلسله‌مراتب جوامع خرد در تاریخ ولایات و کشور و تمدن ایرانی در سطح کلان است. اگر بخواهیم نقشی را که او برای فرهنگ قائل است، به زبانی ساده بیان کنیم، باید به این جمله مشهور او درباره ماندگاری زبان فارسی اشاره کنیم که معتقد است این زنان ایرانی بودند که قومیت و هویت و زبان ایرانی را ثابت نگه داشتند:

این زبان را چه عواملی پایدار و برپا نگه داشته و نگذاشته است به سرنوشت زبان‌های یونانی، در آسیای صغیر، و زبان نبطی در عربستان و زبان قبطی در مصر و شمال آفریقا دچار شود. تعجب نخواهید کرد، اگر بگوییم نصف مردم ایران لااقل در این کار سهم دارند، و آن نصف مردم در واقع زنان این مملکت هستند، و برای شاهد دعوی اشاره می‌کنم به واقعه تاریخی، یعنی ازدواج دسته‌جمعی ده هزار سرباز یونانی با ده هزار دختر ایرانی در حوالی ۳۲۵ پیش از میلاد که تا زمان ما بیش از ۲۳۰۰ سال فاصله دارد.^۲

باستانی‌پارسی به ماجرای ساخت شهرها و یا تغییر نام آنها در عصر اسکندر و شکل‌گیری اسکندریه‌ها اشاره می‌کند و آن را در زمره اهداف یونانیان و اسکندر برای از بین بردن هویت ایرانی در عصر تسلط فرهنگ هلنی می‌داند و معتقد است این زن ایرانی بود که ایران را از این خطر نجات داد و به‌رغم ازدواج با مردان یونانی، توانست فرزندان با فرهنگ ایرانی تربیت کند و به استمرار هویت ایرانی بکوشد. او

۱. او گاهی به برخی از زنان که در تاریخ ولایات و عشایر نشانی از آنها نیست، اما نقشی مهم در تاریخ ملی ایفا کرده‌اند، می‌پردازد. فراز زیر را می‌توان نمونه‌ای از توجه او به استخراج چنین داده‌های تاریخی برای تدوین جایگاه زن در تاریخ محلی و ملی دانست: بی‌بی مریم بختیاری دختر حسینقلی خان بختیاری و خواهر سردار ظفر بختیاری که در جنگ جهانی اول، زمانی پس از آنکه ایرانیان وطن‌خواه مورد تهدید اولتیماتوم روس و بعد مورد هجوم انگلیس قرار گرفته بودند و از بیم بیگانه به مهاجرت در داخله آواره بودند و مأمونی نیافتند، ناچار به کوهستان بختیاری پناه بردند، این زن آنان را پناه داد و در سرنوشت بعدی ایران نقش ایفا کرد. نکته‌ای که کمتر مورد توجه محققان قرار گرفته است، زیرا یکی از آن پناهندگان علی‌اکبر دهخدا و دیگری وحیدی دستگردی بود. برای آگاهی بیشتر بنگرید به: محمدابراهیم باستانی‌پارسی، درخت جواهر (تهران: نشر علم، ۱۳۷۹)، ص ۱۳۰-۱۳۲؛ همو، کوه‌ها با هم‌اند (تهران: نشر علم، ۱۳۹۴)، ص ۲۲۵-۲۲۸.

۲. محمدابراهیم باستانی‌پارسی، شمعی در طوفان (تهران: نشر علم، ۱۳۷۸)، ص ۳۳۸-۳۳۹.

همین امر را پس از تسلط اعراب و نیز ترکان و مغولان نیز مهم می‌داند. محقق تاریخ کرمان، بیش از هر پژوهشگر دیگری، بر تاریخ کرمان تسلط داشته و به‌ویژه در قلمرو زمانی تاریخ میانه و تاریخ معاصر ایران هر گاه اثری درباره کرمان تصحیح و یا تألیف کرده، در حواشی و مقدمه‌های مفصل بخش‌هایی را به نقش فرهنگی زنان اختصاص داده است. او در بحث از دوام زبان فارسی به این نکته مهم نیز اشاره می‌کند: «چهارصد سال ترکان سلجوقی، ترکان غز، ترکان قراختایی و ترکمانان تیموری بر کرمان سلطنت کردند و امرای آق‌قویونلو و صفوی کرمان همه ترک بودند و امرای قاجار، همه شاهزادگان قاجاری به همین روال، اما امروز حتی یک کلمه ترکی در زبان کرمانی‌ها گفت‌وگو نمی‌شود.»^۱ اگرچه این نکته جای نقد دارد، زیرا پس از گذشت حدود هزار سال از حضور ترکان سلجوقی در کرمان هنوز برخی از سالمندان ایلات افشار، بچاقچی، سلجوقی به زبان ترکی صحبت می‌کنند، اما واقعیت همان است که باستانی پاریزی می‌گوید و در زبان فارسی با لهجه کرمانی زبان ترکی رسوخ کرده است و گاه در یک منطقه مانند جنوب سیرجان ایلات ترک و عرب و لر در کنار هم زندگی می‌کنند و هر یک زبان خاص خود را به کار می‌برند.

باستانی پاریزی گاه بر نقش فرهنگی زنان ادیب و اندیشمند پای می‌فشارد و زنان مشوق هنر و فرهنگ را می‌ستاید، از جمله طاهره صفارزاده، بانوی همشهری و هم‌عصر و هم‌قلم خود، و نیز گوهرشاد خاتون و عروسان هنردوست او را که در عصر تیموری نقش مهمی در ساخت و سازهای وسیع مشهد و هرات داشتند.^۲

باستانی پاریزی با اشاره به مصرعی از علامه اقبال لاهوری- «زندگی در صدف خویش گهر ساختن است»- زن را همچون صدفی می‌داند که برای استمرار حیات بشریت «گهرساز» است.^۳ وی هر جا می‌خواهد از شخص مهمی سخن بگوید، اطلاعاتی درباره نقش فرهنگ‌پرور مادر آن شخص نیز بیان می‌کند که این نشان‌دهنده عمق توجه او به نقش زن در تاریخ است.^۴ این رویکرد باستانی پاریزی را می‌توان از شاخصه‌های تدوین شجره‌نامه‌ها و جایگاه آنها در تاریخ محلی دانست، زیرا آثار او مملو از نسب‌شناسی دودمان‌هاست و این کار او صرفاً به شجره‌ها و انساب کرمان خلاصه نمی‌شود و دودمان‌های دیگر ولایات ایران را هم دربرمی‌گیرد.

۱. همان، ص ۳۵۸-۳۶۰.

۲. محمدابراهیم باستانی پاریزی، خاتون هفت‌قلعه (تهران: روزبهان، ۱۳۷۳)، ص ۳۳۵.

۳. باستانی پاریزی، گذار زن از گذار تاریخ، ص ۱۸۴.

۴. محمدابراهیم باستانی پاریزی، گرگ بالان‌دیده (تهران: نشر علم، ۱۳۹۱)، ص ۴۱۲.

زن در موازنه تاریخ سیاسی محلی و ملی

مورخان ایرانی به‌ندرت درباره زندگی خصوصی بزرگان و امرا نوشته‌اند. در واقع سایه ستر تحولات سیاسی، اداری و نظامی مانع از آن شده است که نگاهشان را متوجه «اندرونی» کنند، خصوصاً از روابط بزرگان و امرا با زنان و روابط زنان خانواده با یکدیگر و دخالت آنها در سیاست مملکت بسیار به اجمال و کنایه سخن گفته‌اند، آن هم بیشتر زمانی است که زنان وارد عرصه سیاست شده باشند که ناگزیر باید به نقش آنها بپردازند. از دیدگاه باستانی پارسی، مردان «آنقدر اکراه دارند از اینکه نام زن را به زبان یا قلم آرند که گویی کتاب نامحرم است، همان حکایت صدا کردن قدیم [زنان را به نام فرزند پسر] در خانه‌های قدیمی است»^۱

سخن نگفتن از زنان و بی‌توجهی به آنان در تاریخ‌نگاری رسمی، علاوه بر ترسیدن از احتمال افشای نام آنها، شاید به دلایلی چند مربوط باشد، از جمله خصوصیات اخلاقی و روحی مورخان، حجب اجتماعی، عصمت مذهبی، سنت‌های فرهنگی و دلایل دیگر. اما این سبب نمی‌شود که از نقش تاریخ‌ساز زنان در تاریخ غفلت کرد، خصوصاً وقتی بدانیم که بسیاری از اوقات علت تغییرات سیاسی و حتی «کشته شدن سرداران و بزرگان و جنگ‌های بین‌الملل و آشفته‌گی اقتصاد و حتی سقوط دولت‌ها» مسائل خانوادگی بوده است.^۲ باستانی پارسی گاه در رویدادهای بزرگ جای پای زن را بیش از آنکه در نظر دیگر مورخان مهم بنماید، مورد توجه قرار می‌دهد.

باستانی پارسی با همان سلاست و روانی و البته ظرافت و نکته‌سنجی به نقش سیاسی زنان نیز پرداخته است. در تاریخ سیاسی ایران همواره مردان در حکمرانی و فرمانروایی گوی سبقت را از زنان ربوده‌اند، اما موارد استثنایی هم وجود دارند که زمینه را برای تبیین تحلیل‌های او درباره نقش سیاسی زنان فراهم می‌سازند، از آن جمله‌اند پادشاهان زن در اواخر روزگار ساسانیان، حکمرانان زن در تاریخ پادشاهی قراختاییان کرمان مانند قتلغ‌خاتون، و یا مادران و زنان مؤثری همچون ترکان‌خاتون، همسر ملکشاه سلجوقی، مهدعلیا همسر ناصرالدین شاه و ده‌ها نمونه دیگر.

از میان مقالات باستانی پارسی، چندین مقاله به «جای پای زن در تاریخ و سیاست» می‌پردازند، مانند «جای پای زن در شکست قادسیه»^۳ «جای پای زن در نبرد گوادولوپ»^۴ و مهم‌تر از همه مقالاتی با عنوان «زن و جنگ» در کتاب *گذار زن از گذار تاریخ* که صورت نهایی نقش زن را در نبردهای بزرگ

۱. باستانی پارسی، حصیرستان، ص ۱۸۷.

۲. محمدابراهیم باستانی پارسی، *بازیگران کاخ سبز* (تهران: نشر علم، ۱۳۸۶)، ص ۴۱۰-۴۱۲.

۳. این مقاله با اصلاحاتی در صفحات ۱۸۸-۲۱۲ *گذار زن از گذار تاریخ* بازنشر شده است.

۴. *گذار زن از گذار تاریخ*، ص ۲۱۳-۳۳۰.

نشان داده‌اند.^۱ همه این مقالات بیشتر به تاریخ سیاسی در هر دو سطح ملی و محلی اشاره دارند. اما در مقالات «گذار زن از گذار زندگی» (۱۳۵۷) رویکرد او به نقش زن در تاریخ سیاسی محلی پررنگ‌تر است. این مقالات که بعدها در سال ۱۳۸۴ به شکل کتاب درآمدند، مجموعه‌ای از سلسله‌مقالات او در نشریهٔ *یغما* بودند.

زنان در اشعار باستانی پاریزی

شعر بخش جدایی‌ناپذیر قلم و اندیشهٔ باستانی پاریزی است. او هم خود شاعر بوده و هم بر گنجینهٔ ادب فارسی و عربی تسلط داشته است. چنانکه گاه بنا به ضرورت در آثار تاریخی خود از شواهد شعری بهره گرفته است. به بیانی دیگر، زبان باستانی پاریزی در خلق متون تاریخی به شعر آمیخته است. با توجه به اینکه «شعر و طنز دو وجه غالب ادبی و مورد علاقهٔ باستانی پاریزی در تاریخ‌نگاری هستند، متناسب با هر موضوع تاریخی معمولاً بیت شعری از شاعران زبان فارسی را در نوشتهٔ خود جای داده و طنز را در تاریخ‌نگاری به‌مثابهٔ شکر در کنار قهوهٔ تلخ» دانسته است.^۲ شماری از وجوه مهم کاربرد شعر را در تحلیل‌های تاریخی باستانی پاریزی می‌توان چنین بیان کرد: پیوند میان تاریخ و سیاست، پیوند میان جامعه و مسائل اجتماعی، طنز و حتی برخی از ابعاد مهم رویدادهای تاریخی (مکان، زمان انسان) و از آن میان مسائل زنان.

در برخی از اشعار باستانی پاریزی که جنبهٔ انتقادی و اجتماعی دارد، زن در برابر مرد ستایش شده است. در دو مجموعهٔ شعری او، *یادبود من* (۱۳۲۷) و *یاد و یادبود* (۱۳۶۵)، در کنار موضوعاتی مانند جامعه، تاریخ و سیاست، مسائل زنان نیز کاملاً بازتاب یافته که البته آمیخته با نگاه طنزآمیز باستانی پاریزی به مسائل اجتماعی است.^۳

اشعار باستانی پاریزی بازتاب زمانهٔ اوست. او در اشعار خود هم‌زمان با تحولات اجتماعی به موضوع زن در جامعهٔ ایرانی نیز توجه دارد. مثلاً همان‌طور که در اشعار دههٔ ۱۳۲۰ او (مجموعهٔ *یادبود من*)، تحولات اجتماعی پس از شهریور ۱۳۲۰ و پیش از ملی شدن صنعت نفت به‌خوبی منعکس شده است،^۴ اشعار او در دهه‌های ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰، به‌ویژه در پی تحولات ناشی از تشکیل شورای زنان و اهمیت یافتن آنان در نهاد قانون‌گذاری پس از مجلس بیستم شورای ملی، به نقش‌آفرینی جدید سیاسی زنان در ایران اشاره دارد.

۱. همان، ص ۴۴۴-۴۸۹.

۲. باستانی‌راد، «باستانی پاریزی، محمدابراهیم»، ص ۹۲.

۳. محمدابراهیم باستانی پاریزی، *یاد و یادبود* (تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۵).

۴. باستانی‌راد، «باستانی پاریزی، محمدابراهیم»، ص ۹۲.

نگاه باستانی پاریزی به زن و برداشت‌های او از تاریخ اجتماعی در شعر «مهر دختر» به هم می‌آمیزد. این شعر که به ماجرای زنده به گور کردن دختران در شبه‌جزیره عربستان در عصر جاهلیت می‌پردازد، تحلیل روشنی از جامعه‌شناسی تاریخی عصر جاهلیت است:

او دخت را به سنت خود ننگ می‌شمرد	اعرابی‌ای خدای بدو داد دختری
شمع محبت دل او بیش می‌فسرد	هر سال کز حیات جگر گوشه می‌گذشت
حکم خرد به دست رسوم و سنن سپرد	روزی به خشم رفت و ز وسواس عار و ننگ
تا زنده‌اش به خاک کند سوی دشت بُرد	بگرفت دست کودک معصوم و بی‌خبر
طفلک به دست کوچک خود خاک می‌سترد ^۱	او گرم گور کنندن و از جامه پدر

باستانی متأثر از شرایط سیاسی و اجتماعی دوران زندگی خود، به‌ویژه در دهه‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۴۰ که دوره اوج اشعار او به شمار می‌رود، به جایگاه زن در تاریخ نیز توجه دارد. اشعار او در دهه ۱۳۲۰ که همزمان با دوران جوانی اوست، مناسب با فضای اجتماعی زنان و حتی با رویکرد مکانی مانند فضای پیرامون خیابان لاله‌زار، حضور دختران در فضای علمی دانشگاه تهران و حضور زنان در برنامه‌های موسیقی کشور سروده شده است. نباید فراموش کرد که باستانی پاریزی در موسیقی نیز دستی بر آتش داشته و با موسیقی‌دانان عصر خویش حشر و نشر داشته است. از آن گذشته در کتاب *نای هفت‌بند* نشان داده که در سرودن اشعار موسیقایی از تاریخ اجتماعی و فرهنگی روزگار خویش نیز بهره برده است. باستانی پاریزی در آثار منثور خویش نیز به فراوانی از شعر بهره برده است. کتاب *پیغمبر دزدان* او که تصحیحی از مجموعه مکاتیب و اشعار شیخ محمدحسن زیدآبادی متخلص به نبی‌الساقرین است، در موضوع زن از این نظر اهمیت دارد که «ام‌الساقرین»، همسر پیغمبر دزدان، نیز جای پای در روایت‌های او دارد. بر مهر نگین انگشتی این زن چنین نوشته بوده است:

من از این روی ام‌الساقرینم
که با پیغمبر دزدان قرینم^۲

کتاب *مار* در بتکده کهنه نمونه بارزی از بهره‌مندی باستانی پاریزی از شعر در تاریخ‌نگاری و نویسندگی است. نکته مهم در این کتاب بررسی توأمان نقش زن در تاریخ و سیاست و مقایسه این دو با نقش و کارکرد «مار» در ادب فارسی و برداشت‌های عامه از آن است.^۳ در همین قسمت باستانی پاریزی ورود

۱. باستانی پاریزی، *یاد و یادبود*، ص ۲۲۹؛ این شعر با عنوان «مهر دختر» در *گلزار زن/از گلزار تاریخ* تکرار شده است. نکته مهم این است که بیشتر اشعار مربوط به زن که سروده ایشان است و یا از مراجع ادبی استخراج شده، در جای‌جای این کتاب و به مناسبت ذکر شده‌اند.

۲. باستانی پاریزی، *پیغمبر دزدان*، ص ۴۲۵.

۳. محمدابراهیم باستانی پاریزی، *مار در بتکده کهنه* (تهران: نشر علم، ۱۳۸۸)، ص ۷۴.

زنان به عرصه سیاست را نه تنها توصیه نمی‌کند بلکه ایشان را از این کار برحذر می‌دارد.^۱ باستانی پاریزی بیشتر اشعاری که درباره جایگاه زن سروده و یا از مراجع ادبی استخراج کرده، به مناسبت‌های گوناگون در کتاب *گذار زن از گذار تاریخ* ثبت کرده و درباره هر موضوع تحلیل‌های تاریخی به دست داده است.

نقش علمی و آموزشی زنان

حضور زنان در عرصه‌های علمی، آموزشی و تربیتی از مهم‌ترین موضوعات تاریخ اجتماعی و فرهنگی ایران است. نقش ایشان به‌عنوان آموزگارانی هم در اندرونی و هم در عرصه بیرونی مقوله‌ای مهم در تاریخ نهادهای علمی و آموزشی ایران به شمار می‌رود. همان‌طور که در خصوص حضور زنان در عرصه سیاست از دیدگاه باستانی پاریزی گفته شد، محدودیت حضور زنان در عرصه‌های اجتماعی و آموزش نیز در تاریخ ایران مسئله‌ای فراگیر بوده است، چنانکه دستاورد یک تحقیق در این خصوص نشان می‌دهد:

فقدان حضور مؤثر عمومی زنان در عرصه اجتماعی و ضعف قدرت تصمیم‌گیری ایشان در حوزه عمل جمعی، در نتیجه اعمال شیوه تربیتی متفاوت از مردان و ممنوعیت آنان از سوادآموزی و مجبوری ایشان به انزواطلبی بوده است که الگوهای تربیتی خواهان آن بوده‌اند و مردان را به حفظ این سنت ترغیب و تشجیع می‌کرده‌اند. با وجود این، وجود استعداد فردی در برخی از زنان و انتهاز فرصت ایشان از شرایط مساعد پیرامونی، علی‌رغم بازدارندگی‌ها، شکوفایی استعدادها و آنان را ممکن و میسر می‌ساخته است که، به دلیل محصور ماندن در حوزه عمل شخصی، ناتوان از جریان‌آفرینی فرهنگی و اجتماعی بوده است.^۲

در تاریخ فرهنگی ایران نویسندگان، شاعران، هنرمندان و چهره‌های فرهنگی زن کم نیستند، اما تا شکل‌گیری آموزش و پرورش رسمی و گسترش نهاد آموزش عالی در سده اخیر چندان که باید، به‌درستی و روشنی، به آنها توجه نشده است.^۳ باستانی پاریزی به‌عنوان یکی از پیشگامان توجه به زنان قلم به دست نه تنها در بیشتر آثار خود از ایشان یاد کرده، بلکه بسیار از آنها نقل‌قول آورده و تحلیل‌ها و

۱. محمدرضا نجاریان، *سودابه صادقی بهنوی*، «اشارات ادبی در کتاب مار در بتکده کهنه باستانی پاریزی»، مجموعه مقاله‌های دهمین همایش بین‌المللی ترویج زبان و ادب فارسی (اردبیل: دانشگاه محقق اردبیلی و انجمن ترویج زبان و ادب فارسی ایران، ۱۳۹۴)، ص ۹۲.

۲. عطاءالله حسینی، کاترین بابایان (زیر نظر)، «تحلیل الگوهای آموزشی و تربیتی در تاریخ میانه ایران و عصر صفویه و بررسی تأثیر آنها بر انزوای اجتماعی زنان»، *تاریخ ایران*، ش ۷۱ (زمستان ۱۳۹۱-۱۳۹۲)، ص ۳۸.

۳. از اواخر عصر قاجار و همزمان با تحولات نوین در ایران توجه به حضور زنان در جامعه بیشتر شد. یکی از گام‌های مهم انتشار نشریه جهان زنان (از ۱۳۰۰ خورشیدی) در مشهد و همزمان با آن چاپ نشریه *ارشاد النسوان* در کابل بود. پس از تأسیس دانشگاه تهران (۱۳۱۳) و ورود رسمی زنان به عرصه آموزش عالی، زنان خود به‌عنوان آفرینندگان آثار ادبی بیشتر در جامعه علمی و ادبی ایران حضور یافتند. سازمان زنان ایران در سال ۱۳۴۵ تأسیس شد که یکی از کارهای آن تأسیس کتابخانه اختصاصی تحقیق درباره زن در سال ۱۳۴۹ بود. از جمله دستاوردهای این کتابخانه نشر *کتابنامه آثار زنان* بود که به آثار منتشرشده درباره زنان اختصاص داشت (*کتابنامه آثار زنان ایران* (تهران: سازمان زنان ایران، ۱۳۴۹)). بی‌تردید این جریان بر کسانی چون باستانی پاریزی تأثیر داشت. به‌ویژه آنکه وی در جریده‌نگاری مهارت داشت و برای بیشتر نشریات و مجلات اجتماعی مقالاتی را ترجمه (از عربی) و یا تألیف (با رویکرد تاریخ اجتماعی) می‌کرد.

روایت‌های خود را به آثارشان مستند کرده است. به‌علاوه، او از نقش زنانی که خود قلم به دست نبوده، اما در کنار قلم و دوات نویسندگان نام‌آور نشسته و دود چراغ خورده‌اند، غافل نمی‌ماند. چنانکه کتاب *گذار زن از گذار تاریخ* را به همسر عارفه خویس بی‌بی حبیبه حائری-دختر میرزایوسف ارشاد علی‌شاه که خانواده او از بزرگان خانقاه‌نشین کرمان بوده‌اند-تقدیم می‌کند و قدردان اوست که در بیش از ۶۰ سال زندگی مشترک این فرصت را برای او فراهم کرده است تا بتواند با فراغ بال ۶۰ کتاب خود را بنویسد. او پس از وفات همسر خویس این کتاب را به او تقدیم می‌کند. در جایی دیگر نیز چنین از او یاد می‌کند: من با اینکه بیش از پنجاه کتاب، زیر سایه مرحمت همین شریک زندگی نوشته‌ام که بسیاری از آنها بیش از پنج بار و ده بار چاپ شده است... و اندکی کمتر از هزار مقاله تاکنون چاپ کرده‌ام، و با اینکه این خانم بیش از پنجاه بار دعای سفر در گوش من خوانده و از زیر قرآن برای سفر حج و عتبات و پاریس و لندن و دهها نقطه دیگر مراد کرده است و همه دار و ندار خود را در راه سعادت من و فرزند نام سودا کرده، و به قول فلسفیون، وجود او در خانه من (خیر مطلق) است، با همه اینها، من هم مثل دکتر غنی از همه اسم می‌برم ولی از این زن اسم نمی‌برم که نمی‌برم.^۱

از همین نگاه، مورخان و نویسندگان و اندیشمندان را مورد خطاب قرار می‌دهد که چرا هیچ‌گاه از همسران خود در آثارشان یاد نکرده‌اند. به باور او، «گویی من باب رعایت جوانب خصوصی بوده، که از این امر دریغ کرده‌اند. و حال آنکه کیست که نداند دو تن هستند که در تدوین کیفیت حیات یک شخصیت تاریخی بی‌نهایت مؤثر هستند: یکی مادران، دیگر زنان و همسران.» این نگاه باستانی پاریزی آنجایی جذابیت و تأثیر خود را نمایان می‌سازد که به این جملات توجه شود: «غفلتی که این بزرگان در مورد همسران خودشان کرده‌اند... از طبری گرفته تا شیخ خرقانی از خواندمیر گرفته تا بیهقی، سقراط، شیخ انصاری، اعتمادالسلطنه و دکتر غنی، همه اینها حق بزرگ زنان خود را فراموش کرده‌اند.» مثلاً «طبری در زندگانی خویس عادات غذایی خاصی داشت، اما جالب اینکه هیچ کجا نامی از همسر این مرد بزرگ در میان نیست. در حالی که همه می‌دانیم که هر مرد بزرگ زنی بزرگ‌تر از خود دارد.»^۲

باستانی پاریزی اندیشمندی را که زنانشان را به حال خویس رها می‌کردند و در طلب علم، و حتی دین، به گوشه و کنار دنیا می‌رفتند، سرزنش می‌کند. او با اینکه از شیفتگان بیهقی، ناصر خسرو، فردوسی و دیگر بزرگان علم و ادب ایران است، اما رویکرد انتقادی خود را فراموش نمی‌کند، برای نمونه درباره ناصر خسرو می‌نویسد:

۱. باستانی پاریزی، *حصیرستان*، ص ۲۵۸.

۲. همان، ص ۱۷۷ و ۲۱۶ و ۱۸۸.

در هیچ کتاب و هیچ مجموعه‌ای، یادی از همسران فداکار هنرمندان و بزرگان ثبت نشده است. کیست که انکار کند میزان فداکاری زنی که شصت سال با ناصر خسرو همراهی و همداستانی کرد. وی هفت سال همسرش را در دهات بلخ بی‌سر و سامان و بی‌خرچی گذاشت، و به امید دیدن المستنصر بالله، خورشید فاطمی دیار مغرب، راهی دیار عرب و مصر شد. زنی با چنین مردی که ده‌ها سال سازگاری کرد تا توانست آثاری همچون قصاید غرای بی‌نظیر، سفرنامه، روشنایی‌نامه، جامع‌الحکمتین و امثال آن را به وجود آورد.^۱

باستانی پاریزی به آنان که در کتاب‌های عظیم خود حتی نامی و نشانی از زنان خویش نیاورده‌اند، اعتراض می‌کند. مثلاً درباره‌ی حاج ملاهادی سبزواری می‌گوید که بی‌گمان همسر او «وسایلی فراهم ساخته تا بزرگ‌ترین فیلسوف قرن گذشته ما به راحتی خیال بتواند کتاب اسرار/الحکم خود را به جامعه فیلسوفان عهد تقدیم کند»، ولی او «از همسر خود مطلقاً نامی» نبرده است.^۲

باستانی پاریزی اشاره‌ی جالبی به علی‌اکبر سیاسی و قاسم غنی دارد و اشاره‌ی او این نکته را نمایان می‌کند که این غفلت صرفاً به مورخان و نویسندگان و مشاهیر هزار سال پیش مربوط نمی‌شود، بلکه حتی در دوره‌ی معاصر و در زمانه‌ای که زنان در عرصه‌ی سیاسی و اجتماعی در پی تغییر جایگاه خود هستند، شخصی چون «دکتر سیاسی فراموش کرده در یک کتاب سیصد صفحه‌ای حتی یک بار نام مادرش را به زبان آورد.» همچنین همسر دکتر غنی سبزواری، «بانویی فداکار که توانست طی مجاهدت کم‌نظیر خود» دکتر غنی را سفیر و وزیر و استاد و مشاور و معلم شاه کند، «در هیچ کدام از کتاب‌های پرارزش دکتر غنی جایی درخور خویش ندارد.» در صورتی که همه‌ی یادداشت‌های دکتر غنی را همسر وی یادداشت و حفظ می‌کرده است.^۳ اقبال آشتیانی نیز «که خودش یک طبری اروپاگشته و سوربون دیده در روزگار ماست، از اینکه نام مادرش را ببرد دریغ می‌ورزد. مثل اینکه اسم ناموس آدم را نباید نامحرم بشنود.»^۴

در مقابل، باستانی پاریزی شیخ انصاری را ستایش می‌کند و می‌گوید «افسوس که هیچ کدام از بزرگان ما انصاف یا لااقل توجه مرحوم شیخ انصاری صاحب جواهر را نداشتند، که وقتی نگاه به انبوه رسالات، کتب و تألیفات خود می‌انداخت، ناچار اعتراف می‌کرد و می‌گفت: اگر عیال من از حقتش نمی‌گذشت من نمی‌توانستم این کتاب‌ها را بنویسم.» همچنانکه علامه طباطبایی را از همین دیدگاه تمجید می‌کند.^۵

۱. او ادامه می‌دهد: «همسر ناصر خسرو نه تنها سازگاری بلکه فداکاری کرد. این نکته را خود ناصر خسرو نیز اعتراف می‌کند: «مر مرا پرس از این زن، که مرا با او شصت یا بیش گذشته است دی و بهم.» باستانی پاریزی، گنار زن از گذار تاریخ، ص ۶۲.

۲. باستانی پاریزی، حصیرستان، ص ۲۲۱.

۳. همان، ص ۱۸۷ و ۱۹۲-۲۰۳.

۴. همان، ص ۱۸۳.

۵. همان، ص ۶۳ و ۱۸۵.

گویا در گذشته مردان، و حتی بزرگان مذهبی، از اینکه از جنس زن سخنی بگویند ابا داشتند و به خاطر حجب و حیا در جمع خود سخنی از زنان به میان نمی‌آوردند. بزرگان قدردانی و محبت خود را جز در محیط خانه ابراز نمی‌کردند و اعتقادی به درج آن در تاریخ نداشتند. از نظر آنها همین که به صورت کلی از جایگاه زن و حق مادر و همسر سخن گفته شود کافی است. تاریخ‌نگاران هم همین رویکرد را داشتند. آنها زنان را جزء مسائل خصوصی مردها به شمار می‌آوردند و از آنها جز در مواردی که تأثیر قابل توجهی در مسائل اجتماعی داشتند حرفی نمی‌زدند. و شاید باستانی پاریزی در اینجا بیش از کشف تاریخ، به تاریخ اعتراض کرده باشد. «پرده‌نشین» ماندن زنان در تاریخ ایران موضوعی است که بی‌تردید بر آرا و اندیشه‌های باستانی پاریزی تأثیر گذاشته است. شواهد بسیاری در تاریخ میانه ایران و سده‌های اخیر وجود دارد که نشان می‌دهد زنان بر پایه بسیاری از سنت‌های اجتماعی و فرهنگی مجال حضور در جامعه بیرونی را نداشته‌اند.^۱

ویژگی‌های زنان از دیدگاه باستانی پاریزی

باستانی پاریزی در تاریخ‌نگاری خویش به دنبال صفات و خصوصیتی از زنان بود که در تاریخ مجال بروز یافته و حتی تاریخ‌نویسان را وادار کرده است از آنها بنویسند. گویی او هر صفحه از تاریخ را که می‌خواند از ذهنش این می‌گذشت که آیا زن مایه انحراف و سرنگونی در تاریخ بوده یا مایه اصلاح و رشد؟ او به ویژگی‌هایی چون فداکاری، شجاعت از نوع زنانه، قناعت و آینده‌نگری، زیبا و رقیق‌القلب بودن، کدخداگری، لجباجت و کینه زنانه اشاره می‌کند و به سبک و سیاق خود برای هر کدام شواهدی از متون تاریخی می‌آورد. آنچه برای او در تاریخ‌نگاری مهم است، صرفاً تدوین تاریخ مؤنث در برابر تاریخ مذکر نیست، بلکه نگاه او به زن در تاریخ، نگاهی است مکمل. وی تاریخ‌نگاری بدون توجه به نقش زن را ناقص می‌داند. به بیان او، نواب و کیل یزدی که با دموکرات‌ها سروکار داشت «وقتی سالدات روس سرتاسر ایران را گرفت (?) حتی کرمان را از قشون خود پر کرد، یک نفر آلمانی که در کرمان مانده بود، یکی از رعایای کرمان او را به خانه برد، بدون اینکه صد دینار از او بخواهد، نگهداری کرد. اهل و عیال او به قول نواب و کیل چه فداکاری کرده‌اند. یک سال مرد غریبه را در سال قحطی، نان و خرجی داده‌اند و حتی همسایه هم خبر نشده است.»^۲ از دیگر سو، یک زن روستایی فداکار را ستایش می‌کند که به اندازه صد مرد قدرت روحی داشته است: «حرفی را که ما اهل تاریخ که بعضی‌مان ادعای مردی و مردانگی هم داریم بعد از هزار و سیصد سال از ترس خراسانی‌ها و هم‌ولایتی‌های ابومسلم با ترس و

۱. شواهد بسیاری در این خصوص وجود دارد. برای مطالعه برخی از این شواهد با رویکرد الگوهای آموزشی- تربیتی، بنگرید به: حسنی و بابایان، ص ۴۵-۵۶.

۲. باستانی پاریزی، کوه‌ها با هم‌اند، ص ۲۳۳.

لرز به زبان می‌آوریم، این زن ۲۵ سال بعد از ابومسلم و در حضور یاران و خونخواهان بی‌امان ابومسلم به زبان آورده است.»^۱

در نگاه قهرمان محوری هم باستانی پاریزی همین رویکرد را دارد: «قهرمانان شاهنامه عموماً مردها هستند و طبعاً خوانندگان آن هم مردهای جنگجو و برتری طلب. اما یک مورد استثنایی هست که اساس داستان بر احوال یک زن نهاده شده و در واقع قهرمان آن یک زن است، در حالی که تقلیدی است از شاهنامه و معروف است به جهان شاهنامه.»^۲

نتیجه گیری

باستانی پاریزی در شمار پژوهشگران و مورخان است که صاحب سبکی ویژه خود است. او با کمک گرفتن از تاریخ فرودستان یا تاریخ عامه، آثار خود را در موضوعاتی مانند تاریخ کرمان و پاریز (تاریخ محلی)، جامعه و مردم‌شناسی تاریخی (تاریخ اجتماعی) و تاریخ زن به گونه‌ای تدوین کرده است که همه گروه‌ها و اصناف می‌توانند از آن بهره ببرند و از این رو تاریخ‌نویسی او «عامه‌پسند» تلقی می‌شود. در این میان، بررسی جای پای زن در تاریخ از مهم‌ترین مؤلفه‌های نگاه باستانی پاریزی به تاریخ است. او یکی از نقاط ضعف آثار تاریخی را بی‌توجهی مورخان به نقش زن در تحولات و رویدادهای گوناگون تاریخی می‌داند.

باستانی پاریزی از زمانی که نخستین اثر خود را با عنوان «تقصیر با مردان است، نه زن‌ها» در جراید کرمان منتشر کرد تا آنگاه که کتاب *گذار زن از گذار تاریخ* را نوشت، همواره توجه ویژه‌ای به «جای پای زن» در تاریخ، اقتصاد، جامعه، فرهنگ و سیاست داشت و حتی در اشعار او نیز این موضوع قابل تأمل است. بررسی اندیشه‌های باستانی پاریزی در این باره نشان می‌دهد که او با نگاهی به ضرب‌المثل «همیشه پای یک زن در میان است» تاریخ را کاویده و از درون تحلیل‌های خود جای پای زن را در تاریخ نشانه‌یابی کرده است.

مهم‌ترین دستاورد باستانی پاریزی در این واکاوی، بررسی نقش اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی زنان در نهادهای گوناگون و در همه لایه‌های تاریک و روشن تاریخ است. این ایده که باستانی پاریزی «تاریخ را از غار تاریک» به روشنی آورد و به مثابه «صیاد لحظه‌های تاریخ» توانست تلخی قهوه تاریخ را به شکر ادبیات و طنز شیرین کند، نشان می‌دهد که توجه او به تاریخ اجتماعی مردم در عمل به نتیجه رسید. و در این عرصه «زن» مهم‌ترین جلوه توجه او به نگارش تاریخ اجتماعی و تاریخ مردم است.

۱. باستانی پاریزی، *مادر بتکده کهنه*، ص ۲۴۴.

۲. محمدابراهیم باستانی پاریزی، *شاهنامه آخرش خوش است* (تهران: نشر علم، ۱۳۸۳)، ص ۴۷۱.

نقد جدی برخی از پژوهشگران به حوزه فکری باستانی پاریزی و تألیفات و تحقیقاتش این است که او در مجموعه آثار خویش، و از آن جمله در کتاب *گذار زن از گذار تاریخ*، برای نشان دادن جای پای زن در تاریخ نه تنها ادله کافی فراهم نمی‌کند، بلکه در برخی جاها رویدادهای بزرگ را به علت‌هایی معمولی و گاه کم‌اهمیت پیوند می‌دهد و آنها را بسیار مهم قلمداد می‌کند. این برداشت از آنجا که به سبک خاص باستانی پاریزی در تحریر و نقل روایت مربوط است، گاه به حساب نوع قلم او و سبک نگارشش گذاشته می‌شود.

کتابنامه

- باستانی پاریزی، محمدابراهیم. «جای پای زن در شکست قادسیه»، یغما، س ۱۳، ش ۱، ۱۳۳۹، ص ۲۹-۳۵.
- _____ *وادی هفت واد*، ج ۱، تهران: سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۵.
- _____ *یاد و یادبود*، تهران: نشر علمی، ۱۳۶۵.
- _____ *خاتون هفت‌قلعه*، تهران: روزبهان، ۱۳۷۳.
- _____ *شمعی در طوفان*، تهران: نشر علم، ۱۳۷۸.
- _____ *درخت جواهر*، تهران: نشر بهنام، ۱۳۷۹.
- _____ *ازدهای هفت‌سر*، تهران: نشر نامک، ۱۳۸۰.
- _____ *حصیرستان*، تهران: نشر علم، ۱۳۸۲.
- _____ *حماسه کویر*، تهران: نشر علم، ۱۳۸۲.
- _____ *شاهنامه آخرش خوش است*، تهران: نشر علم، ۱۳۸۳.
- _____ *گذار زن از گذار تاریخ*، تهران: نشر علم، ۱۳۸۴.
- _____ *هواخوری باغ با گوهر شب چراغ*، تهران: نشر علم، ۱۳۸۵.
- _____ *بازیگران کاخ سبز*، تهران: نشر علم، ۱۳۸۶.
- _____ *پیغمبر دزدان*، تهران: نشر علم، ۱۳۸۶.
- _____ *مار در بتکده کهنه*، تهران: نشر علم، ۱۳۸۸.
- _____ *گرگ پالان دیده*، تهران: نشر علم، ۱۳۹۱.
- _____ *کوه‌ها با هم‌اند*، تهران: نشر علم، ۱۳۹۴.
- باستانی پاریزی، حمید و حمیده (به کوشش). *شاعر تاریخ: یادگارنامه محمدابراهیم باستانی پاریزی*، تهران: نشر علم، ۱۳۹۴.
- باستانی‌راد، حسن. «باستانی پاریزی، محمدابراهیم»، *دانشنامه زبان و ادب فارسی*، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۷۹، ص ۹۲-۹۴.
- _____ «مکتب تاریخ‌نگاری کرمان»، *پژوهشگران فرهنگ*، س ۳، ش ۹-۱۰، زمستان ۱۳۸۳.

- _____ «تأملی در خودمشت‌مالی»، کتاب *ماه تاریخ و جغرافیا*، مهرماه ۱۳۸۱، ص ۹-۱۲.
- _____ «باستانی پاریزی وارث والاتبار بی‌هقی»، *حافظ*، ش ۲۳، ۱۳۸۴، ص ۳۱-۳۲.
- _____ «از کُت و سُمبه‌های پاریز تا گذرهای پَت و پهن تاریخ»، *فرهنگ امروز*، س ۳، ش ۱۵، تابستان ۱۳۹۵، ص ۹۸-۱۰۰.
- جم، پدرام. «دختری درون قلعه است؛ قلعه دخترها و داستان‌هایشان»، *دوماهنامه فرهنگ و ادبیات عامه*، س ۷، ش ۲۶، خرداد و تیر ۱۳۹۸، ص ۱۲۹-۱۴۷.
- حسینی، عطاءالله، بابایان، کاترین (زیر نظر). «تحلیل الگوهای آموزشی و تربیتی در تاریخ میانه ایران و عصر صفویه و بررسی تأثیر آنها بر انزوای اجتماعی زنان»، *تاریخ ایران*، ش ۷۱، زمستان ۱۳۹۱-بهار ۱۳۹۲، ص ۳۸-۸۵.
- خیراندیش، عبدالرسول. «نقد و نظر درباره تاریخ‌نگاری باستانی پاریزی»، کتاب *ماه تاریخ و جغرافیا*، دی‌ماه ۱۳۸۲، ص ۳۷-۴۳.
- دهباشی، علی. «یادگارنامه دکتر محمدابراهیم باستانی پاریزی: مردی از تبار تاریخ و فرهنگ»، *بخارا*، ش ۴۶، آذر و دی ۱۳۸۴، ص ۱-۵۰.
- رنجبر، محمدعلی. «پارادایم‌شناسی تاریخ‌نگاری باستانی پاریزی»، *پژوهش‌های علوم تاریخی*، دوره ۸، ش ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۵، ص ۳۷-۵۶.
- زندیه، حسن. از پاریز تا پردیس، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۹۳.
- عزیزی، حسین. «جایگاه علمی زنان در تاریخ‌نگاری مسلمین»، *پژوهش‌های تاریخی*، دانشکده ادبیات دانشگاه اصفهان، ش ۲۵، ۱۳۹۴، ص ۸۵-۱۰۲.
- فصیحی، سیمین. *جریان‌های اصلی تاریخ‌نگاری در دوره پهلوی*، تهران: نشر نوند، ۱۳۷۲.
- _____ *کتابنامه آثار زنان ایران*. تهران: سازمان زنان ایران، ۱۳۴۹.
- نجاریان، محمدرضا، صادقی بهنویی، سودابه. «اشارات ادبی در کتاب مار در بتکده کهنه باستانی پاریزی»، مجموعه مقاله‌های دهمین همایش بین‌المللی ترویج زبان و ادب فارسی، اردبیل: دانشگاه محقق اردبیلی و انجمن ترویج زبان و ادب فارسی ایران، ۱۳۹۴، ص ۸۸-۱۰۸.
- Mathee, Rudi April. "In Memoriam, Mohammad Ebrahim Bastani-Parizi (1925-2014)", Perspectives on History, *The Newsmagazine of the American Historical Association*, April 2015, online: www.historians.org.

تحلیلی بر فعالیت‌ها و رویکردهای انجمن زردشت در تعامل با

ایران

نوع مقاله: پژوهشی

پرستومظفری^۱/حسین رسولی^۲

چکیده

تأسیس کشور عراق در دهه سوم قرن بیستم و منضم شدن مناطق کردنشین به این کشور باعث ناامیدی کردها از وعده‌های انگلستان و جامعه ملل برای ایجاد کشوری مستقل در مناطق کردنشین امپراتوری عثمانی شد. از این رو، زمینه‌های شکل‌گیری جنبش‌ها و انجمن‌های ناسیونالیستی در میان کردها برای کسب خودمختاری و استقلال فراهم گردید. «کمیتۀ زردشت» یکی از این انجمن‌ها بود که به همت برخی از روشنفکران کرد در شهر سلیمانیه عراق تأسیس شد. در مقاله حاضر تلاش شده است ضمن اشاره به زمینه‌ها و چگونگی شکل‌گیری انجمن زردشت، رابطه آن با کشور ایران بررسی گردد و به این سؤال پاسخ داده شود که انجمن زردشت برای جلب حمایت ایران چه اقداماتی کرد و در مقابل کشور ایران چه واکنشی از خود نشان داد؟ یافته‌های پژوهش نشانگر آن است که انجمن زردشت با تأکید بر پیشینه مشترک تاریخی و اشتراکات فرهنگی کردها و ایرانیان سعی در جلب حمایت ایران در دوره رضاشاه داشت. در مقابل، دولت ایران در ابتدا از کمیتۀ زردشت پشتیبانی کرد، اما کمی بعد بنا به دلایل سیاسی از حمایت خود دست برداشت. واژگان کلیدی: انجمن زردشت، کردها، ایران، اشتراکات فرهنگی، پهلوی اول.

An Analysis of the activities and approaches of Zardusht Society in interaction with Iran

Parastoo Mozafari³/Hasan Rasouli⁴

Abstract

The establishment of Iraq in the third decade of the 20th century and the annexation of the Kurdish areas to this country made Kurds disappointed in the promises made by Britain and the League of Nations for the creation of an independent state in the Kurdish parts of the Ottoman Empire. Therefore, the basis was laid for the formation of Kurdish nationalist movements and associations for autonomy and independence. One of these associations, "The Zardusht Society", was founded by some Kurdish intellectuals in the Iraqi city of Sulaymaniyah. The present study aims to examine the Society's relationship with Iran. Furthermore, the article tries to explain the roots and the manner of its formation and to answer the question of how the Society tried to obtain Iranian support, and lastly Iran's response. The findings of the study indicate that the Zardusht Society tried to gain Iranian support during the reign of Reza Shah by emphasizing the common historical past and cultural affinity between Kurds and Iranians. The Iranian government, for its part, after initial support for the Zoroastrian Committee, withdrew its support for political reasons. Keywords: Zardusht Society, Kurds, Iran, Cultural Affinity, the First Pahlavi.

۱. دانشجوی دکتری تاریخ ایران دوره اسلامی دانشگاه لرستان، لرستان، ایران.

۲. دانش آموخته دکتری تاریخ ایران دوره اسلامی دانشگاه تبریز *تاریخ دریافت ۱۴۰۰/۱۰/۲۷ * تاریخ پذیرش ۱۴۰۱/۱۱/۱۷.

3. Phd Candidate in History of Islamic Iran, Lorestan University, Lorestan, Iran,

Email: parastoomozafari@yahoo.com.

4. PHD Graduate in History of Iran in Islamic Period, Tabriz University, Email: hosseinrasouli57@yahoo.com.

مقدمه

با آشکار شدن نشانه‌های ضعف امپراتوری عثمانی، اندیشه‌های ناسیونالیستی در میان اقوام تحت حاکمیت آن قوت گرفت. در این میان، ساختار عشیره‌ای و موقعیت جغرافیایی مناطق کردنشین باعث شد کردها دیرتر از بقیه اقلیت‌ها به خودآگاهی ملی برسند. با وجود این، وقوع جنگ جهانی اول و فروپاشی امپراتوری عثمانی فرصتی تاریخی در اختیار کردهای ساکن امپراتوری نهاد تا برای تشکیل کشوری مستقل اقدام کنند. اما تحولات سیاسی منطقه و خصوصاً پدید آمدن دولت عراق که با تلاش قدرت‌های خارجی و به‌خصوص انگلستان تشکیل شد، امید کردها را برای تأسیس حکومتی مستقل کمرنگ نمود. این مسئله سبب شد برخی از روشنفکران کرد با تأسیس احزاب و انجمن‌هایی برای کسب استقلال یا خودمختاری گام بردارند. «انجمن زرتشت» یکی از این انجمن‌ها بود که در شهر سلیمانیه عراق پدید آمد. این انجمن هرچند عمری کوتاه داشت، از همان ابتدا به‌منظور حفظ موجودیت فرهنگی و سیاسی کردها و استقلال آنها از حکومت‌های ترک و عرب، با تأکید بر اشتراکات فرهنگی و تاریخی کردها با ایرانیان، در پی ایجاد ارتباط با دولت ایران و کسب حمایت آن برآمد. در مقاله حاضر تلاش می‌شود رابطه این انجمن با ایران نقد و بررسی شود.

دربارۀ منابع و همچنین پیشینه پژوهش باید گفت که با توجه به عمر کوتاه انجمن زرتشت و همچنین فعالیت‌های پنهانی آن، به غیر از برخی از اسناد موجود در آرشیو نیروی هوایی بریتانیا و همچنین وزارت امور خارجه ایران و برخی از اشارات جسته و گریخته در زندگی‌نامه و خاطرات برخی از اعضای انجمن^۱، متأسفانه روزنامه‌ها و کتاب‌هایی که در زمان فعالیت این حزب در عراق و ایران چاپ شده‌اند نامی از آن نبرده‌اند. همین مسئله شناخت جامع این انجمن را با مشکلات جدی روبه‌رو ساخته است. در ایران تاکنون پژوهش مستقلی درباره انجمن زرتشت صورت نگرفته است، اما برخی از پژوهشگران کرد ساکن عراق در سال‌های اخیر به معرفی آن پرداخته‌اند. کمال مظهر در مجموعه مقالاتی با عنوان «خیر و بی‌ری راپورت نویسی کورد»^۲ در مجله رنگین (در سال ۱۹۹۶)، با استفاده از اسناد و گزارشات موجود در آرشیو نیروی هوایی بریتانیا، به نگارش اولین پژوهش مستقل در زمینه چگونگی شکل‌گیری و اهداف و برنامه‌های این انجمن پرداخته است.^۳ مظهر ضمن اشاره به کمبود شدید منابع در مورد این انجمن، وجود یک نفر جاسوس کرد وابسته به انگلیس در میان اعضای انجمن و حفظ گزارش‌های او در آرشیو بریتانیا

۱. از جمله این آثار می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: سه‌لام، دیوانی سه‌لام (بغداد: چاپخانه سلمان الاعظم، ۱۹۹۱)؛ تارام، تاوریک له میژوو: کومه‌له‌ی زمرده‌شت له میژوووی کورددا، گوفاری به‌یان، به‌غدا، ز ۱۹، تشرینی دووه‌می ۱۹۷۴، ل ۸؛ کمال مظهر، «صفحات من الماضي یروپها الاستاذ فواد مستی»، *التاخی* (جریده)، بغداد، العدد ۱۵۸۲، الاتنین ۱۱، آذار ۱۹۷۴.

۲. «خیر و فایده جاسوسی کرد»

۳. که‌مال مه‌زه‌هر، چه‌ند لاپه‌ره‌یک له میژوووی گه‌لی کورد، ج ۲ (هه‌ولیر: موکریانی، ۲۰۰۱)، ص ۲۸۹-۳۰۸.

را نعمتی بزرگ برای کسب آگاهی بیشتر در مورد فعالیت‌های آن دانسته است. صدیق صالح، یکی دیگر از محققان عراقی، در مقاله‌ای با عنوان «کومه‌له‌ی سه‌ربه‌خویی کوردستان له چند به‌لگه‌نامه‌یه‌کدا»^۱ چند سند مرتبط با انجمن زرتشت را بررسی کرده و در مورد برخی از اعضای آن اطلاعات خوبی به دست داده است.^۲ یاسین سردشتی، یکی دیگر از محققان کرد عراقی، نیز تلاش کرده است روابط انجمن زرتشت را با کشور ایران بررسی کند، اما عدم دسترسی به اسناد موجود در آرشیو وزارت خارجه ایران سبب شده که وی نتواند به صورت کامل به این موضوع بپردازد.^۳ در جستار حاضر تلاش می‌شود با تکیه بر اسناد آرشیو وزارت امور خارجه ایران و منابع در دسترس چگونگی شکل‌گیری، اهداف و روابط متقابل انجمن زرتشت و ایران بررسی گردد.

روند شکل‌گیری ناسیونالیسم کرد

شکل‌گیری ایده‌ی کردبودگی و آگاهی از آن را می‌توان در آثار ادبی و تاریخی قرن شانزدهم تا اواخر قرن نوزدهم جست‌وجو کرد. هرچند احمد خانی را نمی‌توان یک ناسیونالیست واقعی به معنای مدرن کلمه خواند، اما چون آثار او به‌ویژه *مهم و زین* در بیشتر مراحل تکوین جنبش کرد نقش بارزی داشته است، می‌توان او را «پدر ناسیونالیسم کرد» قلمداد کرد.^۴ پس از او اولین کسی که پیامی ناسیونالیستی از *مهم و زین* دریافت کرد، حاج قادر کویی (۱۸۱۷-۱۸۹۷) شاعر و نویسنده کرد بود. او بر بیداری ملی کرد در کردستان عراق و ترکیه تأثیر عمیقی گذاشت.^۵ ادموندز او را «پیام‌آور» آغازین «فرم مدرن ناسیونالیسم کردی» می‌داند.^۶ به اعتقاد درک کینان، نخستین کوشش ناسیونالیستی کردها به مفهوم جدید کلمه، قیام امیر بدرخان حاکم جزیره بن عمر در سال ۱۲۲۲ ش/ ۱۸۴۳ م برای ایجاد حکومت کردی بود.^۷ قیام دیگری که پس از بدرخان روی داد، قیام شیخ عبیدالله نه‌ری در سال ۱۲۵۹ ش/ ۱۸۸۰ م بود. دلیل اصلی ناسیونالیستی خواندن این شورش هدف شیخ برای تشکیل یک دولت کرد بود. او تنها راه نجات و آزادی مردم سیه‌روز کرد را «ایجاد کردستان مستقلی که کردستان ایران و عثمانی را در خود متحد سازد» می‌دانست.^۸

۱. «جمعیت استقلال کردستان در برخی از اسناد»

۲. صدیق صالح، «کومه‌له‌ی سه‌ربه‌خویی کوردستان له چه ند به‌لگه‌نامه‌ها»، گوپاری ژین ژماره ۱ (۲۰۰۹)، ص ۱۴۳-۱۷۴.

۳. یاسین سردشتی، *دراسات تاریخیه المعاصره* (بی‌جا: بی‌نا، ۲۰۱۸)، ص ۹۸-۱۲۳.

۴. مارتین ون بروئیس، «مهم و زین احمدخانی و نقش آن در بیداری ملی کرد»، در *گفتارهایی در خاستگاه ناسیونالیسم کرد*، گردآورنده عباس ولی، ترجمه مراد روحی (تهران: چشمه، ۱۳۹۸)، ص ۸۵.

۵. همان، ص ۷۴-۷۵.

۶. امیر حسن‌پور، «ساخت هویت کردی: منابع ادبی و تاریخی پیش از قرن بیستم»، در *گفتارهایی در خاستگاه ناسیونالیسم کرد*، گردآورنده عباس ولی، ترجمه مراد روحی (تهران: چشمه، ۱۳۹۸)، ص ۱۸.

۷. درک کینان، کردها و کردستان، ترجمه ابراهیم یونسی (تهران: نگاه، ۱۳۷۶)، ص ۶۹.

۸. کریس کوچرا، جنبش ملی کرد، ترجمه ابراهیم یونسی (تهران: نگاه، ۱۳۷۷)، ص ۲۶.

شدت گرفتن جریان افول و سقوط امپراتوری عثمانی در سال‌های نخست قرن بیستم که به انقلاب مشروطیت عثمانی و اقتدار ترک‌های جوان انجامید، زمینه تسریع و رشد فعالیت ناسیونالیسی را در میان اقوام مختلف تابع عثمانی فراهم ساخت. اعضای خاندان‌های بدرخانی، نه‌ری و بابان با مشارکت در برخی از سازمان‌های سیاسی نظیر کمیته اتحاد و ترقی، همگام با سایر اقوام، نقش فعالی در مبارزه با استبداد دستگاه خلافت داشتند. از جمله اعضای سرشناس کرد این کمیته مدحت مقداد بدرخان و عبدالرحمان بدرخان بودند که نخستین روزنامه کردی را با عنوان *کردستان* در میانه سال‌های ۱۸۹۸ تا ۱۹۰۲ در قاهره منتشر کردند. به قدرت رسیدن ترک‌های جوان در سال ۱۲۸۷ش/۱۹۰۸م و آزادی‌های نسبی سیاسی و مدنی اقوام و ملل تابعه سراسر امپراتوری عثمانی به دنبال این واقعه، بستر مناسبی را برای رشد ملی‌گرایان کرد عثمانی فراهم ساخت. در همین سال نخستین سازمان سیاسی کرد در استانبول با نام «جمعیت تعالی و ترقی کردستان» به همت افرادی چون میر امین‌عالی بدرخان، سید عبدالقادر، ژنرال شریف پاشا تأسیس شد. پس از آن جمعیت‌های دیگری مانند «جمعیت استقلال کرد» توسط میر ثریا بدرخان در قاهره و همچنین «جمعیت متعالی بودن کردستان»، «جمعیت انجمن اجتماعی کردستان» و «حزب ملی کرد» در استانبول شکل گرفتند.^۱ با پررنگ شدن باورها و علایق «پان ترکیسم» در میان اعضای نهضت‌های ترک‌های جوان، تاب و تحمل ترک‌ها از اوضاع و شرایط به‌وجودآمده به سر آمد و بدین علت تصمیم گرفتند تمامی باشگاه‌ها، روزنامه‌ها و مدارس کردی را ببندند. این حادثه موجب شد فعالیت‌های ناسیونالیستی به کردستان عراق و ناحیه موصل انتقال یابد.

پس از پایان جنگ جهانی اول، جریان‌ها و گروه‌های ملی‌گرای کرد در عثمانی فعالیت خود را از سر گرفتند. جمعیت تعالی کردستان در سال ۱۹۱۸م دوباره شروع به فعالیت کرد. کوشش این جمعیت سیاسی تأمین مزایای «اصول ویلسون» درخصوص تعیین سرنوشت ملل تابعه امپراتوری عثمانی خصوصاً ملت کرد بود. پیمان سور^۲ که در ۱۰ اوت ۱۹۲۰ بین متفقین و حکومت ترکیه منعقد گردید و در آن تشکیل یک دولت مستقل کرد، همچون دیگر کشورهای مستقل عرب، پیش‌بینی شده بود،^۳ برای اولین بار فرصت تشکیل یک دولت مستقل را برای کردها فراهم ساخت. موفقیت ناسیونالیست‌های ترک در تشکیل دولت جدید ترکیه و تلاش آنها برای ملحق ساختن ولایت موصل به ترکیه از یک طرف و استراتژی جدید دولت انگلستان مبنی بر تشکیل کشور جدید عراق از طرف دیگر، دولت انگلستان را وادار ساخت تا در سال ۱۹۲۳م پیمان جدیدی با عنوان «لوزان» با ترکیه امضا کند که در آن هیچ

۱. بله‌چ شیرگو، کیشه‌ی کورد، میژینه و نیستای کورد، وهرگیرانی محمهد همه‌باقی (سه‌قز، چاپه‌مهنی محمه‌دی، ۱۹۹۰)، ص ۵۰-۵۲.

2. Sevres

۳. نادر انتصار، سیاست کردها در خاورمیانه، ترجمه عرفان قانعی‌فرد (تهران: نشر علم، ۱۳۹۰)، ص ۱۱۱.

سخنی از تشکیل دولت مستقل کرد به میان نیامده و تنها بر تساوی حقوق مدنی و سیاسی اقلیت‌های غیرمسلمان تأکید شده بود.^۱

انگلیسی‌ها در ابتدا کردها را به استقلال خواهی و تأسیس حکومت کردستان ترغیب می‌کردند، اما همچنانکه یکی از اعضای انجمن زرتشت به درستی اشاره کرده است، مقصود اصلی آنها از این سیاست فقط کسب منافع شخصی و استیلا بر کردستان بود.^۲ به همین دلیل دولت انگلیس پس از آنکه برای احراز سلطه بر خاورمیانه و همچنین دست انداختن بر حوزه‌های نفتی منطقه تصمیم گرفت با الحاق سه ولایت بغداد، بصره و موصل کشور دست‌نشاندهٔ عراق را تأسیس کند، سیاست خود را در قبال کردها تغییر داد. در کشور تازه تأسیس عراق، کردهای سنی‌مذهب در برابر اعراب شیعه‌مذهب و زنه‌ای متعادل بودند و وجود آنها برای حفظ سلطهٔ سنی‌ها بر عراق ضروری بود. به علاوه، پس از جنگ جهانی اول احراز سلطه بر خاورمیانه از طریق عراق و جلب همکاری دولت‌های ایران و ترکیه با اندیشهٔ تأسیس یک کشور کرد سازگاری نداشت.^۳ از این رو، انگلستان تمام تلاش خود را برای منضم کردن مناطق کردنشین به کشور تازه تأسیس عراق به کار گرفت. بدین ترتیب، در سال ۱۹۲۶م/۱۳۲۵ش حکومت نیمه‌مستقل کرد در سلیمانیه برپیده شد و ولایت سلیمانی به‌عنوان یک استان ضمیمهٔ حکومت عراق گردید.^۴

سیاست جدید دولت انگلستان نارضایتی کردها را به دنبال داشت و به قیام و درگیری میان کردها و کشور عراق انجامید. یکی از مهم‌ترین قیام‌ها قیام شیخ محمود برزنجی بود. شیخ محمود پس از یک دوره درگیری و سازش در سال ۱۹۲۷م/۱۳۰۶ش از نیروهای انگلستان و عراق شکست خورد و سرانجام پس از آنکه در آخرین قیام خود در سال ۱۳۱۰ش/۱۹۳۱م بر ضد دولت عراق توفیقی به دست نیاورد، تسلیم و برای مدتی به جنوب عراق تبعید شد.^۵ همزمان در کشور ترکیه نیز سیاست دولت در نادیده گرفتن حقوق ملی و مدنی کردها و انجام اقداماتی چون ممنوعیت استفاده از زبان کردی و قتل و تبعید رؤسای قبایل باعث بروز قیام‌هایی شد، از جمله قیام شیخ سعید پیران در سال ۱۹۲۵م/۱۳۰۴ش و قیام آرات به رهبری احسان نوری پاشا در سال ۱۹۳۰م/۱۳۰۹ش. قیام‌های مذکور نیز همچون قیام شیخ محمود سرانجامی نداشتند و توسط دولت ترکیه سرکوب شدند.^۶

۱. واسیلی نیکیتین، کرد و کردستان «بررسی از دیدگاه سیاسی، جامعه‌شناسی و تاریخی»، ترجمهٔ محمد قاضی (تهران: درایت، ۱۳۷۸)، ص ۳۹۴.

۲. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجهٔ ایران، س ۱۳۹۷، کارتن ۴۹، پوشهٔ ۶ سند ۱۷.

۳. رابرت السن، قیام شیخ سعید پیران، ترجمهٔ ابراهیم یونسی (تهران: نگاه، ۱۳۷۷)، ص ۲۵-۲۷.

۴. محمد امین زکی‌بیگ، زبدهٔ تاریخ کرد و کردستان، ترجمهٔ یدالله روشن اردلان (تهران: توس، ۱۳۸۸)، ص ۱۹۳.

۵. کریس کوچرا، جنبش ملی کرد، ترجمهٔ ابراهیم یونسی (تهران: نگاه، ۱۳۷۷)، ص ۷۳-۹۷، ۱۲۵-۱۴۴.

۶. برای آگاهی از این قیام‌ها از جمله بنگرید به: کوچرا، ص ۱۰۰-۱۳۳؛ عصمت شریف وائل کندال، مصطفی نازدار، کردها، ترجمهٔ ابراهیم یونسی (تهران: روزبهان، ۱۳۷۹)، ص ۱۰۷-۱۲۲؛ دیوید مک‌داول، تاریخ معاصر کرد، ترجمهٔ ابراهیم یونسی (تهران: پانینه، ۱۳۸۳) ص ۳۳۸-۳۵۸.

زمینه‌ها، اهداف و چگونگی شکل‌گیری انجمن زرتشت

دهه سوم قرن بیستم را باید یکی از پرگوش و خروش‌ترین سال‌های فعالیت احزاب سیاسی در کردستان عراق دانست. شکست قیام‌ها و ناکامی مبارزات نظامی از یک‌سو و سرکوب زبان و فرهنگ کردی و انکار هویت قومی کردها از طرف حکومت تازه‌تأسیس کمالیستی ترکیه از سوی دیگر، بیش از پیش روشنفکران کرد را به سوی مبارزات سیاسی و ایجاد احزاب و تشکل‌های سیاسی و فرهنگی متمایل ساخت.^۱ اعمال سیاست‌های سخت‌گیرانه در قبال کردها در ترکیه باعث شد کانون جنبش‌ها و فعالیت‌های کردها از قسمت‌های شمالی به قسمت‌های جنوبی کردستان و خصوصاً شهر سلیمانیه منتقل شود. چنانکه یکی از افسران نیروی هوایی انگلستان در گزارش خود از اوضاع کردستان عراق در سال ۱۹۲۷م/۱۳۰۶ش اشاره کرده است، در این دوران «تمام کردها، کارمندان دولتی، عشایر و مردم شهری کم‌کم به اندیشه استقلال»^۲ گرویده بودند. در سال ۱۹۲۷م/۱۳۰۶م افرادی چون رفیق افندی، رمزی افندی، فایق بیگ و... جمعیت «زانستی کردستان» را با هدف بهبود آموزش توده‌های کرد در سلیمانیه تأسیس کردند. در رواندز شیخ طه انجمن ادبی «هوگیری» (همبستگی) را برای اصلاح و رونق زبان کردی و آشنایی با تاریخ کردها ایجاد کرد. همزمان در کرکوک و اربیل نیز انجمن‌های کم و بیش مخفی وجود داشت.^۳ در همین زمان جمعی از روشنفکران کرد ساکن سلیمانیه «انجمن زرتشت» را تأسیس کردند. همزمان با کمیته زرتشت احزاب «خویبون» و «کومه‌له‌ی سه‌ربه‌خویی کوردستان» نیز فعالیت داشتند و چون هدف هر سه حزب مزبور کسب خودمختاری و استقلال کردها بود، بسیاری از افراد به صورت همزمان در هر سه حزب مشغول فعالیت بودند. شاید این امر نوعی تاکتیک تبلیغاتی برای بزرگ جلوه دادن فعالیت سیاسی کردها و یا احتمالاً نوعی حربه برای سردرگم کردن مخالفان و دشمنان بود.^۴ در منابع در مورد سال تأسیس انجمن زرتشت اختلاف نظر وجود دارد. در نامه انجمن زرتشت به شیخ محمود^۵ و همچنین در گزارش سفارت ایران در بغداد به وزارت امور خارجه^۶ و در بعضی منابع دیگر^۷ از سال ۱۹۲۶م/۱۳۰۵ش به‌عنوان سال تأسیس این انجمن یاد شده است. کمال مظهر معتقد است بانیان کمیته زرتشت در ابتدا عضو حزب «خویبون» بودند و سپس از آن جدا شدند. بنابراین، چون حزب خویبون

۱. کوچرا، ص ۱۱۵.

۲. همان، ص ۱۳۹.

۳. همان، ص ۱۳۸-۱۳۹.

۴. صالح، ص ۱۴۵.

۵. مه‌زه‌هر، ص ۳۰۲.

۶. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماتی وزارت امور خارجه ایران، سال ۱۳۱۰، کارتن ۱۳، پوشه ۱۶، سند ۱۳،۴.

۷. مه‌زه‌هر، ص ۳۰۲؛ نارام، ص ۸؛ صالح، ص ۱۴۴.

در اواخر سال ۱۹۲۷م/۱۳۰۶ش تأسیس شده است، نمی‌توان سال ۱۹۲۶م/۱۳۰۵ش را سال تأسیس کمیته زرتشت دانست. از نظر او، اینکه اعضای کمیته سال ۱۹۲۶ را سال تأسیس آن ذکر می‌کنند، بیشتر به خاطر اهمیت بخشیدن به جایگاه انجمن در نزد شیخ محمود بوده است.^۱ از سویی دیگر، شیخ سلام، یکی از بنیانگذاران این حزب، در خاطرات خویش سال ۱۹۲۸م/۱۳۰۷ش را سال تأسیس آن دانسته است.^۲ همچنین در گزارش‌های افسران نیروی هوایی انگلیس از اوضاع سیاسی کردستان عراق از همین سال به‌عنوان سال تأسیس این حزب یاد شده است.^۳ چنانکه اسناد و مدارک موجود نشان می‌دهد، تمامی نامه‌نگاری‌ها و فعالیت‌های این انجمن مربوط به سال‌های ۱۹۲۸م/۱۳۰۷ش و ۱۹۲۹م/۱۳۰۸ش بوده است. بنابراین، سال ۱۹۲۸م/۱۳۰۷ش به‌عنوان سال تأسیس انجمن زرتشت پذیرفتنی‌تر است.

اکثر اعضای انجمن زرتشت را «اکابر و منوران» و «ضابطانی» تشکیل می‌دادند که در ادارات دولتی عراق صاحب‌منصب بودند.^۴ از معروف‌ترین اعضای این جمعیت یکی از محققان کرد به نام محمد امین زکی بیگ، وزیر اقتصاد حکومت عراق، بود.^۵ از دیگر اعضای حزب می‌توان به این افراد اشاره کرد: اسماعیل شلوپس؛ رئیس جمعیت و افسر سابق ارتش عثمانی، مهندس مصطفی صائب؛ رئیس شاخه سلیمانیه، شیخ سلام؛ معتمد شاخه سلیمانیه، فؤاد مستی؛ منشی ارتش، عثمان فایق؛ افسر حکومتی، کریم سعید؛ نایب‌رئیس جمعیت فرهنگی زنانستی در شهر سلیمانیه، کریم شالوم؛ سرگرد سابق ارتش عثمانی، شوکت عزمی بیگ؛ افسر حکومتی، عبدالواحد نوری؛ معلم مدرسه، احمد عزیز آغا؛ کارمند شهرداری، و کامل حاج حسن؛ افسر سابق ارتش عثمانی و عضو هیئت مؤسس جمعیت خویبون.^۶ چنانکه از برخی از نامه‌های انجمن زرتشت پیداست، سران انجمن برای جلب اعضای بیشتر و همچنین اعتباربخشی به انجمن، شیخ محمود برزنجی را به سمت رهبری افتخاری انجمن زرتشت برگزیدند.^۷ برخی از اسناد نشانگر آن است که انجمن مزبور در سایر مناطق کردنشین و از جمله ایران نیز دارای اعضا و هوادارانی بود.^۸ این انجمن دو شاخه اصلی داشت. یکی با عنوان «شاخه فدایی» در شهر سلیمانیه و دیگری در شهر بغداد مشغول به فعالیت بود. همچنین انجمن زرتشت به‌منظور تبلیغ و گسترش فعالیت‌های خویش در

۱. مه‌زهفر، ص ۳۰۲.

۲. سه‌لام، ص ۳۸.

۳. مه‌زهفر، ص ۲۹۸.

۴. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران، س ۱۳۰۷، کارتن ۴۹، پوشه ۶، سند ۵۸؛ مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران، س ۱۳۱۰، کارتن ۱۶/۸۲، پوشه ۱۳/۱، سند ۱۴.

۵. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران، س ۱۳۱۰، کارتن ۱۳/۱، پوشه ۱۶، سند ۱۵، ۱۶، ۱۷.

۶. سردشتی، ص ۱۲۳-۱۲۴؛ برای آگاهی بیشتر در مورد اعضای انجمن زرتشت بنگرید به: مه‌زهفر، ص ۲۹۲-۲۹۶؛ صالح، ص ۱۶۹-۱۷۴.

۷. صالح، ص ۱۶۴-۱۶۵؛ مه‌زهفر، ص ۳۰۲، ۳۰۸.

۸. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران، س ۱۳۰۷، کارتن ۴۹، پوشه ۶، سند ۶۲.

کردستان ترکیه تلاش کرد در سال ۱۹۲۸م/۱۳۰۷ش شعبه‌ای در شهر رواندز تأسیس نماید.^۱ اساسنامه حزب دارای شانزده بند بود. در بند اول آن بر ضرورت و اهمیت رابطه با کشور ایران تأکید شده بود. در بندهای دیگر به چگونگی ادارهٔ انجمن، شرایط عضو شدن، وظایف اعضا، چگونگی تعیین رهبر حزب و منابع درآمد و مخارج آن اشاره شده بود. همچنین براساس بند پانزدهم آن، تمامی اعضا می‌بایست یک برگ سفید امضا به انجمن می‌دادند تا در آینده نتوانند برخلاف مصالح انجمن عمل کنند.^۲ انجمن زرتشت در متن پروگرام خویش که یک نسخه از آن را به نمایندهٔ ایران داده بود، هدف اصلی خود را تلاش برای «نشر و تعمیم» تفکر «پان‌ایرانیزم» و کوشش در راه «اتحاد و اتفاق» ایران و کرد ذکر کرده است.^۳ فؤاد مستی، یکی از بنیانگذاران انجمن زرتشت، هدف اصلی از تأسیس انجمن را این می‌داند:

روشنفکران پس از شکست شیخ محمود از بریتانیا و نیروی هوایی آن کشور تصمیم گرفتند تا کانون مبارزه را به ایران انتقال دهند. چون در آن زمان قدرت دشمنان کرد در آن منطقه چندان زیاد نبود، این مسئله باعث می‌شد تا کردها توان و قدرت بیشتری برای رویارویی با انگلستان داشته باشند. با این هدف انجمن زرتشت را تأسیس کردیم.^۴

همچنین در یکی از نامه‌های انجمن به شیخ محمود، ضمن تشکر از او بابت اینکه در زمینهٔ لزوم اتحاد کرد و ایران با انجمن هم‌رأی است، به وی اطمینان داده می‌شود که غایت و آرزوی اصلی بانیان انجمن زرتشت سعادت و خوشبختی و رهایی کرد و کردستان است.^۵ یکی دیگر از اعضای انجمن نیز در مصاحبهٔ خود از جمله آرمان‌های بزرگ انجمن را کسب خودمختاری و همچنین جذب جوانان و دانش‌آموزان و تشویق آنها برای خدمت به وطن ذکر می‌کند.^۶ در برخی از گزارش‌های مأمورین ایرانی مقیم عراق نیز هدف اصلی بانیان انجمن تلاش برای استقلال کردستان بیان شده است.^۷

چرایی و چگونگی ارتباط انجمن زرتشت با دولت ایران

احزاب و گروه‌های سیاسی فعال در کردستان عراق از ضرورت داشتن یک حامی خارجی برای پیشبرد اهداف سیاسی خود به‌خوبی آگاهی داشتند. به همین دلیل همواره درصدد ائتلاف با کشورهای همسایه

۱. مه‌زهره، ص ۳۰۵-۳۰۶.

۲. برای آگاهی کامل از اساسنامهٔ این انجمن بنگرید به: همان، ص ۳۰۳-۳۰۴؛ مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجهٔ ایران، سال ۱۳۰۷، کارتن ۴۹، پوشهٔ ۶ سند ۵۹.

۳. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجهٔ ایران، س ۱۳۰۷، کارتن ۴۹، پوشهٔ ۶ سند ۵۹.

۴. کمال مظهر، «صفحات من الماضي یرویها الاستاذ فؤاد مستی»، *التأخی* (جریده)، بغداد، العدد ۱۵۸۲، الاثنین ۱۱ آذار ۱۹۷۴، ص ۲، ۴. به نقل از: صالح، ص ۱۴۶.

۵. صالح، ص ۱۵۰.

۶. فارام، ص ۸.

۷. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجهٔ ایران، س ۱۳۱۰، کارتن ۱۳/۱، پوشهٔ ۱۶، سند ۸۲،۳۲.

و به‌خصوص قدرت‌های بزرگ فعال در منطقه بودند. چنانکه اشاره شد، تشکیل دولت جدید عراق و تلاش انگلستان برای منضم کردن مناطق کردنشین به این کشور باعث تشدید دشمنی کردها با انگلستان و دولت تازه‌تأسیس عراق شد. کشور ترکیه نیز هرچند در ابتدا برای آنکه انگلستان را به قبول حاکمیت دولت ترکیه بر منطقه موصل وادارد، به تحریک کردها و حمایت از جنبش‌ها و قیام‌های آنان بر ضد انگلستان می‌پرداخت، پس از پیوستن موصل به کشور عراق و بی‌نتیجه ماندن تلاش‌هایش از حمایت‌های خود دست برداشت. همچنین دشمنی با کردها و آداب و رسوم آنها و سرکوب قیام قبایل کرد و دستگیری رؤسای آنها سبب شد امید احزاب کرد عراق به همکاری کشور ترکیه کاملاً از بین برود. در چنین شرایطی برخی از احزاب و گروه‌های سیاسی فعال در کردستان عراق و خصوصاً جمعیت زرتشت، برقراری رابطه با کشور ایران را بهترین گزینه ممکن می‌دانستند. در همین زمینه شیخ سلام در گفت‌وگو با نماینده سیاسی ایران در عراق اظهار می‌دارد:

انگلیسی‌ها وعده می‌دادند برای تحصیل کردستان مستقل ملت کرد اقدامات خواهند نمود و همیشه اکراد را امیدوار می‌نمودند. ولی پس از اینکه موصل ضمیمه عراق و قرارداد مذاکره با ترکیه منعقد [شد] و از طرف دیگر دولت انگلیس تصدیق نمود کردستان جنوبی جزء لاینفک خاک عراق است، دیگر امیدی باقی نماند و یگانه علاج‌هایی از تعدیات حکومت عراق همان الحاق کردستان جنوبی به ایران و تصمیم جمعیت در این باب قطعی است.^۱

او در ادامه اشاره می‌کند:

یگانه مقصد جمعیت زرتشتی تسلیم کردن کردستان عراق به ایران و رستگار کردن کردهای عراقی از زیر رقعۀ اسارت عرب و نجات دادن اکراد خاک عراق از ظلم و ستمکاری حکومت عراق است. چون جمعیت زردشت به نحوی تشخیص داد که کلیه اکراد از هر حیث ایرانی است، نهایت جدیت را دارد که کردستان جنوبی را به کردستان ایران منضم نموده و در تحت لوای شیر و خورشید به آسودگی و آزادگی زندگی نمایند.^۲

پس از پایان جنگ جهانی اول، عده‌ای از صاحب‌نظران با تأکید بر اشتراکات فرهنگی و نژادی کردها و ایرانیان، یکی از راهکارهای حل مشکل کردهای عثمانی را منضم ساختن آنها به ایران می‌دانستند. از گزارش نماینده ایران در قاهره در ژانویه ۱۹۱۹ پیداست که یکی از صاحب‌منصبان انگلیسی آگاه به اوضاع کردها معتقد بود «چون کردها آریین بوده و رابطه جنسیت و مذهبی و زبانی با ایرانی‌ها دارند»،

۱. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران، س ۱۳۰۷، کارتن ۴۹، پوشه ۶، سند ۶۳.

۲. همان.

«بهترین شکل حل مسئله» آنها الحاق قسمت‌های کردنشین عثمانی به مملکت ایران است.^۱ دولت و ثوق الدوله برای جلب ایرانی‌تباران برخی از مناطق همجوار و از جمله کردستان عثمانی، مأمورین مجرب و آزموده را مخفیانه به آن مناطق روانه کرد تا از طریق دیدار و مذاکره با رهبران محلی نظر آنان را برای الحاق مجدد به ایران جلب کند. در حاشیه برگزاری کنفرانس صلح پاریس، شریف پاشا، نماینده اعزامی کردها به کنفرانس پاریس، در دیدار با هیئت ایرانی اعلام کرد شخصاً با الحاق کردستان به ایران موافق است. او به نامه خود به نامق بیگ، یکی از رؤسای کرد موصل، اشاره کرد که در آن نوشته بود: «وضع آئیه کردستان خیلی ناگوار است. حتماً از دولت عثمانی تجزیه خواهد شد. می‌خواهند کردستان یا جزو ارمنستان و یا ضمیمه عربستان شود، من و رؤسای کردستان مثل شیخ عبدالقادر افندی و مصطفی پاشا و سایرین عقیده داریم کردستان عثمانی در تحت سلطنت ایران باشد که دین و ملیت ما محفوظ بماند.»^۲ وجود احساسات ایرانی‌خواهی در میان اهالی سلیمانیه باعث شد که کاپیتان هولت، کمیسر عالی انگلستان در عراق، در سال ۱۹۲۸م/۱۳۰۷ش با تقاضای ایران برای تأسیس کنسولگری در آن شهر مخالفت کند، چرا که می‌ترسید «اهالی سلیمانیه گرد مأمور ایران جمع شده تقاضای الحاق به ایران نمایند.»^۳

انجمن زرتشت نیز برای جلب حمایت ایران همواره بر اشتراکات فرهنگی کردها و ایرانیان تأکید و از کشور ایران به‌عنوان سرزمین مادری کردها یاد می‌کرد. یکی از اعضای انجمن زرتشت در گفت‌وگوی خود با سرکنسول ایران در بصره ضمن تأکید بر نژاد آریایی کردها و اشتراک زبانی آنها با ایرانیان، از تنفر کردها از ترکیه «به‌واسطه سوء سیاست» آن کشور و از بیزاری‌شان از اعراب «به‌واسطه اختلافات نژاد و زبان» سخن به میان می‌آورد و می‌گوید ما کردها «هیچ وقت حاضر نیستیم به حکومت بین‌النهرین که خودش تحت الوصایه است منضم» شویم. او در ادامه اشاره می‌کند در شرایطی که انگلستان کردها را بازبچه‌خویش قرار داده است، «متفکرین اکراد به ایران متمایل گردیده و عقیده دارند اسلام شقوق برای اکراد این است که به وطن اصلی خود ایران منضم شوند، زیرا از حیث نژاد و اخلاق و زبان چندان مباحثی با ایران ندارند.» او سپس از دولت ایران می‌خواهد در قبال کردها سیاستی حکیمانه در پیش گیرد و به آن توصیه می‌کند علاوه بر افزایش مدارس دولتی در مناطق عشایرنشین کردستان، با انتشار مقالاتی در مورد قوم کرد از «روی ادله تاریخی» ثابت کند که کردها آریایی‌نژاد و همیشه جزء

۱. به نقل از: کوهستانی‌نژاد، ص ۵۳.

۲. رضا آذری شهرضایی، «مأمور ما در موصل ۱۳۳۷ق/ ۱۹۱۹م»، گفت‌وگو، ش ۴۵ (بهمن ۱۳۸۴)، ص ۱۹۷.

۳. بایگانی راکد وزارت امور خارجه، سال ۲۴۸۷ شاهنشاهی، کارتن ۲۹، پرونده ۳، به نقل از: کلیاتی درباره روابط شاهنشاهی ایران با دول حوزه مسئولیت اداره اول سیاسی (تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، ۲۵۳۵ شاهنشاهی)، ص ۹.

ایران بوده‌اند.^۱

بنابراین، اشاره به پیوستگی نژادی و پیشینه تاریخی مشترک کردها و ایرانیان از جمله مواردی بود که اعضای جمعیت زرتشت برای تسهیل ارتباط با کشور ایران بر آن تأکید داشتند. در برخی از اعلامیه‌ها و نامه‌های آنها به هم‌ریشه بودن زبان‌های کردی و فارسی اشاره شده است. در یکی از نامه‌های جمعیت زرتشت آمده است:

امروز به اعتبار عموم مورخین نو و قدیم، مانند «سایکس»، «فریزر»، «ریچ»، «فول هارتمان»، آلمان و انگلیس و سایرین به قرار قطعی اثبات کرده‌اند ایران و کردها از یک عائله و از یک خانواده‌اند و از یک خون هستند و به هیچ صورت هیچ کس نتوانسته و نمی‌تواند انکار این حقیقت بکند. جدا کردن کرد از ایران در توانای هیچ کس از مورخین و سایر نیست و در بین این دو برادر تفریق ممکن نیست. بنا بر تاریخ ثابت و هویداست که ایران و کرد تا حین ظهور اسلامیت در زیر اداره یک درفش محترم و متحد زیسته‌اند. بعد از سقوط دین زردشت به حسب دیانت و تأثیر زبان عربی باعث تفریق این دو هم‌گهواره شده است.^۲

در یکی دیگر از نامه‌های این جمعیت، از دو قوم فارس و کرد به‌عنوان «۲ برادر هم‌گهواره» و دارای زبان مشترک یاد شده و عواملی چون ظهور اسلام و ورود بسیاری از کلمات عربی علت «جدا شدن زبان و لهجه بین این اولادها که در یک خانه بودند و از یک عائله هستند» دانسته شده است. سیاست‌های سلاطین عثمانی نیز از دیگر عوامل جدایی زبان‌های کردی و فارسی ذکر شده است: مقتضای اوقات و عصور و انقلابات ازمنه و دهور تفرقه زبان بین این دو برادر انداخت و از یکدیگر جدا شدند. به‌خصوص به دسایس و سیاست امحاکارانه سلاطین عثمانی مانند یاووز سلیم و بالاخره به دسایس و سیاست شیطنت‌کارانه کومیتته (اتحاد و ترقی و ژون ترک) فوق‌الحد دوریت و تفرقه به میان این دو جزء لاینفک افتاد. مشخص است مادام زبان مبتدل و جدا باشد، عائله هم از یکدیگر جدا شدنشان طبیعی است.

سپس به این مسئله اشاره شده است که به‌رغم جدایی زبان‌های کردی و فارسی «محقق است که به انتفرغرافی یعنی علم اقوام و مورالیتته یعنی اخلاق و طبیعت و افکار و حسیات و فیزیونومی یعنی علم تشکیلات و جسم و میولوژی یعنی علم لسان و لهجه و ادبیات و حیات ۲ برادر هم‌گهواره از یکدیگر جدا نیستند و نمی‌شوند و دائماً حرکات و رفتارشان از یک غایت به یک هدف است.»^۳

۱. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران، س ۱۳۰۷، کارتن ۴۹، پوشه ۶ سند ۱۷.

۲. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران، س ۱۳۰۷، کارتن ۴۹، پوشه ۶ سند ۶۰.

۳. همان.

از دیدگاه انجمن «جهد و کوشش و فداکاری» در راه «اتحاد و اتفاق این دو برادر» در زیر «درفش همایون دولت محروسه» و در سایه «شوکت حضرت اقدس اعلیحضرت پهلوی»، همچون «زمان داریوش (دارای اعظم) و کیخسرو و انوشیروان و کی قباد که این دو برادر مقابل شرق و غرب» از «شوکت و عظمت» ایران دفاع کرده‌اند، از جمله واجبات است. آنها آرزومندند در سایه امید و عمل بسیار «آن دور سعادت و عظمت چنانچه به گوش» شنیده‌اند، «از کوشش به چشم» نیز ببینند. در پایان این نامه نیز بر این نکته تأکید شده است که کردهای کردستان عراق با آگاهی از پیشینه تاریخی خود به ایران و «دولت محروسه پهلوی» احساس محبت و صمیمیت زیادی دارند.^۱

انجمن زرتشت برای اثبات حسن نیت خویش و همچنین جلب نظر دولت ایران، تلاش گسترده‌ای برای متحد ساختن عشایر کرد با دولت ایران کرد. در بندهای ۶، ۷، ۸ و ۹ پروگرام انجمن زرتشت به اهمیت این امر اشاره شده است. در بند ۸ پروگرام مذکور تأکید شده است که «جمعیت متمادی باید سعی کند که هیچ عشایر و قبایل کورد مقابل دولت ایران حرب و قیام نکند.»^۲ همچنین جمعیت زرتشت در نامه‌ای به محمودخان کانی‌سانان^۳ در سال ۱۹۲۸، ضمن اشاره به اینکه کشور انگلستان به‌رغم دادن وعده‌های مکرر هیچ گام مثبتی برای استقلال کردستان برنداشته است، از او و همه رؤسای عشایر و بزرگان کرد می‌خواهد تسلیم «دسایس شیطنت‌آمیز انگلیس و عرب» نشوند و خودشان را به «تله و عده سیاست‌های دروغ‌آمیز و امحاکارانه» آن حکومت دشمن و ظالم نیندازند و به آنها توصیه می‌کند «همیشه با حکومت علیه ایران دوست متحد و متفق بمانند و دائماً با آن ملت و حکومت مسلمان و برادر بزرگ پیمان یگانگی» ببندند. در صورت تحقق این امر «مردم بزرگ کورد یکدست و متحد شده و می‌توانند در برابر ظلم و استبداد بیگانه مقاومت کرده و نایل به سعادت و اقبال حقیقی شوند.»^۴

انجمن زرتشت در نامه‌ای دیگر به شیخ محمود در دسامبر ۱۹۲۸/دی‌ماه ۱۳۰۷ با تأکید بر سیاست‌های شیطنت‌آمیز انگلیس در تحریک عشایر و رؤسای پشدری برای جنگ با ایران، این سیاست را بسیار مهلک و و ضربه‌ای سنگین به آمال و آرزوهای انجمن زرتشت و باعث ایجاد تفرقه بین کردها می‌داند و از شیخ محمود می‌خواهد با دعوت از عباس محمودآقا، یکی از رؤسای پشدری، نتایج زیانبار این امر را به او گوشزد کند و از او برای اتحاد و عدم دشمنی با ایران تعهد و اطمینان بگیرد. نویسندگان این نامه

۱. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران، س ۱۳۰۷، کارتن ۴۹، پوشه ۶، سند ۶۱.

۲. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران، س ۱۳۰۷، کارتن ۴۹، پوشه ۶، سند ۵۹.

۳. یکی از سران عشایر که در تحولات سیاسی منطقه اورامانات و خصوصاً مریوان در طول جنگ جهانی اول و اواخر دوران قاجار و اوایل به قدرت رسیدن رضاشاه نقش داشت.

۴. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران، س ۱۳۰۷، کارتن ۴۹، پوشه ۶، سند ۵۴.

در پایان خواستار اقدام سریع شیخ محمود می‌شوند و اشاره می‌کنند که طرف ایرانی نیز بسیار منتظر نتیجه این گفت‌وگو است.^۱

وجه تسمیه انجمن زرتشت

در مورد وجه تسمیه جمعیت زرتشت در منابع دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد. بنا بر یکی از اسناد، دلیل نامگذاری این کمیته «به اسم حضرت زرتشت» این است که اعضای این گروه سعی در ترویج مذهب زرتشتی در میان کردها داشته‌اند. در تفصیل این موضوع گفته شده است که در صفحات شمالی مناطق کردستان طوایف و عشایری زیست می‌کنند که «به واسطه جهل مفرط و نادانی زیاد» «مذهب و طریقت ثابت و صحیح را معتقد نبوده» و از شیوخ قبیله پیروی و آنها را «واجب التعظیم دانسته و حتی آنها را پرستش می‌کنند.» شیوخ و رؤسای قبایل هم «از جهل و نادانی آنها استفاده نموده و آنها را به هر طریقی که میل دارند سوق می‌دهند.» بنابراین، عده‌ای از «جوانان و اشخاص منورالفکر» به منظور رهنابیدن افراد طوایف خود «از خرافات و موهومات مختلفه» و کاهش نفوذ شیوخ در میان آنها به فکر ترویج مذهب زرتشت افتاده‌اند «که قبل از اسلام مذهب عمومی اکراد بوده» است. اعضای این گروه «افراد طوایف اکراد را به مذهب مزبور دعوت» می‌کنند تا آنها را «تحت لوای آن با هم متحد و متفق سازند.» در ادامه این سند آمده است که همسو با این تفکر اعضای کمیته زرتشت ضمن ایجاد ارتباط با «مجمع ایران و زرتشتیان هندوستان»، کتاب‌هایی که این مجمع چاپ می‌کند، «مورد مطالعه و مذاقه قرار داده و حتی در مدارس خود هم منتشر» نموده‌اند.^۲ برخلاف این سند، در یکی دیگر از اسناد وزارت امور خارجه ضمن تأکید بر اینکه همه اعضای کمیته زرتشت «دارای مذهب تسنن و شافعی مذهب می‌باشند» آمده است که انتخاب نام زرتشت برای این کمیته «ابتداً ارتباطی به موضوع ترویج مذهب زرتشت بین اکراد ندارد» و اعضای این جمعیت «در تحت عنوان ترویج مذهب زرتشت مقاصد کمیته مزبور را پنهان داشته» تا «در نظر دولتین ایران و ترکیه کمیته مذکور را جمعیت مذهبی قلمداد نمایند.»^۳

با توجه به اینکه در منابع دیگر نیز به فعالیت‌های این انجمن برای ترویج و تبلیغ آیین زرتشتی در میان کردها اشاره‌ای نشده است، نمی‌توان انتخاب این اسم را با فعالیت‌های مذهبی آن مرتبط دانست. علت اصلی انتخاب نام «زرتشت» برای این جمعیت را می‌توان به دیدگاه‌های اعضای آن در مورد اشتراکات فرهنگی و تاریخی کردها و ایرانیان نسبت داد. چنانکه اشاره شد، اعضای جمعیت زرتشت با تأکید فراوان بر اشتراکات فرهنگی و تاریخی کردها با ایرانیان، سعی در جلب حمایت دولتمردان ایرانی داشتند. به

۱. صالح، ص ۱۵۸.

۲. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران، س ۱۳۱۰، کارتن ۱۳/۱، پوشه ۱۶/۸۲، سند ۱۷.

۳. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران، س ۱۳۱۰، کارتن ۱۳/۱، پوشه ۱۶/۸۲، سند ۱۳.

نظر می‌رسد اعضای انجمن با انتخاب آگاهانه نام زرتشت برای جمعیت خویش می‌خواستند بر آیین‌های مشترک کردها و ایرانی‌ها تأکید نمایند. لازم به ذکر است برای اثبات ایرانی بودن کردها در تاریخ‌نگاری رسمی دوره رضاشاه نیز همواره بر عشق و دلبستگی کردها به آیین زرتشت تأکید می‌شد.^۱ محمد مردوخ کردستانی از آیین زرتشت به‌عنوان «دیانت موروثی» کردها یاد می‌کند و به عشق و علاقه باطنی آنها به این آیین حتی سال‌ها پس از پذیرش دین اسلام اشاره می‌نماید.^۲ رشید یاسمی نیز وجود اشعاری به زبان کردی را از جمله دلایل دلبستگی کردها به آیین زرتشتی می‌داند، اشعاری که در شرح ویرانی آتشکده‌ها و ظلم و ستم اعراب و همچنین آتش افروختن اهالی سلیمانیه در جشن سده و عید نوروز سروده شده‌اند.^۳

رویکرد ایران در قبال انجمن زرتشت

تحرکات سیاسی مناطق کردنشین عراق بر کردهای ایران باعث شد که حکومت پهلوی از همان ابتدا با حساسیت زیادی اوضاع سیاسی کردستان عراق را زیر نظر داشته باشد و با بسط نفوذ خویش در میان کردهای عراق و ترکیه مانع از حمایت آنها از شورش و قیام‌های کردهای ایران شود. یکی از دستورالعمل‌های ثابت و اصلی کنسول‌های ایران در مناطق کردستان عراق نظارت بر تحولات آن بود. وزارت خارجه در اواخر سال ۱۳۰۹ش در نامه‌ای به سفارت بغداد تأکید کرد که با توجه «به موقعیت مهم کردستان عراق و تحریکاتی که برای تعقیب مقاصد خارجه در جریان است»، «برای تحصیل اخبار صحیحه که دارای جنب، سیاسی و اقتصادی باشد»، «باید به کنسول موصل و سلیمانیه مأموریت داده شود که در مواقع ضروری شخصاً به‌عنوان رسیدگی به احوالات اتباع ایرانی... مسافرتی به اطراف و تشکیلات اکراد نموده و با کمال بی‌طرفی و دقت‌های تامه اخبار لازمه را تحصیل نمایند.»^۴ در سال ۱۳۱۰ش وزارت امور خارجه در نامه‌ای به سفارت ایران در بغداد یکی از وظایف مهم مأموران ایران را در کردستان عراق «مراقبت حال اکراد و تحریکات خارجی در بین این طایفه و اثرات آن در بین اکراد ایران» می‌داند و خواستار توضیح در مورد این موضوع می‌شود که چرا «مأمورین مزبور به این نکته مهم آنطور که باید توجهی ندارند و راپورت‌هایی راجع به امور مزبور از آنها نمی‌رسد.»^۵ به همین دلیل، در آغاز شکل‌گیری جمعیت زرتشت دولت ایران تلاش داشت با سران و اعضای آن ارتباط نزدیک برقرار کند و از طریق آنها از اوضاع سیاسی منطقه کردستان عراق و خصوصاً فعالیت‌های نهانی دولت انگلستان

۱. برای آگاهی از مهم‌ترین دلایل و مؤلفه‌های مورخان ایرانی دوره رضاشاه برای اثبات ایرانی بودن کردها بنگرید به: حسین رسولی، «تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی دوره رضاشاه و تأکید بر پیوستگی نژادی کردها و ایرانیان»، تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری، س ۲۸، ش ۲۲ (۱۳۹۷)، ص ۳۹-۵۹.

۲. شیخ محمد مردوخ کردستانی، تاریخ مردوخ (تهران: کارنگ، ۱۳۷۹)، ص ۱۲۲-۱۲۵.

۳. غلامرضا رشید یاسمی، کرد و بیوستگی نژادی و تاریخی او (تهران: موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، ۱۳۶۹)، ص ۱۱۹-۱۲۰.

۴. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران، س ۱۳۰۹، کارتن ۱۶، پوشه ۱۴۴، به نقل از: کوهستانی‌نژاد، ص ۲۶۸.

۵. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران، س ۱۳۱۰، کارتن ۱۳/۱، پوشه ۱۶/۸۲، سند ۳۲.

در آن منطقه آگاهی یابد.^۱ بدین ترتیب، نمایندگان سیاسی ایران در طول سال‌های ۱۹۲۸م/۱۳۲۷ش و ۱۹۲۹م/۱۳۰۸ش جلسات و دیدارهای متعددی را با نمایندگان انجمن، چه در داخل خاک عراق و چه در شهرهای ایران و از جمله سنندج، برگزار کردند. چنانکه شیخ سلام از دیدار با آصف اعظم (حاکم سنندج) و کسب توافقات اولیه با او مبنی بر حمایت مالی ایران از فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی جمعیت و خصوصاً نشر یک روزنامه در شهر سنندج سخن به میان آورده است.^۲ به‌رغم اینکه دیدگاه‌های انجمن و خصوصاً تأکید آن بر اشتراکات فرهنگی و پیوستگی نژادی و تاریخی کردها با سرزمین ایران کاملاً همسو با گفتمان رایج ناسیونالیسم باستانگرایی دوران رضاشاه بود و حتی در اواخر سلطنت رضاشاه تلاش زیادی برای اثبات ایرانی بودن کردها از طریق نگارش کتاب‌هایی در زمینه تاریخ کرد و کردستان صورت گرفته بود،^۳ دولت ایران از همان ابتدا بنا به دلایلی که ذکر خواهد شد، در همکاری با انجمن بسیار محتاطانه رفتار کرد و به درخواست‌ها و پیشنهادهای آن پاسخ روشنی نداد.

مأموران و دولتمردان ایرانی هدف اصلی انجمن زرتشت را تلاش برای کسب استقلال کردهای عراق می‌دانستند و از این بیم داشتند که ظهور یک کردستان مستقل در عراق موجب بروز احساسات جدایی‌طلبانه در کردهای ایران شود. نمایندگی سیاسی دولت ایران در بین‌النهرین در نامه خود به وزارت امور خارجه اشاره می‌کند که هرچند در ظاهر انجمن زرتشت طرفدار ایران و ایرانی است، ولی مقصود اصلی آن، همچون سایر جمعیت‌های فعال در کردستان، «تحصیل استقلال» برای «ملت کرد است» و هر جمعیتی به شکلی می‌خواهد به این هدف برسد.^۴ همچنین در یکی دیگر از اسناد وزارت امور خارجه در سال ۱۳۱۰ش آمده است که «مطابق اطلاعاتی که وزارت امور خارجه دارد، جمعیت زرتشتی مانند کمیته خویبون» «موضع استقلال اکراد را تعقیب می‌نماید و این کمیته موسوم به زرتشت که مرکز آن در سلیمانیه است، با تحریکات خارجی برای مقاصد خاصی در اوایل سال ۱۳۰۵ تأسیس گردیده است.» در ادامه این سند بر این نکته تأکید می‌شود که «در خاک عراق تشکیل این کمیته بدون اعمال نظر مأمورین خارجی صورت نمی‌گیرد» و مسلم است مادامی که اعضای کمیته زرتشت که اکثریت آنها «داخل خدمات دولتی عراق» هستند، «جلب رضایت خاطر مأمورین انگلیس را نکرده باشند ممکن نبود به آنها شغلی رجوع کنند»، از این رو نزدیکی اعضای کمیته زرتشت به مأمورین ایران «متضمن اجرای

۱. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران، س ۱۳۰۷، کارتن ۴۹، پوشه ۶ سند ۵۹؛ مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران،

س ۱۳۰۷، کارتن ۴۹، پوشه ۶ سند ۶۱

۲. سه‌لام، ص ۳۹.

۳. رسولی، ص ۳۹-۵۹.

۴. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران، س ۱۳۰۷، کارتن ۴۹، پوشه ۶ سند ۶۲

منظوری» است که می‌باید همیشه در مذاکرات و مسائل سیاسی لحاظ شود.^۱ دولت ایران در آن زمان نه تنها با استقلال کردهای عراق و خودمختاری آنها مخالف بود، بلکه نسبت به رسمیت بخشیدن زبان کردی در نواحی شمالی عراق در آبان ماه ۱۳۰۹ش واکنش نشان داد و سفارت ایران در بغداد مراتب گلایه خویش را از این امر و نیز به رسمیت شناخته نشدن زبان فارسی در کنار زبان ترکی و کردی به مقامات عراقی اعلام کرد.^۲ در سال ۱۳۱۲ش نیز یکی از کارمندان وزارت امور خارجه ایران که قبلاً در شهرهای کردنشین عراق مأموریت داشت، در جهت اجرایی ساختن پیشنهاد نوری پاشا (وزیر امور خارجه عراق) - که به وزیر مختار ایران اعلام کرده بود دولت‌های ایران و ترکیه و عراق باید در قبال کردستان سیاستی واحد اتخاذ کنند - گزارشی تهیه کرد و در آن در مورد نحوه رفتار با کردها به دولت عراق پیشنهادهایی داد، از جمله لغو امتیازات کردها در عراق و رسمیت یافتن زبان عربی در آنجا، منحل ساختن ادارات خاص کردها و تأسیس ادارات متحدالشکل عربی در کردستان عراق، ممانعت از تبلیغات کردها و خصوصاً کمیته خویبون، برچیدن تشکیلات اداری و سیاسی انگلیسی‌ها در کردستان عراق و...^۳ یکی از دغدغه‌های حکومت پهلوی و شخص رضاشاه در سال‌های ابتدایی به قدرت رسیدنش کنترل اوضاع داخلی ایران خصوصاً مناطق کردنشین بود. در زمان تأسیس انجمن زرتشت، نه تنها هنوز مسئله اسماعیل آقا سمکو به پایان نرسیده بود، بلکه دولت پهلوی با قیام برخی از سران عشایر کرد از جمله قیام محمودخان کانی‌سانان، محمودخان دزلی و جعفر سلطان هورامی روبه‌رو بود.^۴ کشور ایران از واکنش‌های منفی و مقابله به مثل کشورهای عراق و ترکیه بیم داشت و آگاه بود در صورتی که ایران از مبارزات کردهای عراق و ترکیه حمایت کند، احتمال آن وجود خواهد داشت که آن کشورها نیز در مقابل به سران و عشایر کرد یاغی ساکن ایران کمک نمایند. به همین دلایل دولت ایران در عمل چندان کمکی به پیشبرد اهداف انجمن زرتشت نکرد.

هرچند روابط ایران و عراق در اوایل تشکیل کشور عراق به خاطر برخی از مسائل، از جمله مسئله اتباع و کاپیتولاسیون و همچنین برخی اختلافات بر سر حق‌آبه رودخانه‌های مرزی، تیره بود و ایران از به رسمیت شناختن این حکومت خودداری می‌کرد، پس از گذشت چند سال و با رفع اختلافات، سرانجام روابط ایران و عراق رو به بهبودی نهاد و ایران در سال ۱۳۲۹م/۱۳۰۸ش کشور عراق را به رسمیت شناخت. این مسئله بر سران انجمن زرتشت گران آمد. آنها از اینکه دولت ایران، به‌رغم تلاش انجمن

۱. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران، س ۱۳۱۰، کارتن ۱۳/۱، پوشه ۱۶/۸۲، سند ۱۳-۱۴.

۲. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران، س ۱۳۰۹، کارتن ۱۶، پوشه ۱۴۲، به نقل از: کوهستانی‌نژاد، ص ۲۶۷.

۳. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران، س ۱۳۱۴، کارتن ۱۵، پوشه ۷۸، به نقل از: کوهستانی‌نژاد، ص ۲۷۰.

۴. برای آگاهی از اوضاع سیاسی مناطق کردنشین در اوایل سلطنت رضاشاه از جمله بنگرید به: مجتبی برزویی، اوضاع سیاسی کردستان (از سال ۱۲۸۵ تا ۱۳۲۵ش) (تهران: فکر نو، ۱۳۷۸).

برای جلب نظر دولت ایران، به صورت ناگهانی به آنها پشت کرده بود ناراحت شدند. انجمن از نتایج زیانباری که این امر برایشان داشت بیمناک بود و به تمامی اعضای انجمن هشدار داد که خود را برای روزهای سخت و فلاکت‌بار آماده کنند.^۱ پیش‌بینی انجمن درست از آب درآمد و در همان سال تمامی اعضای انجمن شناسایی و توسط دولت عراق دستگیر شدند و بدین ترتیب عمر انجمن و همچنین رابطه کوتاه‌مدت آن با ایران که از سال ۱۹۲۸ م/ ۱۳۰۷ ش آغاز شده بود، به پایان رسید. چنانکه اسناد نیروی هوایی انگلستان نشان می‌دهند، کشور انگلستان به سبب داشتن جاسوس در میان انجمن زرتشت از تمامی فعالیت‌های ریز و درشت آن آگاه بود.^۲ و به احتمال زیاد این کشور قبل از آنکه انجمن بتواند قدرت خویش را تثبیت کند، اسامی اعضای آن را در اختیار دولت عراق قرار داده بود. هرچند برخی از منابع احتمال دست داشتن کشور ایران را در این امر رد نکرده‌اند.^۳

نتیجه‌گیری

تأسیس کشور عراق در دهه سوم قرن بیستم و منضم شدن مناطق کردنشین به آن موجب ناامیدی کردها از ایجاد کشوری مستقل در مناطق کردنشین امپراتوری عثمانی شد. در عین حال شکست قیام‌ها و ناکامی مبارزات نظامی از یک‌سو و سرکوب زبان و فرهنگ کردی و انکار هویت قومی کردها از طرف حکومت تازه‌تأسیس کمالیستی ترکیه از سوی دیگر، روشنفکران کرد را بیش از پیش به مبارزات سیاسی و ایجاد احزاب و تشکل‌های سیاسی و فرهنگی برای حفظ هویت و فرهنگ خویش سوق داد. کمیته زرتشت یکی از این احزاب بود که به همت برخی از روشنفکران کرد در شهر سلیمانیه عراق تشکیل شد. ضرورت داشتن یک حامی در میان کشورهای همسایه باعث شد که این انجمن از همان ابتدا در پی ارتباط با کشور ایران برآید. پیشینه مشترک تاریخی و اشتراک نژادی کردها و ایرانیان و ریشه مشترک زبان‌های کردی و فارسی از جمله مواردی بود که انجمن زرتشت برای جلب حمایت دولت ایران بر آن تأکید داشت. چنانکه اعضای این انجمن آگاهانه نام زرتشت، پیامبر باستانی ایران، را برای خود انتخاب کردند تا بر آیین مشترک کردها و ایرانیان در دوران پیش از اسلام تأکید کنند. بررسی اسناد نشانگر آن است که دولت ایران در ابتدا برای آشنایی بیشتر با اوضاع سیاسی مناطق کردنشین عراق از پیشنهاد همکاری با کمیته زرتشت حمایت کرد، اما ترس از گسترش تمایلات قوم‌گرایانه در میان کردهای عراق و تأثیر این امر بر کردهای ایران از یک‌سو و ترس از واکنش و عکس‌العمل منفی کشورهای ترکیه و

۱. صالح، ص ۱۶۴.

۲. در این زمینه بنگرید به: مهزهر، ص ۲۸۹-۳۰۸.

۳. سردشتی، ص ۱۲۰-۱۲۱.

پوشه ۱۶، سند ۱۷؛ سال ۱۳۱۰ ش، کارتن ۱۳/۱، پوشه ۱۶/۸۲، سند ۱۳؛ سال ۱۳۱۰ ش، کارتن ۱۳/۱، پوشه ۱۶/۸۲، سند ۱۴؛ سال ۱۳۱۰ ش، کارتن ۱۳/۱، پوشه ۱۶/۸۲، سند ۱۶؛ سال ۱۳۱۰ ش، کارتن ۱۳/۱، پوشه ۱۶/۸۲، سند ۱۷؛ سال ۱۳۱۰ ش، کارتن ۱۳/۱، پوشه ۱۶/۸۲، سند ۳۳؛ سال ۱۳۱۰، کارتن ۱۳/۱، پوشه ۱۶، سند ۸۲، ۳۳، ۸۲. مک‌داول، دیوید. تاریخ معاصر کرد، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران: پانید، ۱۳۸۳.

مه‌زه‌هر، که‌مال. چ‌ند لا‌پ‌ره‌یک له میژووی گ‌له‌ی کورد، ج ۲، ه‌ه‌ولیر: موکریانی، ۲۰۰۱. نیکیتین، واسیلی. کرد و کردستان «بررسی از دیدگاه، سیاسی، جامعه‌شناسی و تاریخی»، ترجمه محمد قاضی، تهران: درایت، ۱۳۷۸.

ون بروئیسن، مارتین. «م‌م و زین احمدخانی و نقش آن در بیداری ملی کرد»، در گفتارهایی در خاستگاه ناسیونالیسم کرد، گردآورنده عباس ولی، ترجمه مراد روحی، تهران: چشمه، ۱۳۹۸.

تبارشناسی و خاستگاه تاریخی و جغرافیایی ایل ممسنی (با تکیه بر فرضیات جدید)

نوع مقاله: پژوهشی

محمد رضا حافظ‌نیا^۱/سید محمد حسین حسینی^۲/وحید صادقی^۳

چکیده

ایل ممسنی به‌عنوان یکی از ایلات لرتبار واقع در شمال غربی استان فارس و دامنه‌های زاگرس، در تحولات اجتماعی و سیاسی نقش بسزایی داشته است. دربارهٔ مبدأ و منشأ این ایل دیدگاه‌ها و نظرات متفاوتی وجود دارد. بنیان پژوهش کنونی بر این پرسش استوار است که تبار و خاستگاه تاریخی و جغرافیایی ایل ممسنی چه بود و ساختار سیاسی این ایل و استقرار طوایف آن در قلمروهای مختلف چگونه شکل گرفت؟ پژوهش حاضر که با رویکردی توصیفی-تحلیلی و از طریق گردآوری داده‌ها به روش اسنادی (منابع دست اول، تاریخ‌های محلی و متون تاریخی معتبر) و میدانی (مصاحبه و مشاهده) انجام شده است، نشان می‌دهد که ایل ممسنی ضمن برخورداری از تبار و خاستگاه تاریخی-جغرافیایی دیرپا و کهن، در اواخر دوره صفویه به سرزمین شولستان مهاجرت کرد. براساس فرضیات هشت‌گانه نویسندگان، طوایف ممسنی (بکش، جاوید، رستم و دشمن‌زیاری) به صورت تدریجی و مبتنی بر جهت جغرافیایی وارد سرزمین شولستان شدند و پس از همزیستی مسالمت‌آمیز اولیه در مجاورت شول‌ها، بر آنها چیرگی یافتند و قلمرو جغرافیایی مختص به خود را تحت حکمرانی خوانین مجزا برگزیدند. بنابراین، ساختار جدید ایل ممسنی به صورت چهار طایفه لرتبار ممسنی، یک طایفه لرتبار شول و سپس یک طایفه ترک‌تبار قشقایی شکل گرفت، ولی به دلیل نبود منصب ایلخانی واحد، رفته‌رفته تعارضات درونی‌ایی و بیرونی‌ایی (با دولت مرکزی و سایر ایلات) شدت یافت و ایل ممسنی از نظر اجتماعی-سیاسی دچار ازهم‌گسیختگی شد. واژگان کلیدی: تبارشناسی، خاستگاه تاریخی و جغرافیایی، ایلخان، شولستان، ایل ممسنی.

Origin and Background of the Mamasani Tribal Confederation (Presenting new hypotheses)

Mohammad Reza Hafeznia¹/Seyed Mohammad Hossein Hosseini²/Vahid Sadeghi³

Abstract

The Mamasani tribal, as one of the Lor ethnic groups settled in the northwest of Fars province and the foothills of the Zagros, has played a significant role. Varying views regarding the origin of the Mamasani tribal are the main purpose for investigating its emergence, its historical and geographical background, its political structure, and the establishment of its tribes in their different territories. In regard to the research hypothesis, it seems that the Mamasani tribal, having a long-lasting historico-geographical background, gradually migrated to the region of Shulistan in the late Safavid period and formed a political structure with a 4+1+1 pattern (4 Mamasani Lor tribes, 1 Shul tribe, and 1 Qashqai tribe), based on characteristics of power, authority, shrewdness, and type of livelihood, apart from the position of the chieftain (Ilkhan). The present study is a basic data mining research based on the descriptive-analytical method by collecting archival documents (primary sources, local histories, and reliable historical texts) and field data (interview and observation). Based on in-depth and extensive studies, eight new hypotheses have been proposed about the origin and historico-geographical background of the Mamasani tribal confederation, its migration to Shulistan in the late Safavid period, and its political structure. Based on these hypotheses, the results show that in the aftermath of the late Safavid collapse of Mamasani chieftainship in Posht-e kuh in Kohgiluyeh, Mamasani tribes (Baksh, Javid, Rostam, Doshmanziyari) gradually entered to the region of Shulustan. After an early peaceful coexistence with Shuls, They overcame them and formed a new territory under their own chieftains. Consequently, the structure of the Mamasani tribal confederation was shaped, consisting of four Mamasani tribes, one Lor tribe of Shul, and one Turkic tribe of Qashqai but due to lack of a single leadership, socio-political disintegration, and intratribal and extratribal (with other tribes and the central government) conflicts were intensified
Keywords: Origin, Historical and Geographical Background, Ilkhan, Shulistan, The Mamasani Tribal Confederation.

۱. استاد، گروه جغرافیای سیاسی، دانشکده ادبیات، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران. *تاریخ دریافت ۱۴۰۰/۱۰/۲۵ *تاریخ پذیرش ۱۴۰۱/۳/۱۶
۲. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول).

۳. دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه فردوسی، مشهد، ایران.

4. Professor, Department of Political Geography, University of Tarbiat Modares, Tehran, Iran, Email: Mh.hosseini23@yahoo.com

5. PhD Candidate of International Relations, University of Allameh Tabatabaai, Tehran, Iran, Email: mh.hosseini25@yahoo.com.

6. PhD Candidate of PhD Student of Political Geography, Ferdowsi University, Mashhad, Iran, Email: vahidsadeghi86@yahoo.com.

مقدمه

واژه «لر» اولین بار در آثار برخی از مورخین و جغرافی‌دانان قرن چهارم هجری و بعد از آن دیده می‌شود که اغلب به صورت «اللریه»، «لاریه»، «بلاد اللور» و «لوریه» ضبط شده است. بنا به گفته بارون دوبد، لغت لر برگرفته از واژه لهراسب است. یوستی آن را به کلمه Rudhro به معنای قرمز نسبت می‌دهد. تاریخ‌گزیده لور را همان لیر می‌داند که در زبان لری به کوهستان‌های پوشیده از جنگل اطلاق می‌شود.^۱ حمدالله مستوفی نام لرها را به محلی موسوم به «لور» واقع در گردنه مانرود نسبت می‌دهد. از جمله مکان‌های دیگری که شبیه به لور هستند می‌توان به لیر در ناحیه جندی‌شاپور و لیراوی در کهگیلویه اشاره کرد. یاقوت حموی از محلی با عنوان لردجان (لردگان) نام برده است. به عقیده مینورسکی، لرها تیره‌ای ایرانی در جنوب غربی ایران هستند و به چهار شعبه لرهای خاص (ساکنان لرستان فعلی و پشت‌کوه)، ممسنی، کهگیلویه و بختیاری تقسیم می‌شوند.^۲ براساس تقسیمات ایلام، جغرافیای مناطق لر نشین به شرح زیر است: ۱. ماساباتیک یا ماساباتیس^۳: معروف به ماه سبدان، شامل محدوده‌ای از ایلام که از جلگه ایوان در امتداد کوه‌های زاگرس تا حدود سوزیانا گسترش داشته است. این منطقه با پشت‌کوه لرستان مطابقت دارد که امروزه ایلام نامیده می‌شود. ۲. سیماش^۴: شمال شوش را دربرمی‌گرفته است. ۳. شوش: با خوزستان کنونی مطابقت دارد. ۴. انشان^۵: شهرستان‌های مسجدسلیمان، ایذه، کهگیلویه و بویر احمد، سپیدان، ممسنی و غرب شیراز را دربرمی‌گرفته است. ۵. کریبانه^۶: بین ماد و شوش واقع بوده است که با لرستان مطابقت دارد.

باید اشاره کرد که در اواخر قرن ششم لرستان به دو قسمت بزرگ و کوچک تقسیم شد. با توجه به نوع لهجه، لرها به دو گروه خاوری و باختری تقسیم می‌شوند که مرز طبیعی بین آنها رود دز یا، به عقیده لرها، رودخانه سزار است. گروه خاوری شامل بختیاری‌ها، لرهای کهگیلویه و بویر احمد، ممسنی و مناطقی نظیر خوزستان، فارس، بوشهر، هرمزگان و کرمان می‌شود. گروه باختری که در منطقه وسیعی بین رود دز در شرق و مرزهای عراق در غرب به سر می‌برند، شامل لک‌ها، لرهای لرستان، نهاوند، سیلاخور، بروجرد، توپسرکان، ملایر، ایلام و شمال خوزستان است.^۷

براساس این تقسیم‌بندی، ایل ممسنی ایل لرتبار ایرانی به شمار می‌رود که از دوران هخامنشی تاکنون

۱. سکندر امان‌الهی بهاروند، قوم لر (تهران: آگه، ۱۳۹۱)، ص ۱۵-۱۹.

۲. ولادیمیر مینورسکی، رساله لرستان و لرها، ترجمه سکندر امان‌الهی بهاروند و لیلی بختیار (تهران: بابک، ۱۳۶۲)، ص ۲۰.

3. Masabatice
4. Simash
5. Anshan
6. Corbina

۷. امان‌الهی بهاروند، ص ۶۱-۶۳.

نام خود را حفظ کرده است. سرزمین ممسنی بخشی از دولت انزان و یکی از ساتراپ‌نشین‌های مهم آن بوده است. واژه انزان تا پایان سلسله هخامنشیان بر تمامی مناطق کهگیلویه، شمال بهبهان و ممسنی اطلاق می‌شد. با روی کار آمدن سلوکیان و اشکانیان این واژه منسوخ شد.^۱ کاوش در زمینه شهر باستانی لیدوما در شهرستان ممسنی می‌تواند به روشن شدن زوایای پنهان تاریخ ایل ممسنی کمک شایانی کند. بنیان پژوهش کنونی بر این پرسش استوار است که ایل ممسنی از چه تبار و خاستگاه تاریخی و جغرافیایی برخوردار بوده و ساختار سیاسی آن و استقرار طوایف در قلمروهای مختلف چگونه شکل گرفته است؟

در بیان فرضیه تحقیق، به نظر می‌رسد ایل ممسنی ضمن برخورداری از تبار و خاستگاه تاریخی-جغرافیایی کهن، در اواخر دوره صفویه به فضای جغرافیایی شولستان مهاجرت کرد و ساختار سیاسی فضا را به صورت الگوی ۱+۱+۴ (استقرار چهار طایفه لرتبار ممسنی+یک طایفه لرتبار شول+یک طایفه ترک‌تبار قشقایی) بر بنیاد شناسه‌های قدرت، اختیار، درایت و نوع معیشت و فارغ از منصب ایلخان شکل داد.

وجه تمایز این نوشتار با آثار سایر پژوهشگران در این است که نگارندگان مقاله پیش‌رو دانش آموخته رشته‌های علوم سیاسی و جغرافیای سیاسی هستند. بنابراین، بدیهی است که تحلیل فرضیات بر بنیاد این علوم صورت گرفته است و صرف بیان تاریخی وقایع مد نظر نیست. سایر آثار صرفاً به بیان وقایع تاریخی مربوط به طوایف ممسنی پرداخته و از تبیین تبارشناسی، خاستگاه تاریخی-جغرافیایی، چگونگی شکل‌گیری ساختار جدید سیاسی ایل ممسنی طی دوره پساوشولستان (دوره پس از چیرگی ایل ممسنی بر شول‌تبارهای مستقر در قلمرو شولستان) و تحولات ناشی از نبود منصب ایلخانی عاجز مانده‌اند که در این تحقیق براساس فرضیات جدید به این مسئله پاسخ داده خواهد شد.

تبارشناسی و جغرافیای زیستی ایل ممسنی

لغت ممسنی از واژگانی نظیر مماسنی، ممانی، مام‌حسنی یا محمدحسنی گرفته شده و طبق روایتی ممانی کلمه‌ای ترکی به معنای «مادر برای من» یا «مادر برای تو» است.^۲ به طور کلی، تبارشناسی و جغرافیای زیستی ایل ممسنی مورد توجه پژوهشگران بومی و غیربومی قرار گرفته است. عصاره این نوع دیدگاه‌های متنوع و متفاوت در جدول شماره ۱ درج شده است.

۱. حسن حبیبی فهلیانی، ممسنی در گذرگاه تاریخ (شیراز: نوید، ۱۳۷۱)، ص ۳۹.

۲. نصرالله‌خان فتحی‌نژاد، «ما به خاطر ترس از دست دادن املاکمان مخالف بودیم»، فراسو، س ۲، ش ۲ (۱۳۸۸)، ص ۸۱.

جدول ۱۰. فرضیات تبارشناسی و جغرافیای زیستی ایل ممسنی^۱

یکی از مناطق مورد بحث در مسیر حمله اسکندر مقدونی (۳۳۰ پ.م) به نواحی کوهستانی جنوب غرب ایران، برای تصرف تخت‌جمشید، منطقه نورآباد ممسنی (فهلپان) است. دو محوطه باستانی تل نورآباد و تل اسپید و دو دشت رستم ۱ (فهلپان) و ۲ دارای آثار باستانی فراوانی است. با توجه به گذر بیشترین راه‌های ارتباطی از ناحیه فارس به غرب به نظر می‌رسد در زمان حمله اسکندر مقدونی، این منطقه یکی از مهم‌ترین مناطق دسترسی به تخت‌جمشید بوده است. ^۱	عسکری چاوردی و دیگران
ساکنان ممسنی در دوران قبل از ورود اسلام، که این سرزمین نشان یا انزان خوانده می‌شد، بومیان این منطقه بوده‌اند. چنانکه در منطقه دربند پارس به رهبری آریوبرزن به مقابله با اسکندر مقدونی پرداختند. شواهد تاریخی و جغرافیایی نشان می‌دهد که اسکندر طی چندین جنگ برای فتح ایران تلاش کرد.	کنت گورس
سرزمین ممسنی بخشی از دولت انزان و یکی از ساتراپ‌نشین‌های مهم آن بوده است. واژه انزان تا پایان سلسله هخامنشیان بر تمامی مناطق کهگیلویه، شمال بهبهان و ممسنی اطلاق می‌شده است. با روی کار آمدن سلوکیان و اشکانیان این واژه منسوخ شد. ^۲	حبیبی فهلیانی
پیش از مهاجرت ممسنی‌ها به شولستان، قسمتی از ناحیه بلاد شاپور به آنها تعلق داشت و احتمالاً ممسنی‌ها در زمان سلجوقیان و مغول‌ها در همین ناحیه سکونت داشته‌اند. بنابراین، مالکیت لرهای ممسنی بر بخشی از اراضی بلاد شاپور و همچنین استقرار قبلی لرهای ممسنی در این ناحیه باعث می‌شود تا این ایل در کنار شولی‌ها و یا در مرز شول قرار گیرند. ^۳	اسدپور و اسحاقی
ایل ممسنی در حدود قرن پنجم هجری قمری (دوازدهم میلادی) از لرستان به فارس مهاجرت کرد و در سرزمینی بین خوزستان و فارس اقامت گزید و چون مردم این ایل از قوم شول‌های لرستان بودند، این سرزمین به شولستان (ممسنی کنونی) معروف شد. ^۴	افشار سیستانی
مماسنی‌ها همراه با طوایفی دیگر از جبل السماق شام به ایران آمدند. برخی از طوایف در اوایل قرن ششم به ایران وارد شدند و به اتابکان لر بزرگ از جمله هزار اسب پیوستند و آن را شوکت و پیروزی دادند. مستوفی معتقد است که آنها در قرن ششم وارد این مناطق شدند، اما این فرض که طوایف بزرگ مماسنی در قرن ششم یک‌باره از سوریه به کهگیلویه و فارس آمدند و با اتابکان همکاری کردند، صحیح نیست. ^۵	مستوفی
زمان ورود ایل ممسنی به منطقه فعلی ممسنی را قرن ششم و هفتم می‌دانند. ^۶	مجیدی کرابی، امان‌الهی و مینورسکی،
اطراف کارزون را بلاد شول می‌گفتند که در اوایل قرن ۱۲ق به اشغال طوایف ممسنی درآمد و به ممسنی معروف شد. ^۷	ابن بطوطه
ممسنی‌ها بازمانده خاندان سورن هستند که برخی از تیره‌ها و طوایف آنها از ابتدا در قلمرو شولستان تابعیت ساختاری شول‌ها را پذیرفته بودند. در تأیید این مدعا می‌توان به مطالب مندرج در کتاب <i>انقراض صفوی</i> ، سنگ‌قبرهای عهد صفوی و قاجار در روستاهای شول، مالجه‌شبیخ و هرایز، سندنامه شاه‌طهماسب اول صفوی به مولانا محی‌الدین محمد و استاد محلی عهد صفوی اشاره کرد. از سوی دیگر، ممسنی‌های کهگیلویه‌ای از ده‌دشت	اشرافی

۱. علیرضا عسکری چاوردی و دیگران، سکونتگاه‌های هخامنشی و فراهخامنشی منطقه ممسنی (پژوهش‌هایی درباره تاریخ، فرهنگ و تمدن ایران) (تهران: بصیرت، ۱۳۹۱)، ص ۱۱۱-۱۲۱.

۲. حبیبی فهلیانی، ص ۳۹.

۳. حمید اسدپور، عارف اسحاقی، «اهمیت جغرافیای ممسنی و نقش تمدنی آن در کرانه‌های خلیج فارس»، تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، س ۴، ش ۱۷ (۱۳۹۳)، ص ۱۲۹.

۴. ایرج افشار سیستانی، *ایل‌ها و چادرنشینان و طوایف عشایری ایران*، جلد اول و دوم (تهران: نا من الامت، ۱۳۸۱)، ص ۶۵۷.

۵. حمدالله مستوفی، *تاریخ گزیده*، به اهتمام عبدالحسین نوایی (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴)، ص ۵۴۱.

۶. نورمحمد مجیدی کرابی، *تاریخ و جغرافیای ممسنی* (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱)، ص ۳۸۵-۳۸۶.

۷. ملا گرگلی صادقی، *ممسنی دشتی پر از نون و تشتی پر از خون* (شیراز: کوشامهر، ۱۳۷۷)، ص ۱۶.

<p>تا سیمرم شامل دو ساختار «چرام ممسنی» و «بلوکات سرحدی ممسنی» یعنی بکش و جاوید و رستم بودند که در پایان حکومت صفوی به دلیل ضعف شول‌ها و مهاجرت اکثریت آنها به بلاد فارس از یک‌سو و شکست ساختار ممسنی‌ها در پشت‌کوه کهگیلویه از سوی دیگر به تدریج به قلمرو شولستان مهاجرت کردند. این مهاجرت‌ها تا زمان پهلوی اول در مسیر شمال به جنوب (کهگیلویه به بوشهر) ادامه داشت.^۱</p>	<p>ادامه اشراقی</p>
<p>مطالب مندرج در تواریخ عصر مغول تا اوایل صفوی بیانگر این است که اندیشه فتح شولستان با استفاده از ابزار زور و قدرت معتبر نیست و شول‌ها با گذشت زمان در جمعیت ممسنی ادغام شدند و بخشی از هویت قومی ممسنی را تشکیل دادند.^۲</p>	<p>همتی</p>
<p>مماسنی‌ها قبل از اسلام از کردستان سوریه به سمت جنوب غربی، در امتداد کوه‌های زاگرس، مهاجرت کردند و به دلیل زندگی شش‌بانی به دنبال چراگاه‌ها و علفزارهای زیاد و همچنین زمین‌های حاصلخیز بودند که ابتدا به کردستان و سپس در مسیر خود به لرستان، کهگیلویه و شولستانات وارد شدند. آنها شول‌ها را از لرستان تا ممسنی تعقیب کردند و در نهایت به کهگیلویه و چرام و بعداً ممسنی فعلی (شولستان) وارد شدند و شول‌ها را متفرق کردند و خود به جای آنها نشستند. نام طایفه آنها از مماسنی به ممسنی تبدیل و سرزمین شولستان نیز ممسنی شد.^۳</p>	<p>چوبیه و شاه‌قاسمی</p>
<p>مردم ممسنی پس از مهاجرت و قبل از سکونت در محل فعلی، ابتدا در بلاد شاپور و چرام ساکن شدند. ممسنی‌ها تماماً به محیط جغرافیایی فعلی خود مهاجرت نکردند؛ عده‌ای با بیرون راندن شول‌ها به محل کنونی مهاجرت کردند و عده‌ای از آنها (کرای‌ها، مشایخ گلبار، ممویی و مدویی‌ها و غیره) در دده‌دشت و چرام ماندگار شدند.^۴</p>	<p>خفری</p>
<p>در اواخر حکومت صفویه که ممسنی‌ها بر نواحی شولستان استیلا یافتند، نام شولستان را منسوخ کردند و آن را بلوک ممسنی نامیدند.^۵</p>	<p>اقتداری و حسینی فسائی</p>
<p>فهلپانی‌ها خود را شولستانی می‌دانستند. آنها از اینکه ممسنی‌ها تمام زمین‌های مزروعی‌شان را تملک کردند ناخشنود بودند. مالکان از اجحاف دائمی که در حق آنان می‌شود به‌سختی شکایت دارند.^۶</p>	<p>دوبد</p>
<p>سرزمینی که امروزه به نام ممسنی شناخته می‌شود تا اوایل حکمرانی قاجاریان «شولستان» نام داشت. سرزمین شول‌ها به تدریج به تصرف ممسنی‌ها درآمد و سرانجام در زمان قاجاریه این منطقه به ممسنی موسوم شد.^۷</p>	<p>امان‌الهی</p>
<p>هجرت عبدالمجید از سیستان به ممسنی زمینه‌ساز تسلط فرزندان‌ش بر این منطقه شد. چنانکه حسن بر منطقه رستم (شاه‌حسینی: مخفف آن روستای شوسنی است) و محمدحسن بر تمام ایل ممسنی (محمدحسینی: مخفف آن ممسنی است) مسلط گردید. دلیل مهاجرت ممسنی‌ها به سیستان نیز سرپیچی آنها از دستور شاه‌عباس صفوی مبنی بر دریافت چهل بره بور (چهل دختر مورسرخ) از دهم‌ده‌های ممسنی بوده است. در دوره نادشاره افشار نیز چند هزار نفر از ساکنان ممسنی (به‌ویژه تیره کرای) به سیستان کوچ داده می‌شوند.^۸ برخی دیگر از ممسنی‌ها به رهبری قائد حسن خان به داراب مهاجرت کردند. طبق یک روایت، قائد حسن خان به دلیل درگیری طایفه‌ای بر سر اراضی ملکی که منجر به کشت و کشتار شد، به شیراز مهاجرت کرد و سپس به سبب سرکوب حاکم یاغی بندرعباس، والی فارس منطقه داراب و فسا را به‌عنوان پادشاه به او بخشید و سپس ۵۰۰ خانوار ممسنی به او پیوستند. طبق روایتی دیگر، مخالفت قائد حسن خان با ظلم و ستم مأموران حکومت قاجار موجب تبعید وی و جمعی از طوایف ممسنی به داراب شد.^۹</p>	<p>روایت‌های محلی</p>

۱. ناصر اشراقی، «پیشینه سرزمینی و ایلی ممسنی‌ها»، فراسو، س ۱۱، ش ۳۳-۳۲ (۱۳۹۷)، ص ۲۳-۲۶.
 ۲. ابوذر همتی، «تبارشناسی خوانین و سرداران ممسنی»، فراسو، س ۲، ش ۷ و ۸ (۱۳۸۸)، ص ۳۹.
 ۳. محمدکریم چوبیه، سید عبدالمناف شاه‌قاسمی، ممسنی و شولستانات (شیراز: ادیب مصطفوی، ۱۳۹۷)، ص ۱۶۷.
 ۴. فرج‌الله خفری، تاریخ ممسنی و رستم (نورآباد ممسنی: فریاد کویر، ۱۳۹۴)، ص ۱۲۹.
 ۵. میرزا حسن حسینی فسائی، فارسنامه ناصری، تصحیح منصور رستگار فسایی، ج ۲ (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۷)، ص ۱۵۶۱؛ احمد اقتداری، خوزستان و کهگیلویه و ممسنی (تهران: مؤسسه فرهنگی آیات، ۱۳۷۵)، ص ۲۵۰.
 ۶. بارون دوبد، سفرنامه لرستان و خوزستان، ترجمه محمدحسین آریا (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱)، ص ۱۵۴.
 ۷. بنگرید به: امان‌الهی بهاروند، ص ۱۱۹.
 ۸. ملا گرگلی صادقی، «هایه‌های فخر: سایه‌های فقر»، فراسو، س ۷، ش ۳۴-۳۳ (۱۳۹۳)، ص ۶۵.
 ۹. ابوذر همتی، «یادی از قائد حسن خان بانی طایفه ممسنی در داراب فارس»، فراسو، س ۳، ش ۱۱ (۱۳۸۹)، ص ۲۷.

در مجموع، جغرافیای زیست ممسنی را می‌توان بر بنیاد سه اصل «زمان ورود»، «چگونگی ورود» و «مدیریت امور» تجزیه و تحلیل کرد:

الف. زمان ورود: بنا به نظر اکثر نویسندگان و مورخان، زمان ورود ایل ممسنی به قلمرو شولستان در دوره صفویه بوده است. دو عامل بنیادین سیاسی و اقتصادی، نظیر تحولات پشت کوه کهگیلویه و چرام و تأمین نیاز معیشتی برای انسان و دام، در این مهاجرت نقش داشتند. البته قرائن و احتمالاتی وجود دارد که نشان می‌دهد روند مهاجرت ایل ممسنی به این سرزمین قبل از دوره صفویه آغاز شده بوده است.

ب. چگونگی ورود: بنا به نظر اغلب مورخان، راهیابی ایل ممسنی به جغرافیای شولستان به صورت تدریجی بوده است، یعنی طوایف ایل ممسنی با تقدم و تأخر به این فضای زیستی وارد شده‌اند. با این حال هستند مورخانی که بر ورود همزمان طوایف ممسنی به سرزمین شولستان تأکید دارند. سه سند تاریخی، یعنی فرمان و نامه شاه طهماسب صفوی و مجموعه مکاتبات ایالت فارس و لارستان، گویای این واقعیت‌اند که ایل ممسنی به صورت تدریجی وارد شولستان شده است. جدای از این، می‌توان به فرضیه بومی بودن ایل ممسنی نیز اشاره کرد که برخی از محققان با استناد به جنگ ممسنی‌ها با اسکندر مقدونی در دربند پارس بر این باورند که ممسنی‌ها از آغاز در سرزمین فعلی حضور داشته‌اند.

ج. مدیریت امور: بعد از ورود ایل ممسنی به سرزمین شولستان، مناسبات میان ایل ممسنی و قوم شول و چگونگی مدیریت سیاسی فضای جغرافیایی شولستان مطرح می‌شود. برخی بر این باورند که این دو بازیگر در آغاز با یکدیگر همزیستی مسالمت‌آمیز داشتند، اما طی گذر زمان قوم شول ضعیف شد و ایل ممسنی بر آن چیرگی یافت. در دوره پساوشولستان، شماری از ساکنان این قوم در سازه فهلپان ماندند و عده کثیری از آنها به دیگر مکان‌ها و فضاهای جغرافیایی مهاجرت کردند.

چگونگی استقرار و مکان‌گزینی طوایف ممسنی

درباره چگونگی استقرار طوایف ممسنی در قلمرو شولستان و تقسیم فضای زیستی از منظر جغرافیای سیاسی، نگارندگان فرضیاتی را مطرح ساخته‌اند:

فرضیه نخست این است که پس از فتح شولستان، فهلپان همچنان مرکز بوده است و طوایف ممسنی به دلیل نزدیکی جغرافیایی به فهلپان به تقسیم قلمرو پرداخته‌اند. در واقع، ورود طوایف دشمن‌زیاری و جاوید به مناطق سردسیری و طوایف بکش و رستم به دشت و جلگه براساس جغرافیای فهلپان و مرکزیت آن ترسیم شده است، زیرا طوایف نیازهای روزمره خود را از طریق فهلپان تأمین می‌کردند. فرضیه دوم این است که منازعات فراوان میان طوایف پس از ورود به شولستان نشان می‌دهد که آنها موقعیت جغرافیایی و قلمرو خود را به اختیار برگزیده‌اند و در این امر الزامی وجود نداشته است. به این معنا که ورود طوایف

دشمن‌زیاری و جاوید به منطقه زیستی خود بر بنیاد موقعیت راهبردی آن بوده است، به گونه‌ای که در صورت بروز خطر و حمله سایر طوایف می‌توانسته‌اند عکس‌العمل سریع داشته باشند. فرضیه سوم این است که پس از فتح شولستان، قدرت طوایف رستم و بکش بیش از طوایف جاوید و دشمن‌زیاری بوده است، چنانکه آنها موفق به تصرف املاک و اراضی زراعی بیشتری شدند. علاوه بر این، طایفه بکش در متن تحولات سیاسی و نظامی نظیر حادثه قلعه سفید و قلعه گل و گلاب^۱ و بحران داخلی بکش^۲ و طایفه رستم در مبارزه با معین‌التجار بوشهری^۳، جنگ تنگه تامرادی^۴ و تنگه گجستان^۵ حضور قابل توجهی داشته‌اند. فرضیه چهارم این است که خوانین ممسنی پس از فتح شولستان براساس اقتضات معیشتی با توافق بکدیگر به تقسیم قلمرو پرداختند. بدین ترتیب، طوایف جاوید و دشمن‌زیاری به دلیل برخورداری از دام بیشتر وارد ناحیه‌ای شدند که تراکم از مرتع، علوفه و جنگل‌های انبوه بود، ولی طوایف بکش و رستم به دلیل شرایط محیط زیست خود که دشتی هموار بود به کشاورزی روی آوردند. فرضیه پنجم این است که مهاجرت تدریجی و جداگانه هر یک از طوایف ممسنی به قلمرو شولستان منجر به تفکیک حوزه‌های جغرافیایی آنها از یکدیگر شده است. در این مورد می‌توان به استقرار موقت طایفه بکش در نواحی کنونی شهرستان رستم نظیر رستم یک، زردو، بردنگان، نواحی تنگه له‌له، صحرای همایجان، صحرای دار، رودشیر، گمهر، کاکان و بخش‌هایی از ماهور میلاتی اشاره کرد. همچنین پس از مهاجرت ملاخویبار از منطقه بختیاری به ممسنی، میری‌خان بر بخشی از طایفه بکش حکمرانی می‌کرد که پس از کشته شدن وی در محله موردابی، ولی‌خان بزرگ بکش زمام امور را بر عهده گرفت. از سوی دیگر، در بخشی از قلمرو کنونی طایفه جاوید، نظیر روستای گوسنگان، افراد بومی شولستان ساکن بودند که قبل از مهاجرت ایل ممسنی در مناطق سردسیر اقامت داشتند و طایفه جاوید محل زندگی آنها را تصرف و به قلمرو جغرافیایی خود منضم کرد. در واقع، نیروهای سلحشور طایفه جاوید تنها بخشی از آنها را وادار به فرمانبرداری از خود کردند و پیش از آنکه طایفه جاوید به این مناطق مهاجرت کند، بومیان در این مکان مستقر بوده‌اند.^۶

براساس فرضیه ششم، سه حلقه پیونددهنده ایل ممسنی به یکدیگر عبارت‌اند از: بومیان مستقر در قلمرو شولستان با هویت ممسنی‌الاصل، چرام ممسنی و بلوکات سرحدی (طوایف بکش، جاوید و رستم). به

۱. نبرد نیروهای معتمدالدوله، حاکم فارس، با ولی‌خان بزرگ بکش در قلعه سفید و قلعه گل و گلاب در سال ۱۲۵۱ق.

۲. صف‌آرایی تیره‌های بابر سالار و کرابی (هر دو منتسب به طایفه بکش) در مقابل هم در منطقه ره‌کون به تحریک امام قلی‌خان رستم و کشته شدن چند تن از طرفین.

۳. انعقاد قرارداد حاج معین‌التجار بوشهری با خوانین ممسنی در سال ۱۳۱۸ق به منظور تسلط بر املاک و اراضی آنها.

۴. جنگ اول و دوم تنگه تامرادی در سال ۱۳۰۹ش علیه نیروهای معین‌التجار بوشهری.

۵. جنگ خوانین ممسنی علیه دولت پهلوی دوم در تنگه گجستان واقع در قلمرو طایفه رستم در پی اصلاحات ارضی در سال ۱۳۴۱ش.

۶. براساس یافته‌های میدانی نویسندگان.

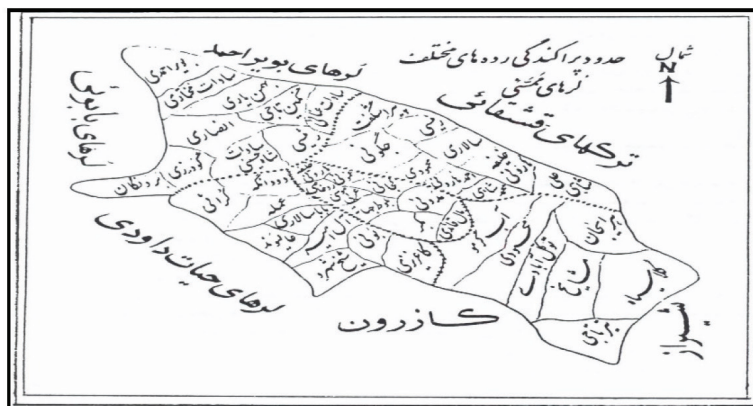
نظر می‌رسد با وقوع تحولات داخلی نظیر حملات محمود افغان و نادرشاه افشار از یک سو و تحولات پشت‌کوه کهگیلویه (مانند شورش قلندرشاه و ملا هدایت‌اله آرندی علیه حکومت صفویه) و نیاز بلوکات سرحدی به قلمرو مناسب و امرار معاش در یک سرزمین مرغوب از سوی دیگر، زمینه تضعیف و کنار زدن شول‌ها فراهم گردید.^۱ بنابراین، طوایف بکش و رستم و جاوید موفق به کسب قدرت در قلمروهای مختلف شولستان (به‌استثنای فهلیان) شدند و دو گروه دیگر یعنی ممسنی‌الاصل‌های مستقر در شولستان و چرام ممسنی (با مهاجرت تدریجی) به آنها ملحق گردیدند و تفکیک مرزهای طایفه‌ای شکل گرفت. فرضیه هفتم استقرار طوایف ممسنی بر بنیاد جهت جغرافیایی است. موقعیت جغرافیایی کنونی طوایف ممسنی نشان می‌دهد که هر یک از آنها از جهت جغرافیایی خاصی وارد شولستان شده‌اند. بر این اساس، طایفه رستم از مبدأ چرام به شمال و سپس سرزمین رستم وارد شد. طوایف دشمن‌زیاری و جاوید از مبدأ چرام به شمال غرب مهاجرت کردند. طایفه بکش از مبدأ چرام به سمت جنوب شولستان وارد شد و طایفه ترک‌تبار ماهور میلانی از فیروزآباد (در دوره قاجاریه) به سمت جنوب غربی ممسنی کوچ کرد. براساس فرضیه هشتم، بنیادها و قابلیت‌های زیستی سرزمین شولستان باعث جذب و به‌تبع آن مهاجرت طوایف ممسنی به این سرزمین شد. طوایف ممسنی به دلیل نبود امنیت و نیازهای معیشتی ابتدا در یک محدوده فضایی در کنار هم جمع شدند و زندگی کردند. در ادامه به سبب امکانات زیستی مناطق مختلف شولستان و ضعف قدرت شول‌ها در نتیجه حملات خارجی، طوایف ممسنی تقسیم قلمرو کردند.

روی هم رفته، بر بنیاد گزاره‌های فوق، می‌توان دو حالت را نتیجه گرفت:

الف. چگونگی شکل‌گیری ساختار عشیره‌ای: سه طایفه قدرتمند بکش، جاوید و رستم پس از ورود به سرزمین شولستان در فضاهای مختص به خود ساکن شدند. این طوایف با تأثیرگذاری بر روابط قدرت و تعیین الگوی رفتاری خود با مردم شولستان، که در آغاز مبتنی بر الگوی همزیستی مسالمت‌آمیز و سپس رقابت بود، ساختار سیاسی فضا را شکل دادند. حلقه مفقوده این ساختار طایفه دشمن‌زیاری بود که سرزمین دهم‌رده‌ها را به‌عنوان قلمرو خود برگزید. به نظر می‌رسد آنها نسبت به سایر بلوکات سرحدی با اندکی تقدم و تأخر از قلمرو کهگیلویه و چرام جدا و به این ساختار ملحق شدند. بر این اساس، چهار قلمرو بکش، جاوید، رستم و دشمن‌زیاری به موازات چهار قلمرو فهلیان، کاکان، رئیس و محمدصالحی در این ساختار حضور داشتند که به‌تدریج منطقه کاکان به دلیل تصاحب آن توسط قشقایی‌ها از ساختار فضایی و سیاسی ممسنی حذف شد. از سوی دیگر، طایفه رئیس تا دوره زندیه در چارچوب ساختار ایل ممسنی قرار داشت، هرچند پیش از آن بر اثر حمله نادرشاه به محمدخان بلوچ در منطقه شولستان، این

طایفه به کهمره جروق، نودان و سمغان کوچ اجباری داده شده بود. علاوه بر این، طایفه محمدصالحی در نتیجه اقدامات خانعلی خان رستم طی دوره فتحعلی شاه قاجار از ساختار ایل ممسنی حذف و به مناطق دشتی، خشت و میان قشقایی‌ها کوچانده شد.^۱ بنابراین، این ساختار به شکل الگوی ژئوپلیتیک ۱+۴ در سپهر سیاسی و فضایی ممسنی نمود یافت. با گذر زمان به دلیل تصرف ماهور میلاتی توسط قشقایی‌ها، این ساختار به صورت ۱+۱+۴ پدیدار شد. بدین معنی که چهار طایفه لرتبار ممسنی به همراه سازه لرتبار شول (فهلیمان) و طایفه ماهور ترک‌تبار قشقایی این ساختار را تکوین کردند و هر کدام فضای زیستی همراه با مرزهای مشخص خود را شکل دادند.

ب. چگونگی تقسیم‌بندی فضای جغرافیایی و استقرار طوایف در قلمروها: این محور بر مؤلفه‌هایی نظیر قدرت، اختیار، درایت و نوع معیشت استوار بود. درباره قدرت می‌توان گفت که محل سکونت طوایف را میزان قدرت آنها مشخص می‌کرد. و شاید این اراده و زیرکی خوانین بود که موقعیت زیستی طوایف را تعیین می‌نمود. تنوع اقلیمی و پراکنش زیستی فضای شولستان نیز بر نحوه قرارگیری طوایف ممسنی تأثیر داشت.



نقشه ۱. فضاهای زیستی متعلق به طوایف ممسنی^۲

تنش‌های سیاسی و نظامی طوایف ممسنی پس از استقرار در قلمرو شولستان

پس از مکان‌گزینی طوایف ممسنی در قلمروهای مختلف شولستان، خوانین در رأس هرم قدرت قرار گرفتند و با افزایش توانمندی‌های خود، در مقابل یکدیگر صف‌آرایی کردند و به‌منظور قلمروگستری وارد

۱. اشرافی، ص ۱۸۵.

۲. فاطمه رزمجویی، علیرضا عسکری‌چاوردی، «جغرافیای تاریخی منطقه دشمن‌زباری در ایل ممسنی فارس»، پژوهشنامه تاریخ، سیاست و رسانه، س ۱، ش ۳ (۱۳۹۷)، ص ۳۴۴.

تنش‌های سیاسی و یا زد و خورد‌های نظامی بر سر سرحدات مرزی شدند. در ساختار ایلی-عشیره‌ای، هر یک از خوانین به صورت مستقل عمل می‌کردند و نزد حکومت و توده مردم، تحت عنوان کلانتر شناخته می‌شدند و تمام مناطق را زیر سلطه داشتند. اگرچه نقش بیگلربیگی و برخی از اقشار، نظیر علما، اعیان، اشراف، تجار، رؤسای عشایر و کدخدایان، را در انتخاب خوانین ممسنی نمی‌توان نادیده انگاشت، اما خان از قدرت تمام‌عیاری برخوردار بود، تا آنجا که انس و جن قادر به مقابله با او نبودند.^۱ خوانین ممسنی افرادی متکبر و خودخواه بودند و خود را تافته‌ای جداافتاده از مردم می‌دانستند، چنانکه آیین دست‌بوسی و یا کشتار افراد با اشاره خوانین به آسانی انجام می‌گرفت.^۲ تحت این شرایط، خوانین بیش از آنکه به دنبال همزیستی مسالمت‌آمیز با یکدیگر باشند تا بتوانند از طریق رویکرد همکاری‌جویانه بر مشکلات فائق آیند، منافع خاص خود را دنبال می‌کردند. از این رو، ایجاد اتحاد میان طوایف امری دشوار بود و آنها همواره یا درگیر بحران داخلی در قلمرو طایفه خود بودند و یا با سایر طوایف و دولت مرکزی تنش داشتند.

به نظر می‌رسد یکی از عواملی که روند شکاف میان طوایف ممسنی را تشدید ساخت، نبود مدیریت منسجم و واحد به‌منظور پایش سیاسی تمامی قلمروهای طوایف پس از استقرار آنها در فضاهای جغرافیایی شولستان بود. بر این اساس، نگارندگان بر این باورند که وجود یک پیشوای واحد تحت عنوان «ایلخان» در رأس هرم ساختار عشیره‌ای ممسنی می‌توانست این خلأ مدیریتی را جبران کند و مانع از فرسایش انرژی و توان طوایف در تقابل با یکدیگر شود. به عبارتی، شخصیت ایلخان ضمن تراکم و تجمیع قدرت و انسجام تمام طوایف ممسنی زیر چتری واحد، می‌توانست عنصری واسطه برای برقراری مناسبات و روابط تعاملی سازنده با دولت مرکزی باشد. در واقع ایلخان، در مقام فرستاده ویژه طوایف ممسنی نزد دولت مرکزی، می‌توانست هر گونه توطئه احتمالی خارجی علیه ایل را خنثی سازد و در شرایط حساس، معادلات سیاسی و نظامی را به سود ایل خود تغییر دهد. با توجه به نبود ایلخان در ساختار ایلی-عشیره‌ای ممسنی پس از دوره صفویه، در مقایسه با ایلاتی نظیر قشقایی و بختیاری، به نظر می‌رسد این مسئله می‌تواند یکی از عوامل حائز اهمیت در درج‌زدگی و ایستایی طوایف ممسنی، کند شدن مسیر حرکت آنها به سوی تحول اجتماعی و توسعه‌نیافتگی‌شان باشد.

۱. میرزا قنات‌خان گرم‌رودی، سفرنامه ممسنی (تهران: مستوفی، ۱۳۷۲)، ص ۱۳۴-۱۳۸.

۲. خفری، ص ۳۷۶.

جایگاه ایلخانی در مناسبات اجتماعی-سیاسی ایل ممسنی

به طور کلی، ایلات بختیاری، قشقایی و ممسنی در تحولات اجتماعی و سیاسی ایران نقش مهمی داشته‌اند. سران ایل بختیاری در مذاکره با مقامات بریتانیا و مشارکت در جریان مشروطه دوم در سال ۱۲۸۷ش، ایل قشقایی در ساماندهی نهضت جنوب علیه حکومت پهلوی دوم در سال ۱۳۲۵ش، ایل ممسنی در به قدرت رسانیدن کریم‌خان زند و راه‌اندازی جنگ‌های تنگه تامرادی و تنگه گجستان علیه حکومت پهلوی اول و دوم به ترتیب طی سال‌های ۱۳۰۹ش و ۱۳۴۲ش قویاً مؤثر ظاهر شدند. یکی از راه‌های کنترل گرایش‌های گریز از مرکز این ایلات ایجاد منصب ایلخانی بود که حکومت مرکزی به‌واسطه آن قادر به اعمال نفوذ اقتصادی و سیاسی بر ایل بود. بدین معنا که دولت با انتصاب شخصی به سمت ایلخانی، مالیات مورد نظر را از مردم ایل دریافت می‌کرد و مانع از اتحاد و انسجام درون‌ایلی برای ساماندهی شورش و اعتراض می‌شد. دولت مرکزی با ایجاد منصب ایلخانی موفق شد ایل بختیاری و قشقایی را کنترل کند، ولی با فروپاشی ساختار ایلخانی ممسنی در اواخر دوره صفویه، دیگر انتصاب ایلخان صورت نگرفت و همین مسئله سبب تحركات نظامی پیاپی آنان علیه دولت شد. اگرچه ایل ممسنی به‌واسطه پیوندهای نسبی و سببی که با خاندان زندیه داشت با آنها همراهی نمود، ولی درگیری‌های مکرر با خاندان قاجار مانعی در برابر ایجاد منصب ایلخانی در رأس هرم ایلی ممسنی بود. بر این اساس، نه دولت قاجار تمایلی به ایجاد منصب ایلخانی و برقراری رابطه با ایل ممسنی داشت و نه خوانین ممسنی به همکاری با قاجار علاقه‌مند بودند. از این روی، به نظر می‌رسد در برخی از برهه‌های حساس میزان تنش و خشونت در قلمرو جغرافیایی ایل ممسنی چشمگیرتر از ایلات بختیاری و قشقایی بود. وقتی خوانین ممسنی با دولت مرکزی یا ایل قشقایی اختلاف پیدا می‌کردند، دولت، به‌ویژه در دوره قاجاریه به‌واسطه تبار و نژاد مشترک، از ایل قشقایی حمایت می‌کرد که قوی‌ترین دلیل آن روابط سیاسی حسنه آنها با یکدیگر به‌واسطه منصب ایلخانی بود. همچنین پس از پایان نهضت جنوب (۱۳۲۵ش) که ایلات ممسنی، بویر احمد و قشقایی علیه حکومت پهلوی بسیج شدند، به‌رغم تبعید برخی از سران ایل قشقایی، خوانین ممسنی بیشتر به رایزنی با مقامات سیاسی و نظامی توجه داشتند تا جایگاه خود را حفظ نمایند. این مسئله نه‌تنها موجب تضعیف شخصیت حقیقی خوانین ممسنی نزد دولت مرکزی می‌شد، بلکه جایگاه ژئوپلیتیک ایل ممسنی را در ساختار سیاسی کلان کشور متزلزل می‌کرد. نتیجه این امر، بی‌اعتنایی دولت مرکزی به فضای جغرافیایی ممسنی بود که همین مسئله مسیر توسعه را برای این قلمرو ناهموار ساخت.

بنابراین، در ایلات بختیاری و قشقایی، از نظر «سلسله‌مراتب» درون‌ایلی، ایلخان بالاترین و قدرتمندترین

مقام سیاسی و اداری به شمار می‌آمد و هم در مقابل شاه و هم در مقابل ایل و وظایف و مسئولیت‌های سنگینی بر عهده داشت. اما ایل ممسنی در ساختار اجتماعی خود با این ضعف مواجه بود. وظایفی نظیر ایجاد نظم و امنیت در ایل، دریافت مالیات منظم از طوایف و انتقال به‌موقع آن به دولت مرکزی، کمک نظامی به دولت در هنگام جنگ با بیگانگان، دفاع از مرزها یا سرکوب شورش‌های داخلی توان چانه‌زنی سیاسی ایلخانان را با دولت مرکزی افزایش می‌داد تا بتوانند امتیازات لازم را برای قلمرو خود کسب کنند.

این در حالی است که خوانین ممسنی از چنین اختیارات و مزیتی برخوردار نبودند.

گزارهٔ دیگر این است که هر یک از خوانین ممسنی بر قلمرو جغرافیایی طایفهٔ خود «حکمرانی» و «نظارت» داشتند و حق مداخله در امور سایر طوایف را نداشتند. افراد یک طایفه به‌سختی می‌توانستند در قلمرو طایفه‌ای دیگر رفت و آمد نمایند. بنابراین، امکان اتحاد و یکپارچگی طوایف بسیار نادر بود و هر طایفه به‌تنهایی سعی در تأمین امنیت و افزایش قدرت سیاسی و توان نظامی خود داشت. به عبارتی، بینش سیاسی مبنی بر اجماع، همکاری و ائتلاف در میان طوایف ممسنی ضعیف بود. تنها موارد استثنا در این زمینه نقش آفرینی در به قدرت رسانیدن کریم‌خان زند طی جنگ پُل‌جُوزق، انعقاد پیمان سرگچینه (اتحاد ایلات ممسنی و بویر احمد) و پیمان چم‌اسپید (اتحاد ایلات ممسنی، بویر احمد و قشقایی) و نهضت جنوب بود. با وجود این، به نظر می‌رسد در پیمان سرگچینه خوانین طایفهٔ جاوید حضور نداشتند و باباخان ایلامی دشمن‌زبیری به نمایندگی از طایفهٔ جاوید پیمان‌نامه را امضا کرد. این مسائل بیانگر بی‌اعتمادی و سوءظن طوایف ممسنی به یکدیگر بود که برای دفع و تضعیف یکدیگر از هر وسیله‌ای استفاده می‌کردند. در حقیقت نبود منصب ایلخان مانع از برقراری نشست و سلسله‌جلسات مذاکره میان طوایف می‌شد و آنها توان خود را صرف مشاجره و درگیری طایفه‌ای می‌نمودند. تحت این شرایط همگرایی اجتماعی و سیاسی طوایف ممسنی و جهان‌بینی خوانین برای تقویت بنیان‌های اقتصادی و معیشتی توده کم‌رنگ بود. بر این اساس، ایل ممسنی بیشتر با چالش‌های درونی دست و پنجه نرم می‌کرد و طوایف بیشترین انرژی خود را صرف غلبه بر یکدیگر می‌کردند.^۱ این مسئله موجب ضعف ایل ممسنی و ناتوانی آنها برای مقابله با حکومت مرکزی شد. بنابراین، در شرایطی که ایل بختیاری و قشقایی با حکومت مرکزی یا قدرت‌های ژئوپلیتیک بزرگی نظیر بریتانیا و آلمان مشغول رایزنی و مذاکره بودند، ایل ممسنی درگیر شکاف درونی و مقابله با حکومت ترک‌تبار قاجار بود. در شرایطی که این نوع مناسبات تعاملی با قدرت‌های بزرگ، اخذ برخی امتیازات سیاسی و اقتصادی را برای ایلات بختیاری و قشقایی به دنبال داشت، ایل ممسنی فرصت و ابزار لازم (ایلخان) را نداشت تا باب مناسبات با چنین

۱. مراد کاویانی‌راد و دیگران، «تبیین رقابت انتخاباتی طایفه‌محور در چارچوب مدل مرکز-پیرامون، نمونه‌پژوهی: انتخابات ادوار هشتم، نهم و دهم در حوزهٔ انتخابیهٔ ممسنی و رستم»، تحقیقات جغرافیایی، س ۳۰، ش ۳ (۱۳۹۷)، ص ۲۲۴.

قدرت‌هایی را بگشاید که همین مسئله روند رشد و توسعه آن را کند می‌کرد. دولت مرکزی نیز از طریق نفاق‌اندازی در خانواده‌های خوانین، تحریک کدخدایان و ریش‌سفیدان طوایف یا برانگیختن خوانین ایلات همسایه علیه خوانین ممسنی و همچنین با توسل به دخالت نظامی، سر برآوردن یا شورش آنها را سرکوب می‌کرد و بر خوانین محلی مسلط می‌شد. میرزا فتح‌خان گرمودی، حاکم دوران محمدشاه قاجار، در این خصوص می‌نویسد:

در ممسنی، والیان فارس از هر راهی نسبت به رام کردن قدرت خوانین دریغ نمی‌ورزند و حتی بدون اینکه احساس مسئولیت ملک‌داری نمایند با تحریک خوانین همسایه از جمله ترکان قشقایی به جنگ خوانین برخاسته و از آنان خلع قدرت می‌نمودند تا ناگزیر به اطاعت و پرداخت پیشکش و دیون مالیاتی شوند. در این باره می‌توان به جنگ معتمدالدوله والی فارس اشاره کرد که توانست با ایجاد اختلاف میان ایلخان قشقایی و خانعلی‌خان ممسنی به تضعیف قدرت خان رستم بپردازد.^۱

در این شرایط، سرپیچی از فرامین دولت مرکزی که قدرت چانه‌زنی سیاسی و توان نظامی ایل ممسنی را با چالش اساسی مواجه ساخته بود، موجب عدم توجه مقامات حکومتی و متعاقباً شکل‌گیری جهان‌بینی شورش و وضعیت اقتصادی بسیار نامطلوب توده مردم و توسعه‌نیافتگی اقتصادی و سیاسی شد. نبود حلقه واسطه (ایلخان) میان خوانین ممسنی و دولت مرکزی بهانه لازم را به دولت داد تا از قوه قهریه خود استفاده کند. این رویه به حوزه اقتصادی نیز سرایت کرد. چنانکه دولت‌های قاجار و پهلوی با موقوفه و خالصه اعلام کردن املاک و اراضی کشت و زرع ایل ممسنی و واگذاری آنها به معین‌التجار بوشهری زمینه تضعیف خوانین را فراهم ساختند و به اختلافات میان آنان دامن زدند. از این حیث، به نظر می‌رسد ایل ممسنی از نظر اختلافات درونی شبیه ایل بختیاری، ولی از نظر استواری در برابر حکومت مرکزی شبیه ایل قشقایی بود. این ویژگی فاصله اجتماعی و سیاسی ایل ممسنی را از دولت‌های مرکزی ایران دوچندان کرد. در ادامه این روند، ایل ممسنی با حکومت پهلوی نیز همانند قاجاریه در تعارض بود، با این تفاوت که مبنای شورش خوانین ممسنی علیه دولت پهلوی بیشتر تضاد منافع بود تا شکاف فرهنگی و قومی (مواجهه لر و ترک). خوانین ممسنی که از منصب ایلخانی بی‌بهره بودند تا از طریق مذاکره و رایزنی حقوقشان را از حکومت مرکزی طلب کنند، ناگزیر شدند از گزینه نظامی در مقابل دولت پهلوی استفاده نمایند و در اعتراض به اقدامات معین‌التجار بوشهری ابتدا جنگ دُورگ مدو را در سال ۱۳۰۷ش راه انداختند که زمینه جنگ تنگه تامرادی اول و دوم در سال ۱۳۰۹ش شد. این مسئله منجر به کشته

شدن تعداد زیادی از نیروهای دولتی شد که مهم‌ترین پیامد آن اجرای طرح اسکان عشایر (تخته‌قاپو)، اعدام برخی از خوانین ممسنی نظیر امام قلی‌خان رستم در سال ۱۳۱۳ش و تصویب قانون کدخدایی در سال ۱۳۱۴ش بود. تشکیل نهضت جنوب در سال ۱۳۲۵ش و جنگ تنگه گجستان در سال ۱۳۴۲-۱۳۴۱ش از اقدامات بعدی خوانین بر ضد حکومت مرکزی بود.

از سوی دیگر، «موروثی» بودن قدرت اصلی بنیادین در ساختار هر طایفه به شمار می‌رفت، ولی نظم سلسله‌مراتبی درون طایفه‌ای و درون‌ایلی به دشواری امکان‌پذیر بود. شمار داعیه‌داران مقام کلانتری و کدخدایی^۱ در ایل ممسنی به اندازه‌ای زیاد بود که به طور متوسط در هر دهه یک بحران داخلی برای کسب قدرت به وقوع می‌پیوست.^۲ این مسئله ریشه در تحرکات نهفته‌ای داشت که از سوی مشاوران ارشد خوانین و کدخدازادگان برای خلع ید کردن نیاکان و دودمان آنها شکل می‌گرفت. علاوه بر این، نبود ایلخانی واحد که سلسله‌مراتب و موازنه قوا را میان طوایف ممسنی برقرار سازد، در ایجاد هرج و مرج و بی‌ثباتی قدرت خوانین تأثیرگذار بود. همچنین سیاست‌های ناکارآمد خوانین در برقراری مناسبات اجتماعی و سیاسی با کدخداها و توده مردم مانع از انسجام درون طایفه‌ای و به تبع آن انسجام درون‌ایلی می‌شد. در شرایطی که موروثی بودن قدرت نیازمند شکیبایی و مدارای ورثه خوانین بود، در ایل ممسنی این مسئله چندان مورد اعتنا نبود. در تأیید این گفته می‌توان به خلع خوانین و کدخداهای محلی توسط افراد هم‌طایفه‌ای اشاره کرد، از جمله سرنگونی میری‌خان توسط ولی‌خان بزرگ بکش، نبرد کدخدایان تیره‌های باپرسالار و کرای در ره‌کون رستم، تقسیم قلمرو جغرافیایی طایفه جاوید به دو بخش له‌له به رهبری فتح‌الله‌خان و ماهوری به رهبری خلیل‌خان و تقسیم قلمرو جغرافیایی طایفه رستم از مرز یقه‌سنگر. این مبارزات به اندازه‌ای عمیق و پیچیده بود که کسانی نظیر معین‌التجار بوشهری قادر بودند ضمن استعمار اموال ممسنی و استثمار ساکنان، در عزل و نصب خوانین، تقسیم قلمرو و ایجاد درگیری میان طوایف مداخله کنند. روی هم رفته می‌توان گفت اگرچه موروثی بودن قدرت در ایل ممسنی باعث ایجاد نوعی نظم سلسله‌مراتبی (وجود کلانتر در ایل ممسنی) در هر یک از طوایف، از رأس هرم قدرت تا رعیت در پایین‌ترین اقشار، می‌شد، ولی عملاً جنگ وارثان قدرت مانع از تثبیت سلسله‌مراتب ایلی و شکل‌گیری یک مرکز قدرتمند سیاسی و نظامی واحد در مقابل حکومت مرکزی می‌گردید. در این شرایط، وارثین خوانین بیشتر به دنبال تثبیت و تحکیم جایگاه سیاسی خود در رأس هرم قدرت بودند و

۱. براساس ماده ۳۷۸ فصل دهم «قانون تشکیل ایالات و ولایات و دستورالعمل حکام» (مصوب ۱۴ ذی‌القعدة ۱۳۲۵ق در اولین مجلس ملی مشروطه) مبنی بر پذیرش ده به‌عنوان کوچک‌ترین واحد حکومتی و نیز تصویب قانون کدخدایی در ۱۳۱۴ش طی دوره پهلوی اول، کدخداها قادر به قلمروداری و قلمروگستری شده بودند. برخورداری از مؤلفه‌هایی همچون ثروت، قدرت و مالکیت نیز نقش بسزایی در افزایش دامنه نفوذ و اختیارات کدخداها در اقصا نقاط ممسنی داشت.

۲. سید محمدحسین حسینی، دگرگونی‌های اجتماعی سکونتگاه گجگران (مشهد: ارسطو، ۱۴۰۰)، ص ۱۵۰.

کمتر به رشد و توسعه فضای زیستی خود توجه داشتند. حال آنکه به نظر می‌رسد وارثان قدرت در ایل قشقایی کمتر بر سر منصب ایلخانی مشاجره داشتند و ایلخان قادر به حفظ سلسله‌مراتب درون‌ایلی بود که مآخصل آن اقتدار ایل در مقابل حکومت مرکزی بود.

گزاره دیگر این است که تنها الزامات ساختاری منجر به ایجاد سلسله‌مراتب و پشتیبانی توده از خوانین نمی‌شد، بلکه وجود شخصیت «فرهمند» نیز در حمایت توده از خوانین نقش قابل توجهی داشت. در ایل ممسنی بیشتر شخصیت‌های اقتدارگرا، تنومند، سلحشور و جنگجو نقش‌آفرینی داشتند. هرچند خوانین ممسنی در مقام قاضی به حل و فصل مشاجرات و منازعات میان تیره‌ها می‌پرداختند و برخی از کدخداها از مقبولیت مردمی برخوردار بودند و در مقابل خوانین ایستادگی می‌کردند، بنیاد زندگی سیاسی ایل ممسنی و حکمرانی خوانین بر قدرت سخت استوار بود نه قدرت نرم. از این روی، افرادی که تحت عنوان خان یا کدخدا به اعمال قدرت می‌پرداختند، کمتر با مردم و رعیت رابطه برقرار می‌کردند و همین مسئله تداوم دوران حکمرانی‌شان را به خطر می‌انداخت. در مجموع، نبود شخصیت فرهمند (نقش‌آفرینی شخصیت‌های اقتدارگرا و سلحشور به جای شخصیت فرهمند و کاریزماتیک) در ایل ممسنی منجر به عدم پشتیبانی توده مردم ممسنی از خوانین طایفه خود، شکل‌گیری مشاجرات و درگیری‌های فراوان میان خوانین و رعیت و در نتیجه حکمرانی کوتاه‌مدت خوانین و بی‌ثباتی‌های مکرر می‌شد.

علاوه بر اینها، منصب ایلخانی «سکوی پرتاب» کسب قدرت سیاسی بود. ایل ممسنی به دلیل نداشتن این منصب هیچ وقت نتوانست همانند ایل بختیاری و قشقایی به ساختار قدرت در ایران نزدیک شود. تنها استثنا در این زمینه دوره زندیه است که ممسنی‌ها به سبب پیوند قومی (لر تبار) با خاندان زند و مشارکت در به قدرت رسانیدن کریم‌خان زند (جنگ پل جوزق) توانستند وزن ژئوپلیتیک خود را در میان ایلات جنوب افزایش دهند. ولی در دوران قاجار و پهلوی نه‌تنها خوانین، بلکه نخبگان ایل ممسنی نیز در دستگاه حکومت از جایگاهی برخوردار نشدند. در دوره پهلوی، تلقی دولتمردان از طوایف ممسنی این بود که به ناامنی و بی‌ثباتی دامن می‌زنند. در واقع، خوانین ممسنی بیش از آنکه در پی ارتقای جایگاه سیاسی و اجتماعی ایل خود در سطح کلان باشند، رؤیای بازگشت خاندان زندیه به پادشاهی ایران را دنبال می‌کردند و به زد و خورد نظامی با حکومت قاجار می‌پرداختند. در ساختار درونی ایل درگیری میان طوایف شدید بود و طراحی نقشه برای سرکوب یکدیگر اولویت اصلی هر طایفه به شمار می‌رفت. در این شرایط، آنها برای رایزنی سیاسی با دولت مرکزی ناگزیر از واسطه قرار دادن ایلخانی بختیاری

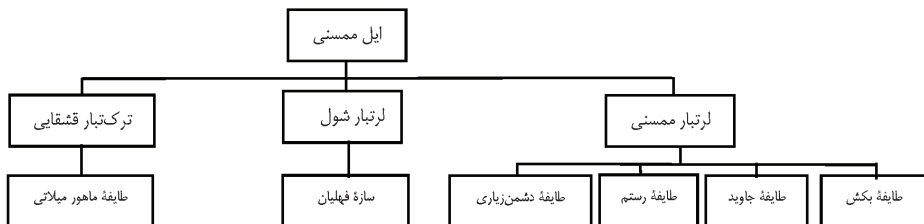
(واسطه‌گری برای پایان بخشیدن به جنگ تنگه‌ تامرادی) بودند. به نظر می‌رسد یکی از عواملی که سبب می‌شد دولت مرکزی برای ایجاد منصب ایلخانی در ایل ممسنی اقدامی نکند، جمعیت کمتر این ایل در مقایسه با قشقایی‌ها و عدم تسلط آنان بر حوزه‌های نفتی در مقایسه با بختیاری‌ها بوده است. هرچند طی سالیان بعد در برخی از مناطق ممسنی نظیر ماهور میلاتی، میشان و بی‌بی‌حکیمه حوزه‌های نفتی کشف شد، ولی این میزان در مقایسه با نفت خوزستان که در اختیار ایل بختیاری بود، برای دولت مرکزی اهمیت کمتری داشت.

بدین ترتیب، روابط اجتماعی و سیاسی خوانین ممسنی با دولت قاجار و پهلوی بسیار ضعیف و نقش آنها در ساختار قدرت اندک بود. در این شرایط، ایل ممسنی برای احقاق حقوق خود چاره‌ای جز رویارویی مستقیم نظامی با دولت مرکزی نداشت که قوی‌ترین پی‌آیند آن خسارت‌های مالی و جانی فراوان بود. ایل ممسنی نه تنها دستورات دولت مرکزی را اجابت نمی‌کرد، بلکه به مبارزات نفس‌گیر خود ادامه می‌داد. این مسئله از جغرافیای نظامی و وضعیت ژئواستراتژیک ایل ممسنی نیز متأثر بود، چرا که وجود کوهستان‌ها، مناطق صعب‌العبور، قلعه‌های دژخیم نظیر قلعه سفید (سپید دژ)، قلعه سیاه، کمر پاشاده و کمر زلدون (واقع در تنگه خاص جاوید) بر تحرکات لجستیک طوایف می‌افزود. با وجود این، نبود ایلخان بازدارنده هم‌اهنگی طوایف و تیره‌های ممسنی با یکدیگر بود. چنانکه طوایف مختلف ممسنی در حوادث مختلف به جای همگرایی و مبارزه با سایر ایلات و یا دولت مرکزی به تقابل با یکدیگر می‌پرداختند. در مجموع، می‌توان گفت ایل ممسنی به دلیل نداشتن منصب ایلخان، برخلاف ایلات قشقایی و بختیاری، نتوانست انسجام درونی پیدا کند و طوایف معمولاً به دنبال سرکوب یکدیگر بودند. این مسئله در ادوار مختلف تاریخ ایل ممسنی صرفاً منجر به مبارزه یک طایفه با دولت مرکزی می‌شد؛ نه همراهی و ائتلاف تمامی آنها با یکدیگر.

نتیجه‌گیری

نتایج پژوهش گویای آن است که درباره‌ خاستگاه جغرافیایی و شیوه و تاریخ ورود ایل ممسنی به قلمرو شولستان فرضیات متفاوتی وجود دارد. برخی سرچشمه و مبدأ فضایی و جغرافیایی ایل ممسنی را کردستان سوریه، جبل‌السماق شام، آسیای مرکزی و چرام می‌دانند و برخی به سرزمین شولستان اشاره می‌کنند. درخصوص شیوه ورود ایل ممسنی به قلمرو شولستان نیز برخی از مورخین معتقدند که ممسنی‌ها و شولستانی‌ها در کنار یکدیگر همزیستی مسالمت‌آمیز داشتند و در جنگ‌های مختلف

علیه دیگران) با هم همکاری می‌کردند. برخی دیگر نظریه فتح شولستان را با استفاده از قوه قهریه (توان فیزیکی و زد و خورد) مطرح می‌سازند. از سوی دیگر، در این مقاله درباره چگونگی استقرار هر یک از طوایف مختلف ممسنی در قلمروهای مختلف چندین فرضیه مطرح گردید. هدف از طرح این فرضیه‌ها صرفاً بیان توصیفی مسیر مهاجرت ایل ممسنی نیست، بلکه تأثیر نحوه استقرار طوایف بر تحولات اجتماعی و سیاسی ممسنی مورد نظر است. با توجه به وجود تنش و منازعات سیاسی و نظامی میان طوایف ممسنی پس از استقرار آنها در سرزمین شولستان و نبود مکانیسمی مدیریتی که نقش تجمیع قدرت، پیوند طوایف و وساطت آنها با دولت مرکزی را بر عهده گیرد، جایگاه ایلخانی در معادلات اجتماعی و سیاسی ایل ممسنی مورد پردازش قرار گرفت. هدف از این امر نه شکافتن صرف مسائل تاریخی، بلکه تبیین چرایی ازهم‌گسیختگی و توسعه‌نیافتگی ایل ممسنی در بستر تاریخ به دلیل عدم بر خور داری آنها از منصب ایلخانی در رأس هرم قدرت است. بر این اساس، ایل ممسنی که فاقد انسجام درونی بود و توان رایزنی با دولت مرکزی را نداشت، در مضیقه و تنگنای ژئوپلیتیک قرار گرفت که بازتاب آن امروزه در بستر اجتماع ممسنی پدیدار است. فرضیات هشت‌گانه نشان می‌دهد که با توجه به فروپاشی ساختار ایلخانی ممسنی در پشت‌کوه کهگیلویه در اواخر دوره صفویه، طوایف ممسنی (بکش، جاوید، رستم و دشمن‌زیاری) به صورت تدریجی و مبتنی بر جهت جغرافیایی به سرزمین شولستان کوچ کردند و پس از همزیستی مسالمت‌آمیز اولیه در مجاورت شول‌ها، بر آنها مستولی شدند و قلمرو جغرافیایی مختص به خود را تحت حکمرانی خوانین مجزا برگزیدند. از این رو، ساختار ایلی جدید ممسنی به صورت الگوی ۱+۱+۴ (بنگرید به: نمودار شماره ۱) بر بنیاد شناسه‌های قدرت، اختیار، درایت و نوع معیشت شکل گرفت، ولی به دلیل نبود منصب ایلخانی واحد، رفته‌رفته تعارضات درون‌ایلی و برون‌ایلی (با دولت مرکزی و سایر ایلات) شدت یافت و ایل ممسنی از نظر اجتماعی-سیاسی دچار ازهم‌گسیختگی شد.



نمودار ۱. ساختار سیاسی فضا در ایل ممسنی طی دوره پساوشولستان (مطابق با مدل مفهومی تحقیق)

کتابنامه

- اسدپور، حمید و عارف اسحاقی. «اهمیت جغرافیای ممسنی و نقش تمدنی آن در کرانه‌های خلیج فارس»، تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، س ۴، ش ۱۷، ۱۳۹۰، ص ۱۱۵-۱۴۴.
- اشرفی، ناصر. «پیشینه سرزمینی و ایلی ممسنی‌ها»، فراسو، س ۱۱، ش ۳۳-۳۲، ۱۳۹۷، ص ۲۳-۲۶.
- افشار سیستانی، ایرج. ایل‌ها و چادرنشینان و طوایف عشایری ایران، تهران: ثامن الائمه، ۱۳۸۱.
- اقتداری، احمد. خوزستان و کهگیلویه و ممسنی، تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی آیات، ۱۳۷۵.
- امان‌الهی بهاروند، سکندر. قوم لر، تهران: نشر آگه، ۱۳۹۱.
- چوبینه، محمدکریم و سید عبدالمناف شاه‌قاسمی. ممسنی و سولستانات، شیراز: انتشارات ادیب مصطفوی، ۱۳۹۷.
- حبیبی فهلیانی، حسن. ممسنی در گذرگاه تاریخ، شیراز: انتشارات نوید، ۱۳۷۱.
- حسینی، سید محمد حسین. دگرگونی‌های اجتماعی سکونتگاه گچگران، مشهد: انتشارات ارسطو، ۱۴۰۰.
- حسینی فسائی، میرزا حسن. فارسنامه ناصری، تصحیح منصور رستگار فسایی، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۷.
- خفری، فرج‌الله. تاریخ ممسنی و رستم، نورآباد ممسنی: انتشارات فریاد کویر، ۱۳۹۴.
- دوبد، بارون. سفرنامه لرستان و خوزستان، ترجمه محمدحسین آریا، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱.
- رزمجویی، فاطمه و علیرضا عسکری چاوردی. «جغرافیای تاریخی منطقه دشمن‌زیاری در ایل ممسنی»، پژوهشنامه تاریخ، سیاست و رسانه، س ۱، ش ۳، ۱۳۹۷، ص ۳۴۱-۳۶۲.
- صادقی، ملا گرگلی. ممسنی دشتی پراز نون و تشتی پراز خون، شیراز: انتشارات کوشامهر، ۱۳۷۷.
- _____ «مایه‌های فخر: سایه‌های فقر»، فراسو، س ۷، ش ۲۴-۲۳، ۱۳۹۳، ص ۶۱-۶۵.
- عسکری چاوردی، علیرضا و دیگران. سکونت‌گاه‌های هخامنشی و فراهخامنشی منطقه ممسنی/پژوهش‌هایی درباره تاریخ، فرهنگ و تمدن ایران، تهران: انتشارات بصیرت، ۱۳۹۱.
- فتحی‌نژاد، نصرالله‌خان. «ما به خاطر ترس از دست دادن املاکمان مخالف مصدق بودیم»، فراسو، س ۲، ش ۷ و ۸، ۱۳۸۸، ص ۷۹-۸۲.
- کاویانی‌راد، مراد و دیگران. «تبیین رقابت انتخاباتی طایفه‌محور در چارچوب مدل مرکز-پیرامون، نمونه‌پژوهی: انتخابات ادوار هشتم، نهم و دهم در حوزه انتخابیه ممسنی و رستم»، تحقیقات جغرافیایی، س ۳۰، ش ۳، ۱۳۹۷، ص ۲۱۹-۲۳۶.
- گرمرودی، میرزا فتح‌خان. سفرنامه ممسنی، تهران: انتشارات مستوفی، ۱۳۷۲.
- مجیدی‌کرایبی، نورمحمد. تاریخ و جغرافیای ممسنی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱.
- مستوفی، حمدالله. تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴.
- مینورسکی، ولادیمیر. رساله لرستان و لرها، ترجمه سکندر امان‌الهی بهاروند و لیلی بختیار، تهران: انتشارات بابک، ۱۳۶۲.
- همتی، ابوذر. «تبارشناسی خوانین و سرداران ممسنی»، فراسو، س ۲، ش ۷ و ۸، ۱۳۸۸، ص ۸۶-۸۷.
- _____ «یادی از قائد حسن‌خان بانی طایفه ممسنی در داراب فارس»، فراسو، س ۳، ش ۱۱، ۱۳۸۹، ص ۳۷-۳۸.

بررسی پیامدهای سیاست تعدیل نیروی انسانی و حقوق کارمندان بر مدیریت تورم (۱۳۲۳-۱۳۲۱ش)

نوع مقاله: پژوهشی

آفرین توکلی^۱/جمیله عزیزخواه^۲

چکیده

در شهریور ۱۳۲۰ ایران توسط متفقین اشغال شد. متفقین دولت را وادار کردند تا منابع اقتصادی کشور را در اختیارشان قرار دهد. این اقدامات از طریق سیاست‌های پولی محقق شد که به کاهش ارزش پول ایران و افزایش اعتبارات انگلیس و شوروی و در نهایت به انتشار اسکناس و توافق اجباری دولت با متفقین مبنی بر بازپرداخت اعتبارات داده‌شده به آنان در پایان جنگ منجر شد که اثر تورمی زیادی به همراه داشت. برای حل این مشکل، دولت آرتور میلیسپو را در ۳۱ آبان ۱۳۲۱، به‌عنوان رئیس کل دارایی با اعطای اختیارات برای اصلاحات، استخدام کرد. یکی از بخش‌هایی که میلیسپو موظف به اصلاح آن شد، سیستم اداری و حقوق کارمندان بود که اثرات تورمی بیشترین آسیب را به آن زده بود. در این پژوهش تلاش می‌شود با روش تحلیلی و با استفاده از اسناد و منابع تاریخی-اقتصادی به این پرسش پاسخ داده شود که با توجه به تمرکز قسمت مهمی از برنامه‌های اصلاحی دولت و میلیسپو بر نیروی انسانی ادارات دولتی، این برنامه‌ها چه تأثیری بر زندگی و شرایط کارمندان دولتی و کاهش نرخ تورم داشت؟ نتایج پژوهش نشان می‌دهد دولت و میلیسپو با درخواست افزایش حقوق کارمندان، به دلیل افزایش تورم، موافقت نکردند و به‌منظور اصلاحات در بخش‌های اداری، به تعدیل نیروی انسانی ادارات و جایگزینی نیروهای متخصص امریکایی با حقوق دریافتی بر پایه دلار پرداختند. این مسئله به مخالفت‌ها و اعتصابات گسترده‌ای منجر شد که از یک سو به عدم کنترل تورم و از سوی دیگر به سیاسی شدن و ناکامی اصلاحات انجامید. واژگان کلیدی: اعتصاب، تعدیل نیروی انسانی، تورم، حقوق کارمندان، میلیسپو.

The Consequences of Human Resource Redundancy and Salary Reduction Policies on the Inflation Management (1942-1944)

Afarin Tavakoli³/Jamileh Azizkhah⁴

Abstract

In September 1941, Iran was occupied by the allied forces. The Iranian government was forced to convey economic resources to the Allies. This appropriation was achieved only through a monetary policy, which resulted in a devaluation of the Iranian Rial against British and Soviet currencies. Subsequently, this led to the rise of notes in circulation and a forced agreement between the Iranian government and the Allies, according to which they had to reimburse the Iranian government for the used facilities only after the end of the war, which in turn, had an increasing effect on the inflation. To solve the issue, the government hired Dr. Arthur Millsbaugh on 12 November 1942 as the Administrator General of the Finances with executive authority for reform. One aspect of the reforms undertaken by Millsbaugh was concerned with the government's administrative offices and salaries of the employees, which had suffered the most from the increasing inflation. Based on an analytical method and using archival documents and economic-historical sources, the present study aims to examine the impact of the reformist programs devised by Millsbaugh and the government on the livelihood and the conditions of the government employees and the reduction in the rate of inflation, considering that a significant part of those programs was concentrated on the government human resources. The results show that the government and Millsbaugh did not agree to the demands for a salary increase on the ground of its increasing effect on inflation. Furthermore, in order to carry out the reforms in the administrative offices, they initiated a redundancy plan, including the replacement of native human resources with American experts with a US Dollar-based salary. This, in turn, led to widespread opposition and strikes, which ended up in the reversal of the reforms, their politicization, and the failure of inflation control.

Keywords: Strike, Human Resource Redundancy, Inflation, Employee's salaries, Millsbaugh.

۱. استادیار گروه تاریخ، دانشگاه یزد، یزد، ایران.

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد، تاریخ ایران دوره اسلامی، ایران. *تاریخ دریافت ۱۴۰۱/۲/۷ * تاریخ پذیرش ۱۴۰۱/۳/۱۶

3. Assistant Professor, Department of History, Yazd University, Yazd, Iran. Email: atavakoli@yazd.ac.ir.

4. MA in History of Iran in Islamic Era, Email: J.azizkhah@gmail.com.

مقدمه

پس از شهریور ۱۳۳۰ش/۱۹۴۱م و اشغال ایران توسط متفقین در سال‌های جنگ جهانی دوم، دولت ایران با مشکلات فراوانی مواجه شد که تورم شدید، کسری بودجه و افزایش شدید قیمت‌ها از آن جمله بودند. کاهش ارزش پول ایران بیش از ۱۰۰ درصد، نرخ برابری ریال و لیره استرلینگ را از ۶۸ به ۱۴۰ ریال رساند و درآمد ایران از فروش کالا و خدمات به متفقین به نصف تقلیل یافت. مسئله دیگر عرضه پول تا چهار برابر بود که اثری کاملاً تورمی داشت، زیرا متفقین مخابرات را در ایران با ریال تأمین می‌کردند و بر پایه توافق با انگلیس و شوروی اعتبارات داده شده به این دو کشور تا پایان جنگ بازپرداخت نمی‌شد. این شرایط به کاهش ارزش پول، انتشار اسکناس و اعطای وام به متفقین منجر شد که اثر تورمی فوق‌العاده‌ای بر اقتصاد ایران گذاشت. تورم فوق‌العاده سیستم جیره‌بندی کالاهای ضروری را به دنبال آورد و تمهیداتی هم که برای غلبه بر مشکل احتکار کالا و جلوگیری از قحطی به کار گرفته شد چندان مؤثر نبود.^۱ کسری شدید بودجه موجب شد تعهدات مالی دولت در بخش‌های مختلف کشور، از جمله در ادارات دولتی، با مشکل مواجه گردد و بر وضعیت معیشت کارمندان تأثیر فراوانی بگذارد. به دلیل افزایش قیمت‌ها، حقوق کارمندان کمتر از میزانی بود که بتواند زندگی آنها را تأمین کند. در این میان، دولت بودجه کافی برای افزایش حقوق کارمندان نداشت. این مسئله موجب نارضایتی، کم‌کاری و اعتصاب آنان شد که این خود هرج و مرج بیشتر را در پی داشت. دولت ایران برای سروسامان دادن به این وضعیت بحرانی از دکتر آرتور میلسپو دعوت کرد به ایران بیاید و به اصلاح امور پردازد. مقاله پیش‌رو سعی دارد به این پرسش اساسی پاسخ دهد که اصلاحات اداری میلسپو در جهت تعدیل منابع انسانی ادارات دولتی، عدم افزایش حقوق کارمندان و جایگزینی نیروهای متخصص خارجی در وزارتخانه‌ها و گمرک چه تأثیری بر مدیریت تورم گذاشت که کشور را به شدت فراگرفته بود؟

در زمینه اقدامات میلسپو در ایران تاکنون پژوهش‌هایی انجام شده است، از جمله مقاله کریم سلیمانی و جمیله عزیزخواه (۱۳۹۲) با عنوان «مخالفت‌ها علیه میلسپو در ایران (۱۳۳۳ تا ۱۳۳۱ش/۱۹۴۲ تا ۱۹۴۴م)» که به بررسی مواضع مخالفان برجسته حزبی و افراد سیاسی، چون حزب توده و دکتر مصدق و ابتهاج، در قبال اقدامات میلسپو می‌پردازد. در مقاله دیگری با عنوان «میلسپو و نوسازی سامانه مالی و اداری در ایران» (۱۳۹۳) نویسندگان با توجه به اوضاع سیاسی ایران در مواجهه با قدرت‌های بزرگ جهانی در اوایل حکومت رضاشاه و محمدرضا شاه و سیاست دولت ایران در ورود یک نیروی سوم در

۱. برای اطلاعات بیشتر بنگرید به: محمدعلی کاتوزیان، *اقتصاد سیاسی ایران*، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی (تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۲)، ص ۱۸۶-۱۸۸.

عرصه روابط جهانی، دو مأموریت میلسپو را در این فاصله زمانی تحلیل و بررسی کرده‌اند. بنابراین، تا به حال درباره مسئله پژوهش حاضر که واکاوی سیاست‌های میلسپو در زمینه منابع انسانی ادارات دولتی با هدف کنترل تورم است، کاری صورت نگرفته است.

میلسپو؛ کمبود بودجه دولت و مسئله حقوق کارمندان

میلسپو بین سال‌های ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۶ش/۱۹۲۲ تا ۱۹۲۷م، با عنوان رئیس کل مالیه، در ایران خدمت کرده بود.^۱ در این دوره نیز وضعیت مالی ایران آشفته بود و ادارات دولتی با کمبود اعتبارات مالی و مشکلات بی‌شماری مواجه بودند و کارمندان ماه‌ها حقوق دریافت نمی‌کردند. وی توانست پرداخت حقوق کارمندان دولت را براساس اصول صحیحی منظم کند و وضعیت مالی ایران را سروسامان دهد. او همچنین توانست قوانین بازنشستگی و وضعیت حقوق بازنشستگان را اصلاح کند.^۲ با توجه به سابقه او در این زمینه، مجلس سیزدهم شورای ملی، در تاریخ ۲۱ آبان ۱۳۳۱ش/۱۲ نوامبر ۱۹۴۲م، برای بار دوم قانون استخدام میلسپو را با سمت رئیس کل دارایی ایران تصویب کرد و وی در دی‌ماه همان سال وارد تهران شد. در این دوره میلسپو با موانع و مشکلات فراوانی در بخش‌های اداری روبه‌رو بود. یکی از مهم‌ترین آنها مسئله حقوق اندک کارمندان ادارات با توجه به تورم موجود بود. وضعیت آشفته ادارات در مشکلات دیگر کشور بی‌تأثیر نبود. بنابراین، رئیس کل دارایی تصمیم گرفت برای سر و سامان دادن به این اوضاع آشفته اصلاحاتی اساسی در بخش اداری کشور انجام دهد. طبق ماده هشت قانون استخدامی میلسپو، رئیس کل دارایی با تصویب وزیر دارایی در تهیه بودجه کشور اختیار تام داشت و در صورت نیاز، این اجازه را داشت که ادارات دولتی تحت مدیریت بودجه دولتی را سازماندهی مجدد کند و پس از مشورت با وزیر دارایی، کارمندان وزارت دارایی و یا کارمندان دیگر بخش‌های دولتی را به خدمت منصوب کند، ترفیع یا تنزل درجه دهد، و نیز به بخش‌های دیگر منتقل و یا اخراج نماید. همچنین طبق ماده ۱ قانون اختیارات اقتصادی مصوب ۱۳ اردیبهشت ۱۳۲۲ش/۴ مه ۱۹۴۳م، میلسپو می‌توانست میزان حقوق و دستمزد افراد را در همه بخش‌های دولتی و عمومی تعیین نماید.^۳ وی در گزارش ماهیانه خود آورده است که قسمت بزرگی از مشکلاتش «مسئله استخدام کارمندان و موضوع حقوق آنها» است. بیشتر رؤسای ادارات نمی‌توانستند حقوق کارمندان خود را به‌موقع پرداخت کنند. در این میان، نه تنها حقوق‌ها کافی و عادلانه نبود، بلکه استخدام اشخاص نیز با تأخیر و تشریفات مختلف و سخت انجام می‌شد. وی این بی‌نظمی‌ها را بیشتر ناشی از تورمی می‌دانست که دلیل عمده آن جنگ جهانی دوم

۱. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران، س ۱۳۲۱، کارتن ۲۱، پرونده ۹-۷.

۲. مارک ج. گازیوروسکی، دیپلماسی آمریکا و شاه، ترجمه جمشید زنگنه، ج ۱ (تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۱)، ص ۱۱۶.

۳. سازمان اسناد ملی، ش ۲۴۰۰۱۲۶۱۵، محل در آرشیو ۸۰۱ع۱۳، ص ۱-۴.

بود. اما دلیل مهم دیگر، از نظر وی، قوانین و آیین‌نامه‌های عجیب و پیچیده‌ای بود که در طول سالیان متمادی متراکم و اینک باعث بی‌عدالتی در حق کارمندان و ناکارآمدی امور دولتی شده بود. به اعتقاد او، باید آیین‌نامه‌ها و قوانینی که قدرت قانونی داشتند، اجرایی می‌شدند و از اختیارات ادارات کل، مؤسسات یا صاحب‌منصبان در تعیین حقوق برخی از کارمندان جلوگیری می‌گردید.^۱ از این رو، میلسپو از مجلس شورای ملی درخواست کرد تا در قوانین و آیین‌نامه‌های استخدام کشوری کاملاً تجدید نظر کند.^۲ وی عقیده داشت حدود وظایف ادارات چندان واضح نیست و این موضوع باعث به‌هم‌ریختگی، تأخیر و تعویق در اجرای امور و صرف هزینه‌های بیهوده شده است.^۳

اصلاحات اداری در جهت افزایش بودجه و کاهش تورم

در سال‌های جنگ جهانی دوم هزینه‌های دولت به‌شدت افزایش یافت و در ده سال به چهار برابر هزینه‌های سال ۱۳۱۸ رسید. به‌طور کلی در این دوره هزینه‌های اداری بیشتر شد و هزینه‌های عمرانی کاهش یافت. اما تورم بیشترین ضربه را به کارکنان دولت وارد کرد. چنانکه سطح درآمد واقعی آنها به یک سوم درآمد سال ۱۳۱۸ کاهش یافت.^۴ دولت به علت کسری بودجه و هزینه‌های اضافه بر میزان درآمد کشور بارها از بانک ملی ایران قرض گرفته بود، به همین دلیل نمی‌توانست مجدداً قرض کند.^۵ این عوامل موجب شد میلسپو با هدف اصلاح امور اداری و منابع انسانی ادارات دولتی و در جهت جلوگیری از افزایش تورم راهکارهایی در پیش گیرد، از جمله اجبار کارمندان به بازپرداخت وام‌های معوقه خود، عدم افزایش حقوق کارمندان، کاهش تعداد کارمندان،^۶ تصویب لایحه مالیات بر درآمد و استخدام کارمندان امریکایی. در ادامه به بررسی این راهکارها و اثرات آن بر نرخ تورم می‌پردازیم.

الف. اجبار کارمندان به بازپرداخت وام‌های معوقه خود و عدم افزایش حقوق آنان

میلسپو وظیفه داشت وضعیت مالی ایران را بررسی و پیشنهادات خود را در مورد مالیات، موازنه بودجه، امور بانکی و گمرکی به دولت ارائه کند.^۷ او برای ادارات و وزارتخانه‌های مختلف کشور اطلاعیه‌ای صادر و اعلام کرد قبل از هر گونه کمک به کارمندان و افزایش حقوق آنها، لازم است همه وزارتخانه‌ها هزینه‌های غیرضروری را از بودجه حذف کنند. با اجرای این دستور، وی می‌توانست مبالغی را که بر اثر

۱. اطلاعات، ش ۵۱۷۱ (۱۳۲۲/۲/۲۶)، ص ۱.

۲. همان، ش ۵۴۳۱ (۱۳۲۳/۱/۱۵)، ص ۴.

۳. همان، ش ۵۱۷۱ (۱۳۲۲/۲/۲۶)، ص ۱.

۴. جولیان باری‌پر، اقتصاد ایران (۱۳۳۹-۱۳۷۹) (تهران: مؤسسه حسابرسی سازمان صنایع ملی و سازمان برنامه، ۱۳۶۳)، ص ۹۲-۹۳.

۵. اطلاعات، ش ۵۱۳۱ (۱۳۲۲/۱/۹)، ص ۱.

۶. مشروح مذاکرات مجلس سیزدهم شورای ملی، جلسه ۱۷۴ (۱۳۲۲/۴/۱۲).

۷. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران، س ۱۳۲۱، کارتن ۲۱، پرونده ۹-۷.

حذف هزینه‌های اضافی صرفه‌جویی می‌شد، به کارمندانی اختصاص دهد که بر سر کار خود باقی مانده‌اند. اما به علت افزایش شدید قیمت‌ها امکان کاهش بودجه برای بخش‌های مختلف اداری ممکن نبود.^۱ تلاش دیگر میلسپو در جهت تأمین اعتبارات لازم برای افزایش حقوق کارمندان، تأکید بر بازپرداخت وام‌های معوقه کارمندان به صندوق دولت بود. وزارت دارایی یکی از مهم‌ترین ارگان‌های کشور محسوب می‌شد و اختیارات مالی و اقتصادی فراوانی مثل تشخیص نوع و میزان مالیات و وصول و هزینه آن را بر عهده داشت.^۲ میلسپو، به‌عنوان رئیس دارایی، برای بررسی امور مالی و اقتصادی کشور اجازه داشت مستقیماً از ادارات کل و قسمت‌های تابعه وزارت دارایی و وزارتخانه‌های دیگر، هر گونه اطلاعاتی که نیاز دارد کسب نماید.^۳ بدین ترتیب، پس از بررسی امور مالی بخش‌های مختلف، مشخص شد بسیاری از کارمندانی که از صندوق وام دولت استفاده کرده‌اند، برای اعاده آن اقدامی نکرده‌اند. بنابراین، وی ابتدا طی حکمی از آنان خواست که در اسرع وقت قروض خود را بپردازند^۴ و سپس ترتیبی داد تا در برابر افرادی که مایل به بازپرداخت وام‌های خود نیستند، اقدامات قانونی لازم انجام شود.^۵ این اقدامات باعث شد بسیاری پول صندوق را بازگردانند. برای مثال، سیصد و شصت و سه نفر از کارمندان وزارت امور خارجه ایران تا آخر اسفند ۱۳۲۲ ش/مارس ۱۹۴۴ م وام صندوق تعاون را پس دادند^۶ که البته در برابر کسری شدید بودجه دولت و تورم موجود گام چندان بزرگی محسوب نمی‌شد. سرانجام میلسپو اعلام کرد به دلیل نامناسب بودن وضع مالی دولت و اتمام اعتبارات بعضی از ادارات، وزارت دارایی نمی‌تواند حقوق کارمندان، به‌استثنای رانندگان، را افزایش دهد.^۷ این در حالی بود که وی عقیده داشت افزایش قدرت خرید کارمندان به میزان زیادی در نرخ‌های بازار مؤثر است و هر گونه افزایش حقوقی باید با تثبیت قیمت‌ها همراه باشد، زیرا در غیر این صورت تورم بیشتر می‌شود.^۸

ب. تعدیل نیروی انسانی ادارات دولتی

چنانکه ذکر شد، میلسپو با تأیید وزیر دارایی اجازه داشت رؤسا و کارمندان دستگاه مالی کشور و یا سایر سازمان‌های دولتی را که از بودجه دولت استفاده می‌کنند، استخدام و یا اخراج نماید.^۹ اولین اقدام وی در

۱. اطلاعات، ش ۵۱۳۱ (۱۳۲۲/۱/۹)، ص ۱.

۲. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران، س ۱۳۲۳، کارتن ۵۲، پرونده ۶۸-۷.

۳. همان، س ۱۳۲۳، کارتن ۴۱، پرونده ۱۴-۴.

۴. همان، س ۱۳۲۱، کارتن ۲۱، پرونده ۱-۱۱.

۵. همان، س ۱۳۲۳، کارتن ۵۲، پرونده ۱-۴۱.

۶. همان، س ۱۳۲۳، کارتن ۶۴، پرونده ۱-۱۰.

۷. همان، س ۱۳۲۳، کارتن ۶۴، پرونده ۴-۱.

۸. اطلاعات، ش ۵۱۳۱ (۱۳۲۲/۱/۹)، ص ۱.

۹. آرتور چستر میلسپو، *آمریکایی‌ها در ایران*، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی (تهران: البرز، ۱۳۷۰)، ص ۷۷.

این زمینه اخراج ۱۵۰۰ نفر از کارکنان بخش دخانیات کشور بود.^۱ به اعتقاد وی، تا زمانی که کارمندان براساس احتیاج و نه بر پایه لیاقت در خدمت باقی بمانند، دولت نمی‌تواند وظایف خود را به خوبی انجام دهد،^۲ زیرا استخدام کارمندان و نگهداری آنان به دلیل نیاز مالی منجر به اشتغال افراد بی‌کفایت در ادارات دولتی، کسری بودجه دائم و در نتیجه بغرنج‌تر شدن مشکل کارمندان می‌گردد.^۳

قانون ویژه استخدام کارمندان دولتی در سال ۱۳۰۰ ش/۱۹۲۱ م تصویب شده بود.^۴ برخی از نمایندگان مجلس سیزدهم نیز با اخراج کارمندان برای تأمین اعتبارات موافق بودند. آنان می‌گفتند دکتر میلیسپو باید بودجه سال ۱۳۲۳ ش/۱۹۴۴ م را براساس اصلاح قانون استخدام بیاورد،^۵ زیرا قوانین اداری حاضر به هیچ وجه مورد احتیاج کشور نیست و اگرچه بیکار کردن کارمندان در شرایط فعلی صحیح نیست، ولی می‌توان آنها را بازخرید و سپس اخراج کرد.^۶ برخی نیز از وضعیت آشفته ادارات شکایت داشتند و معتقد بودند تعداد کارمندان ادارات زیاد و بسیاری از تشکیلات اداری فعلی زائد است و با حقوقی که دولت به کارمندان می‌دهد زندگی آنها تأمین نمی‌شود. همچنین با وجود کارمندان فراوان و افزایش مؤسسات و ادارات، کارکرد اداری کشور تقریباً صفر است و کارها در ادارات و مؤسسات با کندی پیش می‌رود. پس باید از تعداد کارمندان کاست و ادارات و مؤسسات را کوچک کرد.^۷ از نظر آنان لازم بود یک قانون اساسی برای تشکیلات دولتی تدوین شود تا مشخص گردد به چه تعداد کارمند نیاز است.^۸

تغییر و اصلاح قانون استخدام ضروری به نظر می‌رسید، زیرا قانون استخدام کشوری که از ۲۰ سال پیش تا آن زمان اجرا می‌شد، دارای نواقص فراوانی بود و باعث شده بود وزارتخانه‌های مختلف برای خود قوانین استخدامی گوناگونی تنظیم کنند و به تصویب مجلس برسانند. در کابینه اول فروغی (۱۳۰۳ ش/۱۹۲۴ م) دولت به فکر اصلاح قانون استخدامی افتاد و طرحی نیز تهیه کرد، اما کابینه‌های بعدی آن را دنبال نکردند.^۹ در این میان، دولت و تعداد زیادی از نمایندگان مجلس سیزدهم با اخراج کارمندان موافق نبودند و عقیده داشتند تا کار مناسبی برای کارمندانی که اضافه تشخیص داده شده‌اند پیدا نشود، نباید آنان را اخراج کرد، زیرا بیکار نمودن کارمندان موجب می‌شود آنها نتوانند زندگی خود

۱. مشروح مذاکرات مجلس سیزدهم، جلسه ۱۶۶ (۱۳۲۲/۳/۸).

۲. اطلاعات، ش ۵۲۳۴ (۱۳۲۲/۴/۲۷)، ص ۳.

۳. همان، ش ۵۲۲۶ (۱۳۲۲/۴/۲۹)، ص ۴.

۴. مشروح مذاکرات مجلس چهاردهم، جلسه ۵۴ (۱۳۲۳/۵/۳۱).

۵. مشروح مذاکرات مجلس سیزدهم، جلسه ۱۷۶ (۱۳۲۲/۴/۱۹).

۶. همان، جلسه ۱۶۷ (۱۳۲۲/۳/۱۰).

۷. اطلاعات، ش ۵۵۰۲ (۱۳۲۳/۴/۵)، ص ۱.

۸. همان، ش ۵۳۷۱ (۱۳۲۲/۱۰/۱۹)، ص ۴.

۹. اطلاعات، ش ۵۶۳۳ (۱۳۲۳/۹/۲)، ص ۱.

را تأمین کنند^۱ و اگر بدون بررسی دقیق، کارمندان از ادارات اخراج شوند به تعداد افراد نیازمند و بی‌نوا اضافه می‌شود.^۲

برای میلسپو بسیار دشوار بود به وزیران و نمایندگان مجلس ثابت کند که اخراج کارمندان اضافی به تعادل بودجه کمک خواهد کرد، زیرا آنها استدلال می‌کردند ما نباید کارمندان را به دلیل گرسنگی محکوم به مرگ کنیم.^۳ به عقیده میلسپو، در پس این استدلال یک ترس سیاسی قابل درک وجود داشت، زیرا در ایران معمولاً کارمندان اخراجی و حامیان آنان بلافاصله توطئه می‌کردند.^۴

چون وضع مالی دولت اجازه نمی‌داد بعضی از لویایحی که جنبه عام‌المنفعه داشت، به‌خصوص طرح‌های مربوط به بهداری، فرهنگ، کشاورزی و آبیاری، مورد موافقت فوری قرار گیرد،^۵ میلسپو تصمیم گرفت تعداد کارمندان دولت را کاهش دهد. بدین ترتیب، بخشنامه‌ای صادر کرد که طبق آن باید پانزده درصد از کارمندان دولت برکنار می‌شدند.^۶ وی مصمم بود باید در اجرای این بخشنامه معلومات، لیاقت، سوابق کار و تجربه کارمندان در نظر گرفته شود و با این نظر که باید کارمندانی از کار برکنار شوند که وضع مالی مناسبی دارند، مخالف بود، زیرا در تشخیص وضعیت مالی کارمندان امکان اشتباه وجود داشت. وی همچنین با پیشنهاد خدمت افتخاری و بدون حقوق کارمندان توانگر نیز موافق نبود، زیرا معتقد بود در برابر کار اشخاص باید به آنها حقوق پرداخت کرد، حتی اگر نیاز مالی شدیدی نداشته باشند.^۷

به دستور میلسپو، وزارت دارایی در ذیل اداره کل کارگزینی اداره «کمیسیون تعیین کار» را تأسیس کرد. این کمیسیون وظیفه داشت برای کارمندانی که از کار برکنار شده بودند شغل ایجاد کند. میلسپو از هر شخص، شرکت یا مؤسسه خصوصی که مایل به استخدام کارمندان اضافی بود، تقاضا کرد این موضوع را به کمیسیون تعیین کار یا خود وی اطلاع دهد. از نمایندگان دول متفق در ایران نیز درخواست کرد هرگاه به نیروی کار احتیاج داشتند، کارمندان برکنار شده ادارات دولتی ایران را که دارای معلومات و اطلاعات لازم هستند مقدم بشمارند.^۸ این اقدامات شرایط را پیچیده‌تر کرد و اعتراض و کارشکنی کارمندان اخراجی را در پی داشت. مثلاً وقتی کلنل مک کارماک^۹، رئیس تشخیص عایدات و درآمد، عده زیادی

۱. همان، ش ۵۵۰۲ (۱۳۲۲/۴/۵)، ص ۱.

۲. همان، ش ۵۳۷۱ (۱۳۲۲/۱۰/۲۵)، ص ۱.

۳. مشروح مذاکرات مجلس سیزدهم، جلسه ۱۷۵ (۱۳۲۲/۴/۱۶).

۴. میلسپو، ص ۱۴۵.

۵. اطلاعات، ش ۵۲۲۴ (۱۳۲۲/۴/۲۷)، ص ۳.

۶. همان، ش ۵۱۹۱ (۱۳۲۲/۳/۱۸)، ص ۱.

۷. همان، ش ۵۱۷۷ (۱۳۲۲/۳/۲)، ص ۱.

۸. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران، س ۱۳۲۱، کارت ۲۰، پرونده ۹-۴۹.

از کارمندان بخش خود را به‌طور موقت از کار برکنار کرد، چند نفر از رؤسا و مدیران کل، از قبیل میرزا فتح‌الله آشتیانی، شاهزاده محسن میرزا، نصرالله‌خان علی‌آبادی، مصباح‌الممالک، و میرزا زین‌العابدین گرگانی که در وزارت مالیه صاحب نفوذ بود، علیه دکتر میلسپو و مستشاران امریکایی مخالفت‌هایی را سازماندهی کردند.^۱ آنان با تأکید بر ضرورت اصلاح ادارات دولتی و وزارتخانه‌ها، عقیده داشتند کاهش تعداد کارمندان با توجه به شرایط اقتصادی کشور درست نیست.

ج. تصویب لایحه مالیات بر درآمد

بخشنامه کاهش ۱۵ درصدی کارمندان هم عملاً نتوانست تأثیری بر کم کردن هزینه‌های دولت داشته باشد^۲ و تنها اعتراض مجلس، مطبوعات و مردم را در پی داشت. میلسپو وقتی دید نمی‌تواند کسری بودجه دولت را جبران کند و برای پرداخت اضافه حقوق کارمندان اعتباری به دست آورد، لایحه مالیات بر درآمد سختگیرانه‌ای تنظیم نمود.^۳ در این لایحه که درآمدهای سال ۱۳۲۲ش/۱۹۴۳م و بعد از آن را شامل می‌شد، اشخاصی که درآمدها از پانصد هزار ریال به بالا بود، باید ۸۰ درصد مالیات می‌پرداختند. به اعتقاد میلسپو، پس از تصویب این لایحه مالیاتی و با درآمد حاصل از آن کسری بودجه دولت جبران، و وضعیت زندگی کارمندان دولت بهتر و هزینه‌های اساسی کشور تأمین می‌شد.^۴ آن دسته از کارمندان دولت که نیازمند بودند، موقتاً از پرداخت مالیات بر درآمد معاف شدند.^۵ میلسپو در دوره قبل (۱۳۰۱ تا ۱۳۰۶ش/۱۹۲۲ تا ۱۹۲۷م) نیز توانسته بود مقدار زیادی از مالیات‌های عقب‌افتاده خوانین و ثروتمندان را دریافت کند.^۶ دکتر مصدق معتقد بود میلسپو به جای کاهش ۳ درصدی کارمندان، می‌تواند ۵ درصد آنان را کاهش دهد، ولی نمی‌تواند طرح مالیات بر درآمد را اجرایی کند، زیرا کسی حاضر نخواهد شد ۸۰ درصد درآمد خود را به دولت بدهد.^۷

د. استخدام کارمندان امریکایی

یکی دیگر از برنامه‌های مدیریتی میلسپو که بر دامنه نارضایتی‌ها افزود و ضربه نهایی را بر پیکر برنامه‌های اصلاحی وی وارد کرد، استخدام و جایگزینی کارمندان امریکایی بود. وی کوشید با بهره‌گیری از متخصصین امریکایی مشکلات ناشی از کارشکنی‌های گسترده را حل کند. لایحه استخدام ۶۰ نیروی

۱. حسن اعظام قدسی، خاطرات من یا تاریخ صد ساله ایران، ج ۲ (تهران: کارنگ، ۱۳۷۹)، ص ۶۹۴.

۲. مشروح مذاکرات مجلس چهاردهم، جلسه ۷۱ (۱۳۲۲/۲/۷).

۳. سرریدر بولارد، نامه‌های خصوصی و گزارش‌های محرمانه در ایران، ترجمه غلامحسین میرزا صالح (تهران: طرح نو، ۱۳۷۱)، ص ۲۷۰.

۴. اطلاعات، ش ۵۳۳۰ (۱۳۲۲/۲/۲۲)، ص ۱.

۵. سازمان اسناد ملی، ش ۲۴۰۰۲۵۹۲۰، محل در آرشیو ۴۰۵ ق ۱۱۲، ص ۲-۴.

۶. حسین مکی، تاریخ ۳۰ ساله ایران (تهران: علمی، ۱۳۷۴)، ص ۱۷۸-۱۷۹.

۷. مشروح مذاکرات مجلس چهاردهم، جلسه ۷۹ (۱۳۲۲/۹/۹).

امریکایی به مجلس داده شد و مجلس سیزدهم این لایحه را در تاریخ ۱ آبان ۱۳۲۲ش/ ۲۴ اکتبر ۱۹۴۳ تصویب کرد. براساس این قانون به وزارت دارایی اجازه داده می‌شد که با پیشنهاد رئیس کل دارایی، ۶۰ نفر امریکایی را که شامل افراد استخدام‌شده فعلی نیز می‌شدند، در قسمت‌های مختلف اداری که تحت نظر وزارت دارایی و رئیس کل دارایی بودند، استخدام کند. حقوق این اشخاص سالیانه ۳۵۰۰ تا ۱۲۵۰۰ دلار و مدت خدمتشان چهار سال بود و تاریخ شروع کارشان از روز حرکت آنان از امریکا محسوب می‌شد.^۱ کرایه، هزینه سوخت و روشنایی خانه این اشخاص و هزینه سفر اداری آنان و خانواده‌شان تا ایران و هزینه بازگشتشان از ایران به امریکا را باید دولت ایران پرداخت می‌کرد. علاوه بر این، دولت ایران موظف بود هزینه سفرهای داخلی آنها در ایران را نیز تقبل کند.^۲ به‌رغم مخالفت نمایندگان^۳ آنان از پرداخت مالیات بر درآمد نیز معاف شدند.^۴

حضور متخصصین مجرب امریکایی در وزارتخانه‌های مختلف، میلیسپو را مطمئن می‌ساخت که کارها با سرعت و دقت بهتری و با اتحاد بیشتری انجام شود.^۵ به نظر او با توجه به کیفیت و طرز کار کارمندان ایرانی، نمی‌شد کارها را به آنها سپرد و البته موفقیت یا ناکامی هیئت امریکایی نیز به پرسنل آن بستگی داشت.^۶ او اعلام کرد پس از برطرف شدن اوضاع وخیم فعلی تعداد کارمندان امریکایی را کاهش خواهد داد.^۷

به این ترتیب، میلیسپو با تأکید بر قانون استخدامی که به رئیس کل دارایی اجازه می‌داد ۸ نفر از معاونین خود را از کارمندان امریکایی انتخاب کند^۸ و نیز با استناد به قانون «استخدام ۶۰ نفر کارمند امریکایی»^۹ از دولت امریکا درخواست اعزام نیروهای متخصص مالی و اداری را کرد و هرچند در ابتدا وزارت خارجه امریکا اعلام نمود در استخدام و تأیید صلاحیت کارمندان امریکایی دخالتی نخواهد داشت، سرانجام با پافشاری میلیسپو، تعدادی کارمند امریکایی استخدام و به ایران اعزام شدند^{۱۰} و اغلب در سمت‌های مهمی مانند ریاست ادارات گمرک، خواروبار و باربری و راه شروع به کار کردند.^{۱۱} این کارمندان که برای

۱. سازمان ملی اسناد، ش ۱۶۴۹۰-۲۴۰۰، محل در آرشیو ۵ ل ۸۱۰، ص ۱-۵.

۲. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران، س ۱۳۲۳، کارتن ۴۱، پرونده ۴۶-۴.

۳. مشروح مذاکرات مجلس سیزدهم، جلسه ۱۷ (۱۳۲۲/۴/۹).

۴. همان، جلسه ۱۷۲ (۱۳۲۲/۴/۷).

۵. اطلاعات، ش ۵۱۳۴ (۱۳۲۲/۱/۱۴)، ص ۱.

۶. میلیسپو، ص ۹۰.

۷. اطلاعات، ش ۵۲۳۶ (۱۳۲۲/۵/۱۱)، ص ۴.

۸. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران، س ۱۳۲۱، کارتن ۲۲/۲، پرونده ۵-۵۷؛ س ۱۳۲۱، کارتن ۲۱، پرونده ۷-۹.

۹. همان، س ۱۳۲۱، کارتن ۴۱، پرونده ۴-۴.

۱۰. میلیسپو، ص ۹۱.

۱۱. ریاست گمرک را گراشام (Gresham)، قسمت خواربار را شریدان (Sheridan) و مدیریت کل اداره باربری و راه را فروید شیلز (Shields) بر عهده داشت. برای اطلاعات بیشتر بنگرید به: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران، س ۱۳۲۳، کارتن ۴۹، پرونده ۷۸/۳-۷؛ همان، س ۱۳۲۱، کارتن ۲۲/۲، پرونده ۲-۵۷.

خدمت در وزارت دارایی یا ادارت وابسته به امور مالی استخدام می‌شدند، در مقابل میلسپو مسئول بودند.^۱ به دلیل مشکلات اداری و شرایط کار، تعداد کارشناسان امریکایی در ایران از ۳۵ نفر بیشتر نشد،^۲ اما این سیاست انتقادات زیادی را در پی داشت که مهم‌ترین آن ناکارآمدی این افراد در سیستم اداری ایران بود. بسیاری از کارمندان ایرانی به حضور این تعداد کارمند امریکایی در قسمت‌های مختلف کشور اعتراض کردند.^۳ در دوره مجلس چهاردهم، نظر برخی از نمایندگان معترض این بود که میلسپو در تمام ادارات کارمند امریکایی قرار داده که صلاحیت کاری آنان از کارمندان ایرانی هم کمتر است و کارایی لازم را ندارند^۴ و رؤسای با تجربه وزارت دارایی از کار برکنار و به جای آنها کسانی مشغول به کار شده‌اند که اطلاعات کافی ندارند. بیشتر کارمندان امریکایی در کارهایی اشتغال دارند که هیچ تناسبی با کار قبلی آنها ندارد. اگر تمام رؤسای ادارات دولتی امریکایی باشند، پس ایرانی چرا تحصیل کند و چگونه تجربه کسب نماید و اگر مستشاران امریکایی نخواستند ایران بمانند تکلیف چیست؟^۵ حتی سید ضیاءالدین طباطبایی، نماینده یزد در مجلس چهاردهم، که در بیشتر موارد موافق اقدامات میلسپو بود، به انتقاد از عملکرد میلسپو در استخدام کارمندان خارجی پرداخت. به نظر او دکتر میلسپو در استخدام کارمندان خارجی عجله کرد. اگر او عجله نمی‌کرد و سابقه کارمندان را در نظر می‌گرفت و یا اینکه از دولت امریکا درخواست می‌کرد که آنان خود این کارمندان را انتخاب کنند، در راه اجرای اصلاحات کمتر با اشکال مواجه می‌شد.^۶ در این میان، روزنامه‌ها و مردم میلسپو را متهم می‌کردند که به جای ایرانیان لایق، امریکاییان نالایق را به کار گماشته است^۷ که آشنایی چندانی با اصول حاکم بر ادارات ایران ندارند.^۸ مسئله دیگر هزینه‌های هنگفت این کار در برابر بازده اندک آن بود. منتقدان این سؤال را مطرح می‌کردند که چرا دولت ایران میلسپو و همکاران امریکایی وی را با خواهش و هزینه زیاد به ایران آورده است و هر ماه مبلغ زیادی را صرف نگهداری آنها می‌کند؟^۹ میلسپو در توجیه این ناکارآمدی و در جواب این انتقادات به مشکلات امریکایی‌های ساکن در ایران هم اشاره می‌کند و می‌نویسد:

پیدا کردن افرادی که شایستگی را با آمادگی به کار توأم داشته باشند کار آسانی نبود. برخی از

۱. گذشته چراغ راه آینده است، به کوشش پژوهش گروهی جامی، ویراستار بیژن نیک‌بین (تهران: نیلوفر، ۱۳۶۲)، ص ۱۳۶۲.

۲. رزق لنجافسکی، سی سال رقابت غرب و شوروی در ایران، ترجمه حورا یوری (تهران: ابن سینا، ۱۳۵۱)، ص ۳۳۱.

۳. مشروح مذاکرات مجلس چهاردهم، جلسه ۱۵ (۱۳۳۳/۱/۲۰).

۴. همان، جلسه ۱۷ (۱۳۳۳/۱/۲۴).

۵. همان، جلسه ۱۵ (۱۳۳۳/۱/۲۰).

۶. همان، جلسه ۲۰ (۱۳۳۳/۱/۲۹).

۷. میلسپو، ص ۹۸.

۸. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران، س ۱۳۳۳، کارتن ۵۲، پرونده ۵-۶۸.

۹. همان، س ۱۳۳۳، کارتن ۴۱، پرونده ۴۹-۴؛ س ۱۳۳۳، کارتن ۴۱، پرونده ۵۱-۴.

کارمندان با ویژگی شغلی خود تناسب نداشتند، برخی به دلیل ناسازگاری با شرایط آب و هوایی و بهداشتی ایران بیمار شده و ایران را ترک کردند و گاهی تا مدت‌ها طول می‌کشید کارمندی استخدام شود. پیچیدگی وظایف کارمندان امریکایی همراه با حملات و انتقاداتی که از آنان می‌شد، بسیاری از اعضای هیئت را دچار سردرگمی می‌کرد. در تهران با توجه به جمعیت زیاد، پیدا کردن خانه خالی مشکل و کرایه‌خانه‌ها زیاد بود. برخی از این کارمندان خانواده خود را به ایران آورده بودند، اما خانواده بیشتر آنان در امریکا بود. بنابراین، آنها ناچار بودند دو خانه را اداره نمایند، یکی در تهران و یکی در امریکا.^۱

آغاز اعتصاب‌های سراسری به پیشگامی دانشسرای عالی

پایین بودن دستمزدها موجب اعتراضات گسترده و تهدید به اعتصاب در میان کارمندان وزارتخانه‌ها و کارخانه‌ها شد. اما میلسپو توجهی به خواسته‌های اعتراض‌کنندگان نداشت و مکرر اعلام می‌کرد که نمی‌تواند هیچ اضافه‌حقوقی برای اعتصاب‌کنندگان منظور دارد. بنابراین، اعتصاب‌ها آغاز شدند.^۲ شروع اعتصاب‌ها از تاریخ ۱۴ اردیبهشت ۱۳۲۲/۵ مه ۱۹۴۳ م بود. در این روز ۶۵ نفر از مهندسان و دامپزشکان وزارت کشاورزی و عده‌ای از استادان دانشگاه در سالن دانشسرای عالی جمع شدند و پس از اعتراضات شدید به وضع حقوقی و اداری خود، تصمیم به اعتصاب گرفتند. سهیلی، نخست‌وزیر وقت، و الهیار صالح، وزیر دارایی کشور، به اعتصاب‌کنندگان وعده می‌دادند که با درخواست‌های آنان موافقت خواهد شد.^۳ در این میان، تنها مخالف جدی اعتصاب‌کنندگان میلسپو بود. وی خطاب به مهندسانی که اعتصاب کرده بودند، اعلامیه‌ای با این مضمون صادر کرد:

در حال حاضر دولت امکاناتی برای افزایش حقوق کلیه کارمندانی که استحقاق اضافه حقوق دارند را در دست ندارد. چنانچه اکنون اضافه حقوقی به مهندسین اعطا گردد مثل این است که دولت طبقه به خصوصی از کارمندان را مشمول حمایت خود قرار داده و بین آنها و سایر کارمندان که بیشتر نیازمند مساعدت می‌باشند تفاوت قائل شده است و اگر اضافه حقوقی به مهندسین اعطا گردد مثل این است که در مقابل ترک خدمت و اعتصاب بر علیه دولت، به آنها پاداش داده شده است و نیز مانند این است که دولت سایر طبقات را تشویق به اعتصاب می‌نماید.^۴

۱. میلسپو، ص ۹۵.

۲. همان، ص ۱۴۷ و ۱۴۸.

۳. اطلاعات، ش ۵۱۶۱ (۱۳۲۲/۲/۱۴)، ص ۱.

۴. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران، س ۱۳۲۱، کارت ۲۳، پرونده ۴-۱۳.

انتشار این اعلامیه و رد تقاضای مهندسان بر خشم آنان افزود و باعث شد اعتراضات شدت بیشتری بگیرد.^۱ در این میان، شماری از روزنامه‌ها و در رأس آنها رهبر (ارگان رسمی حزب توده) با نهایت قدرت از اعتصاب‌کنندگان دفاع و به‌شدت به دولت و میلسپو حمله می‌کردند.^۲ نمایندگان مجلس نیز از مهندسان حمایت می‌کردند و درخواست‌های آنان را به‌حق می‌دانستند.^۳ سرانجام، اعتصاب پس از گذشت یک ماه، با موفقیت مهندسان به پایان رسید. روز ۱۵ خرداد ۱۳۲۲ ش/ ۶ ژوئن ۱۹۴۳ م، محمدرضا پهلوی نمایندگان مهندسان و استادان را همراه با سهیلی به حضور پذیرفت و پس از شنیدن شکایات آنان، دستور داد به درخواست‌هایشان رسیدگی شود.^۴

به دنبال اعتصاب مهندسان، کارمندان بخش‌های دیگر نیز شروع به اعتصاب کردند. میلسپو در ۱۳ مرداد ۱۳۲۲ ش/ ۵ آگوست ۱۹۴۳ م اعلامیه‌ای خطاب به کارمندان صادر و از آنها درخواست کرد وضعیت آشفته فعلی را درک کنند و از اعتصاب بپرهیزند، زیرا این کار موجب خواهد گردید اصلاح حقوق کارمندان و رسیدگی به وضعیت آنان به تعویق بیفتد.^۵ با وجود این، اعتصاب‌ها همچنان ادامه داشت. میلسپو با انتشار اطلاعیه دیگری اعلام کرد کارمندانی که علیه دولت اعتصاب کرده‌اند، حتی اگر به کار خود بازگردند به آنان کمکی نخواهد شد، زیرا چنین عملی به‌منزله پاداش دادن به اشخاصی است که از همراهی با دولت و کشورشان در وخیم‌ترین اوضاع امتناع کرده‌اند و این افراد نه‌تنها استحقاق دریافت حقوق را ندارند بلکه باید اخراج شوند.^۶

اعتصاب و تهدید به اعتصاب در میان کارمندان وزارتخانه‌ها و کارخانه‌ها در همه جا به چشم می‌خورد و به نظر نمی‌رسید دولت چاره‌ای جز تسلیم شدن داشته باشد، ولی به دلیل زیر بار نرفتن میلسپو در تأیید اضافه حقوق، اعتصاب‌کنندگان با همان حقوق‌های سابق خود به سر کارشان بازگشتند. اما پس از مدتی، به دلیل ادامه اعتراضات، میلسپو با افزایش حقوق کارمندان موافقت کرد و دستور داد برای آنان ۵۰ درصد اضافه حقوق در نظر گرفته شود. اگرچه تصویب این لایحه برای بهبود وضعیت کارمندان کافی نبود، ولی به آرام کردن ناراضی‌ها کمک کرد.^۷ مجلس در تاریخ ۲۲ شهریور ۱۳۲۲ ش/ ۱۴ سپتامبر ۱۹۴۳ م، مبلغ ۵۰۰,۰۰۰,۰۰۰ ریال را به‌منظور کمک به کارمندان دولت تصویب کرد. آیین‌نامه اجرای این قانون نیز

۱. اطلاعات، ش ۵۱۶۱ (۱۳۲۲/۲/۱۴)، ص ۱.

۲. انور خامه‌ای، فرصت بزرگ از دست رفته، ج ۲ (تهران: هفته، ۱۳۶۲)، ص ۷۸.

۳. مشروح مذاکرات مجلس سیزدهم، جلسه ۱۶۳ (۱۳۲۲/۲/۲۹)، ص ۷۹.

۴. خامه‌ای، ص ۷۹.

۵. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران، س ۱۳۲۱، کارتن ۲۳، پرونده ۱-۳۲.

۶. همان، س ۱۳۲۱، کارتن ۲۳، پرونده ۳-۴۲.

۷. میلسپو، ص ۱۴۷ و ۱۴۸.

بی‌درنگ تهیه شد و از کمیسیون بودجه مجلس دوره سیزدهم شورای ملی هم گذشت.^۱ طبق آیین‌نامه مزبور، حقوق همه کارمندان دولت افزایش قابل توجهی می‌یافت. اداره تثبیت قیمت‌ها نیز اقداماتی کرد تا کارمندان دولت بتوانند اجناس مختلف را به قیمت ثابت خریداری کنند. در این آیین‌نامه آمده بود که به همه کارمندان دربار شاهنشاهی و کارمندان کشوری، دولت و مجلس شورای ملی و شهرداری‌ها و کارمندان و کارگران کارخانه‌ها و بنگاه‌های بازرگانی دولتی، به‌استثنای مستخدمین خارجی، کمک مالی خواهد شد، به این ترتیب که کمک به کارمندان شهرداری‌ها از بودجه مربوط به شهرداری و کمک به کارمندان و کارگران کارخانه‌ها و بنگاه‌های بازرگانی از محل درآمد خود این مراکز خواهد بود. به اشخاصی که ماهیانه کمتر از یک هزار ریال حقوق دریافت می‌کردند ۸۰ درصد، به افرادی که از یک هزار و یک تا دو هزار ریال حقوق داشتند ۵۰ درصد، و به حقوق‌های دو هزار و یک به بالا ۲۵ درصد اضافه حقوق تعلق گرفت. کارمندانی هم که از کار موقتاً برکنار شده بودند، با توجه به حقوق پایه خود از آخر تیرماه ۱۳۲۲ش/جولای ۱۹۴۳م، معادل ۱۵ درصد کمک دریافت می‌کردند. همچنین به بازنشستگانی که شاغل نبودند و بضاعت مالی نیز نداشتند ۱۵ درصد اضافه حقوق تعلق گرفت. کارمندان قراردادی نیز نسبت به حقوق و تاریخ شروع کارشان مشمول کمک می‌شدند. به این ترتیب که با آن دسته از کارمندان قراردادی که تا اول آبان ۱۳۲۰ش/نوامبر ۱۹۴۱م حکم آنها صادر شده بود، مطابق کارمندان رسمی رفتار می‌شد، اما به کسانی که حکمشان از اول آبان ۱۳۲۰ تا آخر ۱۳۲۱ صادر شده بود، اگر ماهیانه کمتر از یک هزار تا یک هزار ریال حقوق می‌گرفتند ۶۰ درصد، از یک هزار تا دو هزار ریال ۴۵ درصد و به حقوق‌های دو هزار ریال به بالا ۳۰ درصد اضافه حقوق تعلق می‌گرفت و به کارمندان قراردادی استخدام‌شده در سال ۱۳۲۲ش/۱۹۴۳م که یک هزار ریال اول را کسب می‌کردند ۴۵ درصد، یک هزار ریال دوم ۳۰ درصد و از دو هزار ریال به بالا ۲۰ درصد اضافه حقوق تعلق گرفت. این کمک‌های پرداختی از مالیات بر درآمد معاف بودند.^۲

با توجه به اینکه افزایش حقوق کارمندان موجب افزایش پول در گردش می‌شد و این خود موجب افزایش تورم می‌گشت، تصمیم گرفته شد مقداری از کمک دولت به کارمندان به صورت جنسی باشد. کمک جنسی هم بدین ترتیب بود که کارمندان مشمول این آیین‌نامه، پس از توزیع دفترچه مخصوص، می‌توانستند از همه اجناس انحصاری دولت به قیمت تصویب‌شده بخرند و نیز اجناس غیرانحصاری را با تخفیف دریافت کنند.^۳ بدین منظور، میلیسپو دستور داد یک فروشگاه دولتی تأسیس و به کارمندان کوپن خرید عرضه شود

۱. مشروح مذاکرات مجلس سیزدهم، جلسه ۱۹۰ (۱۳۲۲/۶/۲۲).

۲. مشروح مذاکرات مجلس سیزدهم، جلسه ۱۹۰ (۱۳۲۲/۶/۲۲).

۳. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران، س ۱۳۲۲، کارتن ۲۰، پرونده ۹-۳۲.

تا مایحتاج خود را از فروشگاه مزبور تهیه کنند.^۱ این فروشگاه اولین فروشگاه دولتی در ایران بود که روز ۵ بهمن ۱۳۲۲ ش/ ۲۵ ژون ۱۹۴۴ م در تهران افتتاح شد و در همان روز کارمندان دولت برای خرید پارچه به آنجا رفتند. این فروشگاه دولتی در عمارت بزرگی در خیابان فردوسی، در قسمت جنوبی بانک ملی، واقع و ابتدا برای اداره تعاون مصرف ساخته شده بود، اما با درخواست میلسپو به کارمندان دولت اختصاص یافت. بدین ترتیب، موجودی‌های پارچه از مغازه‌های مختلف در تهران به این عمارت منتقل شد و اگرچه ابتدا در آن فقط پارچه فروخته می‌شد، پس از مدتی کالاهای متفاوت و متنوع دیگری هم عرضه گشت.^۲

سیاسی شدن کارمندان دولت و اثرات آن بر برنامه اصلاحی میلسپو

از نتایج اعتراض‌ها و اعتصاب‌های سراسری به تورم و عدم افزایش حقوق، همان‌طور که میلسپو نیز به‌درستی پیش‌بینی کرده بود، ورود کارمندان دولت به احزاب و گروه‌های سیاسی بود. انتخابات مجلس دوره چهاردهم شورای ملی در آذرماه ۱۳۲۲ ش/ نوامبر ۱۹۴۳ م نیز کارمندان را بیشتر درگیر مسائل انتخاباتی کرده بود.^۳

طبق ماده چهاردهم قانون استخدامی، میلسپو اجازه نداشت در امور سیاسی دخالت کند.^۴ او معتقد بود کارمندان ادارات مختلف نیز نباید درگیر سیاست شوند، زیرا این کار بهره‌وری و کارایی ادارات را پایین می‌آورد.^۵ وی طی بخشنامه‌ای به کارمندان همه ادارات دستور داد از درگیر شدن در سیاست و فعالیت‌های سیاسی خودداری کنند، زیرا تنها از این طریق است که صاحب‌منصبان و کارمندان می‌توانند وقت بیشتری را صرف وظایف خود نمایند. طبق این بخشنامه، همه صاحب‌منصبان و کارمندان ایرانی که حق شرکت در انتخابات مجلس شورای ملی را داشتند، می‌توانستند مطابق میل خود رأی دهند، ولی حق نداشتند حزب سیاسی تشکیل دهند و وارد احزاب شوند و در اقدامات سیاسی، چه در حمایت از هر یک از نامزدهای نمایندگی مجلس شورای ملی و چه در مخالفت با آنها، شرکت کنند. اگر صاحب‌منصب یا کارمندی این دستور را اطاعت نمی‌کرد از کار برکنار می‌شد.^۶ میلسپو در اجرای این تصمیم، یک عضو وزارت دارایی، به نام امیرشاهی، را به جرم شرکت در امور سیاسی توبیخ و وی را تهدید کرد چنانچه در آینده این کار را تکرار کند، او را از کار برکنار خواهد نمود.^۷

۱. مشروح مذاکرات مجلس سیزدهم، جلسه ۱۸۹ (۱۳۲۲/۶/۲۰).

۲. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران، س ۱۳۲۲، کاترین ۲۰، پرونده ۳-۴۷.

۳. اطلاعات، ش ۵۲۴۳ (۱۳۲۲/۵/۲۰)، ص ۱.

۴. میلسپو، ص ۷۹.

۵. مشروح مذاکرات مجلس چهاردهم، جلسه ۵۰ (۱۳۲۳/۵/۲۲).

۶. ایرج ذوقی، ایران و قدرت‌های بزرگ در جنگ جهانی دوم (تهران: پازنگ، ۱۳۶۸)، ص ۷۱.

۷. گذشته چراغ راه آینده است، ص ۱۸۰.

در این مدت، حزب توده که مبارزه خود را با میلسپو علنی کرده بود، به اقدامات میلسپو شدیداً حمله می کرد. در رشت، اعضای حزب توده در سخنرانی‌های خود علیه رضاشاه، ساعد، سید ضیاء و میلسپو سخنرانی می کردند و با فحاشی به میلسپو، به دستور جدید وی که کارمندان را از وارد شدن به سیاست برحذر داشته بود انتقاد و علیه او سخنرانی می کردند. به نظر آنها صدور اعلامیه از طرف میلسپو برای مهندسان اعتصابی و منع کارمندان دولت از درگیر شدن در سیاست، نشان دهنده دخالت او در سیاست بود.^۱

اختلاف میان میلسپو و ابوالحسن ابتهاج، مدیر عامل بانک ملی، به برکناری ابتهاج منجر شد. بیات، نخست وزیر وقت، این برکناری را غیرقانونی دانست و نپذیرفت. در پی بازگشت ابتهاج به کار، میلسپو استعفای خود را تسلیم نخست وزیر کرد و بیات با حضور در مجلس تصمیم دولت مبنی بر پذیرش استعفای رئیس کل دارایی را به نمایندگان اعلام کرد. مجلس نیز با توجه به کارنامه میلسپو و فشار افکار عمومی در ۱۹ دی ۱۳۲۳ قانونی مبنی بر سلب اختیارات فوق العاده میلسپو گذراند و دولت به ریاست وی بر اداره کل دارایی پایان داد.^۲

نتیجه گیری

وضعیت ادارات دولتی، همزمان با ورود میلسپو به ایران، بسیار آشفته و قوانین اداری و استخدامی کشور دست و پا گیر و ناکارآمد بود. کارمندان نیز به دلیل مشکلات اقتصادی معترض بودند و در انجام وظایف خود کوتاهی می کردند. این مسئله به بروز هرج و مرج در ادارات می انجامید و باعث می شد کارهای اداری به کندی پیش رود. میلسپو برای حل این مشکلات، ابتدا به کارمندان اعلام کرد که به دلیل مشکلات مالی دولت و به دلیل اینکه افزایش حقوق‌ها موجب افزایش پول در گردش و این خود موجب افزایش تورم می شود، با درخواست افزایش حقوق آنها نمی تواند موافقت نماید و در ازای آن از تمام کارمندان درخواست کرد که وام‌های معوقه خود را به صندوق دولت بازپرداخت کنند. همچنین برای تأمین بودجه لایحه مالیات بر درآمد را تصویب کرد که در آن شرایط چندان عملی نبود. میلسپو در گام بعدی تصمیم گرفت با اخراج کارمندان و تعدیل منابع انسانی ادارات دولتی تا حدی هزینه‌های دولت را کاهش دهد که این سیاست نیز به دلیل مخالفت‌ها و انتقادات و گسترش اعتصابات با شکست روبه رو شد. وی که با اعتراض و اعتصاب کارمندان و انتقاد نمایندگان و سایر گروه‌ها مواجه بود، به اجبار با افزایش حقوق‌ها موافقت کرد، بدین شکل که مقداری از مبلغ در نظر گرفته شده به صورت نقدی و مقداری هم به صورت جنسی به کارمندان پرداخت شود. به این ترتیب، افزایش حقوق‌ها از یک سو و

۱. محمدعلی سفری، قلم و سیاست از استعفای رضاشاه تا سقوط مصدق (تهران: نامک، ۱۳۷۱)، ص ۹۱.

۲. بهروز طبرانی، اسناد احزاب سیاسی ایران، ج ۲ (تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی، ۱۳۸۴)، ص ۸۸۳.

اعتصابات گسترده از سوی دیگر بر دامنه تورم موجود افزود.

برنامه دیگر میلسپو نیز که استخدام نیروهای متخصص امریکایی با هدف استفاده از نیروهای متخصص و جایگزینی این نیروها با کارمندان بود که تمایلی به همکاری با برنامه‌های اصلاحی نداشتند، به دلیل کارشکنی‌ها و هزینه زیاد و کمبود کارمندان مجرب به‌طور کامل اجرایی نشد. این اقدام میلسپو دامنه اعتراضات به عملکرد وی را گسترش داد، به‌ویژه که هزینه‌های حضور و استخدام نیروهای امریکایی باری مضاعف بر بودجه به‌شدت بحران‌زده کشور در سال‌هایی بود که نرخ بیکاری نیز بر اثر عوارض ناشی از اشغال افزایش یافته بود.

فضای به‌شدت سیاسی این سال‌ها که ناشی از سقوط رضاشاه و تعدد مراکز قدرت و تصمیم‌گیری بود، بر کارکرد صحیح ادارات دولتی و منابع انسانی آن تأثیری مستقیم داشت. آزادی‌های سیاسی این سال‌ها و فعالیت گسترده احزاب و نشریات هر گونه تلاش در جهت اصلاح امور اداری و اقتصادی را وارد عرصه سیاست و مناقشات احزاب و گروه‌های سیاسی می‌کرد. فعالیت احزابی مانند حزب توده و ادعای حمایت این حزب از حقوق کارمندان و کارگران و مواضع آن در برابر حضور میلسپو و امریکایی‌ها در ایران، بسیاری از کارمندان را جذب این حزب و فعالیت‌های سیاسی کرد و بر پیچیدگی شرایط افزود.

اگرچه اداره اقتصاد یک کشور بحران‌زده با مشکلات فراوانش، خارج از توانایی یک مستشار خارجی بود که با انتقاد و اعتراض‌های فراوانی مواجه می‌شد، اما مشخص است که در این شرایط بحرانی، بهبود وضعیت آشفته ادارات برنامه‌ریزی‌ای دقیق و کارشناسی شده را می‌طلبید. حال آنکه میلسپو سعی داشت در زمان کم به نتیجه مطلوب برسد. از سوی دیگر، اخراج کارمندان در آن شرایط بحرانی اصلاً به صلاح کشور نبود و تنها اثری که داشت، افزایش موج نارضایتی‌ها بود. جو حاکم بر ادارات، نیازمند برنامه‌ریزی اصولی برای ایجاد آرامش بود، اما اقدامات عجولانه و غیر کارشناسانه میلسپو باعث بدتر شدن اوضاع و افزایش اعتراضات شد. وی که می‌توانست برای بهبود اوضاع، از همان ابتدا، با اعطای مقداری کمک نقدی و جنسی موافقت نماید، پس از سپری کردن کشمکش‌های فراوان با آن موافقت کرد. همچنین به جای قول مساعدت دادن و رسیدگی به وضعیت کارمندان و آرام کردن جو موجود، با صدور اعلامیه‌های مختلف آنان را تهدید به برکناری می‌کرد که بر دامنه نارضایتی و اعتراضات می‌افزود. در نهایت نیز افزایش فشار افکار عمومی بر دولت و مجلس به حضور میلسپو در ایران پایان داد.

کتابنامه

اعظام قدسی، حسن. *خاطرات من یا تاریخ صد ساله ایران*، ج ۲، تهران: کارنگ، ۱۳۷۹.
باری‌یر، جولیان. *اقتصاد ایران (۱۳۴۹-۱۳۷۹)*، تهران: مؤسسه حسابرسی سازمان صنایع ملی و سازمان برنامه، ۱۳۶۳.
بولارد، سرریدر. *نامه‌های خصوصی و گزارش‌های محرمانه در ایران*، ترجمه غلامحسین میرزا صالح، تهران: طرح نو، ۱۳۷۱.

خامه‌ای، انور. *فرصت بزرگ از دست رفته*، ج ۲، تهران: هفته، ۱۳۶۲.

ذوقی، ایرج. *ایران و قدرت‌های بزرگ در جنگ جهانی دوم*، تهران: پازنگ، ۱۳۶۸.

روزنامه اطلاعات. (۱۳۲۲/۱/۹)، ش ۵۱۳۱، ص ۱؛ (۱۳۲۲/۱/۱۴)، ش ۵۱۳۴، ص ۱؛ (۱۳۲۲/۲/۲۶)، ش ۵۱۷۱، ص ۱؛ (۱۳۲۲/۴/۲۷)، ش ۵۲۲۴، ص ۳؛ (۱۳۲۲/۴/۲۹)، ش ۵۲۲۶، ص ۴؛ (۱۳۲۲/۸/۲۲)، ش ۵۳۲۰، ص ۱؛ (۱۳۲۲/۱۰/۱۹)، ش ۵۲۷۱، ص ۴؛ (۱۳۲۳/۱/۱۵)، ش ۵۴۳۱، ص ۴؛ (۱۳۲۲/۲/۱۴)، ش ۵۱۶۱، ص ۱؛ (۱۳۲۲/۵/۱۱)، ش ۵۲۳۶، ص ۴؛ (۱۳۲۳/۴/۵)، ش ۵۵۰۲، ص ۱؛ (۱۳۲۳/۹/۲)، ش ۵۶۲۳، ص ۱؛ (۱۳۲۲/۱۰/۲۵)، ش ۵۳۷۱، ص ۱؛ (۱۳۲۲/۳/۱۸)، ش ۵۱۹۱، ص ۱.

سازمان اسناد ملی ایران. ش ۲۴۰۰۱۲۶۱۵، محل در آرشیو ۸۰۱ غ ۱۱۳، ص ۴-۱؛ ش ۲۴۰۰۲۵۹۲۰، محل در آرشیو ۴۰۵ ق ۱۱۲، ص ۴-۲؛ ش ۲۴۰۰۱۶۴۹۰، محل در آرشیو ۸۱۰ ل ۵ آ، ص ۵-۱.

سفری، محمدعلی. *قلم و سیاست از استعفای رضاشاه تا سقوط مصدق*، تهران: نامک، ۱۳۷۱.

طیرانی، بهروز. *اسناد احزاب سیاسی ایران*، ج ۲، تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸۴.
کاتوزیان، محمدعلی. *اقتصاد سیاسی ایران*، از مشروطه تا پایان سلسله پهلوی، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۲.

گازیوروسکی، مارک ج. *دیپلماسی آمریکا و شاه*، ترجمه جمشید زنگنه، ج ۱، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۱.

گذشته چراغ راه آینده است. به کوشش پژوهش گروهی جامی، ویراستار بیژن نیک‌بین، تهران: نیلوفر، ۱۳۶۲.

لنچافسکی، ژرژ. *سی سال رقابت غرب و شوروی در ایران*، ترجمه حورا یآوری، تهران: ابن سینا، ۱۳۵۱.

مذاکرات مجلس سیزدهم شورای ملی. (۱۳۲۲/۲/۲۹)، جلسه ۱۶۳؛ (۱۳۲۲/۳/۸)، جلسه ۱۶۶؛ (۱۳۲۲/۳/۱۰)، جلسه ۱۶۷؛ (۱۳۲۲/۴/۷)، جلسه ۱۷۲؛ (۱۳۲۲/۴/۹)، جلسه ۱۷۳؛ (۱۳۲۲/۴/۱۲)، جلسه ۱۷۴؛ (۱۳۲۲/۴/۱۶)، جلسه ۱۷۵؛ (۱۳۲۲/۴/۱۹)، جلسه ۱۷۶؛ (۱۳۲۲/۶/۲۰)، جلسه ۱۸۹؛ (۱۳۲۲/۶/۲۲)، جلسه ۱۹۰-مذاکرات مجلس چهاردهم شورای ملی. (۱۳۲۳/۱/۲۰)، جلسه ۱۵؛ (۱۳۲۳/۱/۲۴)، جلسه ۱۶؛ (۱۳۲۳/۱/۲۹)، جلسه ۲۰؛ (۱۳۲۳/۵/۲۲)، جلسه ۵۰؛ (۱۳۲۳/۵/۳۱)، جلسه ۵۴؛ (۱۳۲۳/۷/۲)، جلسه ۶۰؛ (۱۳۲۳/۹/۹)، جلسه ۷۹.

مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه ایران. س ۱۳۲۱، کارتن ۲۱، پرونده ۹-۷؛ کارتن ۲۱، پرونده ۱-۱۱؛ کارتن ۲۱، پرونده ۹-۷؛ کارتن ۲۰، پرونده ۹-۴۹؛ کارتن ۲۳، پرونده ۴-۱۳؛ کارتن ۲۳، پرونده ۱-۳۲؛ کارتن ۲۳، پرونده ۳-۴۲؛ کارتن ۲۲/۲، پرونده ۵-۵۷؛ کارتن ۲۱، پرونده ۹-۷؛ کارتن ۲۲/۲، پرونده ۲-۵۷؛ کارتن ۴۱، پرونده ۴-۴۰؛ س ۱۳۲۲، کارتن ۲۰، پرونده ۹-۳۲؛ کارتن ۲۰، پرونده ۳-۴۷؛ س ۱۳۲۳، کارتن ۵۲، پرونده ۷-۶۸؛ کارتن

۴۱، پرونده ۴-۱۴؛ کارتن ۵۲، پرونده ۴۱-۱؛ کارتن ۶۴، پرونده ۱-۱۰؛ کارتن ۶۴، پرونده ۴-۱؛ کارتن ۴۱، پرونده ۴-۵۲؛ کارتن ۴۱، پرونده ۴-۲؛ کارتن ۴۱، پرونده ۴-۴۶؛ کارتن ۴۹، پرونده ۷-۷۸/۳؛ کارتن ۴۱، پرونده ۴-۲۳؛ کارتن ۵۲، پرونده ۵-۶۸؛ کارتن ۴۱، پرونده ۴-۵۱؛ کارتن ۴۱، پرونده ۴-۴۹.

مکی، حسین. تاریخ ۲۰ ساله ایران، تهران: علمی، ۱۳۷۴.

میلسپو، آرتور چستر. آمریکایی‌ها در ایران، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: البرز، ۱۳۷۰.

گونه‌شناسی اعتراض‌های زنان در عصر ناصری (۱۲۶۴-۱۳۱۳ق)

نوع مقاله: پژوهشی

اکرم کرملی^۱/سهام‌الدین خزایی^۲/محسن رحمتی^۳

چکیده

ایران عصر قاجار دوره‌ گذر از جامعه سنتی به سوی مدرنیته است. این مسئله در ابعاد مختلف تاریخ اجتماعی این دوره، از جمله در عرصه مسائل زنان، دیده می‌شود. تا پیش از دوران ناصری زنان در جامعه حضوری کم‌رنگ و بیشتر پنهان داشتند، ولی در این دوران شرایط اقتصادی و اجتماعی موجود و ارتباط با غرب و اندیشه‌های غربی موجب آگاهی زنان و ورود آنها به عرصه اجتماع شد. آنچه در این مقاله مورد توجه است اینکه زنان در دوره ناصری چرا و چگونه اعتراض خود را به عملکرد حاکمیت بیان کردند؟ یافته‌های پژوهش که با روش توصیفی-تحلیلی و بر پایه منابع کتابخانه‌ای گرد آمده، حاکی از آن است که زنان به دلیل ظلم و ستم داخلی، اوضاع بد اقتصادی و در پی آشنایی با اندیشه‌های غربی به اوضاع موجود معترض شدند و درخواست‌های خود را نخست به صورت عریضه به شاه و شاهزادگان عرضه کردند. ولی چون این روش کارساز نبود، در مرحله بعد با شرکت در تجمعات و بلواهای اقتصادی و مذهبی درصدد برآمدند تا صدای اعتراض خود را به گوش عوامل حاکمیت برسانند. واژگان کلیدی: اعتراض، زنان، عریضه، عصر ناصری، بابیه.

Typology of Women's Protests in the Nasserite Era (1848-1896)

Akram Karamali⁴/Sahamuddin Khazaei⁵/Mohsen Rahmati⁶

Abstract

Iran in the Qajar period is a period of transition from traditional society to modernity. This issue can also be seen in the study of different dimensions of women's social history of this period. Prior to the Nasserite era, women had a lesser and more hidden presence in society, but in the Nasserite era, due to the existing economic and social conditions and with the increase of women's awareness due to their connection with the West and Western ideas, was discussed clear requests from them for improving the current situation. What is important in this article, is why and how did women in the Nasserite era express their protest against the government performance? The findings of a descriptive-analytical study based on library resources indicate that women have protested against the current situation, due to internal oppression, poor economic conditions, and familiarity with Western ideas, that became aware of their deceptive rights, they first petitioned the king and princes, but because this method did not work, in the next stage, by participating in economic and religious gatherings and riots, they tried to make their voices heard by government officials.
Keywords: protest, women, petition, Nasserite era, Babiah.

۱. دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام دانشگاه لرستان، لرستان، ایران.
۲. استادیار گروه تاریخ، دانشگاه لرستان، لرستان، ایران. (نویسنده مسئول).

۳. استاد گروه تاریخ، دانشگاه لرستان، لرستان، ایران. *تاریخ دریافت ۱۴۰۱/۳/۵ * تاریخ پذیرش ۱۴۰۱/۴/۳.

4. PhD Candidate of History, Lorestan University, Lorestan, Iran, Email: karamali.ak@fh.lu.ac.ir.

5. Assistant Professor of Ancient Iranian History, Lorestan University (Corresponding Author), Email: khazaei.s@lu.ac.ir.

6. Professor, History Department, Lorestan University, Lorestan, Iran, Email: rahmati.mo@lu.ac.ir.

مقدمه

زنان در دوران قاجار موقعیت مناسبی نداشتند. آنها از حضور در اماکن عمومی منع بودند و تنها می‌توانستند در مناسبت‌های خاص و یا عزاداری‌های مذهبی با حجاب کامل در کوچه و بازار حضور یابند. هویت آنها منحصر به خانه و همسر بود، تا جایی که مردان در بیرون از خانه از زنان خود صحبت نمی‌کردند و حتی نام آنها را نمی‌بردند. اما به تدریج، با تغییر شرایط، فکر آزادی زنان در ذهن مردم جامعه راه پیدا کرد و زنان نیز به حق و حقوق خود آگاهی نسبی یافتند. آنها درصدد برآمدند موجودیت خود را در جامعه ثابت کنند و در عهد ناصری به علت ارتباط با غرب زمینه این کار برای آنان فراهم شد. در این دوره به دلیل بی‌تدبیری شاه و حکام محلی بحران‌های مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بروز کرد که منجر به نارضایتی‌های گسترده در سطح جامعه شد. این بحران‌ها تحت تأثیر عناصر داخلی و خارجی، فشار حکومت بر مردم و طرح گفتمان‌های نو موجب شد که زنان نیز برای تغییر شرایط وارد عمل شوند. آنها در قدم اول به عریضه‌نویسی برای شاه و سایر مقامات روی آوردند. ولی به این عریضه‌ها و شکایات جواب داده نمی‌شد و اگر داده می‌شد، حکم اجرا نمی‌شد. برای همین زنان با توجه به مشکلات پیش‌آمده دست به اعتراض‌های مختلف زدند. در این مقاله با روش توصیفی-تحلیلی و بر پایه منابع کتابخانه‌ای به گونه‌های مختلف اعتراض زنان در دوره ناصری می‌پردازیم که به صورت مکتوب (در قالب عریضه‌نویسی) و به صورت شفاهی (از طریق شرکت در بلواها) بروز کرد.

درباره نقش زنان در اعتراض‌های عصر ناصری تاکنون پژوهش‌های زیادی در قالب کتاب و پایان‌نامه انجام شده است. برخی از پایان‌نامه‌ها عبارت‌اند از: «بررسی جایگاه زنان دوره ناصری از نگاه سیاحان اروپایی» (۱۳۹۶) نوشته شیوا فریدفر، «بررسی فرآیند شکل‌گیری هویت جدید زن در ایران از عصر ناصری تا پایان پهلوی» تألیف فاطمه دعاگویی (۱۳۹۰)، «بررسی نقش زنان در تحولات سیاسی - اجتماعی عصر قاجار (از دوره ناصرالدین شاه تا پایان عصر قاجار)»، نوشته زهرا منگلی حجت‌آباد کشکو (۱۳۹۴)، «ناصرالدین شاه و زنان» تألیف زینب فرض‌الهی آلاذگه (۱۳۹۹) و نیز «جایگاه اجتماعی زنان عصر ناصری (مطالعه موردی: تأدیبات النسوان)» نوشته مژده مرزبانی (۱۳۹۴). محمدرضا علم و زهرا رضوی سوسن (۱۳۹۲) نیز در مقاله خود به «بررسی نقش زنان در جنبش تنباکو» پرداخته، ولی زمینه‌ها و علل آن را تحلیل نکرده‌اند. در مجموع هیچ کدام از این آثار به‌طور مستقل به بررسی علل و زمینه‌های شکل‌گیری اعتراض‌های زنان در این دوران نپرداخته‌اند. در پژوهش حاضر ابتدا عوامل و زمینه‌های شکل‌گیری اعتراض‌های زنان و سپس گونه‌های مختلف اعتراض آنها را در عصر ناصری مطالعه و تحلیل می‌کنیم.

وضعیت زنان در عهد قاجار

زنان در عهد قاجار از حضور در جامعه منع بودند و بیشتر به امور خانواده و تربیت فرزندان مشغول بودند. هویت زن در جامعه سنتی ایران عهد قاجار تنها در نقش مادر و همسر معنا پیدا می‌کرد. زن با نام فرزندش شناخته می‌شد. او موجودی ضعیف و مطیع مرد بود و امکان هیچ فعالیت اجتماعی را نداشت و تنها براساس نظر بزرگان و به دلایل مالی و سیاسی و خانوادگی ازدواج می‌کرد^۱. حس تملک به زنان از ویژگی‌های بارز مردان بود. اگر حرکتی از زنان مورد قبول آنها نبود با او برخورد می‌کردند. زنان برای بیرون رفتن باید از مردان اجازه می‌گرفتند. در این ساختار بسته و محدود زن چاره‌ای جز گرایش به خرافه و دعانویسی نداشت^۲. زن نباید از اندرونی خانه بیرون می‌آمد و کار اجتماعی هم برای او عیب محسوب می‌شد، مگر در صورتی که مجبور بود به کارگری و کنیزی و خیاطی و... بپردازد. او زمانی وارد اجتماع می‌شد که به خانواده و یا مذهب مربوط شود^۳. یکی از اروپاییان که در این دوران به ایران سفر کرده است، می‌نویسد من در دوره اقامتم در ایران زنی ندیدم، مگر گاهی به‌ندرت در کوچه و بازار اجسام متحرکی می‌دیدم که در پارچه سیاهی پوشیده شده بودند و می‌گفتند اینها زن‌های ایران هستند^۴. لیدی شیل، همسر وزیر مختار انگلیس، نیز بیان می‌کند که در سفرش به ایران در استقبالی که از آنها شد هیچ زنی وجود نداشت^۵. تاج‌السلطنه هم در خاطرات خود آورده است که «عادات و اخلاق مملکت طوری بود که راه سعادت را به روی تمام زن‌ها بسته بود و آنها در نهایت جهل و بی‌اطلاعی به سر می‌بردند و تمام مسائل کشور بدون اطلاع زن‌ها تولید و نشر داده می‌شد»^۶ او در ادامه می‌گوید: «موجوداتی بودند که در اسارت به سر می‌بردند، برخی سر و دست شکسته و برخی گرسنه و برخی برهنه. در برابر این زندگی تاریک مرگ برای آنها روز سفید است»^۷. در این دوران چندهمسری نیز رواج داشت و این مختص به شاه نبود، بلکه در هر خانه‌ای چند زن بود. علت این امر شرایط بد اقتصادی بود. بسیاری از زنان برای داشتن یک زندگی ساده و حمایت مالی مجبور بودند به ازدواج موقت تن دهند^۸.

حضور زنان در اجتماع در روستاها پذیرفته‌تر از شهر بود، ولی آنها هم باید تمام مسائل عرفی و شرعی

۱. منیره صادقی، «بررسی تحلیلی زمینه‌های شکل‌گیری مناسبات میان حرمسرا و دیوانسالاری در دوره قاجار تا پایان عصر ناصری»، تاریخنامه خوارزمی، ش ۵، ش ۱۹ (پاییز ۱۳۹۶)، ص ۵۶.

۲. سهیلا ترابی فارسانی، «تکاپوی زنان عصر قاجار: فردیت، جهان سنت و گذار از آن»، تاریخ اسلام و ایران، س ۱۹، ش ۲، پیاپی ۱۷ (۱۳۸۸)، ص ۱۲.

۳. صادقی، ص ۶.

۴. پری شیخ‌الاسلامی، زنان روزنامه‌نگار و اندیشمند ایران (تهران: انتشارات مازگرافیک، ۱۳۵۱)، ص ۷۳.

۵. مری شیل، خاطرات لیدی شیل، ترجمه حسین ابوترابیان (تهران: نشر نو، ۱۳۶۸)، ص ۲۶.

۶. خاطرات تاج‌السلطنه، به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان (تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱)، ص ۷.

۷. همان، ص ۸.

۸. طاهره لامعی گیو، «بررسی رویکرد شرق‌شناسانه نسبت به ایران عصر قاجار با تکیه بر سفرنامه‌های زنان اروپایی»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، بیرجند، ۱۳۹۴.

را رعایت می‌کردند.^۱ به لحاظ پوشش، زنان ایل و روستا بدون نقاب در اجتماع ظاهر می‌شدند و حجابی نداشتند.^۲ آزادانه در دهات می‌چرخیدند و با خویشان خود در روستاهای دیگر رفت و آمد داشتند.^۳ دوشادوش مردان به کارهای کشاورزی و فعالیت‌های اقتصادی مشغول بودند و همین باعث شده بود که نسبت به زنان شهری محدودیت کمتری داشته باشند، هرچند، در مقابل، نسبت به آنها حق و حقوق کمتری داشتند. زنان شهری از حق ارث و مالکیت بهره‌مند بودند.^۴ از طرفی زنان طبقه مرفه امور خانه و فرزند را به نوکران خود می‌سپردند و بیشتر وقت خود را صرف رسیدگی به خود و آرایش کردن می‌کردند.^۵

زمینه‌های شکل‌گیری اعتراض‌های زنان در عصر ناصری

در دوران ناصری به علت ارتباط با غرب و ورود روزنامه در وضع زنان تغییراتی به وجود آمد. ارتباط با غرب باعث شد زنان ایرانی به نحوه زندگی زنان اروپایی علاقه‌مند شوند. چنانکه مهد علیا در ملاقات با لیدی شیل علاقه خود را به نوع پوشش و معاشرت با آنها نشان می‌دهد.^۶ در این دوران زنان با وجود مخالفت‌ها و محدودیت‌های اقتصادی، اجتماعی و مذهبی موفق شدند مطالبات خود را در قالب عریضه بیان کنند که این امر ریشه در انتشار نشریاتی همچون *اختر و قانون* داشت که مسائل و مشکلات زنان را بازگو می‌کردند. مثلاً *اختر* با اعتقاد به اینکه «هر مملکت اگر می‌خواهد در ظرافت و ادب و تمدن برتر باشد باید به حقوق زنان توجه کند»^۷ از ظلم و ستم بر زن‌ها انتقاد می‌کند.^۸ بنابراین، نشریات این امکان را برای زنان فراهم کردند که خواسته‌های خود را در قالب نوشتار بیان کنند. نویسندگان این متون بیشتر زنان درباری و طبقه بالای اجتماع بودند، مانند مهد علیا مادر ناصرالدین شاه و فروغ‌الدوله دختر ناصرالدین شاه که موضوع نامه‌های مهدعلیا شفاعت و پیگیری کار اطرافیان بود.^۹ همین نوشتارها سرآغازی شد برای عریضه‌نویسی زنان تا از این طریق به بیان مشکلات خود بپردازند و از ظلم و اجحافی که در حقشان می‌شد شکایت کنند.

۱. ژان دیولافوا، سفرنامه خاطرات کاوش‌های باستان‌شناسی شوش ۱۸۸۴-۱۸۸۶، ترجمه ایرج فرهوشی (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۱)، ص ۷۸.

۲. جمشید بهنام، «نگاهی دوباره بر مسئله تعدد»، ایران‌نامه، س ۱۸، ش ۲ (۱۳۷۹)، ص ۷۸.

۳. الیزابت مکین روز، با من به سرزمین بختیاری بیاید (تهران: آئزان، ۱۳۷۳)، ص ۹۵.

۴. نیکی آر، کدی، ایران دوران قاجار و برآمدن رضاخان، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه (تهران: ققنوس، ۱۳۸۱)، ص ۳۵.

۵. بهنام، ص ۷۸.

۶. زهرا باش‌فران، «بازتاب مسائل اجتماعی و فرهنگی زنان در عکس‌های پس از مشروطه تا سقوط قاجار»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته تاریخ دانشگاه قزوین، ۱۳۹۶، ص ۴۵.

۷. اختر، س ۱۳۰۳ق، ش ۲۸ و ۲۹، ص ۱.

۸. همان، س ۱۳۰۳ق، ش ۲۸، ص ۲.

۹. علی‌اکبر مشیر سلیمی، زنان سخنور (تهران: علمی، ۱۳۳۵)، ص ۱۶۷.

اما ورود زنان به اعتراض‌ها در عصر ناصری دلایل دیگری هم داشت. بسیاری از زنان شاه دهقان‌زادگانی بودند که شاه در گردش و شکار آنها را دیده و به همسری برگزیده بود، بنابراین اکثرشان وضعیت رضایت‌بخشی نداشتند. تعدادی از آنها تنها چند بار در سال شاه را می‌دیدند و شاه حتی از تولد و مرگ بچه‌های آنها خبر نداشت. این زنان چون به طبقه دهقانی تعلق داشتند در اعتراض‌ها شرکت می‌کردند.^۱ از جمله این زنان انیس‌الدوله بود که در ماجرای رژوی و تحریم تنباکو به حمایت از میرزای شیرازی پرداخت. یکی دیگر از دلایل، قحطی‌ها و خشکسالی‌ها بود که باعث مشکلات زیادی می‌شد. از یک سو قحطی‌های پی در پی و از سوی دیگر آزار و اذیت‌های عمال حکومتی برای گرفتن مالیات، مردم را به ستوه آورده بود. به گفته باستانی پاریزی، در سال ۱۲۷۲ق اهالی به خاطر قحطی و خشکسالی مجبور شدند زنان و کودکان را از روستاهای اطراف بدزدند و به جای مالیات عرضه کنند.^۲ علاوه بر این، بعد از بروز قحطی و خشکسالی، ایلات و عشایر مسلح زنان و دختران را غارت می‌کردند و آنها را مورد تعدی قرار می‌دادند و یا می‌فروختند.^۳ همین امر زنان را وادار به اعتراض کرد.

بافت سنتی جامعه هم در شکل‌گیری اعتراض‌های زنان مؤثر بود. مأمورین دولتی به دلیل نامحرم بودن زنان به آنها تعرض نمی‌کردند و با ایشان کاری نداشتند و این مربوط به ذهنیت رایج آن زمان بود.^۴ در واقع زنان در عرف اجتماعی موجودی ضعیف به حساب می‌آمدند و مأمورین دولتی دون شأن خود می‌دانستند که با آنها رو در رو شوند. از طرفی تعرض به زنان که حفظ حرمت و عفت آنها از نظر جامعه بسیار اهمیت داشت، برای حکومت ناصری بسیار خطرناک بود، زیرا اگر نیروهای دولتی به زنان حمله می‌کردند این ننگ برای آنها می‌ماند که به ضعیفه‌ها هجوم آورده‌اند.^۵ در این زمینه باید به سفر شاه به لرستان اشاره کنیم که وقتی برای دلجویی از مردم شاکای از ظلم ظل‌السلطان، با کالسکه از میان آنان عبور می‌کرد، یکی از زنان عشایر به او گفت: «قبله عالم چرا روی خود را به ما نشان نمی‌دهید، ما آمده‌ایم شاه را ببینیم نه کالسکه شاه را و همین باعث شد شاه کالسکه را نگه دارد.»^۶ این امر نشان‌دهنده جسارت و روحیه آزاد و فارغ از قید و بند زنان روستایی نسبت به شهریان است.

از دیگر زمینه‌های ورود زنان به اعتراض‌های عصر ناصری تأثیر گفتمان‌های نو بود. رواج اندیشه‌های

۱. مصطفی اجتهادی، دایره‌المعارف زن ایرانی، ج ۱ (تهران: مرکز امور مشارکت زنان، ۱۳۸۲)، ص ۱۶۲.

۲. محمدابراهیم باستانی پاریزی، گذر زن از گذار تاریخ (تهران: کیانا، ۱۳۸۲)، ص ۱۴۷.

۳. یرواند ابراهامیان، تاریخ ایران مدرن، ترجمه محمدابراهیم فتاحی (تهران: نشر نی، ۱۳۸۹)، ص ۱۳.

۴. هنریش بروگش، سفری به دربار صاحبقران ۱۸۵۹-۱۸۶۱، ترجمه حسین کردبچه، ج ۲ (تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۷)، ص ۶۰۳.

۵. مورگان شوستر، اختناق ایران، ترجمه ابوالحسن موسوی شوستری، تصحیح فرامرز برزگر و اسماعیل رانین (تهران: انتشارات صفی علیشاه، ۱۳۵۱)، ص ۲۳۹.

۶. حسنعلی افشار، سفرنامه لرستان و خوزستان (اراک، بروجرد، خرم‌آباد، دزفول و شوشتر) (تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۲)، ص ۷۷-۷۹؛ محمدرضا والی‌زاده معجزی، تاریخ لرستان؛ روزگار قاجار: از تأسیس تا کودتای ۱۲۹۹ (تهران: حروفیه، ۱۳۸۰)، ص ۲۵۴.

نوگراییانه در مورد تساوی حقوق زن و مرد و اندیشه‌های بابی در مخالفت با تعدد زوجات باعث شد زنان به حق و حقوق خود آگاه شوند و احساس ناخرسندی کنند.^۱ نقدهای صریح و کوبنده‌اندیشمندی چون میرزا ملکم‌خان به ساختار سیاسی - اجتماعی عصر ناصری نیز بی‌تأثیر نبود. ملکم‌خان از موقعیت زنان در ایران احساس نگرانی می‌کند و می‌گوید: «نصف هر مملکت مرکب است از زن. هیچ طرح ملی پیش نمی‌رود مگر به معاونت زن‌ها. وجود آنها را در هر مقامی باید محترم داشت.»^۲ این آموزه‌ها نقش زنان را در اعتراض‌های دوره ناصری البته عمیق‌تر می‌کرد.

اما آنچه بیش از همه بر حضور زنان در اعتراض‌های عصر ناصری اثرگذار بود، وضعیت بد اقتصادی بود. زنان چون مسئول تهیه خوراک خانواده بودند، در زمان قحطی نان به جمع معترضان پیوستند. بنابراین، اعتراض زنان ناشی از مشکلات اقتصادی و قحطی و سوءمدیریت مقامات بود. همین باعث شد جامعه نیز همسو با اعتراض زنان به مخالفت برخیزد.^۳ شرکت زنان به‌عنوان یک گروه اجتماعی تأثیرگذار و فعال در بلوهای نان را می‌توان متأثر از طرح مباحث جدید دانست که بر اثر شرایط سخت اقتصادی پیش آمده بود و آن‌ها با حضور در اجتماع به سرنوشت سیاسی - اجتماعی خود حساس شدند و در بحران‌های اقتصادی جامعه از خود واکنش نشان دادند. بنابراین مسئولیت‌پذیری زنان در امر معاش ضرورت‌های اجتناب ناپذیری را بر آن‌ها تحمیل می‌نمود تا بر بستر چنین دیدگاهی بیش از مردان به رفع مشکل نان بیندیشند.^۴

شیوه‌های اعتراض زنان در عصر ناصری

زنان در عصر ناصری به دو شکل اعتراض خود را به گوش حاکم می‌رساندند: یا عریضه می‌نوشتند و یا در اعتراض‌های علنی علیه حاکمیت مشارکت می‌کردند.

عریضه‌نویسی؛ شیوه مکتوب اعتراض زنان در عصر ناصری

تا پیش از مشروطه و شکل‌گیری نهادهای جدید قانون‌گذاری، کارکردهای حکومت قاجار با ادوار پیشین چندان تفاوتی نداشت. با وجود موج‌های جدید آگاهی و اصلاحات برآمده از آن، در تصور مردم و حاکمان از شاکله حکومت تغییری ایجاد نشده بود. از این رو، در دوره ناصری نیز، مانند گذشته، شاه خود به عرایض رسیدگی می‌کرد. اما تغییراتی در صورت عریضه‌نویسی دوره قاجار به وجود آمد که بسیار حائز اهمیت است. نخست آنکه تشکیل نهادهای نوینی چون وزارتخانه‌ها و دارالشوری (۱۲۷۵ق) و همسو با

۱. زهرا علیزاده بیرجندی، حکومت ناصری و گفتمان‌های نو (تهران: هیرمند، ۱۳۹۰)، ص ۱۸۳.

۲. میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله، روزنامه قانون، ش ۷، ص ۳.

۳. ونسا مارتین، دوران قاجار: چانه‌زنی، اعتراض و دولت در ایران سده نوزدهم، ترجمه افسانه منفرد (تهران: اختران، ۱۳۹۳)، ص ۱۷۹-۱۸۰.

۴. محمدحسن اعتمادالسلطنه، روزنامه خاطرات، به کوشش ایرج افشار (تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۵)، ص ۵۰۷.

آن رشد دیوانسالاری در کمیت و کیفیت عرایض تأثیر گذاشت. عرایضی که تا پیش از این به شکایت از حکام ایالات و ولایات محدود می‌شد، با تغییری بنیادین به شکایت از دستگاه‌های دولتی نوبنیاد، مانند وزارتخانه‌ها و... تسری یافت.^۱ این تغییرات موجب پاره‌ای از اصلاحات حکومتی از جمله تأسیس مجلس مظالم نیز شد که بستری را برای طرح دعاوی مردم و نگارش عریضه فراهم می‌کرد.^۲ دومین تغییر در فرهنگ عریضه‌نویسی این دوره به شیوه بیان عرایض اختصاص داشت که از صورت شفاهی به کتبی تغییر یافت. در ادوار پیش هنوز شیوه بیان اغلب عرایض به همان صورت شفاهی و در حضور قاضی، وزیر یا شاه بود. با گسترش وسایل ارتباط جمعی، شیوه کتبی عریضه‌نویسی رواج یافت و بسیاری از عرایض در نشریات چاپ شد که تا پیش از آن معمول نبود.^۳

در این دوره، از میان عریضه‌های رسیده ۹۱ درصد به مردان و تنها ۹ درصد به زنان تعلق دارد.^۴ این اختلاف سطح به دلایل متعددی است که از آن جمله می‌توان به مشترک بودن برخی از دعاوی زنان و مردان اشاره کرد. دیگر آنکه با وجود آگاهی‌های جدید، هنوز بسیاری از زنان خود را دارای حق و حقوقی نمی‌دانستند. حاکمیت مردسالارانه جامعه سنتی آن دوره نیز مزید بر علت بود. این فرهنگ گاه سبب می‌شد مطالبات زنان از زبان مردان آنها بیان شود. چنانکه در زنجان، ملاعبدالحسین عریضه‌ای نوشت که زخم دختر حیدر قلی خان انگورانی است، برادرانش حق الارث او را نمی‌دهند.^۵

بیشتر عریضه‌ها درباره مسائل خانوادگی (شکایت از همسر)، ظلم و اجحاف حاکم و صدمات ناشی از غارت اموال بودند. گاه نیز از مسائل خاص زنان و از ظلمی حکایت می‌کردند که به دلیل زن بودن بر آنها می‌رفت. مثلاً براساس یکی از عریضه‌ها مردی به زنش بدهکار است. مرد در محضر شرع اقرار کرده که مبلغ ۲۰۰ تومان به همسرش مقروض است و قرار شده در عرض ۵ سال آن را پس بدهد و دو دانگ از شش دانگ یک باب خانه در شیراز را به‌عنوان رهن وجه مزبور قرار داده است. حال زن خواستار بدهی است.^۶ در برخی از عریضه‌ها هم زنان بیان کرده‌اند که علاوه بر نگرقتن مخارج و مهریه و نفقه، مورد آزار و اذیت قرار گرفته‌اند.^۷ از کردستان زنی به نام بدری جهان، زوجه افراسیاب سلطان، از اینکه شوهرش

۱. فریدون آدمیت، همانا، افکار اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده دوران قاجار (تهران: آگاه، ۱۳۵۶)، ص ۳۹۴.

۲. علیزاده بیرجندی، ص ۱۸۴.

۳. ر.ک: شوهانی، سیاوش، عرایض؛ رهیافتی به تاریخ فرودستان (بررسی اسناد عرایض مجلس شورای ملی)، گنجینه اسناد پاییز ۱۳۸۹ شماره ۷۹.

۴. سیروس سعدوندیان، منصوره اتحادیه، آمار دارالخلافه تهران: اسنادی از تاریخ اجتماعی تهران در عصر قاجار (۱۲۶۹ و ۱۲۸۶ و ۱۳۱۷ق) (تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۸)، ص ۲۵۹؛ فریدون آدمیت، شورش بر امتیازنامه رژی (تهران: پیام، ۱۳۵۵)، ص ۸۱.

۵. سعدوندیان، اتحادیه، ص ۲۵۹-۲۶۰؛ منصوره اتحادیه، اینجا تهران است (مجموعه مقالاتی در مورد طهران ۱۲۶۹-۱۳۴۴ق) (تهران: تاریخ ایران، ۱۳۷۷)، ص ۲۵۹.

۶. دزدعق، آرشیو برخط دنیای زنان در عصر قاجار وابسته به دانشگاه هاروارد، به آدرس <http://www.qajarwomen.org>؛ سند ش ۱۶۱۷۹۸۱ (۱۳۰۳ق)، از مجموعه اسناد جمال رادفر.

۷. همان، سند ش ۱۶۱۷۹۸۷۴ (۱۳۰۳ق).

او را کتک می‌زند و طلاقش نمی‌دهد، شاکی است و می‌خواهد که شاه حاکم احقاق حق کند.^۱ در مورد احقاق حقوق نیز براساس اسناد موجود، زنی عریضه‌ای می‌نویسد و در آن درخواست دریافت حقوق شوهرش را دارد و یا زنی دیگر در عریضه‌ای به وزارت امور خارجه می‌نویسد که همسرش در حال خدمت به دست اشرار کشته شده است و حقوق شوهرش را به او پرداخت کنند.^۲ در زمینه حق الارث هم دختر مرحوم آقا سید هاشم از کاشان شکایت می‌کند که خانه‌ای از همسر مرحومش به او ارث رسیده است، اما حالا طلبکار شوهرش می‌خواهد او را از خانه بیرون کند.^۳

در برخی موارد زنان پا را از این هم فراتر گذاشته و در عریضه‌های خود باجسارت از حکام و متنفذین شکایت کرده‌اند. زنان لاهیجانی اعلام کردند از ظلم حاجی میرزا حسین و اولاد میرزا عبدالوهاب مستوفی خسته شده‌ایم و هر روز آزار و اذیت می‌شویم. ۵۰ نفر مأمور و محصل به لاهیجان تاخته و بی حساب خانه‌ها را تاراج کرده‌اند و می‌خواهند خراب کنند. همین باعث شده که ما ۳۰ زن به تلگرافخانه پناه ببریم.^۴ نسوان گرگان‌رودی تالش هم از ظلم نصرت‌الله‌خان و گرفتاری خودشان نوشتند. جواب شاه به آنها این بود که قبلاً در این گونه موارد احکام عدیده صادر شده است.^۵ زنان گرگان‌رودی هم نوشتند از ظلم نصرت‌الله‌خان و کسان او جلالی وطن کرده و در بقعه شیخ صفی بست نشسته‌ایم. در اینجا گرفتار فقر هستیم و همه بی چیز و بی خانمان شده‌ایم.

در شکایت به امور اقتصادی و معاش نیز عریضه‌هایی برای مجلس تحقیق مظالم فرستاده می‌شد. زنان قریه اوریج بسطام نوشتند که مردان آنها برای تحصیل معاش به استرآباد مازندران می‌روند و رعیتی آینده با آنهاست و مالیات اوریج را از پولی که مردانشان می‌فرستند می‌دهند. آنها شکایت کرده بودند که امسال بیشتر از حد معمول از ایشان مالیات خواسته‌اند و تقاضای رفع تعدی داشتند.^۶ در عریضه زنان رشت نیز آمده است که علف صحرای ما را بعد از دادن مالیات که مایه معاش ما بود، بردند و بردند، برای همین سرگردان شده‌ایم.^۷ دلشاد بیگم صبیبه مرحوم حاجی تیمورمیرزا از تبریز نوشت: «بیست و چهار تومن بعد از وضع رسم مقرری کمینه است. چون عیال زیاد است کفاف معاش را نمی‌کند. استدعا دارم که ۱۵ خروار جنس هم مرحمت شود که از تصدق خاک پای همایون، نان و پنیری بتوانیم صرف

۱. دست‌نوشته‌های ناصرالدین شاه، میکروفیلم اسناد مجلس تحقیق مظالم با شماره ۲۹۲۹، کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، ش ۴۶۴.

۲. سند ش ۱۳۱۱۸۱۱ (۱۳۰۳ق)، از مجموعه اسناد زانیار نوری.

۳. سعلوندیان، اتحادیه، ص ۲۵۹-۲۶۰.

۴. همان، ص ۲۶۰.

۵. همان، ص ۲۴۵.

۶. همان، ص ۲۵۹-۲۶۰.

۷. همان.

کنیم.» جواب شاه این بود که «بی‌معنی است.»^۱ پاسخ‌های مقامات به این عریضه‌ها نشان می‌دهد که زنان به حقوق خود به‌ندرت دست پیدا می‌کردند و همین باعث می‌شد با شرکت در بلواها درصدد رسیدن به خواسته‌های خود برآیند.

شرکت در اعتراضات و بلواها؛ شیوه شفاف‌ی اعتراض زنان در عصر ناصری

وقتی زنان با نوشتن عریضه و دادخواست به نتایج مطلوب خود نرسیدند، ترجیح دادند حضوری به نزد شاه بروند و شکایات خود را بیان کنند. بخش زیادی از اعتراض‌های آنان در این دوره در وهله اول به مشکلات اقتصادی و سپس به اوضاع سیاسی و مذهبی مربوط می‌شد که در ادامه هر یک را شرح می‌دهیم.

اعتراض‌های اقتصادی زنان

اولین اعتراض اقتصادی زنان در سال ۱۸۴۹م/۱۲۶۵ق در اصفهان رخ داد. هنگام نماز زنان اصفهانی در مسجد جامع شهر شروع به اعتراض کردند و از امام‌جمعه درخواست همراهی نمودند، اما او قبول نکرد. پس امام‌جمعه را از منبر به زیر آوردند تا او را وادارند برای تظلم‌خواهی به کاخ شاه برود. ولی امام‌جمعه فرار کرد، زیرا بر اوضاع کنترلی نداشت.^۲

اعتراض بعدی زنان به قحطی و کمبود نان در سال ۱۸۶۱م/۱۲۷۷ق در تهران روی داد. زمانی که شاه از شکار باز می‌گشت، زنان، با همراهی مردان و علما، به نشانه اعتراض، بدون روبند، سر و صورت خود را گل مالیده جلوی او را گرفتند.^۳ زنان از شاه درخواست کمک داشتند. در نهایت شاه دستور اعدام کلانتر را داد و دستوراتی برای پایین آوردن قیمت نان داد.^۴ نمونه دیگر اعتراض زنان در نهایت منجر به کتک زدن محمدخان قاجار شد که از محتکرین بود و انبارهای غله دست‌نخورده زیادی داشت. در این اعتراض زنان حضور بسیار چشمگیری داشتند و یک سپر حمایتی برای مردان بودند.^۵ این اعتراض منجر به زخمی شدن چند زن شد و در نهایت شاه دستور اعدام کلانتر را داد.^۶ در همین سال زنان اعتراض دیگری را بر ضد شاه و محتکران ترتیب دادند. جمعی از زنان به‌زور وارد مسجد جامع شهر شدند و امام‌جمعه پایتخت (سید زین‌العابدین خاتون‌آبادی) را که مشغول نماز بود کشان‌کشان به خیابان بردند. امام‌جمعه که نزدیک

۱. دست‌نوشته‌های ناصرالدین شاه، ش ۲۸۶.

۲. مارتین، ص ۱۸۱.

۳. بروگش، ص ۶۰۱.

۴. مارتین، ص ۱۸۱.

۵. بروگش، ص ۶۰۱-۶۰۲.

6. E. B. Eastwick, *Journal of a Diplomat's Three Years Residence in Persia*, vol. I (London: Smith, Elder and Co., 1864), p. 288.

بود از ازدحام جمعیت جان بدهد، بر اثر فشار مهاجمان مجبور شد نزد شاه برود و از او قول بگیرد که به زودی نان توزیع می‌شود.^۱ در قحطی سال ۱۸۷۱م/۱۲۸۷ق نیز که نان کم و آذوقه گران شده بود، زنان تهران شروع به اعتراض کردند. حکومت برای سرکوب آنها مسلح شد.^۲ اعتراض بعدی مربوط به سال ۱۲۹۷ق/۱۸۸۰م است که زنان تهران دسته‌جمعی به قصر شاه ریختند و از باز شدن قهوه‌خانه‌ها شکایت کردند. به نظر آنها قهوه‌خانه‌ها باعث می‌شدند مردها از وظایف خود و خانه و محل کار دور شوند و درآمدشان را صرف نوشیدن چای و قلیان و قهوه کنند. به سبب همین اعتراض بود که شاه دستور داد تمام قهوه‌خانه‌ها در ولایات ایران بسته شوند.^۳

اعتراض زنان در شیراز هم نمونه‌ای دیگر از شرکت زنان در اعتراض‌هاست. در سال ۱۲۸۲ق/۱۸۶۶م نرخ غله در شیراز و نواحی آن گران شد. اهل بازار شیراز و مردم زنان را با خود همراه کردند و در میدان و درب عمارت دیوانی جمع گردیدند و از خدمت نواب والا حسام‌السلطنه خواستار ارزانی و فراوانی نان شدند.^۴ در اعتراضی دیگر، زنان در شکایت از حاکم شیراز (قوام‌الدوله) به این دلیل که فقط از آنها پیشکش می‌گیرد و اهمیتی به نیازهایشان نمی‌دهد، به قورخانه‌ای در پایین سیم تلگراف رفتند و ناامنی در شهر و کمبود نان را که شاهد اصلی بی‌کفایتی او بود گزارش دادند.^۵ جمعی از زنان هم در سال ۱۲۹۲ق/۱۸۷۵م در تلگرافخانه اعتراض کردند و در تلگرافی به شاه نوشتند: «نان در شیراز به دلیل اینکه مشیرالملک، حاجی میرزا کرم و میرزا محمد گندم را انبار کرده‌اند، گران شده است و ما بیچارگان قوه‌گذاران نداریم.»^۶ در سال ۱۲۹۵ق/۱۸۷۸م نیز زن‌ها به خاطر کمبود نان به درب منزل حکومت هجوم بردند. محمدرضاخان بیگلربیگی که می‌خواست به خدمت حکومت برود، توسط زن‌ها از اسب به زیر کشیده شد، ولی فراشان او را از دست آنها نجات دادند.^۷ اعتراض بعدی در شیراز که در سال ۱۳۰۲ق/۱۸۸۵م رخ داد، باز به مشکل نان مربوط بود. در این اعتراض کلاتر شیراز (قوام) هدف ناسزاهای زنان قرار گرفت. بازار در حمایت از آنها بسته شد. در نهایت دو سه روز بعد نان فراوان شد.^۸ مردم به‌جان آمده از ستم دربار و دست‌اندازی‌های کشورهای خارجی، با شعار محوری نان پای به میدان مبارزه می‌نهادند تا ناتوانی دربار و کارگزاران حکومتی را در برآوردن نیاز حداقلی خود نشان دهند. در

۱. عباس امانت، قیله عالم (ناصرالدین شاه قاجار و پادشاهی ایران)، ترجمه حسن کامشاد (تهران: کارنامه، ۱۳۸۳)، ص ۵۰۲.

۲. مارتین، ص ۱۸۱.

۳. چارلز ویلس، تاریخ اجتماعی ایران در عهد قاجار، به کوشش جمشید دودانگه و مهرداد نیکنام (تهران: زرین، ۱۳۶۳)، ص ۳۸۲.

۴. میرزا حسن میرزا فسایی، فارسنامه ناصری، به کوشش منصور رستگار فسایی، ج ۱ (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۷)، ص ۸۲۹.

۵. مارتین، ص ۱۸۳.

۶. روزنامه وقایع اتفاقیه، ۱۲ ربیع‌الاول تا ۶ ربیع‌الثانی ۱۲۹۲، ص ۳۰.

۷. علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، وقایع اتفاقیه: مجموعه گزارش‌های خفیه‌نویسان انگلیس در ولایات جنوبی ایران از سال ۱۲۹۱ تا ۱۳۲۲ (تهران: نشر نو،

۱۳۶۱)، ص ۱۰۳.

روزنامه‌ی *خاطرات* در ضمن وقایع سال ۱۳۰۲ ق آمده است: «روز پیش که شاه از شهر به عشرت‌آباد برمی‌گشتند قریب هزار نفر از زنان راه‌شاه را بستند و از نبودن نان فریاد سر دادند.»^۱ ناصرالدین شاه به جای تأمین مایحتاج عمومی مردم، گزمه‌های حکومتی خود را برای سرکوب آنان گسیل کرد.^۲ اعتراض بعدی در سال ۱۳۰۴ ق/۱۸۸۷ م ضمن دیدار رسمی شاه از ساحت قورخانه شکل گرفت. «جمعی از زن‌های شهر به شاه از گرانی نان شکایت کردند.»^۳ در سال ۱۳۰۷ ق/۱۸۹۰ م صد نفر زن و مرد از رعایای تورگیر در تلگرافخانه جمع شدند که مباشر فرمانفرما بر سر ما ریخته و قلعه‌ما را خراب و قنات آنجا را پر کرده و اموال ما را غارت کرده است.^۴ بنابراین، زن‌ها به کرات مقابل شاه ظاهر شدند و نارضایتی خود را از گرانی ارزاق عمومی به او اعلام کردند. اغلب این اعتراض‌ها زمانی به وقوع می‌پیوست که شاه قصد داشت از عمارت خود بیرون رود یا از شهری بازدید کند.

نمونه‌ی دیگر اعتراض زنان مربوط به رمضان سال ۱۳۱۳ ق/۱۸۹۶ م بود که ناصرالدین شاه برای شرکت در مجلس روضه وارد مسجد سپهسالار شد. زنان موقع را غنیمت شمردند و در اعتراض به گرانی و کمبود گوشت و نان جلوی او را گرفتند. شاه که در حلقه‌ی زنان معترض گرفتار آمده بود از جمع معترضان گریخت. اعتمادالسلطنه این اعتراض را چنین گزارش می‌دهد: «چند نفر زن که شکایت از نان و گوشت کردند؛ بندگان همایون نخواستند زیادتر توقف کنند به باغ رفتند.»^۵ عین‌السلطنه هم آن را این‌گونه توصیف می‌کند: «در سال ۱۳۱۰ ق یک روز مسجد سپهسالار در رکاب شاه رفتیم، نمی‌دانم چه بنویسم از زن‌ها، آنقدر نادرست و حرف مفت‌زن شده‌اند که حد و حصر ندارد. متصل برای شاه و سایرین که ملتزم بودند، مضمون می‌گویند. نمی‌دانم چندی بگذرد چه خواهد شد. هرگز مضامین آنها را بعد از دو ساعت فکر نمی‌شود ساخت.»^۶ یا زمانی که شاه داشت به قصد زیارت حرم عبدالعظیم می‌آمد، از هر سو زنان به نشانه‌ی اعتراض به گرانی و قحطی جلوی او را گرفتند و از وزیر شکایت کردند.^۷ اعتمادالسلطنه هم این اعتراض را در یادداشت‌های خود این‌گونه بیان می‌کند که همراه با حضور شاه «زن‌ها در حضرت عبدالعظیم از گرانی نان و گوشت شکایت کرده‌اند.»^۸

۱. اعتمادالسلطنه، ص ۲۵۷.

۲. همان، ص ۳۹۰، ۲۵۹.

۳. همان، ص ۴۹۶.

۴. محمدرضا عباسی، پرویز بدیعی، گزارش‌های اوضاع سیاسی - اجتماعی ولایات عصر ناصری (۱۳۰۷ ق) (سازمان اسناد ملی ایران: انتشارات پژوهشکده‌ی اسناد، ۱۳۷۳)، ص ۶۷.

۵. اعتمادالسلطنه، ص ۱۰۵۷.

۶. قهرمان‌میرزا سالور (عین‌السلطنه)، روزنامه‌ی *خاطرات*، به کوشش مسعود سالور و ایرج افشار، ج ۱ (تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۷۴)، ص ۵۲۲.

۷. ناصرالدین شاه قاجار، شهریار جاده‌ها (سفرنامه‌ی ناصرالدین شاه به عتبات)، به کوشش محمدرضا عباسی، پرویز بدیعی (تهران: سازمان اسناد ملی، ۱۳۷۳)، ص ۲۲۸-۲۳۰.

۸. اعتمادالسلطنه، ص ۹۹۱.

احتکار غلات از سوی اشراف و زمین‌داران که منجر به گرانی نان شد، از دیگر مواردی است که باعث اعتراض مردم و زنان در سال ۱۳۱۳ق در تبریز شد. زنان به رهبری زینب‌پاشا نقش فعالی در این اعتراض داشتند. در یکی از این اعتراض‌ها حدود سه هزار زن چوب به دست به سمت بازار راه افتادند و کسبه را وادار به بستن دکان و پیوستن به تظاهرات کردند. به دنبال این حرکت، حکومت به قشون مراغه دستور تیراندازی داد که طی آن پنج زن و یک سید کشته شدند. در این زمان روحانیت معترض هم به زنان پیوستند.^۱ زینب مردان را به مبارزه با ظلم تشویق می‌کرد و می‌گفت: «اگر شما مردان جرئت ندارید سزای ستم‌پیشگان را کف دستشان بگذارید، اگر می‌ترسید که دست دزدان و غارتگران را از مال و ناموس و وطن خود کوتاه کنید، چادر ما زنان را به سر کنید و کنج خانه بنشینید و دم از مردی و مردانگی نزنید. ما جای شما با ستمکاران می‌جنگیم.»^۲ در نهایت، بعد از پیروزی، زنان به رهبری زینب به انبارهای محتکران حمله و آنها را غارت و بین فقرا تقسیم کردند. از جمله این انبارها، انبار قائم‌مقام و انبار نظام‌العلماء بود.^۳

اعتراض‌های زنان به مسائل سیاسی

از جمله رویدادهایی که در دوره ناصری اتفاق افتاد و اعتراض گسترده مردان و زنان را در پی داشت، انعقاد قرارداد رژی بود. چون بیشتر زن‌ها و مردهای ایرانی گرفتار استعمال دخانیات بودند،^۴ در پی عقد قرارداد، قشرهای مختلف مردم به رهبری روحانیت بر ضد این امتیاز به پا خواستند. قدرت و نفوذ روحانیون در میان مردم عامل مهمی در بدبینی آنها به شاه و اروپاییان بود. روحانیون در ماجرای قحطی و کمیابی نان نیز به مردم می‌گفتند که خارجیان در این امر دخالت داشته‌اند و اگر آنها برونند همه چیز درست می‌شود.^۵ همین امر باعث شد در ۱۳۰۸م/۱۳۰۸ق جنبش اعتراضی زنان دامنه و گسترش بیشتری پیدا کند، تا جایی که زنان مشکل نان را به مسائل سیاسی دیگری از نوع تحریم تنباکو ربط دادند، با این رویکرد که دربار با دولت‌ها و انحصارات امپریالیستی دوستی و رابطه تنگاتنگ دارد و همین علت اصلی رنج مردم است. اما گرایش‌های مذهبی زنان عامل مهم ورود آنها به این اعتراض شد. زنان با توجه به گرایش‌های شیعی به فرمان میرزای شیرازی گردن نهادند و در اعتراض به قرارداد رژی به

۱. عبدالحسین ناهید، زنان ایران در جنبش مشروطه (تبریز: نشر احیا، ۱۳۶۰)، ص ۴۳-۴۴.

۲. سهیلا شهشهانی، «زن ایرانی یک مسئله سیاسی است»، فرهنگ توسعه، س ۶ ویژه زنان (۱۳۷۶)، ص ۴؛ حسن کربلایی، تاریخ الدخانیه یا تاریخ انحصار دخانیات (اراک: بی‌نا، بی‌تا)، ص ۱۱۰.

۳. کربلایی، ص ۴۵-۴۶.

۴. ژوانس فوریه، سه سال در دربار ایران (خاطرات پزشک ویژه ناصرالدین شاه)، ترجمه عباس اقبال آشتیانی، چاپ همایون شهیدی (تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۸)، ص ۲۱۶.

۵. بروگش، ص ۶۰۸.

پا خواستند و به تبعیت از دستور مذهبی قلیان‌ها را شکستند و تحریم عملی تنباکو را اجرا کردند. تبلور گرایشات شیعی آنها را می‌توان در فریادهایشان در بحبوحهٔ اعتراض‌ها که «یا علی» و «یا حسین» بود، مورد توجه قرار داد.^۱ واکنش به رژی به حرمسرای شاه هم کشیده شد. زنان درباری قلیان‌ها را شکستند و آثار تنباکو را از عمارت پاک کردند. شاه در این زمینه گفت زنانی که جانشان را برای من می‌دادند، حالا در دادن یک سیگار به من مضایقه می‌کنند.^۲ و یا زمانی که نیروهای دولتی به مردان و زنان تیراندازی می‌کردند، زنان درباری شروع به گریه و زاری کردند. شاه برای آرام کردن آنها گفت که حکم تحریم از میرزای شیرازی نیست، و گرنه من نیز از آن پیروی می‌کردم. یکی از زنان گفت نیروهای دولتی به سوی علما و سادات تیراندازی می‌کنند، ولی شاه برای گول زدن آنها گفت که تیراندازی به سوی هوست.^۳ انیس‌الدوله، یکی از زنان شاه که تبار دهقانی داشت، در جواب شاه که از زنان پرسید چه کسی آن را حرام کرده؟ جواب داد همان که مرا بر تو حلال کرده است.^۴

آنچه بیشتر مورد توجه است اینکه حکم تحریم فرمانی مذهبی بود. اعتراض زنان در این زمینه براساس آگاهی از مفاد قرارداد و منافع ملی و یا حساسیت سیاسی و اجتماعی آنان نبود، بلکه به دلیل اهانت به باورهای مذهبی‌شان بود. از طرفی این رفتار ناشی از فهم عمیق مذهبی آنها نبود (در این زمینه مردان هم بهتر از زنان نبودند)، بلکه در سطح اجرای شعایر و احکام مذهبی باقی مانده بود.^۵ با شروع اعتراض‌ها علیه امتیاز تنباکو، ناصرالدین شاه به محمدحسن آشتیانی پیام می‌دهد که یا بالای منبر برو و پیش چشم همه قلیان بکشد یا اینکه از تهران خارج شود. آشتیانی آمادهٔ حرکت از تهران می‌شود. همین امر باعث اعتراض مردم می‌گردد. زنان در جلو و مردان پشت سر آنها به طرف قصر سلطنتی حرکت می‌کنند و فریاد می‌زنند ای خدا می‌خواهند دین ما را ببرند، علمای ما را بیرون کنند تا فردا عقد ما را فرنگیان ببندند و اموات ما را فرنگیان کفن و دفن کنند. پس از آن زنان به طرف مسجد شاه می‌روند. زین‌العابدین، امام‌جمعهٔ درباری، در یک سخنرانی، مردم را به آرامش دعوت می‌کند. زن‌ها او را از منبر پایین می‌کشند.^۶ در فارس هم زنان ایلات در کنار مردان به اعتراض پرداختند و تلگراف‌های تهدیدآمیزی

۱. شوستر، ص ۲۳۹؛ خسرو معتضد، نیلوفر کسری، سیاست و حرمسرا (زن در عصر قاجار) (تهران: علمی، ۱۳۷۹)، ص ۲۰۴.

۲. اجتهادی، ص ۱۶۲.

۳. جعفر شهری‌یاف، گوشه‌ای از تاریخ اجتماعی طهران قدیم (تهران: سیمرخ، ۱۳۴۷)، ص ۴۸.

۴. ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، به اهتمام علی‌اکبر سعیدی سیرجانی (تهران: آگاه، ۱۳۶۲)، ص ۲۱-۲۲؛ آن. لمبتون، سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام، ترجمهٔ یعقوب آژند (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳)، ص ۲۸۳؛ ابراهیم تیموری، عصر بی‌خبری یا تاریخ امتیازات در ایران (تهران: اقبال، ۱۳۶۱)، ص ۱۰۶-۱۰۸.

۵. یاکوب ادوارد پولاک، سفرنامهٔ پولاک (ایران و ایرانیان)، ترجمهٔ کیکاوس جهاننداری (تهران: خوارزمی، ۱۳۶۸)، ص ۱۵۸؛ ترابی فارسانی، ص ۱۱؛ امانت، ص ۷۸.

۶. شهشهانی، ص ۴؛ کربلایی، ص ۱۱۰؛ تیموری، ص ۱۵۱.

۷. شوستر، ص ۲۳۹.

دربارهٔ فسخ قرارداد به تهران فرستادند.^۱ عین‌السلطنه به حضور زنان در اعتراض به قرارداد رژی چنین اشاره می‌کند: «در جریان تنباکو، زن‌ها امروز زیاد هجوم کرده بودند و در سر دسته‌جات زن‌ها چوب به دست و کمرها را از روی چادر و چاقچور محکم بسته بودند. زیادی دکان‌ها را هم زن‌ها به فحش بسته بودند.»^۲ اعتمادالسلطنه هم در این باره می‌گوید: «از قراری که از همه کس می‌شنوم مسئلهٔ تنباکو خیلی اهمیت دارد و مردم از زن و مرد و عالم و عامی در این کار سخت ایستاده‌اند.»^۳

اعتراض‌های مذهبی زنان

محققان جنبش باب را حرکتی مذهبی می‌دانند که هدفش به چالش کشیدن تشیع بود. اما جان فوران جنبش باب را جنبش اعتراضی گذار در ایران عصر قاجار می‌داند^۴ که زنان به دلایل ناراضیاتی از شرایط خود به آن پیوستند. باب با شناخت محرومیت‌ها و مشکلات قشرهای مختلف و آشنایی با اندیشه‌ها و تحولات اجتماعی غرب توانست طرفداران زیادی پیدا کند. از جمله عقاید او این بود که زنان نباید در عزلت به سر برند.^۵ همین عقیده در جامعهٔ قاجار مورد توجه زنان قرار گرفت. باب خواستار لغو همهٔ مالیات‌ها، تعهدات و مالکیت خصوصی، حمایت از مالکیت اشتراکی و برابری زن و مرد بود. یکی دیگر از آرای هنجارشکنانهٔ باب در مورد زنان و خانواده، حکم معروف او در مورد زنان متأهلی بود که از شوهر خود بچه‌دار نمی‌شوند. مطابق این حکم به زنان صریحاً اجازه داده می‌شد که به اذن شوهر با مرد دیگری وارد ارتباط و صاحب فرزند شوند.^۶ از طرفی، بعضی از احکام باب در مورد محدود کردن ازدواج با دو زن می‌تواند از دلایل گرایش برخی از زنان به این فرقه باشد. به این دلایل زنان به او پیوستند. از جمله زنانی که در جنبش باب شرکت کرد و پیروان زیادی به دست آورد، زرین تاج قزوینی (قره‌العین) بود.^۷ او در مساجد به ترویج تعلیمات باب در مورد حق زن در بازگشایی چهره، ممنوع کردن زندان برای زنان در حرمسراها و اندرونی‌ها و آزادی و برابری حقوقی زن و مرد و... پرداخت.^۸ قره‌العین باعث نشر عقاید باب در میان زنان و گرایش آنها به این فرقه شد. او در کنگره‌ای که بهاییان تشکیل داده بودند، با آرایش کامل حجاب خود را کنار گذاشت و بیان کرد که با وجود باب دین اسلام منسوخ است و حکم

۱. حسن اعظام قدسی، کتاب خاطرات من یا روشن شدن خاطرات صد ساله، ج ۱ (قم: مؤسسهٔ فرهنگی و اطلاع‌رسانی تبیان، ۱۳۴۲)، ص ۴۴.

۲. سالور، ج ۱، ص ۴۳۸.

۳. اعتمادالسلطنه، ص ۷۸۰.

۴. جان فوران، مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی، ترجمهٔ احمد تدین (تهران: مؤسسهٔ خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۸۹)، ص ۲۴۶.

۵. عبدالهادی حائری، تشیع و مشروطیت در ایران، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴)، ص ۹۰.

۶. پریسا کدیور، پرده‌نشینان عصر ناصری: نگاهی به حیات اجتماعی زنان در عهد قاجار (تهران: گل‌آذین، ۱۳۹۶)، ص ۱۵۴.

۷. سعید زاهد، بیژن خواجه نوری، جنبش زنان در ایران (شیراز: ملک سلیمان، ۱۳۸۴)، ص ۱۰۲.

۸. آ. کوزنتسوفان، اوضاع سیاسی و اقتصادی-اجتماعی ایران در پایان سدهٔ ۱۸ تا نیمهٔ نخست سدهٔ ۱۹م، ترجمهٔ سیروس ایزدی (تهران: بین‌الملل، ۱۳۸۵)، ص ۱۴؛ کدی، ص ۵۳.

بر بی‌تکلیفی است.^۱

اگر بخواهیم در مورد ریشه اجتماعی جنبش باب و همگام شدن زنان با این گرایش صحبت نماییم، باید به انحطاط فتودالیسم، ستم استبدادی و اقتصادی و تجاوز و استعمار اشاره کنیم که مانند مواد منفجره در بطن جامعه ایران از دیرباز انبار شده بود. برای همین هنگامی که باب دعوی خود را آشکار کرد، در بسیاری از شهرهای ایران مثل اصفهان، تبریز، یزد و زنجان علیه حکام محل و اشراف فتودال و روحانیون همدست آنها اعتراض روی داد. در این شرایط انتظار دائمی برای ظهور مهدی آخر زمان که از اعتقادات شیعیان است، جامعه را مستعد قبول دعوی مهدویت از سوی کسی کرده بود که علیه ستم برخیزد. تعلیمات شیخیه ظهور صاحب‌الامر را نزدیک جلوه می‌داد و تصور آنکه آخرالزمان رسیده است و امام ظاهر خواهد شد، افکار را تصرف کرده بود.^۲

نتیجه‌گیری

در عصر قاجار که دوره گذار ایران از سنت به مدرنیته است، دوران ناصری دارای شرایط ویژه‌ای است. تا پیش از این دوران زنان در جامعه حضوری بسیار کم‌رنگ داشتند. آنها مشکلات و گرفتاری‌های خود را به هیچ محکمه‌ای نمی‌بردند، زیرا هیچ حق و حقوقی برای خود قائل نبودند. از طرفی در جامعه مردسالار جرئت چنین تظلماتی را نداشتند. حق طلاق با مرد بود و هر زمان اراده می‌کرد می‌توانست زن را از خانه بیرون کند. عرف اجتماعی موجود در جامعه مبنی بر ضعیفه بودن زنان و بافت سنتی جامعه ایران و ممانعت از برخورد فیزیکی مأموران حکومتی با زنان، وضعیت بد اقتصادی، فشار و سرکوب دولت، ورود اندیشه‌های غربی به ایران، دیدگاه اندیشمندان ایرانی در خصوص جایگاه زنان در جامعه، ورود فناوری‌های جدید مانند روزنامه سرآغازی برای تحول فکری زنان و آگاهی آنها به موقعیت و جایگاهشان در جامعه شد و همین امر زمینه‌های ورود آنها را به عرصه اعتراضات فراهم کرد. بنابراین، آنها این امکان را یافتند که از طریق نظمیه و عدلیه تظلم‌خواهی خود را بیان کنند. آنها به دو شکل اعتراض‌های خود را بیان کردند و خواستار احقاق حقتان شدند: اول به شکل عریضه‌نویسی و دوم به صورت حضور در اعتراض‌های علنی علیه حاکمیت. در واقع چون نوشتن عریضه نتیجه‌ای نداشت، آنها شیوه اعتراض خود را تغییر دادند و به صورت عملی در اعتراضات اجتماعی وارد شدند. آنها توانستند در اعتراض‌های اقتصادی، جنبش تنباکو و باب علیه استبداد داخلی و استعمار خارجی نقش مهمی را ایفا کنند.

۱. زاهد، خواجه نوری، ص ۱۰۵.

۲. فوران، ص ۲۴۱-۲۴۳؛ احسان طبری، برخی بررسی‌ها درباره جهان‌بینی‌ها و جنبش‌های اجتماعی در ایران (بی‌جا: انتشارات انجمن دوستداران، بی‌تا)، ص ۵۶۸.

کتابنامه

- آبراهامیان، یرواند. *تاریخ ایران مدرن*، ترجمه محمدابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی، ۱۳۸۹.
- آدمیت، فریدون و هما ناطق. *افکار اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده دوران قاجار*، تهران: آگاه، ۱۳۵۶.
- آدمیت، فریدون. *شورش بر امتیازنامه رژی*، تهران: پیام، ۱۳۵۵.
- اتحادیه، منصوره. *اینجا تهران است (مجموعه مقالاتی در مورد طهران ۱۲۶۹-۱۳۴۴ق)*، تهران: تاریخ ایران، ۱۳۷۷.
- اجتهادی، مصطفی. *دایره‌المعارف زن ایرانی*، ج ۱، تهران: مرکز امور مشارکت زنان، ۱۳۸۲.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان. *روزنامه خاطرات*، به کوشش ایرج افشار، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۵.
- اعظام قدسی، حسن. *کتاب خاطرات من یا روشن شدن خاطرات صد ساله*، ج ۱، قم: مؤسسه فرهنگی و اطلاع‌رسانی تبیان، ۱۳۴۲.
- افشار، حسنعلی. *سفرنامه لرستان و خوزستان (اراک، بروجرد، خرم‌آباد، دزفول و شوشتر)*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۲.
- امانت، عباس. *قبله عالم (ناصرالدین شاه قاجار و پادشاهی ایران)*، ترجمه حسن کامشاد، تهران: کارنامه، ۱۳۸۳.
- باستانی‌پاریزی، محمدابراهیم. *گذر زن از گذار تاریخ*، تهران: کیانا، ۱۳۸۲.
- باش فراش، زهرا. «بازتاب مسائل اجتماعی و فرهنگی زنان در عکس‌های پس از مشروطه تا سقوط قاجار»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته تاریخ، دانشگاه قزوین، ۱۳۹۶.
- بروگش، هنریش. *سفری به دربار صاحبقران ۱۸۵۹-۱۸۶۱*، ترجمه حسین کردبچه، ج ۲، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۷.
- بهنام، جمشید. «نگاهی دوباره بر مسئله تجدد»، ایران‌نامه، س ۱۸، ش ۲، ۱۳۷۹.
- پولاک، یاکوب اودارد. *سفرنامه پولاک (ایران و ایرانیان)*، ترجمه کیکاوس جهانداری، تهران: خوارزمی، ۱۳۶۸.
- ترابی فارسانی، سهیلا. «تکاپوی زنان عصر قاجار: فردیت، جهان سنت و گذار از آن»، *تاریخ اسلام و ایران*، س ۱۹، ش ۲، پیاپی ۷۷، ۱۳۸۸.
- تیموری، ابراهیم. *عصر بی‌خبری تاریخ ایران*، تهران: اقبال، ۱۳۶۱.
- خاطرات تاج‌السلطنه. به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱.
- حائری، عبدالهادی. *تشیع و مشروطیت در ایران*، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴.
- دزدعق، آرشیو برخط دنیای زنان در عصر قاجار وابسته به دانشگاه هاروارد، <http://www.qajarwomen.org>.
- دست‌نوشته‌های ناصرالدین شاه، میکروفیلم اسناد مجلس تحقیق مظالم با شماره ۲۹۲۹، کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران.
- دیولافوا، ژان. *سفرنامه خاطرات کاوش‌های باستان‌شناسی شوش ۱۸۱۴-۱۸۱۶*، ترجمه ایرج فره‌وشی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۱.
- روزنامه اختر. سال ۱۳۰۳ق، ش ۲۸ و ۲۹.
- روزنامه وقایع اتفاقیه. ۱۲ ربیع‌الاول تا ۶ ربیع‌الثانی ۱۲۹۲، ص ۳۰.

- زاهد، سعید و بیژن خواجه نوری، جنبش زنان در ایران، شیراز: ملک سلیمان، ۱۳۸۴.
- سند ش ۱۶۱۷۹۸۷۴ (۱۳۰۳ق) و ۱۶۱۷۹۸۱ (۱۳۰۳ق)، از مجموعه اسناد جمال رادفر؛ سند ش ۱۳۱۱۸۸۱۱ (۱۳۰۳ق)، از مجموعه اسناد زانیار نوری.
- سعدوندیان، سیروس و منصوره اتحادیه (به کوشش)، آمار دارالخلافت تهران: اسنادی از تاریخ اجتماعی تهران در عصر قاجار (۱۲۶۹ و ۱۲۸۶ و ۱۳۱۷ق)، تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۸.
- سعیدی سیرجانی، علی‌اکبر. وقایع اتفاقیه: مجموعه گزارش‌های خفیه‌نویسان انگلیس در ولایات جنوبی ایران از سال ۱۲۹۱ تا ۱۳۲۲، تهران: نشر نو، ۱۳۶۱.
- شهری‌باف، جعفر. گوشه‌ای از تاریخ اجتماعی طهران قدیم، تهران: سیمرغ، ۱۳۴۷.
- شهشهانی، سهیلا. «زن ایرانی یک مسئله سیاسی است»، فرهنگ توسعه، س ۶ و ویژه زنان، ۱۳۷۶، ص ۳-۱۱.
- شوستر، مورگان. اختناق ایران، ترجمه ابوالحسن موسوی شوستری، تصحیح فرامرز برزگر و اسماعیل رائین، تهران: انتشارات صفی‌علیشاه، ۱۳۵۱.
- شیخ‌الاسلامی، پری. زنان روزنامه‌نگار و اندیشمند ایران، تهران: انتشارات ماز گرافیک، ۱۳۵۱.
- شیل، مری. خاطرات لیدی شیل، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران: نشر نو، ۱۳۶۸.
- صادقی، منیره. «بررسی تحلیلی زمینه‌های شکل‌گیری مناسبات میان حرمسرا و دیوانسالاری در دوره قاجار تا پایان عصر ناصری»، تاریخ‌نامه خوارزمی، س ۵، ش ۱۹، پاییز ۱۳۹۶.
- طبری، احسان. برخی بررسی‌ها درباره جهان‌بینی‌ها و جنبش‌های اجتماعی در ایران، بی‌جا: انتشارات انجمن دوستداران، بی‌تا.
- عباسی، محمدرضا و پرویز بدیعی. گزارش‌های اوضاع سیاسی-اجتماعی ولایات عصر ناصری (۱۳۰۷ق)، سازمان اسناد ملی ایران: انتشارات پژوهشکده اسناد، ۱۳۷۲.
- علیزاده بیرجندی، زهرا. حکومت ناصری و گفتمان‌های نو، تهران: هیرمند، ۱۳۹۰.
- سالور، قهرمان میرزا (عین‌السلطنه). روزنامه خاطرات، به کوشش مسعود سالور و ایرج افشار، ج ۱، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۷۴.
- فسایی، میرزا حسن. فارس‌نامه ناصری، به کوشش منصور رستگار فسایی، ج ۱، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۷.
- فوران، جان. مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی، ترجمه احمد تدین، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۸۹.
- فوریه، ژوانس. سه سال در دربار ایران (خاطرات پزشک ویژه ناصرالدین شاه)، ترجمه عباس اقبال آشتیانی، چاپ همایون شهیدی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۸.
- کرمانی، ناظم‌الاسلام. تاریخ بیداری ایرانیان، به اهتمام علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، تهران: آگاه، ۱۳۶۲.
- معتضد، خسرو و نیلوفر کسری. سیاست و حرمسرا (زن در عصر قاجار)، تهران: علمی، ۱۳۷۹.
- کوزنتسوفان، آ. اوضاع سیاسی و اقتصادی ایران در پایان سده ۱۸ تا نیمه نخست سده ۱۹، ترجمه سیروس ایزدی، تهران: بین‌الملل، ۱۳۸۵.

- کدی، نیکی آر. *ایران دوران قاجار و برآمدن رضاخان*، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران: ققنوس، ۱۳۸۱.
- کدیور، پریسا. *پرده‌نشینان عصر ناصری: نگاهی به حیات اجتماعی زنان در عهد قاجار*، تهران: گل‌آذین، ۱۳۹۶.
- کربلایی، حسن. *تاریخ الدخانیه یا تاریخ انحصار دخانیات*، اراک: بی‌نا، بی‌تا.
- لامعی گیو، طاهره. «بررسی رویکرد شرق‌شناسانه نسبت به ایران عصر قاجار با تکیه بر سفرنامه‌های زنان اروپایی»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، بیرجند، ۱۳۹۴.
- لمبتون، آن. ک. *سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام*، ترجمه یعقوب آژند، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- مارتین، ونسا. *دوران قاجار: چانه‌زنی، اعتراض و دولت در ایران سده نوزدهم*، ترجمه افسانه منفرد، تهران: اختران، ۱۳۹۳.
- مشیر سلیمی، علی‌اکبر. *زنان سخنور*، تهران: علمی، ۱۳۳۵.
- مکین روز، الیزابت. *با من به سرزمین بختیاری بیایید*، تهران: آنزان، ۱۳۷۳.
- ناصرالدین شاه قاجار. *شهریار جاده‌ها (سفرنامه ناصرالدین شاه به عتبات)*، به کوشش محمدرضا عباسی، پرویز بدیعی، تهران: سازمان اسناد ملی، ۱۳۷۲.
- ناظم‌الدوله، میرزا ملکم‌خان. *روزنامه قانون*، ش ۷، ص ۳.
- ناهدید، عبدالحسین. *زنان ایران در جنبش مشروطه*، تبریز: نشر احیا، ۱۳۶۰.
- نجمی، ناصر. *تهران عهد ناصری*، تهران: عطار، ۱۳۷۰.
- والیزاده معجزی، محمدرضا. *تاریخ لرستان؛ روزگار قاجار: از تأسیس تا کودتای ۱۲۹۹*، تهران: حروفیه، ۱۳۸۰.
- ویلس، چارلز. *تاریخ اجتماعی ایران در عهد قاجار*، به کوشش جمشید دودانگه و مهرداد نیکنام، تهران: زرین، ۱۳۶۳.

Sparrow, W. *Persian Children of the Royal Family*, London: 1902.

Eastwick, E. B. *Journal of a Diplomat's Three Years Residence in Persia*, vol. I, London: Smith, Elder and Co., 1864.

Contents

Rereading Clergy's Stances on the Power Transition from the Qajars to the Pahlavi Dynasty	1
<i>Soltani Abri, Mohammad Sadjed/Zaahed, Fayyaz/Saqafi nejad, Seyyed Mohammad</i>	
Mesopotamian Pagan Communities and their interaction with the Christians on the verge of Islamic conquest	25
<i>Azadeh Azadinezhad/Roozbeh Zarrinkoob/Sina Forouzes</i>	
An Analysis of the Books Published by the Institute for the Intellectual Development of Children and Young Adults (1966–1979)	49
<i>Hasan Shamsabadi/Hamid Basirat Manesh/Seyed Mahmoud Sadat Bidgoli</i>	
The Predominance of the Romancesque Form in the Historiographical Traditions: Report of an Experimental Study on the Linguistic Form	73
<i>Seyed Reza Vasmegar/Mohammadali Akbari</i>	
Eliminating the Deprivation as the Essential Factor in the Mongol Legal and Judicial System: Genghis Khan, the Embodiment of the Law (7th–8th Centuries AH)	103
<i>Bahman Shahriyari/Abdolrasoul Kheirandish</i>	
“Powerful Government” and the Issue of “National Unity” in Ayandeh Magazine	123
<i>Kianoosh Afshari/Hamed Ameri Golestani/Shiva Jalalpoor</i>	
Tehran's Air Pollution in the Last Decade of the Second Pahlavi Monarchy (Challenges and Solutions)	145
<i>Mohsen Parvish</i>	
The Role of Women in the Historiography of Bastani Parizi	169
<i>Maryam Abutalebi Parizi/Mohammad Khodaverdi Tajabadi/Ebrahim Khorasani Parizi</i>	
An Analysis of the activities and approaches of Zardusht Society in interaction with Iran	189
<i>Parastoo Mozafari/Hasan Rasouli</i>	

Origin and Background of the Mamasani Tribal Confederation (Presenting new hypotheses)	209
<i>Mohammad Reza Hafeznia/Seyed Mohammad Hossein Hosseini/Vahid Sadeghi</i>	
The Consequences of Human Resource Redundancy and Salary Reduction Policies on the Inflation Management (1942–1944)	227
<i>Afarin Tavakoli/Jamileh Azizkhah</i>	
Typology of Women’s Protests in the Nasserite Era (1848–1896)	245
<i>Akram Karamali/Sahamuddin Khazaei/Mohsen Rahmati</i>	

Transcription and transliteration of Ancient languages (Avestan, Old Persian, Middle Persian etc.) are exception and should follow their own academic system.

Submitting articles:

- All articles should be submitted electronically (MS Word Document) via our Online Submission Manager (OSM) available at <http://irhj.sbu.ac.ir/> . A registration in OSM is required before submission.

-JHI reserves the right to edit accepted articles.

-The time considered for the review process is average 4 months.

-In case of accepted articles ,corresponding author will be informed after approval by referees.

-Publication of the article is subjected to approval of JHI editorial board.

Journal of Iran History

Instructions for contributors

Aims and Scope: *Iran History (JHI)* is an academic double-blinded peer-reviewed journal devoted to the study of Iranian history, published by Shahid Beheshti University. The journal publishes original research articles that have not been published previously nor submitted for publication consideration elsewhere. Articles shall examine Iranian history within the areas of cultural, social, economic and political history of Iran, as well as Iranian foreign relations from an analytical-historical perspective.

General Guideline:

- Faculty staff, Ph.D. Alumni and graduated students –given the confirmation of their supervisor regarding academic authenticity of the article – are encouraged to submit their original research articles to the journal.
- Plagiarism cannot be tolerated under any circumstances, and submitted articles have to be the result of an original research conducted by contributors aiming to examine a historical problem.
- Authors are responsible for the scientific authenticity and credibility of their articles.
- Submitted articles should not have been published previously; nor can they be submitted elsewhere for publication consideration unless the article was either rejected by JHR or has been withdrawn by the respective authors.

Manuscript Format:

- Articles should follow this pattern: author(s) name, abstract (in Persian and English), introduction, body text, conclusion and bibliography in 9000 words.
- Articles must be submitted as MS WORD documents. For the Persian and Arabic scripts please use B Mitra font (size 13.5 for text and size 10 for footnotes) and for the Latin script please use Times New Roman font (size 12 for text and size 9 for footnotes).
- For figures and illustrations, please include them separately in JPG format, with the resolution of 300 dpi. The maximum size of submitted file is 700 KB.
- Abbreviations: H. (Hijri), S.H. (Solar Hijri), B.C. (Before Christ), A.D. (Anno Domini), p. (page).
- Text citation and references should adhere to the recent edition of Chicago citation style Footnote/Endnote (Chicago A). Footnote numbering must be in continuous order. Chicago citation style is available at The Chicago Manual of Style Online website:
https://www.chicagomanualofstyle.org/tools_citationguide/citation-guide-1.html
- In transliteration of historical proper names and name-places, JHI follows the system designed by Encyclopædia Iranica available at <http://www.iranicaonline.org/pages/guidelines>.

In the name of God

Journal of
Iran History

Address:

Journal of Iran History
Department of History,
Faculty of Letters and Human Sciences
Shahid Beheshti University
Evin, Tehran 1983963113 Iran
Tel: 009821 29905168
Fax: 0098 21 22431710
ISSN: 2008-7357
E-ISSN: 2588-6916



Publisher

Faculty of Letters and Human Sciences, *Shahid Beheshti University*

Editorial Director

Ghobad Mansourbakht
Associate Professor, Department of History, Shahid Beheshti University

Editor-in-Chief

Mohammad Ali Akbari (Ph.D.)
Professor, Department of History, Shahid Beheshti University

Managing Director:

Michael Vahidi Rad
Assistant Professor, Department of History, Shahid Beheshti University

Editorial Board

Mohammad Ali Akbari (Ph.D.)
Professor, Department of History, Shahid Beheshti University

Aṭaollah Hassani (Ph.D.)
Associate Professor, Department of History, Shahid Beheshti University

Abdol Rasoul Khairandish (Ph.D.)
Associate Professor, Department of History, Shiraz University

Christoph Werner (Ph.D.)
Professor, Marburg University

John Edmond Woods (Ph.D.)
Professor, University of Chicago

Sohrab Yazdani (Ph.D.)
Associate Professor, Department of History, Teacher Training University

Gholam Hosayn Zargarinezhad (Ph.D.)
Professor, Department of History, University of Tehran

Ali Bigdeli (Ph.D.)
Retired Professor of Shahid Beheshti University

Operator & Designer: Arezoo Ansari

Uniform & Arm Designer: Arman Khorramak

On-site copy: <http://pub.sbu.ac.ir>; www.isc.gov.ir